



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

شیعیان بقلع



مجمع جهانی شیعه شناسی

زبان انگلیسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیعیان بقیع: ستارگان درخشان امامت شیعیان علوی و پیروان اهل بیت علیه السلام

نویسنده:

وهاب عسگرپور

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	شیعیان بقیع: ستارگان درخشان امامت شیعیان علوی و پیروان اهل بیت علیه السلام
۲۲	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۲۶	فهرست مطالب
۴۴	تقدیم به:
۴۵	پیشگفتار مدیر مجمع:
۵۲	پیشگفتار مؤلف:
۵۵	مقدمه:
۶۰	بخش اول: شناخت بقعه مبارکه بقیع
۶۰	اشاره
۶۱	تعریف بقیع:
۶۱	معنای لغوی بقیع
۶۲	چگونگی ایجاد مدفن در بقیع
۶۳	حضور رسول خدا در بقیع
۶۴	گوناگونی بقیع
۶۴	رسمیت یافتن دفن در بقیع، توسط پیامبر:
۶۶	جایگاه بقیع در اندیشه نبوی:
۶۸	اهتمام پیامبر صلی الله علیه وآله به حضور در بقیع:
۷۰	حرم ائمه بقیع:
۷۱	وهابی ها و تخریب حرم مطهر چهارتن از ائمه اهل بیت علیه السلام
۷۲	جایگاه دعای رسول خدا در خانه عقیل
۷۲	موقعیت و مساحت بقیع
۷۴	تعداد صحابه مدفون در بقیع

۷۵	بخش دوم: مسجد بیت الاحزان حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام
۷۵	اشاره
۷۶	واقعیت بیت الاحزان
۷۸	بیت الاحزان از نظر علما و مورخان
۷۸	اشاره
۷۸	۱- قدیمی ترین تاریخ موجود درباره مدینه منوره، تاریخ المدینه، تألیف ابوزید عمر بن شبه النمیری
۷۹	۲- فتاوی امام غزالی بر استحباب خواندن نماز در بیت الاحزان:
۸۰	۳- ابن جبیر، جهانگرد معروف و دانشمند اسلامی ۵۴۰ - ۶۱۴
۸۰	۴- سمهودی ۸۴۴-۹۱۱
۸۲	۵- سیر ریچار بورتون - «۱۸۵۳» - SIR RICHARD BURTON میلادی = ۱۲۷۶ قمری
۸۳	۶- فرهاد میرزا ۱۲۹۲ هـ
۸۳	بیت الاحزان در آستانه تخریب
۸۶	بخش سوم: مظلومیت حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام
۸۶	اشاره
۸۷	فصل اول: عظمت مقام حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام
۸۷	اشاره
۸۸	فاطمه ليله القدر است
۸۹	شأن نزول سوره قدر
۸۹	تفسیر ملکی و ملکوتی
۹۱	تفسیر ملکوتی سوره قدر
۹۲	فصل دوم: منزلت معنوی حضرت زهرا علیهاالسلام از زبان پیامبر اعظم(ص) فاطمه زهرا علیهاالسلام کیست؟
۹۲	فاطمه زهرا علیهاالسلام کیست؟
۹۲	ولادت
۹۳	خلقت نوری فاطمه زهرا علیهاالسلام
۹۴	ریحانه بهشتی
۹۵	حضرت زهرا سرور زنان عالم

۹۷	فاطمه علیهاالسلام در قرآن کریم
۹۸	فعالیت اجتماعی حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام
۹۹	ساده زیستی حضرت فاطمه زهرا و پرهیز از تجمل
۱۰۰	عبادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام
۱۰۱	حجاب و عفاف حضرت فاطمه زهرا
۱۰۱	دفاع حضرت زهرا از حریم ولایت
۱۰۲	مقام حضرت فاطمه علیهاالسلام در قیامت
۱۰۴	حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ضامن بقای اسلام
۱۰۶	فصل سوم: مظلومیت حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	قنفذ و سقط محسن
۱۰۷	کیفیت شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام
۱۰۸	نخستین تابوت در اسلام برای حضرت زهرا علیهاالسلام
۱۰۹	غریبانه ترین خاکسپاری برای حضرت زهرا علیهاالسلام
۱۱۰	گوشه ای از مظلومیت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام
۱۱۰	مصائب وارده بر حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام
۱۱۰	اشاره
۱۱۱	۱- مرگ رسول خدا:
۱۱۱	۲- دستبرد به حرمت ها:
۱۱۲	۳- آتش زدن در خانه حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام
۱۱۳	۴- ضربات قنفذ:
۱۱۴	۵- غضب فدک:
۱۱۵	۶- نگرانی از عوام فریبی:
۱۱۵	۷- اهانت ها:
۱۱۶	۸- حزن و اندوه
۱۱۷	۹- پیش بینی پیامبر (صلی الله علیه وآله)

- ۱۱۸ - مظلومیت حضرت فاطمه علیهاالسلام از زبان علی علیه السلام
- ۱۱۹ - مظلومیت او از زبان فضه و دیگران:
- ۱۲۰ - محتوای سخن او در عیادت ها
- ۱۲۲ - بازگو کردن مظلومیت حضرت فاطمه علیهاالسلام
- ۱۲۳ - مظلومه مغضوبه حضرت فاطمه علیهاالسلام
- ۱۲۳ - اشاره
- ۱۲۳ - شهادت فاطمه علیهاالسلام سندی دیگر بر مظلومیت اهل بیت علیه السلام
- ۱۳۰ - سقط شدن حضرت محسن علیه السلام
- ۱۳۵ - مظلومیت فاطمه علیهاالسلام پس از وفات پیامبر و دفاع از ولایت
- ۱۳۶ - خطبه فدک
- ۱۳۷ - عیادت عمر و ابوبکر از بی بی مظلومه
- ۱۴۰ - بخش چهارم: ائمه بقیع علیهم السلام
- ۱۴۰ - اشاره
- ۱۴۱ - ستارگان درخشان امامت در بقیع
- ۱۴۲ - ائمه البقیع:
- ۱۴۲ - اشاره
- ۱۴۳ - فصل اول: امام حسن مجتبی علیه السلام اولین ستاره درخشان امامت در بقیع
- ۱۴۳ - ۱- حسب و نسب امام حسن مجتبی:
- ۱۴۳ - ۲- جریان ولادت امام حسن مجتبی:
- ۱۴۴ - ۳- نام، لقب، کنیه امام حسن مجتبی:
- ۱۴۵ - ۴- پرورش و علم و ادب آموختن امام حسن مجتبی علیه السلام:
- ۱۴۵ - ۵- فضائل و مناقب امام حسن مجتبی:
- ۱۵۲ - ۶- بخشش و سخاوت
- ۱۵۶ - ۷- منصب امامت امام حسن مجتبی:
- ۱۵۹ - ۸- بیعت مردم با امام حسن مجتبی:
- ۱۶۱ - ۹- جنگ با معاویه

- ۱۰- صلح با معاویه ۱۶۴
- ۱۱- جریان شهادت امام حسن مجتبی: ۱۶۵
- ۱۲- مظلومیت امام حسن مجتبی: ۱۶۹
- ۱۳- جلوگیری از دفن امام حسن در روضه منوره ۱۷۰
- ۱۴- تیرباران جنازه امام حسن مجتبی ۱۷۲
- ۱۵- ثواب زیارت و گریه برای امام حسن علیه السلام ۱۷۴
- ۱۶- کمالات انسانی امام حسن مجتبی ۱۷۶
- ۱۷- سرشت و طینت امام حسن مجتبی: ۱۷۷
- ۱۸- فضائل امام حسن مجتبی از زبان علمای اهل تسنن ۱۷۸
- فصل دوم: امام علی بن الحسین علیه السلام دومین ستاره درخشان امامت مدفون در بقیع ۱۸۳
- ۱- حسب و نسب امام زین العابدین: ۱۸۳
- ۲- تاریخ ولادت امام زین العابدین ۱۸۳
- ۳- جریان ولادت امام زین العابدین ۱۸۴
- ۴- نام، لقب، کنیه امام زین العابدین ۱۸۵
- ۵- منصب امامت امام زین العابدین ۱۸۶
- ۶- فضائل و مناقب امام زین العابدین ۱۸۷
- ۷- زهد و عبادت امام زین العابدین ۱۹۲
- ۷- ارشاد و هدایت امام زین العابدین: ۱۹۷
- ۸- بخشش و سخاوت امام زین العابدین: ۱۹۹
- ۹- تواضع و فروتنی امام زین العابدین: ۲۰۳
- ۱۰- پند و اندرز امام زین العابدین: ۲۰۵
- ۱۱- گریه زین العابدین در عزای پدر بزرگوارش: ۲۰۷
- ۱۲- اصحاب و یاران امام زین العابدین: ۲۰۹
- اشاره ۲۰۹
- زامداران معاصر امام زین العابدین: ۲۰۹
- رویدادهای مهم: ۲۱۰

- ۱۲- فضائل حضرت امام زین العابدین علیه السلام ۲۱۲
- ۱۳- شهادت امام زین العابدین علیه السلام ۲۱۴
- فصل سوم: امام محمد الباقر علیه السلام سومین ستاره درخشان امامت در بقیع ۲۱۵
- ۱- حسب و نسب امام محمد باقر: ۲۱۵
- ۲- تاریخ ولادت امام محمد باقر: ۲۱۸
- ۳- جریان ولادت امام محمد باقر: ۲۱۸
- ۴- نام، لقب، کنیه امام محمد باقر: ۲۱۹
- ۶- شکل و شمائل امام محمد باقر: ۲۲۱
- ۷- منصب امامت امام محمد باقر: ۲۲۲
- ۸- زهد و عبادت امام محمد باقر: ۲۲۳
- ۹- فضائل و مناقب امام محمد باقر: ۲۲۸
- ۱۰- اخلاق و رفتار امام محمد باقر: ۲۳۰
- ۱۱- معجزاتی از امام محمد باقر: ۲۳۳
- ۱۲- علت شهادت امام محمد باقر: ۲۳۶
- ۱۳- جریان شهادت امام محمد باقر: ۲۳۶
- ۱۴- تاریخ شهادت امام محمد باقر: ۲۳۹
- ۱۵- اصحاب امام محمد باقر: ۲۴۰
- ۱۶- تعلیم فقه و شیوه صحیح اجتهاد ۲۴۱
- ۱۷- فضائل و مناقب امام ابو جعفر محمد الباقر (سلام الله تعالی علیه) از دیدگاه اهل تسنن ۲۴۲
- فصل چهارم: امام محمد الصادق علیه السلام چهارمین ستاره درخشان امامت در بقیع ۲۴۸
- ۱- حسب و نسب حضرت صادق آل محمد: ۲۴۸
- ۲- جریان ولادت حضرت صادق آل محمد: ۲۵۰
- ۳- تاریخ ولادت حضرت صادق آل محمد: ۲۵۱
- ۴- نام، لقب، کنیه حضرت صادق آل محمد: ۲۵۱
- ۵- دوران کودکی حضرت صادق آل محمد: ۲۵۲
- ۶- منصب امامت حضرت صادق آل محمد: ۲۵۴

- ۷- شکل و شمائل حضرت صادق آل محمد ۲۵۶
- ۸- زهد و عبادت حضرت صادق آل محمد: ۲۵۷
- ۹- بخشش و سخاوت ۲۵۹
- ۱۰- ارشاد و هدایت حضرت صادق آل محمد: ۲۶۶
- ۱۱- فضائل و مناقب ۲۷۹
- ۱۲- اخلاق و رفتار ۲۸۱
- ۱۳- علت شهادت ۲۸۴
- ۱۴- جریان شهادت ۲۸۵
- ۱۵- تاریخ شهادت حضرت صادق آل محمد: ۲۹۰
- اشاره ۲۹۰
- فضائل حضرت امام جعفر الصادق : ۲۹۰
- بخش پنجم: شیعیان علوی و منسوبین به اهل بیت علیه السلام در بقیع ۳۰۱
- اشاره ۳۰۱
- فصل اول: قبور فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع ۳۰۲
- اشاره ۳۰۲
- ابراهیم، فرزند محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله ۳۰۲
- مسلمانی ماریه ۳۰۴
- مشربه مسکن رسول خدا صلی الله علیه وآله و ماریه ۳۰۵
- ولادت ابراهیم در مشربه ۳۰۵
- علاقه شدید پیامبر صلی الله علیه وآله به ابراهیم ۳۰۷
- وفات ابراهیم و دفن وی در بقیع ۳۰۷
- وفات ابراهیم و کسوف خورشید ۳۰۹
- فصل دوم: قبور همسران پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع ۳۱۱
- فصل سوم: قبور منسوبین پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع ۳۱۴
- عباس بن عبدالمطلب ۳۱۴
- عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله ۳۱۴

- ۳۱۶ مسلمانان عباس
- ۳۱۷ شأن والای عباس در اندیشه پیامبر صلی الله علیه وآله -
- ۳۱۹ عباس و برخی از بنی هاشم در دام قریش
- ۳۲۱ ناراحتی پیامبر برای عباس
- ۳۲۲ عباس در جنگ حنین
- ۳۲۳ فضایل دیگر عباس
- ۳۲۸ مرگ عباس و دفن در بقیع
- ۳۲۹ علی علیه السلام کنار جنازه عباس :
- ۳۳۱ اسارت در جنگ بدر
- ۳۳۲ عقیل، عالم به انساب عرب
- ۳۳۲ نزول آیه درباره عقیل و عباس:
- ۳۳۳ عقیل از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه وآله :
- ۳۳۴ علاقه ابوطالب به عقیل
- ۳۳۴ میهمانی رفتن عقیل به خانه علی علیه السلام
- ۳۳۵ عقیل در حضور معاویه
- ۳۳۷ عقیل در حضور علی صلی الله علیه وآله
- ۳۳۸ داستان آهن گداخته
- ۳۳۹ خانه عقیل، محل دعای پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۳۴۰ وفات عقیل و دفن در دار عقیل (بقیع)
- ۳۴۳ خصلت ها و ویژگی های عبدالله بن جعفر
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۴ ۷/۱. بیعت با پیامبر در کودکی
- ۳۴۴ ۷/۲. همراه و صحابی پیامبر و پنج امام علیه السلام
- ۳۴۵ ۷/۳. فرزند، همسر و پدر شهیدان
- ۳۴۷ ۷/۴. روایتگری روشن اندیش
- ۳۴۸ ۷/۵. کرامت و بخشندهگی عبدالله

- ۳۵۱ ۷/۶. عبدالله بن جعفر محبوب پیامبر
- ۳۵۲ ۷/۷. همسر عقيله بنی هاشم
- ۳۵۳ ۷/۸. شجاعت عبدالله بن جعفر
- ۳۵۷ عبدالله بن جعفر و قیام عاشورا
- ۳۵۸ امان خواهی از بنی امیه
- ۳۵۹ روحیه صلح جوانه عبدالله بن جعفر
- ۳۶۰ شواهد و قرائن همگامی عبدالله بن جعفر با قیام عاشورا
- ۳۶۱ فصل چهارم: قبور فرزندان بلا فصل ائمه در بقیع
- ۳۶۱ ۱. محمد بن حنفیه فرزند امام علی علیه السلام
- ۳۶۲ ۲. عمر اطراف فرزند امام علی (علیه السلام)
- ۳۶۲ ۳. حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۳۶۲ ۴. زید فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۳۶۳ ۵. سکینه دختر امام حسین علیه السلام
- ۳۶۳ ۶. حسین اصغر فرزند امام زین العابدین علیه السلام
- ۳۶۳ ۷. اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام
- ۳۶۴ ۸. عبدالله (فطیم) فرزند امام جعفر صادق علیه السلام
- ۳۶۵ فصل پنجم: قبور منسوبین به امیر المؤمنین علیه السلام
- ۳۶۶ فصل ششم: قبور نوادگان ائمه علیه السلام و اشراف علوی
- ۳۷۰ بخش ششم: صحابه صادق رسول الله صلی الله علیه وآله و شیعیان و پیروان اهل بیتش در قبرستان بقیع
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۰ قبور صحابه مطهر و یاران صادق
- ۳۷۰ اشاره
- ۳۷۱ ۱. عثمان بن مظعون
- ۳۷۱ اشاره
- ۳۷۳ عثمان بن مظعون محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۳۷۳ بدرود زندگی

- ۳۷۴ بوسه پیامبر بر پیشانی عثمان بن مظعون
- ۳۷۴ جایگاه عثمان بن مظعون در نزد پیامبر
- ۳۷۵ ۲. اسعد بن زراره انصاری خزرجی
- ۳۷۵ اشاره
- ۳۷۶ اولویت های شخصیتی اسعد بن زراره
- ۳۷۸ زمان پاسخ به دعوت الهی
- ۳۷۸ ۳. ابوسعید خدری (سعد بن مالک بن شیبان انصاری)
- ۳۷۸ اشاره
- ۳۸۰ وصیت ابی سعید خدری
- ۳۸۱ ۴. خنیس بن حذافه
- ۳۸۱ ۵. سعد بن معاذ
- ۳۸۱ اشاره
- ۳۸۲ معطر بودن قبر سعد
- ۳۸۲ اهمیت وجودی سعد
- ۳۸۴ ۶- مقداد بن اسود
- ۳۸۴ اشاره
- ۳۸۵ در روز غدیر
- ۳۸۶ دفاع مقداد از حق علی علیه السلام
- ۳۸۷ بهشت، مشتاق مقداد
- ۳۸۸ مدفون در بقیع
- ۳۸۸ ۷. عبدالله بن مسعود
- ۳۸۸ اشاره
- ۳۸۸ اولین دیدار، رخداد یک معجزه
- ۳۹۰ نخستین کسی که قرآن را با صدای بلند خواند
- ۳۹۱ حافظ قرآن
- ۳۹۱ نزدیکی اش به پیامبر

- ۳۹۱ دیدگاه علی علیه السلام درباره ابن مسعود
- ۳۹۲ پاسخ به دعوت الهی
- ۳۹۲ ۸- اسامه بن زید
- ۳۹۲ اشاره
- ۳۹۳ اشتیاق پیامبر به اسامه
- ۳۹۳ جیش (لشکر) اسامه
- ۳۹۴ هضم نشدن اسامه در فتنه امویان
- ۳۹۵ پاسخ اسامه به دعوت الهی
- ۳۹۵ ۹- ارقم بن ابی ارقم
- ۳۹۵ اشاره
- ۳۹۶ عظمت خانه ارقم
- ۳۹۷ پاسخ ارقم به دعوت الهی
- ۳۹۸ ۱۰- ابوسفیان بن حارث
- ۳۹۸ اشاره
- ۳۹۸ توجه پیامبر به ابی سفیان بن حارث
- ۳۹۹ شتافتن به سوی معبود
- ۳۹۹ ۱۱- کلثوم بن هدم
- ۴۰۰ ۱۲- جابر بن عبدالله انصاری
- ۴۰۰ اشاره
- ۴۰۱ پدر جابر در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۴۰۲ بزرگی جابر در نگاه پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۴۰۲ پرسش پیامبر صلی الله علیه وآله از قرص های پدر جابر
- ۴۰۴ جابر بن عبدالله، در قله رفیع روایتگری
- ۴۰۵ جابر و حدیث لوح فاطمه علیها السلام
- ۴۰۸ جابر و علاقه به خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۴۰۹ جابر و حجاج بن یوسف ثقفی

- مرگ جابر و دفن در بقیع - ۴۱۰
- ۱۴- صهیب بن سنان - ۴۱۱
- ۱۵- شماش بن عثمان - ۴۱۱
۱۶. ابوقتاده انصاری - ۴۱۳
- اشاره - ۴۱۳
- ابوقتاده و همگامی اش با علی علیه السلام - ۴۱۳
- ابوقتاده، والی مکه - ۴۱۴
- تاریخ وفات ابوقتاده - ۴۱۶
۱۷. قیس بن سعد بن عباده - ۴۱۶
- اشاره - ۴۱۶
- حضور در واقعه غدیر - ۴۱۶
- حضور در نبردهای دوران امام علی و امام مجتبی (علیهما السلام) - ۴۱۷
- بازگشت به مدینه و لبیک دعوت الهی - ۴۱۷
- ۱۸- ابو رافع - ۴۱۸
- اشاره - ۴۱۸
- نماز بر دو قبله - ۴۱۸
- در کنار علی علیه السلام - ۴۱۹
- در برابر عثمان - ۴۱۹
- مرگ ابو رافع و دفن وی در بقیع - ۴۲۰
۱۹. جبلة بن عمرو انصاری (ساعدی) - ۴۲۱
- اشاره - ۴۲۱
- در جبهه علی علیه السلام - ۴۲۱
- مرگ جبلة و آرمیدن در بقیع - ۴۲۳
۲۰. حاطب بن أبو بلتعنه - ۴۲۴
- اشاره - ۴۲۴
- مهاجری بدری - ۴۲۵

- روایتگر حضرت رسول صلی الله علیه وآله ۴۲۵
- نامه حاطب به مشرکان ۴۲۶
- حاطب و سفارتش به مصر ۴۲۹
- مرگ حاطب بن ابی بلتعنه ۴۳۱
۲۱. حکیم بن حزام ۴۳۱
- اشاره ۴۳۱
- حکیم بن حزام در فتنه های پس از پیامبر ۴۳۴
۲۲. قتاده بن نعمان ۴۳۴
- اشاره ۴۳۴
- قتاده، روایتگر صادق ۴۳۵
- اجابت آخرین دعوت ۴۳۶
۲۳. مالک بن قیس (ابوخیثمه) ۴۳۶
۲۴. ابی بن کعب، سید القراء ۴۳۹
- اشاره ۴۳۹
- ابی بن کعب، مؤید به روح القدس ۴۴۰
- ابی بن کعب، راوی خبیر و آگاه نبی ۴۴۱
- قرائت ابی بن کعب، مطلوب امامان شیعه ۴۴۱
- ابی بن کعب ودفاع از خاندان رسالت ۴۴۲
- سخنرانی ابی بن کعب اثر عمیقی در تاریخ نهاد ۴۴۴
- وفات ابی بن کعب ۴۴۵
۲۵. أبو الهيثم بن التيهان الأشهلي ۴۴۵
- اشاره ۴۴۵
- ابو الهيثم و خلافت ابوبکر ۴۴۶
- اختلاف در تاریخ وفات ابن تیهان ۴۴۷
- ابوالهيثم در بقیع ۴۴۷
- ابن تیهان در کلام علی علیه السلام ۴۴۸

- ۴۴۸ ۲۶. نوفل بن حارث
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۹ مرگ نوفل بن حارث
- ۴۵۰ ۲۷- براء بن معرور
- ۴۵۰ اشاره
- ۴۵۰ براء بن معرور نخستین بیعت کننده در عقبه
- ۴۵۲ مسلمانی براء در مدینه
- ۴۵۲ نماز به سوی کعبه
- ۴۵۴ براء بن معرور، نقیب مدینه
- ۴۵۴ نماز پیامبر خدا و علی علیه السلام بر جنازه براء بن معرور
- ۴۵۵ ۲۸. بشر بن براء بن معرور
- ۴۵۵ اشاره
- ۴۵۶ همراه با پیامبر صلی الله علیه وآله در خیبر
- ۴۵۶ توطئه یهود بر ضد پیامبر و شهادت بشر
- ۴۵۸ موعظه بشر در برابر یهود
- ۴۶۱ ۲۹. عبدالله بن سلام
- ۴۶۱ اشاره
- ۴۶۲ بازگشت به مدینه و انتظار پیامبر
- ۴۶۳ در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله
- ۴۶۳ نزول آیه قرآن در شأن وی
- ۴۶۴ راوی رسول الله صلی الله علیه وآله
- ۴۶۵ مدافع خلافت
- ۴۶۶ گفتار علی علیه السلام درباره عبدالله بن سلام
- ۴۶۸ ۳۰. کعب بن عمرو
- ۴۶۸ اشاره
- ۴۶۹ حضور در پیمان عقبه:

- ۴۶۹ حضور در بدر و بیعت رضوان:
- ۴۷۰ شجاع در میدان های رزم
- ۴۷۰ راوی احادیث پیامبر
- ۴۷۰ ۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس
- ۴۷۰ اشاره
- ۴۷۱ سهل بن سعد، همراهی صادق برای پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۴۷۲ سهل، روایتگری ولایتمدار
- ۴۷۳ پایداری سهل در ولایت علی علیه السلام
- ۴۷۴ سهل و نقل حدیث قهقری
- ۴۷۵ سهل، ناظر کاروان اسیران کربلا و سرها بر نیزه ها
- ۴۷۷ سهل بن سعد، روایتگر حدیث فاطمه علیها السلام
- ۴۷۸ جنایت حجاج بن یوسف ثقفی در حق سهل
- ۴۷۹ مدفون در بقیع
- ۴۷۹ ۳۲. جبیر بن مُطعم
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۸۱ عالم به انساب عرب
- ۴۸۱ روایتگر روایاتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سلم
- ۴۸۲ دفن در بقیع و تاریخ وفات
- ۴۸۳ ۳۳. ابو عبّس، عبدالرحمان
- ۴۸۳ اشاره
- ۴۸۳ علم کتابت
- ۴۸۳ شکستن بت ها
- ۴۸۴ شرکت ابو عبس در قتل کعب بن اشرف
- ۴۸۶ تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله سلم
- ۴۸۷ بدرود حیات و دفن در بقیع
- ۴۸۸ ۳۴. عبدالله ابن ام مکتوم

- ۴۸۸ اشاره
- ۴۸۸ هجرت به مدینه
- ۴۸۹ ابن امّ مکتوم، مؤذن پیامبر
- ۴۹۰ امامت بر مردم در نماز جماعت
- ۴۹۲ درسی از زندگی ابن امّ مکتوم
- ۴۹۳ نزول آیات سوره عبس در باره ابن امّ مکتوم
- ۴۹۴ نابینایی، معلّم قرآن
- ۴۹۵ بدرود زندگی
- ۴۹۶ ۳۵-قیس بن عاصم منقری
- ۴۹۶ اشاره
- ۴۹۶ تحریم شراب در عهد جاهلیت
- ۴۹۸ پند و اندرز پیامبر صلی الله علیه وآله به قیس بن عاصم
- ۵۰۰ قیس، حلیم و بردبار
- ۵۰۱ حضور قیس در فتح مکه، حنین و طائف
- ۵۰۱ همراه کاروان به دربار هزقل
- ۵۰۳ نصایح قیس هنگام مرگ
- ۵۰۴ قیس، مدفون در بقیع
- ۵۰۴ ۳۶. عبد الله بن عتیک
- ۵۰۴ اشاره
- ۵۰۴ ابن عتیک، مجاهدی انصاری
- ۵۰۶ ابن عتیک راوی پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۵۰۸ ابن عتیک، مدفون در بقیع
- ۵۰۸ حکیم بن جزام
- ۵۰۹ فتح مکه و مسلمانی حکیم بن جزام
- ۵۱۰ سخاوت و جود حکیم بن جزام
- ۵۱۱ حکیم بن جزام و صله رحم

حکیم بن حزام، راوی پیامبر صلی الله علیه وآله ۵۱۲

شنونده صدایی عجیب از آسمان ۵۱۴

پاسخ حکیم بن حزام به دعوت الهی ۵۱۵

منابع و مأخذ: ۵۱۶

درباره مرکز ۵۳۰

شیعیان بقیع: ستارگان درخشان امامت شیعیان علوی و پیروان اهل بیت علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: عسگرپور، وهاب، ۱۳۳۱ -

عنوان و نام پدیدآور: شیعیان بقیع: ستارگان درخشان امامت شیعیان علوی و پیروان اهل بیت (ع)/ وهاب عسگرپور؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر: قم: دارالتهدیب، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۵۰۲ ص.

شابک: ۱۶۵۰۰۰ ریال؛ شومیز؛ ۱۹۵۰۰۰ ریال؛ گالینگور ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۵۲-۳:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۸۹ - ۵۰۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: بقیع

موضوع: چهارده معصوم -- آرامگاه ها

موضوع: شیعیان

شناسه افزوده: مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده: The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره: BP۳۶/ع۵ش ۹ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۱۸۰۲۳

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

تقدیم به: ۱۴

پیشگفتار مدیر مجمع: ۱۵

پیشگفتار مؤلف: ۲۲

مقدمه: ۲۵

بخش اول: شناخت بقعه مبارکه بقیع ۳۰

تعریف بقیع: ۳۱

معنای لغوی بقیع ۳۱

چگونگی ایجاد مدفن در بقیع ۳۲

حضور رسول خدا در بقیع ۳۳

گوناگونی بقیع ۳۴

اهتمام پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضور در بقیع: ۳۸

حرم ائمه بقیع: ۴۰

وهابی ها و تخریب حرم مطهر چهارتن از ائمه اهل بیت علیه السلام ۴۱

جایگاه دعای رسول خدا در خانه عقیل ۴۲

موقعیت و مساحت بقیع ۴۲

تعداد صحابه مدفون در بقیع ۴۴

بخش دوم: مسجد بیت الاحزان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۴۵

واقعیت بیت الاحزان ۴۶

بیت الاحزان از نظر علما و مورخان ۴۸

بیت الاحزان در آستانه تخریب ۵۳

بخش سوم: مظلومیت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ۵۶

فصل اول: عظمت مقام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۵۷

فاطمه ليله القدر است ۵۸

شأن نزول سوره قدر ۵۹

تفسیر ملکی و ملکوتی ۵۹

تفسیر ملکوتی سوره قدر ۶۱

فصل دوم: منزلت معنوی حضرت

زهرا علیها السلام از زبان پیامبر اعظم (ص) ۶۲

فاطمه زهرا علیها السلام کیست؟ ۶۲

فاطمه علیها السلام در قرآن کریم ۶۷

فعالیت اجتماعی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۶۸

عبادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۷۰

حجاب و عفاف حضرت فاطمه زهرا ۷۱

دفاع حضرت زهرا از حریم ولایت ۷۱

مقام حضرت فاطمه علیها السلام در قیامت ۷۲

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ضامن بقای اسلام ۷۴

فصل سوم: مظلومیت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام ۷۶

قنفذ و سقط محسن ۷۶

کیفیت شهادت حضرت زهرا علیها السلام ۷۷

نخستین تابوت در اسلام برای حضرت زهرا علیها السلام ۷۸

غریبانه ترین خاکسپاری برای حضرت زهرا علیها السلام ۷۹

گوشه ای از مظلومیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۸۰

مصائب وارده بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۸۰

ص: ۶

۱- مرگ رسول خدا: ۸۱

۲- دستبرد به حرمت ها: ۸۱

۳- آتش زدن در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۸۲

۴- ضربات قنفذ: ۸۳

۵- غصب فدک: ۸۴

۶- نگرانی از عوام فریبی: ۸۵

۷- اهانت ها: ۸۵

۸- حزن و اندوه ۸۶

۹- پیش بینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۸۷

۱۰- مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام از زبان علی علیه السلام ۸۸

۱۱- مظلومیت او از زبان فضه و دیگران: ۸۹

۱۲- محتوای سخن او در عیادت ها ۹۰

۱۳- بازگو کردن مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام ۹۲

۱۴- مظلومه مغصوبه حضرت فاطمه علیها السلام ۹۳

شهادت فاطمه علیها السلام سندی دیگر بر مظلومیت اهل بیت علیه السلام ۹۳

سقط شدن حضرت محسن علیه السلام ۱۰۰

مظلومیت فاطمه علیها السلام پس از وفات پیامبر و دفاع از ولایت ۱۰۵

خطبه فدک ۱۰۶

عیادت عمر و ابوبکر از بی بی مظلومه ۱۰۷

بخش چهارم: ائمه بقیع علیهم السلام ۱۱۰

ستارگان درخشان امامت در بقیع ۱۱۱

ائمہ البقیع: ۱۱۲

فصل اول: امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام اولین ستاره درخشان امامت در بقیع ۱۱۳

ص: ۷

- ۱- حسب و نسب امام حسن مجتبی: ۱۱۳
 - ۲- جریان ولادت امام حسن مجتبی: ۱۱۳
 - ۳- نام، لقب، کنیه امام حسن مجتبی: ۱۱۴
 - ۴- پرورش و علم و ادب آموختن امام حسن مجتبی علیه السلام: ۱۱۵
 - ۵- فضائل و مناقب امام حسن مجتبی: ۱۱۵
 - ۶- بخشش و سخاوت ۱۲۳
 - ۷- منصب امامت امام حسن مجتبی: ۱۲۶
 - ۸- بیعت مردم با امام حسن مجتبی: ۱۲۹
 - ۹- جنگ با معاویه ۱۳۱
 - ۱۰- صلح با معاویه ۱۳۴
 - ۱۱- جریان شهادت امام حسن مجتبی: ۱۳۵
 - ۱۲- مظلومیت امام حسن مجتبی: ۱۳۹
 - ۱۳- جلوگیری از دفن امام حسن در روضه منوره ۱۴۰
 - ۱۴- تیرباران جنازه امام حسن مجتبی ۱۴۲
 - ۱۵- ثواب زیارت و گریه برای امام حسن علیه السلام ۱۴۴
 - ۱۶- کمالات انسانی امام حسن مجتبی ۱۴۶
 - ۱۷- سرشت و طینت امام حسن مجتبی: ۱۴۷
 - ۱۸- فضائل امام حسن مجتبی از زبان علمای اهل تسنن ۱۴۸
- فصل دوم: امام علی بن الحسین علیه السلام دومین ستاره درخشان امامت مدفون در بقیع ۱۵۳
- حسب و نسب امام زین العابدین: ۱۵۳

٢- تاريخ ولادت امام زين العابدين ١٥٣

٣- جريان ولادت امام زين العابدين ١٥٤

٤- نام، لقب، كنيه امام زين العابدين ١٥٥

ص: ٨

- ۵- منصب امامت امام زین العابدین ۱۵۶
 - ۶- فضائل و مناقب امام زین العابدین ۱۵۷
 - ۷- زهد و عبادت امام زین العابدین ۱۶۲
 - ۷- ارشاد و هدایت امام زین العابدین: ۱۶۷
 - ۸- بخشش و سخاوت امام زین العابدین: ۱۶۹
 - ۹- تواضع و فروتنی امام زین العابدین: ۱۷۳
 - ۱۰- پند و اندرز امام زین العابدین: ۱۷۵
 - ۱۱- گریه زین العابدین در عزای پدر بزرگوارش: ۱۷۷
 - ۱۲- اصحاب و یاران امام زین العابدین: ۱۷۹
 - ۱۲- فضائل حضرت امام زین العابدین علیه السلام ۱۸۲
 - ۱۳- شهادت امام زین العابدین علیه السلام ۱۸۴
- فصل سوم: امام محمد الباقر علیه السلام سومین ستاره درخشان امامت در بقیع ۱۸۵
- ۱- حسب و نسب امام محمد باقر: ۱۸۵
 - ۲- تاریخ ولادت امام محمد باقر: ۱۸۸
 - ۳- جریان ولادت امام محمد باقر: ۱۸۸
 - ۴- نام، لقب، کنیه امام محمد باقر: ۱۸۹
 - ۶- شکل و شمائل امام محمد باقر: ۱۹۱
 - ۷- منصب امامت امام محمد باقر: ۱۹۲
 - ۸- زهد و عبادت امام محمد باقر: ۱۹۳
 - ۹- فضائل و مناقب امام محمد باقر: ۱۹۸

۱۰- اخلاق و رفتار امام محمد باقر: ۲۰۰

۱۱- معجزاتی از امام محمد باقر: ۲۰۳

۱۲- علت شهادت امام محمد باقر: ۲۰۶

ص: ۹

- ۱۳- جریان شهادت امام محمد باقر: ۲۰۶
- ۱۴- تاریخ شهادت امام محمد باقر: ۲۰۹
- ۱۵- اصحاب امام محمد باقر: ۲۱۰
- ۱۶- تعلیم فقه و شیوه صحیح اجتهاد ۲۱۱
- ۱۷- فضائل و مناقب امام ابو جعفر محمد الباقر (سلام الله تعالی علیه) از دیدگاه اهل تسنن ۲۱۲
- فصل چهارم: امام محمد الصادق علیه السلام چهارهمین ستاره درخشان امامت در بقیع ۲۱۸
- ۱- حسب و نسب حضرت صادق آل محمد: ۲۱۸
- ۲- جریان ولادت حضرت صادق آل محمد: ۲۲۰
- ۳- تاریخ ولادت حضرت صادق آل محمد: ۲۲۱
- ۴- نام، لقب، کنیه حضرت صادق آل محمد: ۲۲۱
- ۵- دوران کودکی حضرت صادق آل محمد: ۲۲۳
- ۶- منصب امامت حضرت صادق آل محمد: ۲۲۴
- ۷- شکل و شمائل حضرت صادق آل محمد ۲۲۶
- ۸- زهد و عبادت حضرت صادق آل محمد: ۲۲۷
- ۹- بخشش و سخاوت ۲۲۹
- ۱۰- ارشاد و هدایت حضرت صادق آل محمد: ۲۳۶
- ۱۱- فضائل و مناقب ۲۴۹
- ۱۲- اخلاق و رفتار ۲۵۱
- ۱۳- علت شهادت ۲۵۴
- ۱۴- جریان شهادت ۲۵۵

١٥- تاريخ شهادت حضرت صادق آل محمد: ٢٦٠

فضائل حضرت امام جعفر الصادق : ٢٦٠

ص: ١٠

بخش پنجم: شیعیان علوی و منسوبین به اهل بیت در بقیع ۲۷۱

فصل اول: قبور فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع ۲۷۲

ابراهیم، فرزند محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله ۲۷۲

مسلمانی ماریه ۲۷۴

مشربه مسکن رسول خدا صلی الله علیه وآله و ماریه ۲۷۵

ولادت ابراهیم در مشربه ۲۷۵

علاقه شدید پیامبر صلی الله علیه وآله به ابراهیم ۲۷۷

وفات ابراهیم و دفن وی در بقیع ۲۷۷

وفات ابراهیم و کسوف خورشید ۲۷۹

فصل دوم: قبور همسران پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع ۲۸۱

فصل سوم: قبور منسوبین پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع ۲۸۴

عباس بن عبدالمطلب ۲۸۴

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله ۲۸۴

مسلمانی عباس ۲۸۶

شان والای عباس در اندیشه پیامبر صلی الله علیه وآله ۲۸۷

نزول آیه درباره عقیل و عباس: ۳۰۲

میهمانی رفتن عقیل به خانه علی (علیه السلام) ۳۰۴

عبدالله بن جعفر و قیام عاشورا ۳۲۷

فصل چهارم: قبور فرزندان بلا فصل ائمه در بقیع ۳۳۱

۱. محمد بن حنفیه فرزند امام علی (علیه السلام) ۳۳۱

۲. عمر اطراف فرزند امام علی (علیه السلام) ۳۳۲

۳. حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام) ۳۳۲

۴. زید فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام ۳۳۲

ص: ۱۱

۵. سکینه دختر امام حسین (علیه السلام) ۳۳۳

۶. حسین اصغر فرزند امام زین العابدین (علیه السلام) ۳۳۳

۷. اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (علیه السلام) ۳۳۳

۸. عبدالله (فضیم) فرزند امام جعفر صادق (علیه السلام) ۳۳۴

فصل پنجم: قبور منسوبین به امیر المؤمنین (علیه السلام) ۳۳۵

فصل ششم: قبور نوادگان ائمه علیهم السلام و اشراف علوی ۳۳۶

بخش ششم: صحابه صادق رسول الله صلی الله علیه و آله و شیعیان و پیروان اهل بیتش در قبرستان بقیع ۳۳۹

قبور صحابه مطهر و یاران صادق ۳۴۰

۱. عثمان بن مظعون ۳۴۱

۲. اسعد بن زراره انصاری خزرجی ۳۴۵

۳. ابوسعید خدری (سعد بن مالک بن شیبان انصاری) ۳۴۸

۴. خنیس بن حذافه ۳۵۱

۵. سعد بن معاذ ۳۵۱

۶- مقداد بن اسود ۳۵۴

۷. عبدالله بن مسعود ۳۵۸

۸- اسامه بن زید ۳۶۲

۹- ارقم بن ابی ارقم ۳۶۵

۱۰- ابوسفیان بن حارث ۳۶۸

۱۱- کلثوم بن هدم ۳۷۰

۱۲- جابر بن عبدالله انصاری ۳۷۰

۱۴- صهیب بن سنان ۳۸۱

۱۵. شماس بن عثمان ۳۸۲

۱۶. ابوقتاده انصاری ۳۸۳

ص: ۱۲

۱۷. قیس بن سعد بن عباده ۳۸۶

۱۸- ابو رافع ۳۸۸

۱۹. جبله بن عمرو انصاری (ساعدی) ۳۹۱

در جبهه علی (علیه السلام) ۳۹۲

مرگ جبله و آرمیدن در بقیع ۳۹۳

۲۰. حاطب بن أبو بلتعه ۳۹۴

۲۱. حکیم بن حزام ۴۰۲

۲۲. قتاده بن نعمان ۴۰۴

۲۳. مالک بن قیس (ابوخشمه) ۴۰۷

۲۴. ابی بن کعب، سید القراء ۴۰۹

۲۵. أبو الهيثم بن التَّيْهَانِ الأشْهَلِي ۴۱۶

۲۶. نوفل بن حارث ۴۱۹

۲۷- براء بن معرور ۴۲۰

۲۸. بشر بن براء بن معرور ۴۲۶

۲۹. عبدالله بن سلام ۴۳۱

۳۰. کعب بن عمرو ۴۳۸

۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس ۴۴۰

۳۲. جبیر بن مُطْعِم ۴۴۹

۳۳. ابو عَبَس، عبدالرحمان ۴۵۳

۳۴. عبدالله ابن امّ مکتوم ۴۵۸

٣٥. قيس بن عاصم منقري ٤٦٦

٣٦. عبد الله بن عتيك ٤٧٤

منايع و ماخذ: ٤٨٧

ص: ١٣

تقدیم به:

با عنایت و الطاف خداوند متعال اثر محقر را به مقام والای رحمہ للعالمین رسول أعظم صلی الله علیه وآله و محضر مبارک مولی الموحدين امیر المؤمنین علیه السلام و سیده النساء العالمین علیها السلام بضعه الرسول و فرزندان اطهر ایشان علیهما السلام بویژه ائمه البقیع تقدیم می نمایم.

انشاء الله مورد توجه حضرت بقیه الله الاعظم روحی له الفداء واقع شود همچنین موجب خوشنودی و شادی روح پدر گرامی و مادرمهربانم و ارواح طیبه شهدا انقلاب اسلامی و امام شهدا خمینی کبیر (قدس سره) گردد.

ص: ۱۴

شیعه بودن، از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله بر پیروان حضرت مولی الموحدين علی بن ابی طالب علیه السلام گفته می شد، بر خلاف مدعیان دروغین امروز که می گویند این مذهب را ایرانیان به تلافی شکست از اعراب و عمر ساخته اند پس این مکتب اصالت ندارد، برخی پنداشته اند که شیعه در آغاز اسلام و در عصر خلفا سابقه نداشته، و بعدها پدید آمده است، و گاه آن را به بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، با زمان «آل بویه» و صفویه نسبت می دهند، ولی با نگاهی به تاریخ اسلام، و سیره پیامبر صلی الله علیه وآله و جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت، به روشنی در می یابیم که واضع این اسم برای پیروان علی علیه السلام کسی جز صاحب شریعت و شخص پیامبر صلی الله علیه وآله نبوده است.

«ابن حجر هیثمی»، با وجود موضع گیری شدید علیه شیعه، ذیل آیات مربوط به فضیلت اهل بیت علیه السلام به موارد بسیاری اشاره می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله لفظ «شیعه» را درباره پیروان علی علیه السلام به کار برده است؛ از جمله، ذیل آیه (اولئک هم خیر البریه) می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله پس از نزول این آیه به علی علیه السلام فرمود: «مقصود از خیر البریه، تو و شیعه (و پیروان) تو است که در قیامت وارد می شوید در حالی که از خداوند راضی، و خدا نیز از شما راضی است»^(۱).

ص: ۱۵

۱- ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ذیل آیه یازدهم و آیه هشتم «ولسوف یعطیک ربک فترضی» و مظفر، تاریخ شیعه (قم، مطبعه بصیرتی)، ص ۴ - ۶.

همچنین وی در ذیل آیه (وانی لغفار لمن تاب وعمل صالحا ثم اهتدی) نیز می نویسد: که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی انک ستقدم علی الله وشیعتک راضین مرضیین»^(۱). «تو و شیعه تو بر خداوند وارد می شوند در حالی که خداوند از تو و شیعه ات راضی است و آنان نیز از خدا خوشنودند»^(۲) ابن اثیر و ابن عباس نیز همین نکته را آورده اند^(۳) سیوطی در الدر المنثور و ابن مغزلی در ذیل همین آیه می گویند که پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: (والذی نفسی بیده ان هذا وشیعته هم الفائزون یوم القیامه ...)^(۴) به خدائی که جانم به دست او است (این علی علیه السلام) و شیعه اش پیروز و رستگار در روز قیامت می باشند. و در روایتی دیگر، آمده است: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند علی و ذریه اش و شیعیان و دوستانش را می آمرزد و ملائکه برای او و شیعیانش استغفار می کنند. و نیز فرمود: من شفیع شیعیانش هستم.^(۵) هم چنین صاحب «خطط الشام» می نویسد: جماعتی از بزرگان صحابه در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله معروف به موالی (و شیعه) علی بودند^(۶). از این عده می توان: سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر را نام برد. این گروه در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله ملقب به شیعه علی علیه السلام بودند. ابو سعید خدری نیز می گوید:

ص: ۱۶

-
- ۱- ابن حجر هیثمی، همان.
 - ۲- مظفر، همان، ص ۶.
 - ۳- همان.
 - ۴- جلال الدین سیوطی، تفسر الدر المنثور ذیل آیه و علامه جزایری، غایه المرام، تهران، چاپ اسلامیة
 - ۵- قاضی نور الله حسنی مرعشی شوشتری، احقاق الحق، تصحیح آیت الله مرعشی نجفی، ج ۶، ص ۱۱۳ - ۱۱۵ و ج ۷، ص ۳۲۱ و ج ۱۷، ص ۲۷۲ و ج ۱۸، ص ۵۲۴.
 - ۶- خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱ - ۲۵۶ و رک: محمد کردعلی و خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

«مسلمانان به پنج چیز: نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت علی علیه السلام امر شدند، به چهار تا عمل و پنجمی را ترک کردند» (۱) ابان بن تغلب به ابو العلاء می گوید: می دانی شیعه کیست؟ شیعه کسی است که وقتی مردم در قول پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف کنند، قول علی علیه السلام را بگیرد و اگر در قول علی علیه السلام اختلاف کردند، قول جعفر بن محمد علیه السلام را اخذ نماید» (۲).

بقیع الغرقه مقدس ترین و با فضیلت ترین امکنه و بقاع پس از مدفن رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه منوره است. بقیع اولین مدفن و مزاری است که به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به وسیله مسلمانان صدر اسلام به وجود آمده است. قبرستان بقیع، مدفن چهار ستاره درخشان امامت شیعه، امام حسن المجتبی، امام علی السجاد، امام محمد الباقر و امام جعفر الصادق علیه السلام است.

اولین جایگاهی که توجه مسلمانان را در زیارت این بقعه متبرکه و با فضیلت به خود جلب می کند جایگاه حرم مطهر چهار امام معصوم از ائمه هدی علیه السلام و مدفن همسران و فرزندان و اقوام و عشیره پیامبر اسلام و جمع کثیری از صحابه و یاران آن حضرت و تعداد بی شماری از شهدا و علما و تاریخ سازان در طول تاریخ است و لذا از دیدگاه معنوی دارای جایگاهی والا و از نظر تاریخی از ارزش فوق العاده برخوردار می باشد (۳).

مطری گفته است: بیشتر صحابه رضی الله عنهم از کسانی هستند که در دوره

ص: ۱۷

۱- همان، مظفر، تاریخ الشیعه، ص ۹ - ۱۰ و سید محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام.

۲- رجال نجاشی، ص ۱۲، و علامه شوشتری، قاموس الرجال، ص ۹۹.

۳- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع، ناشر مؤسسه تحقیقاتی و هنری مشعر، ۱۳۹۱، صص ۵۷ - ۵۸.

حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات ایشان، در بقیع دفن شده اند و همچنین بزرگان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سادات تابعین هستند و در «مدارک عیاض» از مالک منقول است که مقبره ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون اند و مجدی گفته است: شکی نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع بزرگی از بزرگان امت اسلامی است (۱).

جایگاه دوم که در این بقعه مقدس و بافضیلت (قبرستان بقیع) مهم و برجسته می باشد بیت الاحزان زهرای مرضیه علیها السلام است. هر زائر شیعی، از هر نقطه دنیا که وارد مدینه منوره می گردد، پس از زیارت قبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اقامه نماز در مسجد آن حضرت و پس از زیارت قبور پاک ائمه بقیع علیه السلام و سایر قبور متعلق به اقوام و عشیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عازم زیارت بیت الاحزان می شود، به این امید که اگر به قبر مطهر زهرای مرضیه علیها السلام دسترسی ندارد، آن حضرت را در محل دیگری که به وی منتسب است زیارت کند و اگر نمی تواند که صورت خود را به خاک قبر دردانه دخت گرامی یادگار رسول خدا بگذارد و ضریح مقدس آن حضرت را با اشک دیده بشوید، حداقل در جایگاهی که دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت پدر بزرگوارش و در ایام آخر عمرش هر روز چند ساعت از وقت خویش را در آنجا به عبادت و گریه و ناله سپری می نمود، نماز بخواند و به یاد اشک های آن حضرت اشک بریزد. اما اینکه نه از چنین محلی خبری است و نه از بیت الاحزان در بقیع، اثری (۲).

گرچه پس از گذشت قریب به یک قرن از تخریب حرم مطهر ائمه بقیع و از

ص: ۱۸

۱- جهان نیوز - هادی شریفی، سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳.

۲- خبرگزاری رسا، بیت الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی، ۲۳/۱/۱۳۹۲.

بین رفتن تمام آثار این بنای باشکوه و معنوی، نمی توان از آثار آن به عظمت و قدمتش همانند سایر ابنیه تاریخی و مذهبی پی برد و تاریخ ساختمان آن را به دست آورد، ولی آنچه از منابع مختلف به دست می آید تا حدی می تواند ما را با تاریخ و چگونگی این حرم شریف آشنا سازد و بیانگر وضع این بنای فخیم و پرشکوه معنوی در طول تاریخ گردد.

اجمال تاریخ این حرم مقدس این است که قبور ائمه بقیع علیه السلام مانند سایر قبرها در محوطه مکشوف و بدون دیوار و سقف نبوده؛ بلکه قبر آنان مانند تربت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امام رضا علیه السلام از آغاز دفن اجساد مبارک و پیکر مطهرشان در داخل خانه ای که متعلق به عقیل بوده، قرار داشته است و به مرور زمان این خانه به ساختمان مناسب، به شکل مسجد تبدیل گردیده، سپس در محل همان ساختمان، بزرگترین و مرتفع ترین گنبد و بارگاه بنا شده است و در قرون متمادی دارای خادم و دربان و دارای ظریفترین و گرانباترین ضریح و صندوق با زیباترین روپوش و دارای فاش و قندیل بوده است و بالاخره در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هـ - ق به وسیله وهابی ها منهدم گردیده است (۱).

بیت الأحران؛ تا اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، دارای ساختمان بوده که «ابن شبه» را وادار نموده است کم و کیف و انگیزه به وجود آمدن این ساختمان را از افراد خبیر و مطلع جو یا شود و یکی از افراد مطلع و مورد وثوق نیز تا آنجا که در این مورد اطلاع داشته با وی در میان گذاشته است و سابقه آنجا را که زمانی به صورت خیمه بوده، بازگو نموده است (۲). بیت الأحران در قرن چهاردهم

ص: ۱۹

۱- المدینه المنوره تطورها العمرانی و تراثها المعماری، ص ۱۵.

۲- قدیمی تر از این کتاب، تاریخ المدینه ابن زباله است که وی در سال ۱۹۹ در قید حیات بوده و در کتاب هائی که تا قرن دهم در تاریخ مدینه تألیف گردیده، از جمله در وفاء الوفا، از تاریخ ابن زباله مطالب فراوان نقل شده است ولی متأسفانه از این کتاب در قرن های اخیر خبری نیست.

وهابی های آل سعود حرم مطهر چهار تن از ائمه اهل بیت علیه السلام و سایر قبور متتسبین به اهل بیت و صحابه آنان و بیت الاحزان زهرای مرضیه علیها السلام در این بقاع مقدس (قبرستان بقیع) را تخریب و این عمل شنیع اوج مظلومیت شیعیان را نشان می دهد. اینک بقیع همچنان به عنوان یک سند زنده، مظلومیت شیعه را به تصویر می کشد و همچنان چشم به انتظار موعود امم است تا غبار غربت را از آن بر کند (۲).

و در راستای جهت نشان دادن مظلومیت شیعیان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله در تخریب قبور ائمه آنان در این بقعه متبرکه به دست وهابیت آل سعود و افشای دشمنی و کینه توزی آنها نسبت به مذهب اهل بیت علیه السلام و پیروان آنان و معرفی چهره های پاک و نورانی چهار امام مظلوم و سایر متتسبین به آنان و صحابه اهل بیت علیه السلام، محقق و پژوهشگر ارجمند جناب آقای «وهاب عسگرپور» با تلاش

ص: ۲۰

۱- در طول تاریخ تعداد زیادی از جهانگردان غربی در قیافه مسلمانان و در زی حجاج وارد مکه و مدینه گردیده اند و اکثر آنان نیز که از نویسندگان بوده اند، توانسته اند مشاهدات و برداشت های خود را به صورت کتاب و سفرنامه در اختیار دیگران قرار دهند. یک از جهانگردان همان «ریچارد بورتون» انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی به صورت یک مسلمان افغانی به نام «عبدالله» به مکه و مدینه مسافرت کرده و در تمام مراسم حج شرکت و از همه اماکن و بقاع متبرکه دیدن نموده و به همه جزئیات پرداخته است و سفرنامه خود را در دو جلد بزرگ منتشر ساخته است. موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۶۰.

۲- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد / شیخ مفید / ج / ۹۴ / خطبه الامام الحسین (ع) بأصحابه فی کربلاء قبل عاشوراء، ص ۹۱.

فراوان اقدام به تألیف کتاب «شیعیان بقیع» نموده اند. امید است این اثر ارزنده مورد استفاده امت اسلامی به ویژه شیعه پژوهان قرار گرفته و

ذخیره آخرت مؤلف ارجمند باشد. انشاء الله جزاه الله عن الاسلام اجراً ودامت توفيقاته والسلام عليكم وعلى جميع اخواننا المؤمنين بولايه على بن ابى طالب عليه السلام فى اقطار العالم ورحمه الله وبركاته.

دکتر آیت پیمان

مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۱

در سفر بنده به سرزمین وحی مکه مکرمه و مدینه منوره و زیارت بقعه متبرکه قبرستان بقیع، مراقد چهار امام مظلوم علیهم السلام و منتسبین به آنان و نیز شیعیان علوی و صحابه صادق رسول الله صلی الله علیه و آله آرمیدگان در این بقعه متبرکه را زیارت نمودم. در این بقعه متبرکه قبرستان بقیع (مسجد بیت الاحزان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام روحی لها الفداء و مراقد این امامان) تخریب و با زمین یکسان شده بود مشاهده گردید. این رفتار شنیع و هابیت آل سعود (مدعی خادم الحرمین شریفین) با قبور بقیع، سند مظلومیت این امامان است که در ذهن هر انسان آزاده این مظلومیت ترسیم می گردد.

از این جهت برای احیای ذکر این اولیاء الله مؤلف این کتاب تصمیم گرفت این مظلومیت را به رشته تحریر در آورد. مطالب و مدارک و اسناد زندگینامه این اولیاء الله، آرمیدگان

در این بقعه متبرکه مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت و سپس عزم و جزم را در تألیف این کتاب در راستای نشان دادن اوج مظلومیت این مظلومین گرفته شد. در این راستا، جا دارد جهت اطلاع از فرایند تألیف این کتاب به سه نکته اشاره شود:

اولاً: در جمع آوری مطالب این کتاب از کتب رجال اهل تسنن کتابخانه مؤسسه جهانی السبطين در قم و از نرم افزار کتب رجال اهل تسنن آیت الله کورانی در قم و نیز از مطالب مجله میقات سازمان حج و اوقاف قم تحت عنوان خفتگان در بقیع به قلم علی اکبر نوایی و از مطالب تحت عنوان (گویه)ی در این

زمینه به قلم حجت الاسلام والمسلمین بحر العلوم در پژوهشکده سازمان حج و امور خیریه قم و کتب دیگر، استفاده گردید.

ثانیا: از باب «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» از حجت الاسلام والمسلمین شریعت زاده مشوق اصلی و پیشنهاد کننده تألیف این کتاب، از مرحوم خلد آشیان حجت الاسلام والمسلمین استاد انصاری بویراحمدی، مؤسس مجمع شیعه شناسی، از حجت الاسلام والمسلمین محمد صالح دانشیار روحانی فاضل، از حجت الاسلام والمسلمین سید مرتضی موسوی اصفهانی مسئول مؤسسه جهانی السبطين و از آقایان ربیعی مدیر و موسوی کارشناس آن مؤسسه، از آیت الله کورانی مسئول المصطفی للدراسات الاسلامیه، از حجت الاسلام والمسلمین بحر العلوم مسئول گروه اجتماعی پژوهشکده سازمان حج و امور خیریه قم، از استاد علی اکبر نوایی نویسنده مطالب خفتگان در بقیع در مجله میقات حج سازمان حج و اوقاف، از مسئولین و کارگزاران مجله میقات حج سازمان حج و اوقاف، از آقای شجاعی رئیس محترم مرکز دار الفکر الاسلامی قم، از دکتر آیت پیمان مدیر محترم مجمع جهانی شیعه شناسی، از حجت الاسلام والمسلمین دکتر زارع خورمیزی معاونت پژوهشی مجمع جهانی شیعه شناسی و حجت الاسلام سید ابراهیم امینی، به خاطر همکاری های خالصانه و صمیمانه آنان کمال تشکر و تقدیر می شود.

ثالثا: تلاش های زیادی جهت استفاده از منابع موجود در کشورهای پیرامونی ایران جهت غنی شدن هرچه بیشتر مطالب این تحقیق نموده، به علت عدم همکاری و... آنان موفق نشدم. امیدوارم روزی بیاید که محققان مذهبی و دینی در مقابل ائمه اطهار به ویژه ائمه بقیع علیهم السلام و شیعیان مظلوم بقیع احساس

مسئولیت کنند و این تحقیق و سند مظلومیت شیعیان را کامل تر کنند.

سرانجام، با تحمل سختی ها و مشکلات و موانعی که وجود داشت، با استقامت و صبوری و توکل بر خداوند منان این کتاب در این سطح تهیه و تقدیم محبان اهل بیت علیهم السلام می گردد و الصلاه والسلام علی سیدنا و نبینا محمد و علی آله وسلم و الحمد لله رب العالمین.

وهاب عسگری پور

خادم خاک زیر پای ائمه اطهار (علیهم السلام)

ص: ۲۴

پیشینه ی تاریخی بقیع به دوران قبل از اسلام می رسد ولی در کتب تاریخی به روشنی قدمت تاریخی آن مشخص نشده است. مردم مدینه قبل از آمدن مسلمانان به آنجا، اجساد مردگان خود را در دو گورستان «بنی حرام» و «بنی سالم» و گاهی نیز در خانه های شان دفن می کردند. بعد از هجرت مسلمانان به مدینه، بقیع تنها قبرستان مسلمانان بوده، (۱)

در واقع بقیع اولین قبرستانی است که به دستور پیامبر اسلام و توسط مسلمانان صدر اسلام ساخته شد. اولین کسی که در آنجا به توصیه پیامبر دفن شد عثمان بن مظعون بود که از دوستان نزدیک حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله و حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام به شمار می رفت؛ حضرت علی علیه السّلام در سخنانش از او بسیار یاد می کرد. حضرت محمد صلی الله علیه وآله برخی از کشته شدگان جنگ اُحُد را و یکی از فرزندانش بنام ابراهیم را در آنجا به خاک سپرد. (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در زمان حیات خویش مکرراً به قبرستان بقیع می رفت و برای مردگان مدفون در آن طلب استغفار می کرد تا آنجا که یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که آن حضرت، هر شب به زیارت قبور بقیع می رفته است.

قبرستان بقیع مدفن چهار امام شیعه، امام حسن مجتبی علیه السّلام، امام سجاد علیه السّلام، امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام،

ص: ۲۵

۱- تاریخ حرم ائمه بقیع / ص ۶۱

۲- سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی، ص ۲۳۸

«فاطمه بنت اسد» مادر امیر المومنین علی علیه السلام، همسران پیامبر صلی الله علیه وآله ام سلمه، ماریه و ...، «ام البنین» مادر حضرت عباس علیه السلام، عقیل بن ایطالب، «عبدالله بن جعفر» همسر حضرت زینب، و بسیاری از صحابه پیامبر نظیر عثمان بن مظعون، ابوسعید خدری، همچنین عقیل بن ایطالب، «عبدالله بن جعفر» همسر حضرت زینب، مقداد بن اسود، عباس بن عبدالمطلب، اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام، عاتکه و صفیه عمه های پیامبر صلی الله علیه وآله، جابر بن عبدالله انصاری، شهدای واقعه حره و ... (۱) آرمیده اند و رازهای نهفته بسیار دارند. بقیع همچنان به عنوان یک سند زنده، مظلومیت شیعه را به تصویر می کشد. در این پژوهش از صحابه ای صحبت می شود که موالی و پیروان اهل بیت تا آخر باقی مانده اند.

حتی در منابع متون تاریخی نقل شده است که حضرت زهرا علیها السلام با توجه به سیره پدر بزرگوارش به دو مکان عنایت ویژه ای داشتند: نخست احد؛ آن حضرت بعد از رحلت پدرشان به احد، سر قبر حضرت حمزه علیه السلام می رفت و می گریست و دوم؛ بقیع که باز هم با اقتدا به پیامبر خدا همواره به بقیع می رفت که این مطلب نیز دارای شهرت تاریخی است. (۲)

شیعیان، بقیع را به بیت الاحزان می شناسند. بیت الاحزان نام مکانی در بقیع بوده که حضرت زهرا علیها السلام در روزهای پایانی عمر شریفشان؛ هر روز چند ساعت از وقت خویش را در آنجا به عبادت و گریه و ناله سپری می نمودند. (۳)

این جایگاه در قبرستان بقیع، از آن جهت شهرت یافت که فاطمه علیها السلام تا ۲۷

ص: ۲۶

۱- ۱/۵/۱۳۹۳ info@shia-news.com

۲- همان قبلی

۳- خبرگزاری رسا، بیت الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی، ۱۳۹۲/۱/۲۳

روز پس از مرگ (پدرش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) محمد، در آنجا به سوگ می نشست و می گریست. (۱)

امام ابو محمد غزالی ۴۵۰ - ۵۰۵ که یکی شخصیت های معروف و از علما و دانشمندان اهل سنت است، می گوید: «مستحب است که زائران، هر روز صبح، پس از زیارت قبر حضرت رسول در بقیع حضور بهم رسانند و قبور پیشوایان دینی و صحابه را که در آنجا مدفون هستند زیارت کنند». سپس می گوید: «و مستحب است در مسجد فاطمه (علیها السلام) نیز نماز بخوانند».

(۲)

حرم ائمه ی بقیع مانند سایر حرم ها دارای ضریح، روپوش، چلچراغ، شمعدان و فرش بوده است. ابن جبیر (جهان گرد اندلسی / ۱۱۴۵-۱۲۱۷ م) می نویسد: «قبرشان بزرگ و از سطح زمین بلند تر و دارای ضریحی از چوب می باشد که بدیع ترین و زیبا ترین نمونه است از نظر فن و هنر. و نقوشی برجسته از جنس مس بر روی آن ترسیم شده و میخ کوبی هایی به جالب ترین شکل در آن تعبیه شده که نمای آن را زیبا تر و جالب تر نموده است». (۳) و هابیان ۸ شوال سال ۳۴۴ هـ. ق. آرامگاه امامان بقیع را ویران کردند. تخریب بناها در بقیع، در راستای حرکتی از سوی جریان وهابیت در عربستان سعودی برای زدودن اینیه ی تاریخی از کلیه ی اماکن زیارتی بود. (۴)

همچنین، کارشناسان شبکه های وهابی وصال حق و نور، وجود بیت

ص: ۲۷

۱- علامه مجلسی، بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۷۷

۲- احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۶۰

۳- رحله ابن جبیر، ص ۱۷۳

۴- سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی، ص ۲۳۸

الاحزان در بقیع و گریه های حضرت زهرا علیها السلام در آن را که واقعیتی غیر قابل انکار و یک حقیقت فراموش ناشدنی است را تکذیب کرده، و نیز مدعی شدند که هیچ مدرک تاریخی و روایی در این مورد در منابع شیعه و سنی وجود ندارد. (۱)

از این رو، هدف از تدوین این کتاب نشان دادن واقعیت و فضیلت بقعه مبارکه بقیع و مسجد بیت الاحزان است و نیز معرفی قبور مقدّس و با فضیلت جایگاه حرم مطهر چهار امام معصوم ائمه الهدی و مدفن همسران و فرزندان و اقوام و عشیره پیامبر اسلام و جمع کثیری از صحابه و یاران صادق اهل بیت است.

امروز وهابی ها، این حقیقت فراموش ناشدنی را انکار کرده و فردا حقیقت بقیع را انکار می کنند و از این رو تکلیف گردید که پژوهشی پیرامون آرمیدگان شیعه در این مکان پر فضیلت به ویژه ستارگان درخشان چهار امام معصوم علیهما السلام و منسوبین و پیروان آنان و نیز بیان سند مظلومیت حضرت فاطمه الزهرا علیها السلام تدوین گردد. لازم به ذکر است که در این کتاب از شیعیانی نام برده شده که تا آخر پیرو چهارده معصوم علیهم السلام بودند و از اهل بیت علیهم السلام دفاع کردند. بنا بر اهمیت و ضرورت بحث های این تحقیق، این کتاب در شش بخش تنظیم گردیده است.

بخش اول: شناخت بقعه مبارکه قبرستان بقیع

بخش دوم: بیت الاحزان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در قبرستان بقیع

بخش سوم: مظلومیت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام پس از رحلت پیامبر

ص: ۲۸

بخش چهارم: چهارستاره درخشان امامت (علیهما السلام) در بقیع

بخش پنجم: شیعیان علوی و منسوبین به اهل بیت (علیهما السلام) در قبرستان بقیع

بخش ششم: صحابه صادق رسول الله صلی الله علیه و آله در قبرستان بقیع

این کتاب، تحت عنوان؛ مسجد بیت الاحزان فاطمه زهرا علیها السلام، ستارگان درخشان امامت علیهما السلام، شیعیان علوی و صحابه صادق رسول الله و آله در بقیع، تدوین گردید. نگارنده با اذعان به اینکه این کتاب خالی از ایراد و نقص نیست، از صاحب نظران و محققان محترم، انتقادات و پیشنهادات و راهنمایی های خود را مبذول داشته تا در بازنگری آینده مورد توجه قرار گیرد انشاءالله.

امید است، این کتاب مقدمه ای برای بررسی تحقیقات عمیقتر در این زمینه باشد و با عنایت پروردگار منان قدم های مؤثرتر و مفیدتری در این زمینه برداشته شود انشاءالله والحمد لله رب العالمین.

ص: ۲۹

بخش اول: شناخت بقعه مبارکه بقیع

اشاره

ص: ۳۰

تعریف بقیع:

«بقیع الغرقد» مقدس ترین و با فضیلت ترین امکنه و بقاع پس از مدفن رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه منوره است. بقیع اولین مدفن و مزاری است که به دستور رسول اکرم صلی الله علیه وآله و به وسیله مسلمانان صدر اسلام به وجود آمده است..

بقیع جایگاه حرم مطهر چهار امام معصوم از ائمه هدی علیهما السلام و مدفن همسران و فرزندان و اقوام و عشیره پیامبر اسلام و جمع کثیری از صحابه و یاران آن حضرت و تعداد بی شماری از شهدا و علما و تاریخ سازان در طول تاریخ است و لذا از دیدگاه معنوی دارای جایگاهی والا و از نظر تاریخی از ارزش فوق العاده برخوردار است.^(۱)

معنای لغوی بقیع

این مدفن مقدس و تاریخی در اصل «بقیع الغرقد» و «بقیع» نامیده می شد و در قرن های اخیر گاهی «جَنَّة البقیع» نیز گفته می شود. ابن اثیر می گوید: «البقیع المكان المتسع من الأرض ولا یسمی بقیعاً إلاّ وفیه شجر أو أصولها». در لغت بقیع به محلّ وسیعی که دارای درخت و یا ریشه درخت باشد گفته می شود او می افزاید: چون بقیع قبلاً دارای درخت «غرقد» و ریشه های آن بود پس از سمهودی از امام مالک نقل می کند:

ص: ۳۱

۱- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع، ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر، ۱۳۹۱، صص ۵۷-۵۸.

«تعداد ده هزار نفر از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه از دنیا رفته اند و طبیعی است که همه یا اکثر آنان در بقیع به خاک سپرده شده اند.» (۱)

چگونگی ایجاد مدفن در بقیع

پس از فوت ابراهیم فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله که در محله بنی مازن و خارج از مدینه واقع شد. صحابه عرض کردند: «أینَ نَدْفَنُه!» رسول خدا فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون» او را به سلف صالح ما عثمان لاحق کنید و در کنار او به خاک بسپارند.

سمهودی می گوید: پس از دفن شدن ابراهیم در بقیع، مردم مدینه علاقمند شدند پیکر اقوام و عشیره خود را در آنجا دفن کنند و هر یک از قبایل مدینه درختان و ریشه های بخشی از بقیع را قطع و زمین آن را برای همین منظور آماده نمودند و تدریجاً دو مدفن قدیمی مدینه به نام «بنی سلمه» و «بنی حرام» متروک گردید.

علاوه بر دفن عثمان بن مظعون و دیگران، منظور سمهودی این است که با دفن شدن جناب ابراهیم در بقیع و دستور و عملکرد رسول خداصلی الله علیه وآله، مسلمانان مدینه از این تاریخ به تأسی از آن حضرت توجه بیشتری به بقیع پیدا نموده و آنجا را مدفن عمومی خود قرار دادند. (۲)

ص: ۳۲

۱- سعادت پرور، جلوه نور، پرتویی از فضائل معنوی فاظ فاطمه زهراء، انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۸۰ص ۱۵

۲- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع، ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر، ۱۳۹۱، ص ۶۰

درباره حضور شبانه رسول خداصلی الله علیه وآله در بقیع و دعا و طلب مغفرت آن حضرت نسبت به اهل بقیع که گاهی روز و گاهی شب هنگام انجام می گرفت. در حدیث و تاریخ مطالب فراوان نقل شده است.

در حدیثی چنین آمده است؛ رسول خداصلی الله علیه وآله در بقیع حضور می یافت و اهل قبور را بدین گونه مورد خطاب قرار میداد: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَنَحْنُ بِالْأَثَرِ»

درود بر شما خدا ما و شما را بیامرزد. شما پیش آهنگان ما بودید و ما هم در پی شما خواهیم آمد. در حدیث دیگر آمده است که می فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ قَوْمٌ مُؤْجِلُونَ أَتَانَا وَأَتَاكُمْ مَا تُوْعَدُونَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ الْبَقِيعِ الْغَرَقَدِ»

درود بر شما ای کسانی که اجل شما و آنچه به ما و شما وعده داده اند فرا رسید. خدایا اهل بقیع غرقد را بیامرز، خداوند متعال بمن دستور داد برای اهل بقیع دعا کنم.

یکی از همسران پیامبر نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله شب هنگام و آنگاه که همه چشمها به خواب می رفت به آرامی رختخواب را ترک نموده و از منزل خارج می شد. خود من و گاهی «بریره» خدمتکارم به دستور من او را تعقیب می کردیم و می دیدیم که به بقیع می آمد و در آنجا توقّف طولانی می نمود و مکرّر دست ها را به سوی آسمان برمی داشت و به دعا و استغفار بر اهل بقیع مشغول می گردید.

یکبار پس از مراجعت رسول خداصلی الله علیه وآله از علت این عمل استفسار نمودم؛ در

پاسخ من فرمود: «إني أمرت أن أَدْعُو لَهُمْ»؛ «من از طرف خدا مأموریت دارم که بر اهل بقیع استغفار کنم.» او می گوید: عرض کردم اگر من به بقیع رفتم چه بگویم و بر آنان چگونه درود بفرستم. فرمود بگو: «السلام علی أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحمهم الله المستقدمین منا والمستأخرین وإنا إنشاء الله للاحقون» (۱).

گوناگونی بقیع

بر اساس گزارش های تاریخی و روایی، در شهر مدینه چندین بقیع وجود داشته است که برای نمونه می توان به اینها اشاره کرد: «بقیع الخنجه، بقیع الخیل، بقیع الزبیر، بقیع المصلی، بقیع الغرقد».

منظور ما «بقیع الغرقد» است و قبرستان مقدس بقیع را بقیع غرقد می گفتند؛ زیرا «درخت غرقد» در آن فراوان بوده است. در تعریفی دیگر از بقیع غرقد می خوانیم: بقیع الغرقد، والغرقد بفتح الغین المعجمه و القاف، بینهما راء ساکنه، کبار العوسج و هو مقبره أهل المدینه علی سورها بجنب البستان. (۲)

رسمیت یافتن دفن در بقیع، توسط پیامبر:

بقیع، نخستین مزاری است که به دستور و اقدام پیامبر گرامی اسلام بنا شد. این قبرستان در دوران پیامبر، در خارج شهر مدینه و دیوارهای آن قرار داشت، که در حال حاضر، با توسعه مدینه، وسط شهر واقع است. نخستین اقدام پیامبر، دفن اسعد بن زراره از مهاجرین و فرد بلند مرتبه ای در نظر پیامبر بود.

ص: ۳۴

۱- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع، ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر، ۱۳۹۱، ص ۶۰

۲- همان قبلی

«حضرت رسول، اسعد بن زراره را در بقیع، در خاک سپرد.»^(۱)

دومین شخص، «عثمان بن مظعون» مهاجر، برادر رضاعی پیامبر بود که حضرت، هنگام مرگ او فرمود: «ادفنوا عثمان بن مظعون فی البقیع یکون لنا سلفا فنعم السلف سلفنا عثمان»^(۲). یعنی عثمان بن مظعون را در بقیع دفن کنید تا شاخص و یادگاری از گذشتگان ما باشد و چه شاخص نیکی است عثمان! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از دفن او، سنگی برای نشان، بر مزارش گذاشت.^(۳) فوت عثمان بن مظعون در ذی الحجه سال دوم هجرت بود. فرزند پیغمبر اسلام، «ابراهیم»، در سال ۱۰ هجری وفات کرد و بنا به فرمایش حضرت، او را به عثمان ملحق کرده، در کنار او به خاک سپردند.^(۴)

پس از دفن آنان، مسلمانان به تأسی از پیامبر، مردگان خود را که جزو صحابی آن حضرت بودند در این قبرستان مطهر دفن نمودند. «سپس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دستور دادند آنجا را (بقیع که از بوته های خار پر بود) از خارها تمییز کنند و به مسلمانان ساکن مدینه اختصاص داده شود»^(۵). دو مدفن قدیمی مدینه، به نام «بنی سالم» و «بنی حرام» به تدریج متروک شد و مسلمانان، بقیع را مدفن و قبرستان عمومی خود دانستند.^(۶)

ص: ۳۵

۱- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۲

۲- همان، ص ۸۹۳

۳- الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۹۴، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۳، اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۶

۴- دائره المعارف تشیع، ص ۸۶

۵- فصلنامه بانوان شیعه، مهدی عزیزان، رنج های فاطمه (س) از زبان علی (ع)، تابستان ۱۳۸۴، شماره ۴

۶- جهان نیوز - هادی شریفی - سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

«قال المطری: انّ أكثر الصحابه رضی الله تعالی عنهم ممّن توفی فی حیاہ النبی و بعد وفاته مدفونون بالبقیع و کذالك سادات اهل بیت النبی علیه السلام و سادات التابعین. و کذالك فی مدارک عیاض عن مالک: انّ هناك بالمدينه من الصّحابه نحو عشره آلاف و قال المجدی، لاشک أنّ مقبره البقیع محشوه بالجماع الغفیر من سادات الأّمّه»^(۱)

مطری گفته است: بیشتر صحابه رضی الله عنهم از کسانی هستند که در دوره حیات پیامبر و بعد از وفات ایشان، در بقیع دفن شده اند و همچنین بزرگان اهل بیت پیامبر و سادات تابعین هستند و در مدارک عیاض از مالک منقول است که مقبره ای در مدینه است که حدود ده هزار نفر از صحابه در آن مدفون اند و مجدی گفته است: شکی نیست که مقبره بقیع در بردارنده جمع بزرگی از بزرگان امت اسلامی است.

پیامبر برای مدفونین در بقیع، عظمت فراوانی قائل بودند و آنان را شخصیت های بزرگی می دانستند، که پیامبر را در دوران سختی و عسرت یاری نموده اند.

واقعی در مغازی نقل کرده است: پیامبر خدا هنگام دفن سعد بن معاذ در بقیع الغرقد تکبیر گفتند و همه مسلمانان و صحابه تکبیر گفتند. سپس سعد بن معاذ را وارد لحد نمودند و پس از آن هم تکبیر گفتند. از ایشان پرسیدند چرا تکبیر گفتید؟ فرمودند: «رأیت الملائکه تحمله»^(۲) دیدم فرشتگان او را حمل

ص: ۳۶

۱- جهان نیوز - هادی شریفی - سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

۲- همان قبلی

می کردند.

ابن شُبّه در تاریخ المدینه المنوره آورده است: «حدّثنا هوده بن خلیفه، قال: حدّثنا عوف عن الحسن:

إنّ النبی قام علی أهل البقیع، فقال: السّلام علیکم یا أهل القبور من المؤمنین و المسلمین، لو تعلمون ما نجاکم الله منه ممّا هو کائن بعدکم! ثمّ نظر إلی أصحابه، فقال:

هؤلاء خیر منکم، قالوا: یا رسول الله ما یجعلهم الله خیراً منا؟ قد أسلمناکم أسلموا و هاجرناکما هاجروا، و أنفقناکما أنفقوا، فما یجعلهم الله خیراً منا؟ قال: إنّ هؤلاء مضوا لم یأکلوا من أجورهم شیئاً و شهدت علیهم و إنکم قد أکلتم من أجورکم بعدهم، و لا أدری کیف تفعلون بعدی»^(۱)

«هوده بن خلیفه برای ما نقل کرد که عوف از حسن نقل نموده که پیامبر خدا، که درود خدا بر او و آتش باد، به بقیع آمد و فرمود: درود بر شما ای اهل قبور! درود بر مؤمنان و مسلمانان، شما اگر بدانید که خداوند شما را از چه شرّی نجات داده است! سپس نگاهی به اصحابشان نموده، فرمودند: آن ها از شما بهترند. گفتند: ای پیامبر خدا، چه چیزی آن ها را بهتر از ما قرار داده است؟ ما اسلام آوردیم، همانگونه که آن ها اسلام آوردند و هجرت نمودیم، چنانکه هجرت نمودند، انفاق کردیم، چنانکه انفاق کردند. پس، چه چیزی آن ها را بهتر از ما قرار داد؟

فرمود: آن ها از دنیا رفتند در حالی که از نتیجه زحمات خود بهره ای نبردند و

ص: ۳۷

من شاهد اعمال آنان بودم و لکن شما نتیجه اعمالتان را دیده اید و از آن بهره می برید و من نمی دانم که شما بعد از من چه کار خواهید کرد.

همچنین سمهودی به نقل از طبرانی گوید که وی این حدیث را نقل کرده است: «روی الطبرانی فی الکبیر، محمد بن سنجر فی مسنده، و ابن شَبَّه فی أخبار المدینه من طریق نافع مولى حمنه، عن امّ قیس بنت محصل، و هی أخت عکاشه إنّها خرجت مع النبی إلى البقیع، فقال: «یحشر من هذه المقبره سبعون ألفاً یدخلون الجنّه بغير حساب و کان وجوههم کالقمر لیلها القدر»(۱).

طبرانی در تاریخ کبیرش روایت نموده که محمد بن سنجر در مسندش آورده و ابن شَبَّه در اخبار المدینه از طریق نافع، برده حمنه و از امّ قیس دختر محصل نقل نموده که امّ قیس با پیامبر خدا به بقیع رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: محشور می شوند از این مقبره، هفتاد هزار تن که بدون حساب وارد بهشت می شوند، گویا صورت هایشان همانند ماه شب چهارده است.

از مصادر شیعه، صفوان جمال از امام موسی بن جعفر نقل کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله غروب هر پنجشنبه با اصحاب خود به بقیع می رفتند و می فرمود: سلام بر شما اهل خانه های قبور، سه مرتبه.(۲)

اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله به حضور در بقیع:

پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخر عمر شریفشان، نسبت به حضور در بقیع، اهتمام فراوانی داشتند و بر اهل بقیع سلام می کردند و برای آن ها دعا و استغفار می نمودند.

ص: ۳۸

۱- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۲

۲- جهان نیوز - هادی شریفی - سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

صاحب موسوعه الفقهيہ میسرہ، چنین آورده است:

در صحیح مسلم از قول عایشه که گفته است:

حضرت رسول «شب هایی را که نوبت ورود به خانه عایشه بود، در آخر شب به بقیع می رفتند و می فرمودند، سلام بر شما، خانه قومی مؤمن، آمد شما را آنچه که خدا وعده تان داده بود و ما هم به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. خدایا برای اهل بقیع غرقد، (مردگان آن) ببخش نما.» (۱)

طبق نقل های مسند و موثق تاریخی؛ «در قبرستان بقیع بیش از ده هزار نفر از اصحاب، تابعین و بنی هاشم مدفون هستند.» (۲)

روایت فوق را «ابن شبنه» نقل و نیز صاحب «مرآة الحرمین» هم آنرا تکرار کرده و همین گزارش را در کتاب خویش آورده است. نقل های تاریخی فراوان آورده اند که پیامبر، در هفته مکرر به بقیع مدینه می رفتند و دست به دعا برمی داشتند و از خدا چنین می خواستند: «اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد.» (۳) خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش. در روایتی دیگر آمده است: «پیامبر خدا که درود خدا بر او و آتش باد، به هدف بقیع، از خانه خارج می شد و می فرمود: سلام بر شما خانه های قومی مؤمن، ما هم به خواست خدا به شما ملحق می شویم، خدایا! اهل بقیع غرقد را ببخش!» (۴)

«از ابو مویهبه، که غلام پیامبر است نقل شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله مرا

ص: ۳۹

۱- کنز الفوائد، ۱/۱۵۰، ط قم

۲- کافی، ۱/۴۹۸

۳- طبری، «دلائل الامامه» / ۴۵.]

۴- بلادی بحرانی «وفات فاطمه الزهراء»

فرمان داد که با ایشان باشم، و آن در دل شب بود. پس فرمود: من مأمور شده ام که برای اهل بقیع، طلب مغفرت کنم. پس با من باش. من با ایشان شدم و رفتم؛ چون در مقابل آن ها ایستاد، فرمود: درود بر شما ای اهل قبرها، آسان صبح کردید، به خاطر آنچه که مردم، الآن در آن گرفتارند، فتنه ها همچون پاره های شب تار بر آن ها هجوم برده، سرای آخرت برای آن ها بدتر از امروزشان است. سپس برای اهل بقیع به صورتی طولانی استغفار کردند.»(۱)

در منابع تاریخی شیعه آمده است: پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر عمر شریفشان، سپاه اسامه را تجهیز نمودند و به آن ها فرمان دادند که از مدینه خارج شده، به مرز روم بروند، احساس مریضی سختی نمودند و به همراه علی و عده ای از اصحاب باقیمانده، به قبرستان بقیع رفتند. به همراهان فرمودند: من مأمور شده ام برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم. حضرت مقابل اهل قبور ایستاده، فرمودند: سلام بر شما اهل قبور، تهنیت می گویم بر شما از آنچه که شما صبح نموده و در وضع مردم قرار ندارید، فتنه هایی همچون پاره های شب تار بر مردم هجوم آورده اند... سپس به صورت طولانی برای اهل بقیع مغفرت طلب کردند.(۲)

حرم ائمه بقیع:

حرم ائمه بقیع که در کتب تاریخ بعنوان «مشهد» و «حرم» اهل بیت معروف گردیده، در سمت غربی و منتهی الیه بقیع واقع شده است که در این

ص: ۴۰

۱- در تذکره الخواص / ۳۱۹ آمده است که علی غسل می داد و اسماء بر آن آب می ریخت

۲- بحار ۴۳/۱۱۱۸ ب

حرم مطهر قبر چهارتن از ائمه اهل بیت امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) است و این قبرها در کنار هم می باشند و همچنین بفاصله ۲-۳ متری این قبرها، قبر عباس عموی گرامی رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفته و در کنار آن نیز قبر دیگری است متعلق به فاطمه بنت اسد و به احتمال ضعیف متعلق به فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله که قبل از ویرانی ساختمان این حرم مطهر، همه این قبور ششگانه در زیر یک گنبد و بجز قبر فاطمه دارای ضریح و صندوق زیبا بودند.

وهابی ها و تخریب حرم مطهر چهارتن از ائمه اهل بیت علیه السلام

گرچه پس از گذشت قریب به یک قرن از تخریب حرم مطهر ائمه بقیع و از بین رفتن تمام آثار این بنای باشکوه و معنوی نمی توان همانند سایر ابنیه تاریخی و مذهبی، از آثار آن به عظمت و قدمتش پی برد و تاریخ ساختمان آن را بدست آورد، ولی آنچه از منابع مختلف بدست می آید، تا حدی می تواند ما را با تاریخ و چگونگی این حرم شریف آشنا سازد و بیانگر وضع این بنای فخیم و پرشکوه معنوی در طول تاریخ گردد.

اجمال تاریخ این حرم مقدس این است که قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) مانند سایر قبرها در محوطه مکشوف و بدون دیوار و سقف نبوده؛ بلکه قبر آنان مانند تربت پاک رسول خداصلی الله علیه وآله و حضرت امام رضا علیه السلام از آغاز دفن اجساد مبارک و پیکر مطهرشان در داخل خانه ای که متعلق به عقیل بوده، قرار داشته است و به مرور زمان این خانه به ساختمان مناسب، به شکل مسجد تبدیل گردیده، سپس در محل همان ساختمان بزرگترین و مرتفع ترین گنبد و بارگاه بنا

شده است و در قرون متمادی دارای خادم و دربان و دارای ظریفترین و گرانبهاترین ضریح و صندوق با زیباترین روپوش و دارای فرش و قندیل بوده است و بالاخره در هشتم شوال سال ۱۳۴۴هـ. ق. به وسیله وهابیهها منهدم گردیده است.

جایگاه دعای رسول خدا در خانه عقیل

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در اوقات مختلف در کنار

بقیع، مناجات می کرد و بر اهل بقیع دعا و از خداوند متعال برای آنان استغفار و استرحام می فرمود و گاهی نیمه شب به همین مقصود، رختخواب خود را ترک و به سوی بقیع می رفت.

در روایت است که: «خالد بن عوسجه» می گوید: شبی به سوی خانه عقیل که در جنب در این خانه بقیع قرار داشت، دعا می کردم، جعفر بن محمد (علیهما السلام) که به همراه خانواده اش عازم عریض بود، مرا در آن حال دید و پرسید آیا درباره این محل خبر خاصی شنیده ای؟ گفتم: نه، فرمود: اینجا جایگاه دعای رسول خداست. شب هنگام که به استغفار برای اهل بقیع می آمد در این موضع توقف می کرد. (۱)

موقعیت و مساحت بقیع

«جنت البقیع» (باغ بقیع) از جنوب شرقی نزدیک مسجد نبوی و خارج دیوار قدیمی مدینه، قرار داشت که امروزه از بین رفته است و از شرق، دری در آن

ص: ۴۲

دیوار بود که بقیع را به مدینه وصل می کرد و به نام در بقیع معروف بود.^(۱)

اکنون بقیع، داخل مدینه واقع است و حدود آن ۱۵۰۰ متر مربع است و از چهار طرف با دیوار احاطه شده است.

در سال های اخیر پس از تعمیر دیوارها، راه های سیمانی برای سهولت رفت و آمد و تدفین، به ویژه در فصل زمستان، احداث شده است. و زمین های جدیدی به آنها اضافه شده و توسعه بیشتری یافته است.^(۲) می گویند که مساحت آن ۸۲۴ متر مربع است.^(۳)

بخشی از بقیع، به جهت اینکه عمه های رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن مدفون اند، به «بقیع عمات» معروف است. مساحت بقیع در حدود ۳۴۹۳ متر مربع است.^(۴) و کوچه ای، به نام «عمقه»، آن را از بقیع جدا کرده که امروز دو بقیع به هم متصل است. طول کوچه از بین رفته است و به نام «رب صیران» و «باب الجمعه» معروف است.^(۵) و سعودی ها دیوار را در سال ۱۳۷۳ هجری قمری برداشتند.

در شمال بقیع، زمینی است که عثمان بن عفان برای مغربه وقف کرد. اداره توسعه و نوسازی آن را تصاحب کرد و نرده های آهنی، اطراف آن کشیده است. در شمال این زمین، زمینی است که برای اشراف بود. فردی آن را خریداری نمود و ملکیت آن را به حکومت سعودی واگذار کرد.^(۶)

ص: ۴۳

۱- المدینه المنوره التركيب الوظيفی، المتطورات و المتغيرات، ص ۱۴

۲- بقیع، یوسف الهاجری، ص ۳۴

۳- مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۹۴

۴- همان.

۵- المدینه بین الماضي و الحاضر، ابراهیم بن علی العیاشی، ص ۱۶۹

۶- بقیع، ص ۳۴

از تعداد دقیق صحابه مدفون در بقیع، اطلاع نداریم. با این حال، مرحوم مجلسی می نویسد: (۱) قاضی عیاض در مدارک خود آورده است: تعداد مدفونان بقیع، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، ده هزار نفرند. لیکن آثار بیشتر آنها، از جهت اصل و نام و نشان، مخفی است. به سبب اینکه گذشتگان، قبور آنها را با نگاشتن کتیبه ها و ساختن بناها مشخص نکردند. مضاف اینکه، گذر ایام موجب زوال نشانه ها شد.

ص: ۴۴

بخش دوم: مسجد بیت الاحزان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

اشاره

ص: ۴۵

هر زائر شیعی، از هر نقطه دنیا که وارد مدینه منوره می‌گردد، پس از زیارت قبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اقامه نماز در مسجد آن حضرت و پس از زیارت قبور پاک ائمه بقیع علیه السلام و سایر قبور متعلق به اقوام و عشیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عازم زیارت بیت الاحزان می‌شود، به این امید که اگر به قبر مطهر زهراى مرضیه علیها السلام دسترسی ندارد، آن حضرت را در محل دیگری که به وی منتسب است زیارت کند و اگر نمی‌تواند که صورت خود را به خاک قبر یگانه یادگار رسول خدا بگذارد و ضریح مقدس آن حضرت را با اشک دیده بشوید، حداقل در جایگاهی که دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت پدر بزرگوارش و در ایام آخر عمرش هر روز چند ساعت از وقت خویش را در آنجا به عبادت و گریه و ناله سپری نمود، نماز بخواند و به یاد اشک های آن حضرت اشک بریزد. اما اینک نه از چنین محلی خبری است و نه از بیت الاحزان در بقیع، اثری.

محل واقعی و تاریخ ساختمان بیت الاحزان را از کتب حدیث و تاریخ و از کسانی که از نزدیک این بیت احزان را زیارت کرده و شاهد ساختمان آن بوده اند در طول تاریخ و از قرن اول تا دوران تخریب بیت الاحزان ارائه می‌گردد. ساختمان بیت الاحزان ویران گردیده و جای این بیت در گوشه بقیع بوده که اکنون اثری از این ساختمان باقی نمانده است.

منابع حدیثی و تاریخی متقن از محدثان، مورخان، نویسندگان معروف و

دانشمندان مشهور از شیعه و اهل سنت در طول تاریخ آن را تأیید و تثبیت نموده اند که اینک نمونه هایی از روایات و اعتراف مورخان را از نظر خوانندگان می گذرانیم. بیت الاحزان در منابع حدیثی:

از جمله منابع حدیثی که در آن از انگیزه به وجود آمدن بیت الاحزان سخن به میان آمده، خصال شیخ صدوق (ره) می باشد که آن محدث بزرگ، در ضمن روایتی با اسناد از

امام صادق علیه السلام نقل می کند:

« و اما فاطمه فبکت علی رسول الله حتی تأذی بها اهل المدینه فقالوا لها قد آذیتنا بكثره بكائك فکانت تخرج الی المقابر...»

صریح تر و روشن تر از روایت صدوق، گفتار فضه (خادمه حضرت زهرا علیها السلام است که مرحوم علامه مجلسی در ضمن بیان جریان مفصل شهادت حضرت زهرا از زبان فضه، چنین نقل می کند که:

«امیر مؤمنان علی علیه السلام برای فاطمه علیها السلام، در بقیع و در خارج مدینه، خیمه ای را پیاداشت که آن حضرت به همراه حسنین علیه السلام بدان جا می آمد و پس از گریه طولانی به خانه اش مراجعت می نمود»^(۱).

«ثم انه بنى لها بيتاً فى البقيع نازحاً عن المدینه» امیر مؤمنان علیه السلام برای فاطمه علیها السلام، «در بقیع و در خارج مدینه، خیمه ای را پیا داشت که آن حضرت به همراه حسنین بدانجا می آمد و پس از گریه طولانی به خانه اش مراجعت می نمود».

ص: ۴۷

۱- (خبرگزاری رسا، بیت الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی، ۱۳۹۲/۱/۲۳)

عده ای از علمای بزرگ و شخصیت های علمی که در تاریخ مدینه و یا درباره زیارت بقیع مطلبی نوشته اند، از بیت الاحزان نیز سخن گفته و وجود آن را تأیید و تثبیت نموده اند که نظرات چند تن از آنان را به ترتیب تاریخ زندگی آنان، می آوریم:

۱- قدیمی ترین تاریخ موجود درباره مدینه منوره، تاریخ المدینه، تألیف ابوزید عمر بن شبه النمیری

۱- قدیمی ترین تاریخ موجود درباره مدینه منوره، تاریخ المدینه، تألیف ابوزید عمر بن شبه النمیری (۱) است.

او که یکی از شخصیت های علمی و از فقها و محدثان مورد وثوق و از مورخان مورد اعتماد، نزد علما و دانشمندان اهل سنت است، در کتاب خود، آنجا که آثار و قبور بقیع موجود در زمان خودش را معرفی می کند، چنین می نویسد: «شخص موثق و مورد اعتمادی بر من نقل نمود مسجدی که در طرف شرقی آن به جنازه اطفال نماز خوانده می شود، دراصل خیمه ای بوده برای زن سیاهی بنام «رقیه» (۲) که به دستور حسین ابن علی (علیهما السلام) در آنجا می نشست تا از قبر فاطمه (علیها السلام) مراقبت کند زیرا قبر فاطمه را کسی بجز همان زن نمی شناخت. (۳) از این گفتار ابن شبه که مشهود و مسموع خود را در مورد بیت الاحزان نقل نموده است، دو مطلب زیر بوضوح به دست می آید:

الف- بیت الاحزان؛ در دوران حسین بن علی (علیهما السلام) یعنی تا سال ۶۱ هجری، مانند حال حیات حضرت زهرا علیها السلام بصورت خیمه و چادر و محلی

ص: ۴۸

۱- خصال ابواب الخمسه - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲، باب ۸۷ از ابواب دفن.

۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷

۳- البیت المسکن سواء کان من شعر او مدر - اقرب الموارد.

بوده است مشخص و معین و حسین بن علی (علیهما السلام) بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشته؛ بطوری که یکی از بانوان و ارادتمندان حضرت زهرا علیها السلام را مأموریت داده است، در این بیت و خیمه که یادآور دوران حساس زندگی مادر بزرگوارش بوده، اقامت نموده و از آنجا حراست و نگهبانی کند و لابد بر اساس همین دید و اهتمام و به پیروی از روش آن حضرت، افرادی از اهل بیت عصمت پس از آن حضرت نیز همین روش را ادامه داده و خیمه را به ساختمان مبدل نموده اند.

ب - بیت الاحزان؛ پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، دارای ساختمان بوده که ابن شیه را وادار نموده است کم و کیف و انگیزه بوجود آمدن این ساختمان را از افراد خبیر و مطلع جويا شود و یکی از افراد مطلع و مورد وثوق نیز تا آنجا که در این مورد اطلاع داشته با وی در میان گذاشته است و سابقه آنجا را که زمانی بصورت خیمه بوده، بازگو نموده است.

۲- فتوای امام غزالی بر استحباب خواندن نماز در بیت الاحزان:

امام ابومحمد غزالی ۴۵۰ - ۵۰۵ که یکی شخصیت های معروف و از علما و دانشمندان اهل سنت است، در ضمن بیان وظایف زائران مدینه منوره و کسانی که به زیارت بقیع مشرف می شوند می گوید: «مستحب است که زائران، هر روز صبح، پس از زیارت قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بقیع حضور به هم رسانند و قبور پیشوایان دینی و صحابه را که در آنجا مدفون هستند زیارت کنند». سپس می گوید: «و مستحب است در مسجد فاطمه (علیها سلام) نیز نماز بخوانند». (و مستحب ان یخرج کل یوم الی البقیع بعدالسلام علی رسول الله

و یصلی فی مسجد فاطمه (رضی الله عنها). (۱)

۳- ابن جبیر، جهانگرد معروف و دانشمند اسلامی ۵۴۰ - ۶۱۴

سومین کسی که بیت الأحران را از نزدیک زیارت و در باره آن سخن گفته است، رحاله و جهانگرد معروف اسلامی ابوالحسین احمد بن جبیر اندلسی (۲). او که در ماه محرم سال ۵۸۰هـ. ق. وارد مدینه شده و بقیع را زیارت نموده است می گوید: «و در کنار قبه عباسیه، خانه ای قرار گرفته است که به فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله منتسب می باشد، می گویند این همان خانه ایست که فاطمه زهرا به آنجا می آمد و در آنجا اقامت و حزن و اندوه خود را در مرگ پدر بزرگوارش ابراز می نمود». (۳)

۴- سمهودی ۸۴۴-۹۱۱

چهارمین شخصیت و مورخی که وجود بیت الأحران را تأیید و تثبیت نموده است؛ مقتدا و پیشوای مورخان، نورالدین علی بن احمد سمهودی مصری است؛ شخصیتی که پس از وی هیچ مورخ و نویسنده ای در باره مدینه کتابی ننوشته و هیچ گوینده و خطیبی، از تاریخ مدینه سخن نگفته، مگر اینکه به گفته او استناد جسته و از کتاب «وفاء الوفا» استمداد نموده است. او می گوید: «والمشهور ببیت

ص: ۵۰

۱- قدیمی تر از این کتاب، تاریخ المدینه ابن زباله است که وی در سال ۱۹۹ در قید حیات بوده و در کتاب هائی که تا قرن دهم در تاریخ مدینه تألیف گردیده، از جمله در وفاء الوفا، از تاریخ ابن زباله مطالب فراوان نقل شده است ولی متأسفانه از این کتاب در قرن های اخیر خبری نیست.

۲- ابوزید عمر بن شبه نمیری فقیه و محدث و مورخ نامی در سال ۱۷۳ متولد و در سال ۲۶۲ وفات نموده است. در شرح حال ابن شبه چنین نوشته اند، او شخصی است ادیب، فقیه، مورخ، صادق و دقیق، عالم به آثار، ناقل اخبار و صاحب تألیفات بسیار و...

۳- ابن حجر عسقلانی (در اصابه) ج ۳، ص ۳۰۵ با استناد به همین مطلب ابن بانو را نیز در ردیف سایر زنان، یکی از صحابه رسول خدا معرفی نموده است.

الْحَزَنُ انْمَا هُوَ الْمَوْضِعُ الْمَعْرُوفُ بِمَسْجِدِ فَاطِمَةَ فِي قِبْلَةِ مَشْهَدِ الْحَسَنِ وَالْعَبَّاسِ» (۱).

«مشهور به بیت الاحزان، همان محلی است که به مسجد فاطمه معروف و در طرف قبله حرم (امام) حسن و (جناب) عباس واقع گردیده است». آنگاه می گوید: «واظنه فی موضع بیت علی بن ابی طالب الذی کان اتخذه بالبقیع و فیهِ الیوم هیأه قبور» (۲).

«و به عقیده من، این بیت الأحزان در محل همان بیت و مسکنی است که علی بن ابی طالب علیه السّلام آن را در بقیع آماده ساخت». و اضافه می کند که فعلاً در میان آن، شکل چند قبر نیز موجود است.

ص: ۵۱

۱- واخبرنی خیر ثقہ قال یقال ان المسجد الذی یصلی جنبه شرقیاً علی جناز الصبیان کان خیمه لامرئہ سوداء یقال لها رقیه کان جعلها هناک حسین بن علی - ع - تبصر قبر فاطمه - علیها السلام - و کان لا یعرف قبر فاطمه رضی الله عنها غیرها. تاریخ المدینه ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۶۰.

یکی از جهانگردان غربی که به مکه و مدینه مسافرت نموده (۱) و در سیاحتنامه خود از آثار و ابنیه حجاز و از اخلاق و رسوم مسلمانان در موسم حج و از جزئیات زندگی مردم حجاز سخن گفته است. از جمله حرم ها و گنبدها و بارگاه های موجود در بقیع را معرفی و با قلم خود ترسیم و تصویر نموده است.

«سر ریچارد بورتون» جهانگرد انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی تقریباً ۱۳۹ سال قبل بقیع را از نزدیک مشاهده نموده و در باره بیت الأحزان چنین گفته است: «در بقیع مسجد کوچکی است که در سمت جنوبی گنبد عباس بن عبدالمطلب واقع گردیده و این مکان را بیت الأحزان نیز می نامند؛ زیرا فاطمه زهرا آخرین روزهای عمر خویش را در این محل بسر می برد و برای از دست دادن پدر عزیزش نوحه سرایی می نمود. (۲)

مطالبی که از آقای بورتون نقل شد، دلیل روشنی بر مشخص بودن ساختمان بیت الأحزان در زمان وی و اشتهار وجه تسمیه و انگیزه ایجاد آن می باشد که

ص: ۵۲

۱- ابن جبیر از علمای اندلس و در علم فقه و شعر و نویسندگی از بارزترین دانشمندان دوران خویش و از معروفترین و قدیمی ترین جهانگردان اسلامی است، او رحله و سیاحتنامه خود را چنین نامیده است: «تذکره بالاخبار عن اتفاقات الأسفار» این کتاب قبلاً در لیدن و اخیراً در بیروت چاپ شده است. در شرح حال ابن جبیر، رجوع شود به دائره المعارف اسلامی، ج ۳، ص ۲۰۴ - ۲۰۷ و مقدمه رحله، چاپ لبنان والکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۲۳۲.

۲- ویلی هذه القبه العباسیه بیت ینسب لفاطمه بنت الرسول - ص - یقال انه الذی آوَّت الیه والتزمت فیہ الحزن علی موت ایها المصطفی - ص - رحله ابن جبیر چاپ لیدن، صفحه ۱۹۶ و چاپ دارالکتب اللبنانی صفحه ۱۴۴.

یک جهانگرد انگلیسی و غیرمسلمان در اندک زمان و با مختصر تماس با مسلمانان توانسته است همه این مطالب را همانگونه که در منابع محکم تاریخی و حدیثی آمده است، دریافت و در سیاحتنامه خود منعکس نماید.^(۱)

۶- فرهاد میرزا ۱۲۹۲ هـ-

فرهاد میرزا معتمدالسلطنه که در ۱۸ ذیقعده ۱۲۹۲ هـ- به زیارت بقیع نائل گردیده، پس از بیان زیارت حرم ائمه بقیع و نثار فاتحه بر قبور علما که در کنار این حرم مطهر واقع بودند، می گوید: «از آنجا به بیت الأحزان رفتم و از آنجا به زیارت حلیمه سعیده...»^(۲)

بیت الاحزان در آستانه تخریب

تا اینجا همراه با تاریخ بیت الأحزان از بدو پیدایش آن، تا اواخر قرن سیزده (۱۲۹۲)، قرن به قرن حرکت نمودیم. اینک در قرن چهاردهم هجری و در آستانه تخریب بیت الأحزان که در سال ۱۳۴۴ هـ- ق واقع گردیده است قرار گرفته ایم. در این برهه محدود و مدت کمتر از نیم قرن، از میان میلیون ها زائر بیت الأحزان، تعدادی از علمای برجسته و نویسندگان را می بینیم که در تألیفات خود از بیت الأحزان سخن به میان آورده و از این بنای تاریخی و اثر فراموش نشدنی یاد نموده اند، از جمله:

ص: ۵۳

-
- ۱- علما و دانشمندان سمهودی را چنین معرفی نموده اند: «الشیخ نورالدین علی بن احمد سمهودی مصری شافعی، شخصیت دانشمند و مفتی مدینه، مدرس و مورخ این شهر، پیشوا و مقتدای مورخان. سلسله نسبش به حسن مثنی فرزند امام مجتبی - ع - منتهی می شود. او به سال ۸۴۴ در سمهود مصر متولد و پس از تحصیلات و حفظ نمودن قرآن و نیل به مدارج علمی، در فنون مختلف از سال ۸۷۳ در مدینه منوره متوطن و از اساتید بزرگ حرم شریف نبوی - ص - گردید.
 - ۲- وفاءالوفا، ج ۳، ص ۹۱۸.

۱- ابراهیم رفعت پاشا (۱) نویسنده و امیرالحاج مصری است که برای آخرین بار در سال ۱۳۲۵ هـ- ق بقیع را زیارت کرده و مشاهدات خود را در باره بیت الأحزان چنین نقل می کند: «و هناك قبه تسمى قبه الحزن يقال انها في البيت الذي آوت اليه فاطمه بنت النبي صلى الله عليه وآله والتزمت الحزن فيه بعد وفات ابیها رسول الله صلى الله عليه وآله و كان في البقیع قباب كثيرة هدمها الوهابيون» (۲) «در بقیع، گنبد دیگری نیز وجود دارد که «قبه الحزن» نامیده می شود و می گویند که این گنبد در بالای همان محل ساخته شده است که فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله بدانجا می آمده و حزن و اندوه خود را ابراز می نموده است، سپس می گوید در بقیع گنبدهای زیادی بود که وهابی ها از بین برده اند».

۲- حاج سید احمد هدایتی: یکی دیگر از کسانی که در آستانه تخریب بیت الأحزان و پنج سال قبل از این حادثه تأسف بار، بیت الأحزان را زیارت نموده و در سفرنامه خود به نام «خاطرات مکه» منعکس نموده است، مرحوم حاج سید احمد هدایتی یکی از سادات مکرم و از اولاد محترم رسول اکرم صلی الله علیه وآله است که وی ضمن بیان موارد و نقاط مختلفی که حضرت زهرا علیها السلام را زیارت نموده است، می گوید: «پنجم در بیت الأحزان که در قبرستان بقیع واقع است» (۳).

ص: ۵۴

۱- در طول تاریخ تعداد زیادی از جهانگردان غربی در قیافه مسلمانان و در زی حجاج وارد مکه و مدینه گردیده اند و اکثر آنان نیز که از نویسندگان بوده اند، توانسته اند مشاهدات و برداشت های خود را به صورت کتاب و سفرنامه در اختیار دیگران قرار دهند. یکی از جهانگردان همان «ریچارد بورتون» انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی به صورت یک مسلمان افغانی به نام «عبدالله» به مکه و مدینه مسافرت کرده و در تمام مراسم حج شرکت و از همه اماکن و بقاع متبرکه دیدن نموده و به همه جزئیات پرداخته است و سفرنامه خود را در دو جلد بزرگ منتشر ساخته است. موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۶۰.

۲- موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۵.

۳- فرهاد میرزا معتمدالسلطنه متوفای ۱۳۰۵ هـ- در میان شاهزادگان قاجار، از نظر علمی دارای شخصیت بارزی است که از وی شش جلد کتاب، در فنون مختلف به جای مانده از جمله آنها «مقام ذخار» در مقتل و «هدایه السبیل» که سفرنامه حج اوست و هر دو کتاب در موضوع خود در زبان فارسی از بهترین کتاب ها به شمار می رود.

۳- سید شرف الدین (قدس سره) ۱۲۹۰ - ۱۳۷۷: مرحوم علامه، سید عبدالحسین شرف الدین، (۱) سومین کسی است که بیت الأَحزان را پنج سال قبل از تخریب، زیارت و به تناسب بحثی در کتاب خود «النص و الاجتهاد» به این مطلب تصریح نموده است که گفتار او را بعنوان «ختامه مسک» می آوریم:

«... سپس علی بن ابی طالب علیه السلام در بقیع محلی را آماده ساخت که فاطمه زهرا برای گریه کردن بدانجا می آمد و بیت الأَحزان نامیده می شد و شیعیان در طول تاریخ این بیت را همانند مشاهد و حرم های مقدس زیارت می نمودند تا اینکه در این ایام که سال ۱۳۴۴ هـ- است، ملک عبدالعزیز بر سرزمین حجاز مسلط و با دستور وی بر اساس پیروی اش از وهابگیری، منهدم گردید و در سال ۱۳۳۹ هجری که خداوند توفیق سفر حج و زیارت پیامبر و مشاهد اهل بیتش در بقیع را بر من عنایت فرمود، بیت الاحزان را زیارت کردم». (... و کنا سنه ۱۳۳۹ تشریفنا بزیاره هذا البیت (بیت الاحزان) . فی البقیع...)(۲)

ص: ۵۵

۱- هدایه السبیل چاپ مطبوعاتی علمی تهران، ص ۱۴۱ .

۲- ابراهیم رفعت پاشا، در سال ۱۳۱۸ ق فرمانده نگهبانان محمل مصری و در سال ۱۳۲۰ و ۲۱ و ۲۵ به عنوان امیرالحجاج از طرف خدیو مصر به حج مشرف شده و خاطرات خود را به نام مرآت الحرمین نگارش نموده است. این کتاب به نوبه خود یکی از کتاب های سودمند که در دو جلد در مصر چاپ و در اولین سال پیروزی انقلاب اسلامی در قم افسست شده است.

بخش سوم: مظلومیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

اشاره

فصل اول: عظمت مقام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

فصل دوم: منزلت معنوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

از زبان پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله

فصل سوم: سند مظلومیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

ص: ۵۶

درباره ی شأن حضرت زهرا علیها السلام نباید به این کتاب ها و امثال آن اکتفا کرد، و در شأن آن بانوی گرانقدر هر چه بیشتر در روایات و کتابهای علمای پیشین، جستجو می کنیم مطالب تازه تری می یابیم، کوتاه سخن آنکه ناگفته ها در شأن حضرت زهرا علیها السلام بسیار بیشتر از گفته ها است.

در اینجا نظر شما را به دو حدیث جالب و جامع در شأن حضرت زهرا علیها السلام که نشانگر اوج عظمت مقام آن دخت گرانقدر پیامبر صلی الله علیه و آله است جلب می کنیم:

۱- به طور مسند، از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و فرمود: يَا أَحْمَدُ لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ، وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ:

اگر تو نبودی موجودات را نمی آفریدم، و اگر علی علیه السلام نبود، تو را نمی آفریدم، و اگر فاطمه علیها السلام نبود شما دو نفر (پیامبر و علی) را نمی آفریدم. (۱)

ص: ۵۷

۱- عوالم العلوم، علامه شیخ عبدالله بحرانی (شاگرد علامه مجلسی) تحقیق سید محمد باقر ابطحی، ج ۱۱، ص ۲۶- مرحوم علامه نمازی (متوفی ۱۴۰۵ ه.ق) در کتاب مستدرک سفینة البحار، جلد ۳، صفحه ۳۳۴، این حدیث را از کتاب «مجمع التورین و ملتقى البحرين» تألیف مولی ابوالحسن فاضل مرندی (متوفی ۱۳۴۹ ه.ق) صفحه ۱۸۷، نقل نموده است، و نیز از کتاب «ضیاء العالمین» تألیف شیخ ابوالحسن، جدّ مادری صاحب جواهر، نقل کرده است. و نیز این حدیث را در کتاب الخصائص الفاطمیة، تألیف مولی باقر بن مولی اسماعیل (متوفی ۱۳۱۳ ه.ق) نقل نموده است (مستدرک السفینه، ج ۸، ص ۲۳۹).

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: رَائِحَةُ الْأَنْبِيَاءِ رَائِحَةُ السَّفَرَجِيلِ، وَ رَائِحَةُ الْحُورِ الْعَيْنِ رَائِحَةُ الْأَسِّ، وَ رَائِحَةُ الْمَلَائِكَةِ الْوَرْدُ، وَ رَائِحَةُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، رَائِحَةُ السَّفَرَجِيلِ وَالْأَسِّ وَالْوَرْدِ: «بوی پیامبران همچون بوی «به» است، و بوی بانوان بهشت (حور العین) همچون بوی درخت مُوردُ (شبیبه درخت انار که برگ و گل خوشبو دارد) می باشد، و بوی فرشتگان همچون بوی گل سرخ است، و بوی دخترم زهرا علیها السلام همچون بوی به و مورد و گل سرخ می باشد.» (۱)

این دو حدیث پرمعنی بیانگر آن است که وجود مقدس فاطمه علیها السلام در جهان معنی، عصاره ی نیکیها و ارزشها است، و خوی و سرشت پیامبران و بانوان بهشت و فرشتگان در یکجا در وجود گرانقدر زهرا علیها السلام جمع است. چنانکه حضرت مهدی امام قائم در سخنی فرمود: وَ فِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: «در زندگی دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله الگوی شایسته ای برای من است.» (۲)

فاطمه ليله القدر است

خداوند در سوره قدر می فرماید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، انا انزلناه في ليلة القدر، و ما ادراك ما ليلة القدر ليله القدر خير من الف شهر، تنزل الملائكة و الروح، فيها باذن ربهم من كل امر، سلام هي حتى مطلع الفجر.

ص: ۵۸

۱- بحار، ج ۶۲، ص ۱۷۷

۲- بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۰

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم. و چه چیز تو را دانا کرد که بدانی شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و روح آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هرکاری نازل می شوند. شبی است سرشار از سلامت و (برکت و رحمت) تا طلوع سپیده. از جمله تعبیراتی که خدای منان درباره فاطمه بیان کرده است، (لیله القدر) است. این تعبیر قرآنی، بسیار عجیب و دارای نکات ارزشمندی است که دریایی از معارف را در خود جای داده است.

شأن نزول سوره قدر

مرحوم محمد تقی مجلسی در کتاب (روضه

المتقین) و همچنین مرحوم ملاء محسن فیض کاشانی در (تفسیر صافی) درباره شأن نزول این سوره چنین می نویسد: پیامبر اکرم در یکی از شب ها خواب وحشتناکی دیدند. بدین ترتیب که آن حضرت رحلت فرموده و بنی امیه یکی پس از دیگری از منبر آن حضرت بالامی روند و بر مردم حکومت می کنند. و مسیر اسلام را تغییر داده و مردم را منحرف و مسخ (معنوی) می کنند. حضرت از خواب بیدار شدند، در حالی که خیلی ناراحت بودند. ناراحتی پیامبر شخصی نبود، بلکه به آن جهت بود که چرا مردم به سوی حق حرکت نمی کنند و در مسیر گمراهی قرار گرفته، و آن همه زحمت و رنج هایی را که در طول ۲۳ سال متحمل شده اند، هدر می دهند. در این جا جبرئیل نازل شد و سوره قدر را نازل کرد.

تفسیر ملکی و ملکوتی

برای قرآن دو نوع تفسیر وجود دارد: یکی ظاهری و ملکی و دیگری باطنی

ص: ۵۹

و ملکوتی همچنان که هر چیزی دارای ظاهر و باطنی است. ملک مربوط به ظاهر اشیا است. ولی ملکوت ارتباط با باطن دارد. به طور مثال انسان ها همه در ظاهر یکسان اند، ولی باطنشان متفاوت است زیرا ملکوت آنها گوناگون است. انسان اهل هر چه باشد، ملکوت او را شکل میدهد. به همین جهت بسیاری در باطن، حیوان هستند .

حتی ملک و ملکوت در میان نباتات و میوه ها نیز وجود دارد. به طور مثال انار که یک میوه است ظاهر و ملک آن شکم پرکن است، ولی باطن و ملکوتش دل را نورانی می کند. مال حلال و حرام نیز از نظر ظاهری یکسان اند، ولی از نظر ملکوتی بسیار با همدیگر تفاوت دارند. قرآن می فرماید: « ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم » هر موجودی تسبیح خدا را می گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

علت این که ما تسبیح اشیا را در عالم وجود نمی فهمیم چیست؟ آیا غیر از آن است که ما فقط ملکی و ظاهری شده ایم و از ملکوت و باطن و حقایق امور غافلیم . گناه ، چشم باطن را می بندد و مانع ارتباط انسان با ملکوت اشیا می شود. از این رو آنها که مذهب ترند و به تزکیه مشغول اند ، انس ویژه ای با ملکوت و حقایق عالم هستی دارند.

بنابر این قرآن کریم هم دارای ملک و ملکوت است. ملک قرآن ظاهر آیه های آن است . و ملکوت آن باطن آن هاست. از این رو ظاهر این سوره مربوط به شب قدر است. ولی باطنش مطلب دیگری را بیان می کند.

در تفسیر ملکوتی این سوره گفته اند: مراد از شب قدر، حضرت صدیقه طاهره است یعنی ای پیغمبر ما به تو فاطمه را ارزانی کردیم . تمام این قرآن در فضیلت و زیبایی زهراست. ما به تو لیله القدر دادیم. یعنی تمام قرآن فضیلت زهراست. بنا بر این همه حقایق و معارف موجود در قرآن را به تو عطا کردیم و آن را در ظرف وجود شریف فاطمه گنجاندیم.

از این رو حضرت زهرا در بردارنده تمامی نورها، حقیقتها، معارف و ... است. امام صادق فرمودند: (اللیلہ فاطمہ ، القدر اللیلہ ، فاطمہ است و قدر خداوند است .

یعنی فاطمه الله . در این تعبیر امام صادق علیه السلام، فاطمه به الله اضافه شده است . یعنی فاطمه منسوب به خداست . یعنی فاطمه خدایی است . و تنها خدا باید او را معرفی کند. (۱)

ص: ۶۱

۱- حسین گنجی - کوثر رسول بررسی شخصیت و منزلت والای بانوی دوسرا حضرت فاطمه زهرا موسسه فرهنگی طوبای محبت - ۱۳۸۴ ص ۹۰

فصل دوم: منزلت معنوی حضرت زهرا علیها السلام از زبان پیامبر اعظم (ص) فاطمه زهرا علیها السلام کیست؟

فاطمه زهرا علیها السلام کیست؟

(بسم الله الرحمن الرحيم * انا اعطيناك الكوثر * فصل لربك و انحر * ان شئتک هو الابتر) (قرآن کریم)

بی تردید، ما به تو خیر فراوان (که برکت در نسل است و از فاطمه ریشه می گیرد) عطا کردیم. پس (به شکرانه آن) برای پرورگارت نماز بخوان و شتر قربانی کن. یقیناً دشمن (که به) تو (زخم زبان می زند) خود بدون نسل (و بریده از همه خیرات و برکات) است.

ولادت

روز بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت در خانه نبوت نوزاد دختری چشم به جهان هستی گشود که محفل نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بیش از پیش روشن ساخته و به زندگی پیامبر و خدیجه طراوت و شادابی مضاعف بخشید. پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آن چنان از وجود این مولود به شوق آمده بود که می فرمود: «و هی روحی هی بضعة منی و هی نور عینی و ثمره فؤادی الّتی بین جنبی و هی الحوراء الانسیه» این دختر پاره تن من، روشنایی چشمانم و میوه دلم، روح و جان من است. او فرشته ای است به صورت انسان.

یگانه دختر رسالت که خداوند با عناوین کوثر، مشکاه، و از مصادیق عبادتگران نیمه شب، صالحین، به شمار آورده است از منظر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منزلت برجسته ای دارد. نقطه اوج عظمت فاطمه علیها السلام زمانی است که از کلام گهربار رسول خدا بشنویم که خداوند متعال وجود حضرت زهرا علیها السلام را

خلقت نوری فاطمه زهرا علیها السلام

سدیر صیرفی از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدران بزرگوارش نقل می کند که رسول الله فرمودند: «خلق نور فاطمه قبل ان یخلق الارض و السماء». نور فاطمه علیها السلام پیش از خلقت زمین و آسمان آفریده شد. بعضی از حاضرین عرض کردند: ای پیامبر خدا، پس او از بشر نیست؟ حضرت فرمود: فاطمه حوراء انسیه. فاطمه علیها السلام حوریه بشریه است. عرض کردند: ای پیامبر خدا چگونه وی حوریه بشرگونه است؟ حضرت فرمود: «خلقها الله عزوجل من نوره قبل ان یخلق آدم اذ كانت

الارواح... کانت فی حقه تحت ساق العرش» خداوند عزوجل، پیش از آنکه آدم را بیافرید او را از نور خود آفرید، آن هنگام که ارواح بودند... عرض شد: ای پیامبر خدا، در آن هنگام فاطمه کجا بود فرمود: او در حقه ای در زیر ساق عرش بود. عرض شد:

ای پیامبر الهی، غذایش چه بود؟ فرمود: «التسبیح و التقدیس و التهلیل و التحمید...» تسبیح و تقدیس و لا اله الا الله و حمد و ثنای الهی... وقتی خداوند متعال مرا از نسل آدم آفرید نور فاطمه را به صورت سیبی در بهشت درآورد و جبرئیل آن را به من داد و گفت: «یا محمد ان هذه تفاحة اهداها الله عزوجل الیک من الجنة». ای محمد، این سیب را از بهشت خداوند عزیز و جلال بر تو هدیه کرده است. من آنرا گرفته و بر سینه ام گذاشتم و جبرئیل گفت: آن سیب

ص: ۶۳

را بخور. وقتی که آنرا شکافتم از داخل آن نوری درخشید و من بیمناک شدم، جبرئیل گفت: ای محمد! آنرا بخور و نگران نباش. این نور در آسمان منصوره و در زمین فاطمه نامیده می شود. پرسیدم: ای دوست من (جبرئیل) چرا به این نامها موسوم گردیده است.

پاسخ داد: در زمین «فاطمه» نامیده شده

زیرا پیروان خود را از آتش جدا می کند.

و در آسمان «منصوره» نامیده شده، زیرا دوستان خود را نصرت و یاری می کند. و این تفسیر گفتار خداوند متعال است که می فرماید: و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء؛^(۱) در آن روز مؤمنان بخاطر یاری خداوند خوشحال می شوند و او هر که را بخواهد یاری می کند. مقصود از این نصرت، یاری فاطمه به شیعیان و دوستارانش می باشد.^(۲)

ریحانه بهشتی

رسول خدا صلی الله علیه و آله به دختر دلبندهش بیش از حد علاقه داشت و آن حضرت فاطمه علیها السلام را آنچنان مورد مهر و محبت قرار می داد که موجب شگفتی دیگران می شد. چرا که فاطمه علیها السلام خلاصه وجود پیامبر صلی الله علیه و آله نسیم آرام بخش پدر، کوثر قرآن، سرور بانوان جهان، ریحانه بهشتی، یادگار خدیجه، همسر علی و مادر حسنین بود.

وقتی به پیامبر گفته شد: شما فاطمه را در آغوش می گیری بسیار می بوسی و این همه عطوفت و مهربانی برایش ابراز می داری در حالی که به سایر

ص: ۶۴

۱- محمد صادق نجمی، تاریخ حرم ائمه بقیع، ناشر موسسه تحقیقاتی و هنری مشعر، ۱۳۹۱، ص ۶۰

۲- همان قبلی

دخترانت این همه اظهار محبت نمی کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «نطفه فاطمه از غذاهای بهشتی است من بوی بهشت از وجود او استشمام می کنم.» (۱)

وقتی عایشه در مورد علاقه زیاد پیامبر صلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه علیها السلام اعتراض کرد، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله فرمود: ای عایشه! هنگامی که در شب معراج مرا به آسمانها بردند، داخل بهشت شدم جبرئیل مرا به نزد درخت طوبی برد و از میوه های آن درخت خوردم و خداوند متعال از همان میوه های درخت طوبی وجود فاطمه را خلق کرد هر وقت او را می بوسم و می بویم بوی دلپذیر درخت طوبی و عطرهاى بهشتی به مشامم میرسد. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه وآله همواره به حضرت زهرا علیها السلام می فرمود: «یا فاطمه انّ الله تبارک و تعالی لیغضب لغضبک و یرضی لرضاک»؛ (۳) فاطمه جان! به راستی که خدای تبارک و تعالی به خاطر خشم تو خشم می گیرد و به خاطر خشنودی تو خشنود می شود.»

حضرت زهرا سرور زنان عالم

وجود حضرت زهرا علیها السلام مصداق عینی این حقیقت است که اسلام او را برترین بانوی عالم و سرور زنان بهشتی معرفی می کند در این مورد به چند سخن از رسول خدا صلی الله علیه وآله بسنده می کنیم:

۱- یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله گفته است: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

ص: ۶۵

۱- معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی جلد ۳

۲- تاریخ المدینه ابو زید عمر ابن شبه ج ۱ و ۲

۳- دائره المعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۸۳

نشسته بود که فاطمه علیها السلام به سوی آن حضرت آمد و سوگند به خدائی که معبودی جز او نیست او مانند رسول خدا راه می رفت چون حضرت او را دید دوبار فرمود: دخترم خوش آمدی، دخترم خوش آمدی! سپس فرمود: «اما ترضین ان تأتی یوم القیامه سیده نساء المؤمنین» آیا راضی؛ نیستی که در روز قیامت سرور بانوان اهل ایمان باشی.

۲- سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیت خود سخنانی بیان کرد تا اینکه به فاطمه رسید و در ستایش از دخت ارجمند خویش فرمود: دخترم فاطمه، سرور بانوان عالم از اولین تا آخرین است او پاره تن من، روشنائی چشمانم، میوه دلم، روح و جانم است که تمام وجودم را فرا گرفته، فاطمه انسانی فرشته خو است هر گاه در محراب عبادتش در پیشگاه الهی به نماز می ایستد نور او برای ملائکه آسمان می درخشد همچنانکه ستارگان آسمان بر اهل زمین نور افشانی می کنند در آنحال خدای بزرگ به فرشتگانش می فرماید: {ای فرشتگان من، به بنده ام فاطمه بنگرید که چگونه در پیشگاهم به راز و نیاز ایستاده است خوف و شوق من به تمام وجودش لرزه انداخته و با قلب و دل به عبادت من روی آورده است شما گواه باشید به خاطر او تمام پیروانش را از آتش جهنم امان دادم} (۱)

۳- زمانی که فاطمه بر آن حضرت وارد می شد آن حضرت به او خوشامد می گفت، دست های او را می بوسید و در جای خود او را می نشاند. وقتی هم که پیامبر به خانه فاطمه می رفت او نیز به استقبال پدر می شتافت و

ص: ۶۶

خوشامد می گفت و دست های پدر ارجمندش را می بوسید. (۱)

۴- ابو ثعلبه خشنی می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر گاه از سفر بر می گشت اول نزد فاطمه علیها السلام می رفت، فاطمه نیز با مشاهده پدر می ایستاد و به استقبالش می شتافت پدر را در آغوش می گرفت و میان دو چشم پدر را می بوسید. (۲)

فاطمه علیها السلام در قرآن کریم

آیه مباهله بر صداقت و عصمت گفتاری و رفتاری اصحاب کساء علیهم السلام دلالت دارد. به اعتراف دانشمندان فریقین، روایات متواتری وجود دارند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به جای «انفسنا»، حضرت علی علیه السلام را و به جای «نساتنا» حضرت فاطمه علیها السلام را و به جای «ابنائنا» حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را برای مباهله با نصارای نجران به عنوان گواه نبوت از میان همه امت به همراه بردند.

برخی از دانشمندان اهل سنت این امر را متفق علیه و برخی دیگر اجماعی می دانند. روایات مباهله با بیش از ۵۱ طریق متفاوت از ۳۷ تن از بزرگان دین روایت شده اند. برخی دانشمندان اهل سنت شبهاتی را نیز مطرح کرده اند، اما این شبهات هیچ پایگاه علمی ندارند. (۳)

ص: ۶۷

۱- همان، ص ۸۹۳

۲- الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۹۴، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۳، اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۶

۳- دائره المعارف تشیع، ص ۸۶

فاطمه هشت سال در مکه پا به پای پدر در اعتلا و پیشرفت اسلام کوشید و در آزار کفار و مشرکان و منافقان یار و مددکار پدر بود. در دره و شعب ابوطالب، سه سال در کنار پدر تحمل کرد و زمانی که مشرکان پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار و اذیت و زخمی و یا جسارتی می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری می داد و زخم هایش را مداوا می کرد؛ این گونه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را «ام اییها» (مادر پدرش) نامید.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در همه حال به یاد پدر گرمی خویش بود و از هیچ نعمت و کمکی برای یاری به پدر دریغ نمی کرد. در روایت است که: سه روز بود که پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی نخورده بودند به طوری که بر حضرت سخت می گذشت. در نزد همسرانش خوراکی یافت نمی شد.

نزد فاطمه آمد و گفت: دخترم نزد تو چیزی برای خوردن هست که بسیار گرسنه ام؟ عرض کرد: نه بخدا سوگند! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت، دخترش از اینکه نتوانسته پدر را سیر کند محزون شد. ناگهان دختر همسایه در زد و دو قرص نان و یک تکه گوشت خدمت فاطمه علیها السلام آورد. او خوشحال شد و گفت خود را بر رسول خدا مقدم نمی داریم.

در حالیکه همه گرسنه بودند آن را زیر سبد نهاده و سرپوش بر آن گذاشت. حسن و حسین علیهما السلام را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد، تا جدشان را برای غذا دعوت کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله تشریف آوردند و غذای بسیار معطری زیر سبد یافت. سوال کرد این غذا از کجاست؟ فاطمه علیها السلام جواب داد: از جانب خدایی که به هر کس بخواهد بدون حساب روزی می دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و همه

اعضای خانواده علی علیه السلام و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از آن غذا خوردند و برای همسایه ها هم فرستادند. حضرت زهرا علیها السلام همیشه رفتاری سرشار و آمیخته از ادب و تواضع و فروتنی نسبت به پدر داشت. گرچه رابطه ایشان بسیار عاطفی و سراسر محبت و صمیمیت بود، اما این مانع احترام و تواضع ویژه ایشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شد. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: وقتی بر پیامبر صلی الله علیه و آله آیه ای نازل شد (که پیامبر صلی الله علیه و آله را با نامش خطاب نکنید)، هیبت پیامبر صلی الله علیه و آله مرا گرفت، بطوری که نتوانستم به او "یا ابه" بگویم و رسول الله به او می گفتم. حضرت از من روی گرداند. چند بار به همین ترتیب صدا کردم و او جواب نداد. سپس فرمود: دخترم این آیه درباره تو و خاندان تو نازل نشده است. تو از منی و من از تو هستم. این آیه درباره اهل جفا و تکبر و کسانی که فخر می ورزند نازل شده است. تو "یا ابه" بگو. چون برای قلب من محبوب تر و برای پروردگار رضایت بخش تر است. (۱)

ساده زیستی حضرت فاطمه زهرا و پرهیز از تجمل

ساده زیستی و پرهیز از تجمل از نکات بارز زندگی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است. مهریه کم، جهیزیه مختصر، اکتفا به غذای اندک و معاش کم، استفاده از حداقل امکانات برای زندگی و... و این ها از خصوصیات آشکار سیده زنان عالم است. (۲)

ص: ۶۹

۱- فصلنامه بانوان شیعه، مهدی عزیزان، رنج های فاطمه (س) از زبان علی (ع)، تابستان ۱۳۸۴، شماره ۴

۲- جهان نیوز - هادی شریفی - سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: در دنیا کسی عابدتر از مادرم فاطمه علیها السلام نبود؛ آن قدر به عبادت می ایستاد تا پاهایش ورم می کرد. همینطور ابن عمره از پدرش نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا فاطمه علیها السلام زهرا را نامیده شد؟ فرمود: برای آن که وقتی فاطمه زهرا علیها السلام در محراب عبادت می ایستاد، نورش برای اهل آسمان می درخشید، همان طوری که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت فاطمه علیها السلام می فرمود: {ایمان به خدا در اعماق دل و باطن روح زهراء چنان نفوذ کرده که برای عبادت خدا خودش را از همه چیز فارغ می سازد} (۱)

فاطمه دخترم بهترین زن عالم است. پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح و روان من است. حوریه ای است به صورت انسان. آنگاه که در محراب عبادت می ایستد نورش برای ملائک آسمان درخشندگی دارد و خداوند به ملائکه خطاب می کند: بنده مرا ببینید! چطور در مقابل من به نماز ایستاده و اعضای بدنش از خوف می لرزد و غرق عبادت است! ای ملائکه گواه باشید که پیروان فاطمه را از عذاب دوزخ در امان قرار دادم.

در حدیث دیگری به سلمان می فرماید: ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و تمام اعضاء و جوارح دخترم فاطمه را به ایمان پر کرده که یک سره برای عبادت و فرمانبرداری حق تعالی خود را از همه چیز فارغ ساخته است. (۲)

ص: ۷۰

۱- همان قبلی

۲- همان قبلی

حجاب و عفاف حضرت فاطمه زهرا

حضرت زهرا علیها السلام الگویی یک بانوی اسلامی است. او حتی خود را بر نا محرم نابینا می پوشاند. حضرت علی علیه السلام می فرماید: نزد پیامبر بودیم و او در منبر بود [پرسید: به من خبر دهید و بگوئید چه چیز برای زن از همه چیز بهتر است؟ هر کس سخنی گفت و به نتیجه ای منجر نشد. مردم درمانده و متفرق شدند.

من به نزد فاطمه آمدم و سؤال پیامبر را تکرار کردم. فاطمه فرمود: بهترین چیز برای زن این است که او مردی را نبیند و مردی هم او را نبیند. (۱)

دفاع حضرت زهرا از حریم ولایت

از مهمترین و بارزترین قله های زندگی بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دفاع ایشان از حریم ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام و خطبه فدکیه آن حضرت است. که سرانجام آن حضرت در راه دفاع از ولایت مجروح شده، نوزادش محسن علیه السلام را سقط کردند و به شهادت رسید.

زندگی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) راهنمای بسیار روشنی است برای کسانی که بخواهند به بهترین حیات دنیوی و اخروی دست یابند. این مساله آنقدر پر اهمیت است که در برخی احادیث، شیعه گوی و پیروی از ایشان به التزام و تبعیت عملی از سبک زندگی ایشان در آمده است. در زیارت مقدسه جامعه کبیره که از امام هادی علیه السلام نقل شده است می خوانیم: «السلام علی محال معرفه الله... من اتاکم نجی و من لم یأتکم

هلک... طیباً لخلقنا و طهاره لانفسنا

ص: ۷۱

وَتَزَكِّيَهُ لَنَا وَكَفَّارَةً لِمُذُنُوبِنَا» سلام بر جایگاههای شناسایی خدا؛ آنچه از این فراز بر می آید این است که بهترین راه و جایگاه برای شناخت خدا و راه رسیدن به خدا بررسی زندگی ائمه و معصومین (علیهم السلام) است.

همینطور در فرازی دیگر از این زیارت آمده است: هر کس به نزد شما آمد نجات یافت و هر کس نیامد هلاک شد. و ثمره وصال انسان به آن بزرگواران را موجب پاکی اخلاق ما و پاک شدن خود ما و تزکیه ما و کفاره گناهان ما، بیان می کند. در زیارت عاشورا که به اعتقاد شیعه از احادیث قدسی است می خوانیم: اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. که همان اشاره به خواست خداوند و دعای شیعه برای قرار گرفتن در مسیر سبک زندگی اهل بیت (علیهم السلام) است.

از ویژگی های مهم حضرت فاطمه علیها السلام این بود که آن بزرگوار بهترین یار و یاور شوهرش علی علیه السلام در اجرای فرامین الهی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام سوال کرد: همسرت را چگونه یافتی؟

و علی علیه السلام پاسخ گفت: « نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ ». بهترین یار و یاور برای اطاعت و بندگی خدا). (۱)

مقام حضرت فاطمه علیها السلام در قیامت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مقام معنوی و شکوه حضرت زهرا علیها السلام در روز قیامت خبر داده و فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت سوار بر یک شتر بهشتی به محشر می آید پوشش آن شتر از حریر و لجامش از لؤلؤ تازه است. روی آن قبه ای

ص: ۷۲

از نور است که بیرونش از درون و درونش از بیرون دیده می شود درون آن را عفو الهی و بیرونش را رحمت واسعه اش فرا گرفته بر روی آن تاجی از نور است که هفتاد پایه دارد که به درّ و یاقوت آراسته است و چون ستاره درخشان در آسمان روشنی می دهد.

در سمت راست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هفتاد هزار فرشته و در سمت چپش هفتاد هزار فرشته در حال حرکتند جبرئیل در حالی که افسار مرکب مجلل فاطمه علیها السلام را در دست دارد با صدای رسا به اهل محشر اعلام می کند که: «غَضُوا ابصارکم حتّٰی تجوز فاطمه بنت محمّد».

ای اهل محشر چشمان خود را فرو بندید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بگذرد. تمام پیامبران، رسولان، صدیقان و شهیدان که در آنجا حضور دارند چشمان خود را فرو می بندند تا فاطمه از میان جمعیت عبور کرده و مقابل عرش خداوند توقف می کند.

به تنهایی از شترش پایین می آید و به درگاه خداوند عرضه می دارد: بارالها! ای مولای من، بین من و کسانی که به من ستم کردند و فرزندانم را کشتند خودت داوری کن! از سوی خداوند بزرگ ندا می رسد: «یا حبیبی و ابنه حبیبی سلینی تعطیی و اشفعی تشفعی فبعزّتی و جلالی لاجازنی ظلم ظالم»

ای حبیب من و دختر حبیب من! هر چه دوست داری از من بخواه تا برایت عطا کنم برای هر کسی می خواهی شفاعت کن که پذیرفته خواهد شد به عزت و جلالم قسم که ستم ستمگر را نادیده نخواهم گرفت. در این لحظه حضرت زهرا علیها السلام به خداوند عرضه می دارد: «الهی و سیدی ذرّیتی و شیعتی و شیعه ذرّیتی

و محبّی و محبّی ذرّیتی». ای آقا و مولای من! ذریه، فرزندان و شیعیانم و پیروان فرزندانم و دوستدارانم و دوستداران ذریه ام را نجات بده و به فریادشان برس.

از سوی خدا ندا می رسد: « این ذرّیه فاطمه و شیعتها و محبّوها و محبّو ذرّیتها ». ذریه و شیعیان و دوستداران فاطمه و دوستداران فرزندان فاطمه علیهاالسلام کجایند؟ آنان همگی حاضر می شوند و در حالی که فاطمه زهرا علیهاالسلام در پیشاپیش آنان در حرکت است و فرشتگان رحمت گرداگرد آنان حلقه زده اند به سوی بهشت روانه می شوند. (۱)

حضرت زهرا علیهاالسلام در مشارکت در مسائل سیاسی و اجتماعی شرکت می نمود. ابن ابی الحدید از واقعی نقل می کند که پس از جنگ احد فاطمه علیهاالسلام با گروهی از زنان مدینه از خانه خارج شد و چون چهره مجروح پدرش را دید او را در آغوش گرفت و خون از صورت مبارکش پاک کرد؛ سپس آبی فراهم نمود و خونهای چهره رسول خدا را شست و شمشیر او را پاک کرد. (۲)

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ضامن بقای اسلام

بنابراین باید راه دیگری باشد که به واسطه آن بقای مکتب تضمین گردد. به همین جهت خداوند دست به آفرینش شخصیتی زده که ضامن بقای امر توحید و عبودیت باشد و تا قیامت از پرتو وجود او دین و قرآن محفوظ بماند و آن آفرینش حضرت راضیه مرضیه علیه السلام است. به همین دلیل فرمود، اگر فاطمه نبود پیامبر و علی را نمی آفریدم «یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما

ص: ۷۴

۱- جهان نیوز - هادی شریفی - سبک زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) چگونه بود؟ ۱۶/۹/۱۳۹۳

۲- همان قبلی

خلقتک ولولا فاطمه لما خلقتکم» پس با خلقت فاطمه آفرینش تکمیل شد. زیرا از وجود بی بی یازده امام معصوم متولد شدند که هر کدام به گونه ای هدایت مردم را به عهده گرفتند. وخلق را به سوی عبودیت و بندگی هدایت کردند از این رو کلاس بندگی با خلقت زهرای اطهر تضمین شد.^(۱)

ص: ۷۵

۱- حسین گنجی- کوثر رسول بررسی شخصیت و منزلت والای بانوی دوسرا حضرت فاطمه زهرا موسسه فرهنگی طوبای

محبت - ۱۳۸۴ ص ۴۵

اشاره

واضح است که مظلومیت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام انکار نشدنی است. اما باید بگونه ای بازگو شود که علاوه بر اینکه پرده از حقایق برداشته می شود، بدعت را از سند مظلومیت آن حضرت دور کند. لذا در اینجا به بیان چند باب از اسناد مظلومیت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیهاالسلام می پردازیم.

باشد که انشاءالله در شناخت این بانوی بزرگ، قدمی برداریم تا در عصر ظهور منتقم خونش مهدی فاطمه آماده یاری مولایمان باشیم. (۱)

قنفذ و سقط محسن

در بیان علت اصلی و کیفیت شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام ابوبصیر، از حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی آورده است: سبب و علت در گذشت حضرت آن بود که «قنفذ» غلام آن مرد به دستور وی با غلاف شمشیر بر آن حضرت نواخت، ایشان بر اثر ضربات محسن را سقط کرده و بدین جهت به سختی بیمار شد و به هیچ کس از آزار کنندگانش اجازه عیادت نداد. (۲)

شدت جراحات وارده بر حضرت بسیار سنگین بود و ایشان متحمل رنج

ص: ۷۶

۱- کافی، ۱ / ۴۹۸

۲- طبری، «دلائل الامامه» / ۴۵.

بسیاری شدند و به شوق وصال حق و دیدار پدر بزرگوارشان رسول گرامی اسلام حضرت محمدصلی الله علیه وآله در خانه خود چشم از این جهان فرو بست. در روایتی حضرت به اسماء فرمود: آبی برایم آماده کن، بعد با آن غسل کرده و سپس فرمود: جامه های جدیدم را به من بده، آنها را پوشیده و فرمود: بقیه حنوط پدرم را از فلان جا برایم بیاور و زیر سرم بگذار و مرا تنها گذاشته و از اینجا بیرون برو، می خواهم با پروردگارم مناجات کنم. و فرمود: قدری مرا به خود واگذار و بعد مرا بخوان، اگر پاسخ تو را دادم که بسیار خوب و اگر جوابی ندادم بدان که من به سوی پدر خود، (یا پروردگارم) رفتم. اسماء لحظه ای حضرت را به حال خود واگذاشت و بعد صدا زد و جوابی نشنید، صدا زد ای دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله، ای دختر بهترین کسی که بر روی ریگ های زمین پای گذارده... اما جوابی نیامد چون جامه را از روی صورت حضرت برداشت، مشاهده کرد از دنیا رخت بر بسته است. (۱)

کیفیت شهادت حضرت زهرا علیها السلام

شهادت حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه وآله در زمانی بود که اندازه آن به اختلاف نقل شده است، آن کس که خواسته آن مدت را خیلی زیاد بداند تا شش ماه گفته و کمتر از چهل روز گفته نشده است. لذا شیخ کلینی رحمه الله گوید: فاطمه علیها السلام در سال پنجم بعثت حضرت رسول صلی الله علیه وآله متولد شد و در هنگام فوت هیجده سال و هفتاد و پنج روز داشت و بعد از رحلت رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگی کرد. از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و می

ص: ۷۷

گوید:

همانا فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول خدا هفتاد و پنج روز زنده بود و در این مدت از درگذشت و فقدان پدرش بسیار اندوهگین بود. جبرئیل نزد آن حضرت آمده و او را تسلیت و دلداری می داد و جایگاه پدرش را به او می گفت، و از حال آن حضرت و رویدادهای آینده ای که بر فرزندان آن حضرت وارد می شود به او خبر می داد و حضرت علی علیه السلام آنها را می نوشت. (۱)

شهادت حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمانی بود که اندازه آن به اختلاف نقل شده است. حضرت صادق علیه السلام از آبائش و آنها از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که آن حضرت فرمود: ملعون است، ملعون است کسی که بعد از من به فاطمه ستم روا دارد، حقش را بریاید و او را بکشد. (۲)

نخستین نابوت در اسلام برای حضرت زهرا علیها السلام

از آنجایی که حضرت زهرا علیها السلام سیده زنان عالم شناخته شده اند، می توان به از زوایای مختلف به شخصیت ایشان پرداخت. در مورد حجاب حضرت که زیانزد عام و خاص جهانیان است و در روایات متعدد از توجه ایشان به این امر ذکر شده است، این مطلب قابل ذکر است که ایشان به این امر در واپسین لحظات عمرشان هم توجه داشته اند.

ابن عباس گوید: فاطمه علیها السلام به سختی بیمار شد، به اسماء بنت عمیس

ص: ۷۸

۱- کافی، ۱/ ۴۹۸.

۲- کنز الفوائد، ۱/ ۱۵۰، ط قم

فرمود: نمی بینی وضع من به کجا رسیده، مرا بر روی تخت به صورت آشکارا حمل نکنی، اسماء گفت: به جان خودم سوگند که چنین کاری نخواهم کرد لکن تابوتی می سازم به همان صورت که در حبشه دیده ام، فرمود: چگونه بود، وی چند قطعه چوب تر آورده و آنها را از ساقه برید و بعد بر روی تختخواب تابوتی ساخت، و آن نخستین تابوتی بود که ساخته می شد، حضرت فاطمه تبسمی نمود، که تا آن روز به حال تبسم دیده نشده بود، بعد او را با آن تابوت برداشته و دفن کردیم.

غریبانه ترین خاکسپاری برای حضرت زهرا علیها السلام

بعد از وفات حضرت زهرا علیها السلام، حضرت علی علیه السلام تمام سفارشات وصایای او را انجام داد، او را در پیراهنش غسل داد و اسماء بنت عمیس در غسل به آن حضرت کمک می کرد، و دستور داد حسنین آب بیاورند و غیر از آنها و زینب و ام کلثوم و کنیزش فضه کسی دیگر آن جا نبود، او را در هفت پارچه کفن کرد و بر آن حضرت نماز خواند و پنج تکبیر در نمازش گفت و در دل شب او را دفن کرد و قبرش را با خاک یکسان کرد و جز علی و حسنین و گروهی از بنی هاشم و دوستان خاص و ویژه حضرت کسی دیگر در آن مراسم شرکت نداشت. (۱) روایت شده: هنگامی که بدن حضرت زهرا علیها السلام سرازیر قبر شد دستی بیرون آمد و او را گرفته و برگشت. (۲)

ص: ۷۹

۱- در تذکره الخواص / ۳۱۹ آمده است که علی غسل می داد و اسماء بر آن آب می ریخت

۲- بحار ۴۳ / ۱۱۱۸ ب

از مسائل مهم و حزن انگیز زندگی فاطمه علیها السلام که در عین حال نکته آموز و سازنده است مسأله مظلومیت فاطمه علیها السلام است. او مظلومه ای است فداکار، و شهیده ای است مظلوم. او و خاندانش از پدر و همسر عمری برای مردم کار کردند و مردم را به سر و سامانی رساندند، از بدبختی نجات شان دادند و امروز توسط همان مردم صدمه خوردند. مردم آن روزگار قبل از اسلام چه داشتند؟ و امروز از مدنیت و اخلاق و حتی زندگی چه دارند؟ و آنچه بود از برکت چه کسی بود؟ جز از برکت اسلام و قرآن؟ و جز از راه پدر و همسرش؟ و امروز سرنوشت فاطمه علیها السلام به جایی رسید که از همین مردم کتک می خورد و به بستر می افتد. از نظر ما فاطمه علیها السلام از علی علیه السلام هم مظلوم تر است. زیرا او مرد بیرون بود و با صحابه راستینی چون ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و کمیل هم سخن و آشنا. آنها در بسیاری از موارد به پاخاسته و از حق دفاع می کردند. اما درباره فاطمه علیها السلام مسأله چنین نبود. او در جامعه

کمتر ظاهر می شد. عزادار بود حامله بود. و کتک خوردن و به خاک افتادن او، آن هم در خانه خود مسأله دردناکی است. بویژه که او نسبت به غیرت علی علیه السلام آگاه است و می داند که حضرت علی علیه السلام از تماشای آن صحنه چقدر زجر می کشد. (۱)

مصائب وارده بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

اشاره

فاطمه در عمر کوتاهش با مصائب بسیار مواجه شده، مصائبی بودند که اگر بر کوه وارد می آمدند آنها را از هم می پاشاند. ما را توان آن نیست که مشکلات و

ص: ۸۰

مصائب او را لیست کنیم. ولی به عنوان ذکر مورد چند نمونه را معرفی می کنیم:

۱- مرگ رسول خدا:

که پیامبر عزیزتر از جاننش بود و وقتی که از دنیا رفت همه زندگی در برابر چشمانش تیره و تار شده بود. او اوقات خود را به گریه و اشک ریزی می گذراند و بزحمت می توانست آرام بگیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبل او را تسلیت داد و از چهره های مهم تسلیت او این بود که به او خبر داده بود نخستین کسی است که به او ملحق می شود و فاطمه علیها السلام از شنیدن آن خوشحال شد و خندید. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله به او در مرض فوق فرموده بود: فاطمه جان! گریه مکن، در مرگ من صورت خود را مخراش، گیسوان پریشان نکن، و اوایلا مگو، مجلس گریه و نوحه سرائی برپا مکن... و بعد فرمود خدایا اهل بیتم به تو می سپارم... (۲)

۲- دستبرد به حرمت ها:

فاطمه علیها السلام مظلومه است از آن بابت که بحرمت او دستبرد زدند و شأن او را که آن همه مورد سفارش و توصیه پیامبر بود نادیده گرفتند و کار به جایی رسید که مسعودی می نویسد: در را بر فاطمه علیها السلام انداختند، او را در بین درو دیوار فشردند، محسن او را سقط کردند، شوهر او را به زور وادار به بیعت کردند... (۳)

در اندیشه فاطمه علیها السلام دستبرد به حرمت علی علیه السلام و ولایتش رنج آورتر از

ص: ۸۱

۱- بنقل از عایشه

۲- بحار ۲۲ ص ۴۶۰

۳- ص ۲۶۲ اثبات الوصیه.

دستبرد به حرمت خود بود. او نمی توانست این مسأله را برای علی علیه السّلام بپذیرد که شوهرش را به زور وادار به بیعت کند و یا بگفته مسعودی او را تهدید به مرگ نمایند.

مسعودی گوید: دست علی علیه السّلام را گرفتند و به زور خواستند با دست ابوبکر به نشانه بیعت اصطکاک دهند و علی علیه السّلام مشت خود را فشرد. (۱) و فاطمه علیها السّلام نگران و متأثر از این امر که این هوی پرستان چرا چنین می کنند؟ و چرا توصیه های رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده می گیرند؟.

۳- آتش زدن در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام

این هم مسأله دردناکی برای فاطمه علیها السّلام بود که به درخانه اش آتش افروختند و این امر توسط عمر انجام شد. (۲) سخن این است که برای بردن علی علیه السّلام به مسجد به او پیام فرستادند، علی علیه السّلام اطاعت نکرد، بار دیگر هم او را خواستند رفت و برای بار سوم عمر به همراهی جمعی آمد، با هیاهویی که دم به دم نزدیکتر میشد که این خانه را با اهلش آتش می زنم، پرسیدند که حتی اگر فاطمه علیها السّلام در آن باشد؟ گفت آری و... (۳). الباقی را از زبان فاطمه علیها السّلام بشنویم:

(فجمعوا الحطب الجزل علی بابی؛ بر در خانه ام هیزم و خاشاک آوردند و آتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا) آتش آوردند که آن را شعله ور سازد و ما را بسوزانند، (فوقعت بعضاده الباب)، من در آستانه در قرار داشتم، (و ناشدتهم

ص: ۸۲

۱- همان منبع.

۲- العقد الفرید ج ۲ ص ۱۹۷ و ص ۲۴۰ شافی سید مرتضی

۳- ص ۶۴ طرائف.

بِالله و بآبی ان یکفوا و ینصرونا)، آنها را قسم دادم به خدا، و به پدرم که دست از ما بردارید و به دادمان برسید، (فاخذ عمرالسوط من ید قنقذ مولى ابی بکر)، عمر تازیانه را از دست قنقذغلام ابوبکر گرفت، (فضرب به علی عضدی حتی صار کالدملج) آن را بر بازویم زد، چنان که کیود شد. (و رکل الباب برجله فرده علی و انا حامل)، لگد محکمی بر در زد و آن را بر رویم انداخت در حالیکه حامله بودم، (فسقطت بوجهی)، به رو در خاک افتادم، (و النار تسعر و یسفع فی وجهی)، آتش زبان می کشید و چهره ام را داغ می کرد، (فیضربنی بیده حتی انتثر قرطی من اذنی)، مرا چنان سیلی زد که گوشواره از گوشم فرو افتاد؛ (فجاءنی المخاض فاسقطت محسناً بغير جرم)، درد زایمان مرا گرفت و محسنم را بدون جرم سقط کردم. (۱)

۴- ضربات قنقذ:

جریان آتش افروزی عمر را گفتیم و ضربات وارده بر فاطمه زهرا علیهاالسلام را برشمردیم. در اینجا سند دیگری را نقل می کنیم که در رابطه با قنقذ است. او از آزاد شدگان مکه بود که بعدها بعنوان کارگزار عمر سرگرم کار شد. عمر در یکی از اقدامات نصف اموال همه کارگزاران خود را بسبب خیانتی که از آنها دیده بود مصادره کرد، ولی این امر را درباره او انجام نداد. حتی بیست هزار درهمی را که از او ستانده بود به او باز پس داد. علی علیه السلام بعدها می فرمود این اقدام و طرز برخورد عمر بخاطر تقدیر عمر از ضربت تازیانه ای بود که به بازوی فاطمه علیهاالسلام

ص: ۸۳

زد و آن را متورم ساخت. (۱) آری، او در خوان نعمت پیامبر بزرگ و آزاد شده بود ولی برای حفظ شرایط و موقعیت خود آن رذالت را از خود بروز داد.

۵- غصب فدک:

هنوز چند صباحی از مسأله سقیفه نگذشته بود که حادثه دیگری رخ داد و آن اخراج کارگزاران فاطمه علیها السلام از مزرعه فدک و تصرف آن توسط ابوبکر بود که گفتیم طرح و نقشه آن را عمر ریخته بود. در این مشی سیاسی هدف ورشکست کردن علی علیه السلام و پراکنده ساختن یاران او بود، بویژه مستمندانی که بعلت طرفداری از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از بیت المال محروم شده بودند.

این کار بر حضرت فاطمه علیها السلام بسیار گران آمد مخصوصاً از آن بابت که صاحب حق بود و براساس زور و عوام فریبی آن را از دستش ربودند و فریاد او بجائی نرسید. او باور نمی کرد که دشمن تا بدین حد بی شرم و بی حیا باشد. البته فدک سالها در دست ابوبکر و بعد در دست عمر بود، ولی پاره ای از اسناد نشان می دهند عمر پس از چندی آن را به علی علیه السلام پس داد و مدتها در دست فرزندان فاطمه علیها السلام بود و پس از او مجدداً دست به دست می شد. ولی واقعیت این است روح فاطمه علیها السلام از این امر شدیداً متألم بود. و این عدم رعایت حق را یک مصیبت تلقی می کرد فرزندان فاطمه علیها السلام مادر را از دست داده بودند دیگر فدک را می خواستند چه کنند؟

ص: ۸۴

۶- نگرانی از عوام فریبی:

از موارد مظلومیت حضرت فاطمه علیهاالسلام این بود که خصم عوامفریبی می کرد. مثلاً فدک را که حق فاطمه علیهاالسلام بود از او گرفت ولی برای حق بجانب نشان دادن خود گفته بود اگر مایل باشی اموال شخصی من در اختیار تو باشد یا به صورت مستقیم میراث او را گرفت بدین بهانه که پدرت دستور داده و من نمی توانم تخلف کنم. برای حضرت فاطمه علیهاالسلام این شگفتی وجود داشت که خدا و انسانیت و اخلاق چه شدند؟ چرا چیزی را به پدرش نسبت می دهند که روح پیامبر از آن آزرده است؟ چگونه می شود مسأله ای توسط پیامبر صورت گرفته باشد و فاطمه علیهاالسلام از آن بی خبر باشد؟ فاطمه ای که مرکز اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله بود چگونه از حدیث میراث که امروز ابوبکر آن را اعلام می کند بی خبر است؟ و این عوامفریبی روح فاطمه علیهاالسلام را آزرده می ساخت زیرا بخاطر تقوا و انسانیت توان مقابله به مثل را نداشت.

۷- اهانت ها:

حضرت فاطمه علیهاالسلام در مورد شخصیت خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله سندها داشت. جمله معروف «فاطمه بضعه منی» بر سر زبانها بود و یا عبارت پیامبر هر که فاطمه علیهاالسلام را اذیت کند مرا اذیت کرده همگان شنیده بودند. بدین سان بسیار شگفت آور بود که با وجود آن همه سخنان احترام آمیز رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به او به فاطمه علیهاالسلام اهانت کنند و یا او را تحقیر نمایند.

ابوبکر پس از خطبه فاطمه علیهاالسلام در مسجد به بالای منبر رفت و سخنان رکیکی درباره او گفت. پناه بر خدا از تکرار آن کلمات! او را نعوذ بالله به روباه

پیری تشبیه کرد که شاهد او دم او می باشد. و هم او گفت فاطمه علیهاالسلام برای اثبات حقانیت خود به ضعیفه ها متمسک شده و از زنان یاری می طلبد... (۱)

ام سلمه به دفاع برخاست و معترضانه گفت آیا درباره فردی چون فاطمه علیهاالسلام این سخنان رواست؟ او که روز تولد ملائکه او را در بر گرفتند در خور این سخنان است؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را از میراث محروم کرده و به او خبر نداده؟ وای بر شما - زود است بر خدا وارد شوید و ثمره تلخ کردار خود را بچشید (و بر اثر این سخنان ابوبکر مقرر می شد که قطع کرد). (۲)

البته ابوبکر بعدها از کار و تلاش خود علیه فاطمه علیهاالسلام پشیمان بود و در دم مرگ گفته بود من سه کار را انجام داده ام که ای کاش نمی دادم: ... ای کاش وارد خانه فاطمه علیهاالسلام نمی شدم اگر چه علیه من به جنگ می ایستادند... (۳)

۸- حزن و اندوه

حضرت فاطمه علیهاالسلام برای زدودن این آثار و اقدام تلاش ها کرد ولی به ثمر نرسید. از وجود و جان خود و خانواده اش مایه گذارد ولی در آن موفق نشد. او در واقع اسیر انتقام جوئی خصم در شمشیر برافراختن علی علیه السلام علیه مشرکین بود. آن روز که علی علیه السلام برای احیای دین همه همت خود را مصروف می کرد کینه هائی در دل مشرکان شکل می گرفت و امروز همان کینه ها بصورت موضعگیری ها و بی تفاوتی ها درآمد.

ص: ۸۶

۱- ص ۳۶۲ الزهراء.

۲- ص ۳۶۳ همان منبع .

۳- ص ۲۸۶ ریاحین الشریعه ج ۱.

حضرت فاطمه علیها السلام پس از همه فریادها از میدان به در نرفت مقاومت صبورانه ای در پیش گرفت و در آن راه ایستاد خود فرمود صبر می کنم همانند صبر کسی که در قلب خود تیری و در درونش نیزه سنگینی را احساس می کند. (نصیر منکم علی مثل حز المدی، و وخزالسنان فی الحشاء) (۱) والحق چه صبر جانگاهی بود.

او از اینکه اسلام را غریب و بی یاور می دید دیدگانش گریان و قلبش سوخته بود. جهان را در برابر خود تاریک می یافت و دیگر کسی او را خندان ندید تا به دیدار پدر در جهان باقی شتافت (ان فاطمه لم ترمتسمه بعد وفات رسول الله و لم یعلم ابوبکر و عمر بموتها) (۲) نگران و متأثر بود که مردم پاره تن او را فراموش کرده و در میان انبوهی از دشواری ها تنهایش گذاشتند. مگر پیامبر صلی الله علیه و آله بارها و بارها او را بضعه خود معرفی نکرده بود. (۳)

۹- پیش بینی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

رسول خدا صلی الله علیه و آله مظلومیت فاطمه علیها السلام را پیش بینی کرده و رهنمودهای خود را از پیش به او داده بود. براساس آن چه که صاحب کشف الغمه می نویسد: پیامبر روزی به فاطمه علیها السلام فرمود: دخترم، تو پس از من مورد ستم قرار خواهی گرفت و مورد استضعاف واقع خواهی شد. آنکس که ترا اذیت کند مرا آزار داده، و آنکس که ترا بخشم آورد مرا بخشم آورده، کسی که به تو جفا کند بمن جفا

ص: ۸۷

۱- سخنان فاطمه (س) در خطبه اش.

۲- اثبات الوصیه.

۳- ص ۱۸۸ صواعق المحرقة.

کرده، هر کس از تو ببرد از من بریده، آنکس که به تو ستم کند به من ستم روا داشته، آنکس که ترا شادان کند مرا مسرور کرده، آنکس که به تو پیوند مهر داشته باشد به من پیوند دارد، زیرا تو از منی و پاره تن منی، و جان من و روح منی، از ستمکاران امتم بر تو به خدا شکوه می کنم. (۱)

براساس سند دیگری، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حین مرگ گریست، و در پاسخ علت گریه اش فرمود

بدان خاطر است که از اشرار امتم به آنها ستم می رسد. گوئی می بینم که دخترم فاطمه علیها السلام پس از من اسیر ظلم و ستم می شود و فریاد پناه خواهی می زند و کسی از امتم او را کمک نکند (و کائی بک یا بنیه ستغثین فلا یغنیک احد من امتی). (۲) و هم در سخن دیگری خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود قسم به آنکس که مرا بحق مبعوث کرده عرش خدا از گریه اش می گیرد و هم آنچه از فرشتگان آسمانها و زمین و ما بین آن دواند از گریه اش بگریه می آیند. (والذی بعثنی بالحق، لقد بکی لبکائك عرش الله و ما حوله من الملائکه و السموات و الارضون و ما فیهما). (۳)

۱۰- مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام از زبان علی علیه السلام

امیر المومنین علی علیه السلام در حین دفن حضرت فاطمه علیها السلام طی جمله هائی کوتاه در حالی که می گریست چنین فرمود: خداوندا از دختر پیامبر تو راضیم، خصم او را به تنهائی و وحشت انداخت تو او را انس بده، مردم از او بریدند تو

ص: ۸۸

۱- ص ۱۴۸ کشف الغمه .

۲- بحار ۴۳ ص ۱۵۶.

۳- همان منبع.

او را پیوند ده، به او ستم کردند تو ای احکم الحاکمین درباره او داوری کن. (اللهم انی راض عن ابنه نسیک اللهم انها قد اوحشت فانسها، و هجرت فصلها و ظلمت فاحکم لها یا احکم الحاکمین) (۱)

و هم در حین دفن خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام به تو خبر خواهد داد که امت چگونه برای از بین بردن او همدست شدند، تو از او بپرس و خبر بگیر....

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر ترا از بیم دشمن نیمه شب بخاک سپردم، حق او را بردند، میراث او را گرفتند... (۲) از دشمنی خصم به خدا شکایت می برم و به تو در مرگ و عزای دخترت سر سلامت باد می گوید: فبعین الله تدفن ابنتک سرّاً و یهضم حقها قهراً و یمنع ارثها جهراً... والی الله و رسول الله المشتکی و فیک حمل العزاء فصلوات الله علیها و علیک و رحمه الله و برکاته.

۱۱- مظلومیت او از زبان فضا و دیگران:

فضه در خانه فاطمه علیها السلام بود و به اسرار او واقف، در خانه کعب سرگرم مناجات بود و زمزمه ها داشت، فردی که به مناجاتش توجه داشت علاقمند به او شد و گفت معلوم است از دوستداران خاندان پیامبری. فضه از شنیدن این سخن گریست و عقده اش باز شد و گفت؛ ای بنده خدا اندوه و غصه ای که در دل داشتم بجوش آوردی سؤال خود را بپرس.

آن شخص از مظلومیت فاطمه علیها السلام پرسید و صدای گریه فضه را بلند کرد.

ص: ۸۹

۱- همان منبع.

۲- نهج البلاغه

آنگاه فضا گفت؛ تو مایلی از مظلومیت فاطمه علیها السلام برای تو حرف بزنم و من مضایقه نخواهم کرد و شروع کرد به بیان حالات و صدمات و ستم دیدگی های فاطمه علیها السلام که شرح آن را بیش یا کم شنیده ایم .

از زبان ام سلمه هم نمونه هائی از اینگونه سخنان داریم. روزی بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شد و گفت حالت چگونه است و شب را چگونه به صبح رسانیدی؟ فرمود شب را در حالی به صبح رساندم که از فقدان پیامبر و ظلمی که بر جانشین او رفت رنجور بودم. در اینجا چهره مظلومیت فاطمه علیها السلام در رابطه با علی علیه السلام مطرح شده و این نکته را بیفزائیم که فاطمه علیها السلام از بزرگترین مدافعان علی علیه السلام بود و بخشی از ستم دیدگی او در این رابطه بود که دفاعش درباره علی علیه السلام به ثمر نرسیده بود .

بر اساس سندی که در دست است فاطمه علیها السلام در دم مرگ می گریست و علی علیه السلام علت گریه اش را پرسید. فاطمه علیها السلام گفت برای گرفتاری های آینده تو می گریم و علی علیه السلام دلداریش داد که گریه مکن، که آن امور برای من مهم نیستند... (۱) و این است معنی کفویت و همسری و همدمی مرد و زن که فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام نمونه آن بودند .

۱۲- محتوای سخن او در عیادت ها

عیادت های بسیاری در حین بیماری از فاطمه علیها السلام بعمل آمد و در ضمن آن پرس و جوها و حقایق و اسراری از زبان فاطمه علیها السلام در مظلومیتش جاری شد. او شرایط روانی خود را در عیادت زنان انصار چنین بیان کرد: بخدا قسم شب را به

ص: ۹۰

صبح آوردم در حالیکه از دنیای تان متنفر و از مردان تان بیزار بودم. (اصبحت والله عائقه لدنیاکم و قالیه لرجالکم...) (۱)

ابن عباس به عیادت آمد و حالش را دید و نگران شد. به علی علیه السلام گفت دوست دارم مرا از اسرار فاطمه علیها السلام و اینکه چرا بدین روز افتاده است آگاه کنی، فرمود مرا معاف دار که فاطمه علیها السلام از من خواسته است آن را پوشیده دارم، اما بصورت مختصر عرض می کنیم: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حق او را غصب کردند، از ارث محرومش داشتند، حرمت او را نادیده گرفتند، به او ستم کردند، خداوند میان او و ستمکاران داوری کند.

سلمان به عیادت او آمد با فاطمه علیها السلام سخن می گفت؛ ناگهان صدای فاطمه علیها السلام در حین سخن تغییر یافت و نفسش به شماره افتاد، سلمان پریشان شد که تو را چه می شود (۲) فاطمه علیها السلام را از درد سینه یا پهلو نالید. و از جراحت ناشی از فشار در و گویا قطعه آهن یا میخی که در آن هنگام بر سینه اش فرو رفته بود.

و دیگر عیادت هائی که از او بعمل آمد همه حکایت از صدمه دیدن او، غصب حقوق او، مظلومیت او و مظلومیت علی علیه السلام است و تحمل و صبر فاطمه علیها السلام درد کشیدن او، بروز دادن دشمن کینه های بدر و احد را و فریفتگی شان به دنیا، و فکر و فریبکاری شان و در کل مظلومیت خود و علی علیه السلام که تجسم مظلومیت اسلام بودند.

ص: ۹۱

۱- خطبه فاطمه (س).

۲- انساب الاشراف ص ۳۱۸

حضرت فاطمه علیها السلام نمی خواست آنچه را که بر او رفته بود از مردم مخفی دارد بر عکس اصرار داشت که مردم دریابند و بفهمند بر او چه می گذارد. در تمام مدت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا دم مرگ خود حقایق را علنی کرد و به افشای عمل ناروای خصم پرداخت. حضورش در جامعه و مسجد، سخنانش در عیادت دیگران از او، همه حکایت از این وقایع دارند.

اینکه فاطمه علیها السلام به دنبال بلال می فرستد که پس از مرگ پدر بیاید و یکبار دیگر اذان بگوید خود مدعی اعلان مظلومیت است و می خواهد به همه بفهماند که بر او چه می گذرد. اینکه روزهای دوشنبه و پنجشنبه می رود و بر مزار شهیدان حاضر می شود و صحنه ها را بیان می کند که اینجا محل استقرار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آنجا محل شهادت حمزه، آنجا... (۱) همه و همه نوعی عرضه وضعیت را نشان می دهد.

و اینکه فاطمه علیها السلام می گرید و گریه ای بلند و آشکارا دارد و یا به خانه شهدا می رود و با آنها سخن می گوید (۲) حکایت از اعلام وضعیت دارد که مردم بدانند که او در چه شرایطی و موقعیتی است و فکر نکنند فاطمه علیها السلام از شرایط موجود راضی است و به اوضاعی که پدید آورده رضایت دارد. کار و برنامه خود را انجام می دهد و نارضایی خود را هم اعلام می دارد.

ص: ۹۲

۱- کافی به نقل از امام صادق علیه السلام

۲- انساب الاشراف ص ۳۱۸.

اشاره

آری، حضرت فاطمه علیها السلام تنها زنی است که واجد چنان شرایط و مقاماتی است و در عین حال حق او غصب و خود او مظلوم واقع شده است هم حق مادی او را غصب کرده اند و هم حق معنوی او را..

السلام عليك ايها المظلومه المغصوبه،

السلام عليك ايها المضطهده المقهوره،

السلام عليك ايها الصديقه: الشهيده... (۱)

جواد خراسانی قصیده ای درباره فاطمه علیها السلام سرود که ترجمه بخشی از آن این است: خدا لعنت کند آن گروهی که فاطمه علیها السلام را انکار کرده و با ستم به او، حق و حرمت پدرش را مراعات نکردند درب خانه او را آتش زده و او را بین در و دیوار فشردند و پهلویش را شکستند و محسن او را سقط کردند.

سلام بر فاطمه علیها السلام، سلام بر همسر مظلومت، سلام بر حسن مسمومت، سلام بر حسین مظلومت،

سلام بر شهادت مظلومانه ات و سلام بر پیکرهای بی سر فرزندانانت .

شهادت فاطمه علیها السلام سندی دیگر بر مظلومیت اهل بیت علیه السلام

در طول تاریخ حوادث و وقایع زیادی موجود است که بعضی آنها در خاطره ها مانده و برخی دیگر در میان سطرهای کتب تاریخی، مدفونند. از جمله این حوادث تلخ، واقعه شهادت فاطمه زهرا علیها السلام می باشد. حادثه ای که شعله آن، بعد از گذشت سالها، همواره در دل‌های شیعیان و محبین اهل بیت روشن و فروزنده

ص: ۹۳

است. بسیاری از متعصبین و دشمنان خدا و اهل بیت، اراده بر محو این واقعه از کتب و یا کتمان و مردود دانستن آن کرده اند. غافل از اینکه خداوند همواره پشتیبان نور خود می باشد.

(یریدون لیطفنوا نور الله بافواهم والله متم نوره و لو کره الکافرون)

در این رساله ، بر آنیم که سیری داشته باشیم در وقایع بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و واقعه شهادت بی بی مظلومه دو عالم ، با استمداد از کتب معتبر تاریخی. سند های حمله عمر به خانه وحی:

۱- بلاذری ، محدث و مورخ معروف اهل سنت متوفی سال ۲۷۹ هجری قمری در کتاب خود روایت کرده است که : ابوبکر ، علی علیه السّلام را برای بیعت طلبید ولی ایشان قبول نکردند. عمر را فرستاد . عمر، آتشی آورد که خانه رابسوزاند . حضرت فاطمه علیها السلام را بر در خانه ملاقات کرد. ایشان فرمودند : ای پسر خطاب آمده ای خانه را بر من بسوزانی ؟ گفت : آری ! این عمل قوی تر است در آنچه پدرت آورده است. (۱)

۲- طبری ، مورخ و مفسر معروف اهل سنت متوفای ۳۱۰ هجری قمری ، در تاریخ خود نقل می کند که : عمر به در خانه علی علیه السّلام رفت و گفت : والله خانه را بر شما می سوزانم مگر اینکه برای بیعت بیاید. (۲)

۳- ابن خزابه در کتاب ” غرر ” از زید بن اسلم نقل می کند که : من از آنها بودم که با عمر همیزم برداشتم و بر درخانه فاطمه بردیم در وقتی که علی علیه السّلام و

ص: ۹۴

۱- انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۶ - ۵۸۸) یا (انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۶۸ - ۲۶۹ چاپ دارالفکر

۲- تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۴۳) یا (تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۲ - ۲۰۳ و ج ۳ ص ۴۳۰ - ۴۳۱ چاپهای دیگر

اصحابش از بیعت ابا نمودند. عمر به فاطمه علیها السلام گفت: بیرون کن هر که در این خانه است و الا خانه و هر که در خانه است را می سوزانم.

۴- ابو بکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه، شیخ و استاد بخاری، در کتاب المصنف، می گوید: « آنگاه که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ابوبکر بیعت می گرفتند. علی علیه السلام وزیر برای مشورت در این امر نزد فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و شد می کردند. عمر بن خطاب با خبر گردید و بنزد فاطمه علیها السلام آمد و گفت: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! به خدا در نزد ما کسی از پدرت محبوبتر نیست و پس از او محبوبترین تویی!! و به خدا قسم این امر مرا مانع نمی شود که اگر آنان نزد تو جمع شوند، دستور دهم که خانه را با آنها به آتش کشند. اسلم گفت: چون عمر از نزد فاطمه علیها السلام بیرون شد، علی علیه السلام به خانه برگشتند. پس فاطمه علیها السلام گفت: می دانید که عمر نزد من آمد، و به خدا قسم یاد کرده اگر شما (بدون اینکه با ابوبکر بیعت کنید) به خانه برگردید خانه را با شما آتش می زند؟ و به خدا قسم که او به سوگندش عمل خواهد کرد».(۱)

۵- جلال الدین سیوطی، از استوانه های علمی اهل سنت و مجدد و احیا کننده سنت و جماعت (بنا به نقل صاحب فتح المتعال)، در کتاب "مسند فاطمه" ص ۱۷، ۲۰ - ۲۱ روایاتی دارد با مضامین ذکر شده در بالا. (وی روایاتی مشابه و راجع به این موضوع در کتاب خود، جامع الاحادیث الکبیر، ج ۱۳ ص ۸۳، ۹۱، ۱۰۰ - ۱۰۱ و ج ۱۵ ص ۴۲۰ دارد)

۶- ابن عبدربه، از مشاهیر علمای اهل سنت در العقد الفرید میگوید: علی

ص: ۹۵

۱- المصنف، ابن ابی شیبه ج ۸ ص ۵۷۲ چاپ دارالفکر) یا (المصنف ج ۱۴ ص ۲۶۷ چاپ دیگر

علیه السلام و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند. ابوبکر به عمر گفت: برو و اینها را بیاور. اگر ابا کنند با آنان قتال کن. پس عمر قبسی آتش برداشت و آمد که خانه فاطمه علیها السلام را بسوزاند. فاطمه علیها السلام بر در خانه آمد و فرمود: ای پسر خطاب! آمده ای خانه ما را بسوزانی؟ عمر گفت: آری! مگر اینکه این جمع امری را که امت پذیرفته، بپذیرند. (۱)

۷- ابن عبدالبر، از بزرگان اهل سنت، در الاستیعاب می گوید: (و عمر) سپس با مشعلی بر در خانه فاطمه آمد و در جواب فاطمه که فرمود: آیا من نظاره گر باشم و تو خانه مرا آتش بزنی؟ گفت: بلی! (۲)

۸- مسلم بن قتیبه دینوری، عالم بزرگ اهل سنت و قاضی دینور، در کتاب معروف خود "الامامه و السیاسة" بیان میدارد که: چون ابوبکر مطلع شد که گروهی از مخالفین با بیعت، در خانه علی علیه السلام جمع شده اند، عمر را به سوی آنان فرستاد. (تا جایکه می گوید:) عمر هیزم طلبید. و گفت: به خدایی که جان عمر در قبضه قدرت اوست، یا بیرون بیاید یا خانه را با اهلش میسوزانم. به او

گفتند: ای اباحفص (کنیه عمر) فاطمه در این خانه است! گفت: میسوزانم هر چند او در خانه باشد. (۳)

۹- ابن ابی الحدید معتزلی، از علمای برجسته اهل سنت در شرح خود بر

ص: ۹۶

-
- ۱- العقد الفرید ج ۴ ص ۲۴۲، ۵۰، ۳۰۸ - ۳۰۹ چاپ بیروت) یا (العقد الفرید ج ۴ ص ۲۵۹، ۲۶۸، ۳۳۴ - ۳۳۵ چاپ مصر
 - ۲- الاستیعاب ج ۲ ص ۲۵۴ در حاشیه الاصابه) یا (الاستیعاب ج ۳ ص ۹۷۵ چاپ دارالجلیل، او قسمتی از روایت یعنی سخن عمر را تحریف شده نقل کرده است
 - ۳- الامامه و السیاسة ج ۱ ص ۳۰ تحقیق شیری و ج ۱ ص ۱۹ تحقیق زینی

نهج البلاغه چنین میگوید: عمر بر در خانه فاطمه علیها السلام رفت که گروهی از انصار و اندکی از مهاجرین در آنجا بودند. گفت: قسم به کسی که جان من در دست اوست یا برای بیعت خارج شوید و یا خانه را به آتش میکشم. (۱)

۱۰- ابوبکر جوهری در کتاب "السقیفه" (آنچنان که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۰ می گوید) بیان می کند که: جمعی از اصحاب و مهاجرین در اینکه چرا با آنان در مورد بیعت ابوبکر مشورت نشده، و همچنین علی علیه السلام و زبیر، غضب کرده و وارد خانه فاطمه علیها السلام شدند. پس عمر به همراه اسید بن خضیر و سلمه بن سلامه به خانه فاطمه (علیها السلام) با عصبانیت حمله برد و هر چه فاطمه علیها السلام فریاد زد و آنها را به خدا قسم داد فایده نکرد. پس آنها شمشیر علی علیه السلام و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند.

۱۱- محمد بن شحنه، عالم و قاضی حنفی مذهب در حلب، در کتاب تاریخ خود به نام "روضه المناظر فی الاخبار الاوائل و الاواخر" در شرح جریان سقیفه می نویسد: عمر به در خانه علی علیه السلام آمد تا هر که در آن است را آتش بزند. پس فاطمه علیها السلام را ملاقات نمود. عمر گفت: داخل شوید در چیزی که امت در آن داخل شده است. (۲)

ص: ۹۷

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۸) و (وی قریب به ۴۰ مورد روایات مختلف و نظریات دیگران و خودش را در شرح نهج البلاغه آورده است. مراجعه شود به شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۷۴، ۲۱۲، ۴۶-۴۸، ۵۹-۶۰ و ج ۳ ص ۱۹۰ و ج ۶ ص ۱۲-۱۳، ۴۸-۴۹، ۵۱ و ج ۹ ص ۱۹۸ و ج ۱۰ ص ۲۶۵ و ج ۱۱ ص ۱۴، ۱۱۱ و ج ۱۳ ص ۳۶-۳۷، ۳۰۲ و ج ۱۴ ص ۱۹۳ و ج ۱۵ ص ۷۴، ۱۸۳، ۱۸۶ و ج ۱۶ ص ۲۱۰، ۲۸۶، ۲۳۴-۲۳۵ و ج ۱۷ ص ۱۶۸ و ج ۲۰ ص ۱۶-۱۷، ۱۴۷

۲- تاریخ ابن شحنه در حاشیه الکامل (ابن اثیر) ج ۱۱ ص ۱۱۳ چاپ افندی سال ۱۳۰۱) و (روایاتی مشابه در ج ۱۱ ص ۱۰۶-۱۰۷ دارد.

۱۲- ابی الفداء در تاریخ خود نقل می نماید : عمر قبسی آتش در دست داشت . تهدید به آتش زدن خانه فاطمه علیهاالسلام کرد. وقتی فاطمه علیهاالسلام پرسید : آیا واقعا قصد چنین کاری داری ؟ او گفت : آری ! مگر اینکه این جمع ، امری را بپذیرند که امت پذیرفته است.(۱)

۱۳- علی بن الحسین مسعودی ، مورخ فاضل مقبول الفریقین در تاریخ خود می گوید : عروه بن زبیر در مقام عذرخواهی از برادرش ، عبدالله که برای تسلیم کردن بنی هاشم و محمد حنفیه در شعب ابیطالب اقدام به آوردن هیزم و آتش زدن آنجا کرد ، میگوید که او این عمل را بر اساس سرمشق خود از سلف که برای بیعت گرفتن ، اقدام به آتش زدن خانه نمودند ، فرا گرفته است.(۲)

این جریان را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲۰ ص ۱۴۷ بیان کرده و از قول عروه می گوید: (عبدالله این عمل را انجام داد) همانطور که عمر بن خطاب برای افرادی از بنی هاشم که با ابوبکر بیعت نکردند ، هیزم آورد تا خانه را بر آنها بسوزاند. (وی راجع به حمله به خانه وحی در مروج الذهب ج ۳ ص ۱۲-۱۳ ، ۷۷ ، ۳۰۱-۳۰۲ صحبت کرده است)

۱۴- آنچنان جریان حمله عمر در تاریخ معروف و مشهور است که شاعر معروف اهل سنت ، عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری در قصیده عمریه در باب تعریف و تمجید از خلیفه دوم میگوید :

و کلمه لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت بیتک لا ابفی علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ص: ۹۸

۱- المختصر فی تاریخ البشر معروف به تاریخ ابوالفدا ج ۱ ص ۱۵۶

۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۸۶ یا ج ۲ ص ۱۰۰ چاپ دیگر

یعنی: هیچکس غیر از ابی حفص (کنیه عمر) کسی نمی توانست به علی علیه السّلام که یکه سوار قبیله عدنان بود و به حمایت کنندگان او بگوید: اگر بیعت نکنید خانه ات را آتش میزنم و کسی را در خانه باقی نمیگذارم با اینکه دختر مصطفی فاطمه علیها السّلام در این خانه باشد. (این اشعار در شرح قصاید عمریه طبع مصر (در ۹۰ صفحه) نوشته مصطفی الدمیاطی بیک ص ۳۸ و احمد امین، احمد الزین و ابراهین الایاری در کتابی در شرح قصاید ابراهیم مصری طبع سال ۹۳۷ م در ج ۱ ص ۸۲ این قصیده را تصدیق کرده و شرح داده اند.)

۱۵- عبدالفتاح عبدالمقصود، نویسنده معاصر اهل سنت، می گوید: آنچه از نوشتار مورخان بدست می آید آن است که عمر رفتار تند و خشنی داشته است. و او میخواست علی را بکشد و یا آنکه خانه اش را با اهل آن به آتش بکشد. (۱) اینها اندک اخباری بودند از منابع اهل سنت مبنی بر حمله عمر به خانه وحی و تهدید و ارعاب و آتش زدن آن خانه توسط وی.

هجوم به خانه وحی و آزار و اجبار علی علیه السّلام برای بیعت در کلام بزرگان.

۱- ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۶۰ بعد از بیان جریان بیعت گرفتن علی علیه السّلام میگوید: "واعلم ان الاثار و الاخبار فی هذا الباب کثیره جدا" یعنی: "بدان که اخبار راجع به این موضوع بسیار زیاد است."

۲- ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۱۱۱ راجع به

ص: ۹۹

اینکه علی علیه السلام در جریانات سقیفه مورد ظلم قرار گرفت میگوید: "روی کثیر من المحدثین" یعنی: "بسیاری از دانشمندان علم حدیث آن را روایت کرده اند."

۳- شیخ ابی یعقوب لمعانی معتزلی که از بزرگان اهل سنت بوده و ابن ابی الحدید در مورد وی میگوید: "و کان شدیداً فی الاعتزال" یعنی: "او شدیداً معتزلی بود"، به ظلم به علی علیه السلام در جریان بیعت اشاره می کند. این موضوع را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۱۹۸ بیان می کند.

۴- شرفی اهنومی زیدی (متوفی ۱۰۵۵ هجری)

می گوید: "حکایت به آتش کشیدن خانه فاطمه زهرا علیها السلام مشهور و روایات آن مستفیض است و دوست و دشمن آن را نقل کرده اند." (۱)

۵- محمد حسین هیکل، نویسنده بنام اهل سنت و صاحب کتاب حیات محمد، می گوید: "هجوم به خانه زهرا علیها السلام و آزار و اذیت نمودن او مشهور است." (۲)

سقط شدن حضرت محسن علیه السلام

برخی از معاندین و متعصبین در توجیه این اعمال می گویند که: این اخبار صرفاً نشان از تهدید عمر دارد و حال آنکه شیعیان جعل نموده و می گویند که فاطمه در میان در و دیوار قرار گرفت و فرزند ۶ ماهه اش سقط شد. حال به بررسی برخی از منابع در مورد اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام می پردازیم. اولین

ص: ۱۰۰

۱- شفاء صدور الناس ص ۴۷۹ (تعلیقه))

۲- الصدیق ابوبکر ص ۶۳

مطلب مورد بررسی این است که آیا علی بن ابیطالب علیه السلام فرزندی به نام محسن داشته است یا خیر؟

در روایات داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرزندان ذکور علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را به نامهای حسن و حسین و محسن نامگذاری کرد، مشابه نامهای فرزندان حضرت هارون علیه السلام که شبر و شبیر و

مشبر بود. منابع زیادی از اهل سنت بر این مطلب دلالت دارند.

۱- مسند (احمد بن حنبل) ج ۱ ص ۱۱۸

۲- مستدرک علی الصحیحین (حاکم نیشابوری) ج ۳ ص ۱۶۵ و ۱۶۸. وی میگوید: این حدیث از لحاظ سند صحیح است ولی شیخین (بخاری و مسلم) آن را نگفته اند.

۳- تلخیص (ذهبی): وی این حدیث را صحیح میدانند.

۴- السنن الکبری (بیهقی) ج ۶ ص ۱۷۷ و ج ۷ ص ۶۳

۵- مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۸ ص ۵۲

۶- الادب المفرد (بخاری) ص ۱۷۸

۷- صحیح ان حبان ج ۱۵ ص ۴۱۰

۸- المعجم الکبیر (طبرانی) ج ۳ ص ۹۶-۹۷

۹- کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۳ ص ۶۶۰

حال که معلوم شد که علی بن ابیطالب (علیه سلام) دارای چنین فرزندی بود، سوال اینجاست که حال او چه شد؟ به کجا رفت؟ چگونه میشود فردی وجود داشته باشد ولی بخواهند او را نفی کنند و وجودش را منکر شوند.

۱- از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که فرمود: «چون به دخترم فاطمه علیها السلام

ص: ۱۰۱

می نگرم بیاد می آورم آنچه را که بعد از من بر سر او خواهد آمد و حال آنکه در خانه اش ذلت وارد گردیده، از وی هتک حرمت شده، حقش غضب، و ارشش منع شده، پهلویش شکسته و جنینش سقط گردیده و او فریاد برمی آورد «یا محمداه». پس او اولین کسی از اهل بیت می باشد که به من ملحق می گردد، پس بر من وارد می شود، محزون، مکروب، مغموم، مقتول...» (۱)

۲- ابن ابی دارم؛ آنکه ذهبی وی را الامام الحافظ الفاضل... کان موصوفاً بالحفظ و المعرفه خوانده - جمله «إنَّ عمر رفس فاطمه حتَّى اسقطت بمحسن». عمر لگدی بر حضرت زهرا علیها السلام زد تا محسن سقط گردید». را مورد تقریر و تأیید قرار داده، تا مورد نکوهش گروهی قرار گرفت. (۲)

۳- ابن شهر آشوب، از علمای برجسته شیعه در کتاب خود «منافب آل ابی طالب» (ج ۳ ص ۱۳۳ دوره ۳ جلدی) از کتاب «المعارف» ابن قتیبه نقل می کند که: محسن بوسیله زخم و ضربه قنقد از بین رفت. و حال اینکه در حال حاضر این عبارت در کتاب المعارف نیست. با مراجعه به کتاب «کفایت الطالب» نوشته گنجی شافعی، پی به تحریف این کتاب می بریم. گنجی شافعی در کفایت الطالب ص ۴۱۳ می گوید: فاطمه زهرا علیها السلام بعد از رسول الله پسری را سقط کرد که رسول الله او را محسن نامیده بود. و این مساله ای است که هیچیک از علمای اهل نقل به آن دست نیافتند مگر ابن قتیبه. این مطلب بیانگر تحریف کتاب المعارف است زیرا در نسخ جدید آن آمده است که: «و اما محسن بن علی فهلك و هو صغير».

ص: ۱۰۲

۱- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴، ۳۵ طبع بیروت

۲- سیر اعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۵۷۸) و (میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۳۹

۴- ابراهیم بن سیار معروف به نَظَّام معتزلی، از علمای بزرگ معتزله می‌باشد. وی بیان کرده است که: "در روز بیعت عمر بر شکم فاطمه علیها السلام ضربه ای زد که محسن در شکمش سقط شد. و عمر فریاد می‌زد که خانه و اهلش را آتش بزیند. در حالیکه در آنجا کسی نبود غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین." این مطلب را شهرستانی در "الملل و النحل" ج ۱ ص ۵۷ نقل کرده است. شیخ صلاح الدین صفدی در کتاب "الوافی بالوفیات" ج ۶ ص ۱۵ از او مشابه این جمله را نقل کرده است.

۵- علی بن الحسین مسعودی، مورخ فاضل مقبول الفریقین در کتاب "اثبات الوصیه" بعد از شرح قضایای روز بیعت، می‌نویسد: "فهجموا علیه و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و ضغطوا سیده النساء بالباب حتی

اسقطت محسنا" یعنی: پس هجوم آوردند بر او (علی بن ابیطالب) و در خانه اش را آتش زدند و ایشان را با اکراه و اجبار از خانه بیرون کشیدند و سیده زنان (فاطمه زهرا) را در میان در فشار دادند تا محسن را سقط کرد. (۱)

۶- ابن ابی الحدید نقل می‌کند: برای استاد خود، شیخ ابی نقیب، نقل نمودم که وقتی خبر به رسول الله صلی الله علیه و آله دادند که هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب (دختر رسول الله) حمله برده و زینب از ترس فرزندش را سقط کرد و رسول الله خون او را مباح نمود، ابی نقیب گفت: "لوکان رسول الله حیا لباح دم من روع فاطمه حتی القت ذا بطنها" یعنی: اگر رسول الله زنده بود حتما مباح می‌کرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید تا بچه اش سقط شد. (۲)

ص: ۱۰۳

۱- اثبات الوصیه ص ۱۴۲ تا ۱۴۶، ۲۱۸) یا (اثبات الوصیه ص ۱۲۲ تا ۱۲۵ چاپ دیگر

۲- شرح نهج البلاغه ج ۱۴ ص ۱۹۳

وی در ادامه می افزاید که از وی (ابی نقیب) پرسیدم که : آیا من قضیه ترساندن فاطمه و سقط شدن محسن را از تو روایت کنم؟ شیخ جواب داد : من در این قضیه متوقفم . نه آن را می پذیرم و نه آن را انکار می کنم.

حال این شیخ معتزله با چگونه اخباری رو به روست ؟ آیا جز این نیست که اخبار سقط محسن علیه السلام و حمله عمر و شهادت فاطمه زهرا علیها السلام از لحاظ سند و مدرک صحیح است ، که وی در بین قبول کردن یا نکردن آنها در خوف و رجاست ؟؟؟؟!!!!

۷- عباس محمود عقاد ، نویسنده بنام اهل سنت ، چنین می نگارد : ” زهرا (علیها سلام) مرضی که موجب فوت نا بهنگام او در بهار جوانی شود ، نداشت. خانواده او در وصف اینگونه مطالب مهارت داشتند و اگر مطلبی بود ، بیان مینمودند . آنچه از سخن آنان بدست می آید ، آن است که علت رحلت وی ، از پای درآمدن و ضعف و غم و اندوه بوده و چه بسا ناتوانی های زایمان (نا بهنگام) نیز در این نکته دخیل بوده است. اگر این مطلب صحیح باشد (چنان که در برخی روایات آمده است) فاطمه پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) محسن را سقط نمود. ” (۱)

۸- علمای زیر در کتابهایشان اشاره کرده اند که محسن سقط شد ولی اشاره ای به چگونگی آن نکرده اند :

محمد بن طلحه شافعی (متوفی ۶۵۲ ه) در مطالب السئول ص ۶۲ فصل یازدهم

ص: ۱۰۴

۱- فاطمه الزهرا و الفاطمیون ص ۶۸ چاپ دوم

حافظ جمال الدین مزی (متوفی ۷۴۲ هـ) در تهذیب الکمال ج ۲۰ ص ۴۷۹

حسنی فاسی مکی (متوفی ۸۳۲ هـ) در العقد الثمین ج ۶ ص ۲۰۳

ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵ هـ) الفصول المهمه ص ۱۲۶

صفوری شافعی (متوفی ۸۹۴ هـ) در نزهه المجالس ج ۲ ص ۱۹۴ (ص ۵۷۹ چاپ دارالجیل)

جمال الدین مقدسی (متوفی ۹۰۹ هـ) در الشجره النبویه فی نسب خیر البریه ص ۶۰ محمد صبان (متوفی ۱۲۰۶ هـ) در اسعاف الراغبین ص ۹۳ (حاشیه نور الابصار)

عدوی حمزاوی در مشارق الانوار ص ۱۳۳

۹- علمای زیر جریان سقط شدن محسن علیه السلام را به هنگام هجوم به خانه وحی بیان کرده اند:

ملطی شافعی (متوفی ۳۷۷ هـ) در التنبیه و الرد ص ۲۵-۲۶

مقاتل بن عطیه (متوفی ۳۷۷ هـ) در موتمر علماء بغداد ص ۶۳ یا الخلافه و الامامه ص ۱۶۰-۱۶۱

جوینی شافعی (متوفی ۷۲۲ هـ) در فرائد السمطین ج ۲ ص ۳۵

مظلومیت فاطمه علیها السلام پس از وفات پیامبر و دفاع از ولایت

اما فاطمه پس از این جنایات هولناک که باعث سقط جنین او شد، باز دست از فداکاری و حمایت خود برداشت و با همان حال به دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: ۱۰۵

به مسجد رفت و با استفاده از مقام و شخصیت خود، علی علیه السلام را از دست غاصبین نجات داد و سپس به خانه آمد و در بستر بیماری افتاد. (۱)

خطبه فدک

غاصبین حق امیرالمؤمنین علیه السلام و زهرا علیها السلام به این هم بسنده نکردند و فدک را که حق مسلم حضرت زهرا علیها السلام بود، غصب کردند تا دست آنها را از مال دنیا هم کوتاه کرده باشند.

در این جریان، فاطمه علیها سلام بارها با ابوبکر و عمر احتجاجاتی داشت و امیرالمؤمنین علیه السلام نامه تنیدی به ابوبکر نوشت و حق مسلم فاطمه را اثبات کرد. فاطمه علیها سلام هم خطبه‌ی تاریخی فدک در حضور جمع بسیاری از مسلمین ایراد فرمود و مدعیان دروغین خلافت و غاصبین فدک را رسوا نمود، اما آنان بر اجرای مقاصد خویش همچنان پافشاری و به دادخواهی آن مظلومان تاریخ، پاسخ صحیح نگفتند بلکه افکار عمومی را علیه آنان شوراندند و با نسبت های ناروا و زشت به ساحت قدس امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام، مقصود و منظور خود را بر ملا ساختند. اما امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا با سربلندی و افتخار از این آزمایش بزرگ الهی خارج شدند و برای بقاء اسلام، در مقابل این همه ظلم و ستم از حقوق مسلم خود چشم بستند و دم نزدند.

حتی وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت دست یافت، باز هم به فدک که سرمایه هنگفتی بود، اعتنایی نکرد و فدک در طول تاریخ به تاراج رفت .

به هر حال فاطمه علیها سلام هر روز رنجورتر می شد و کم کم حالش رو

ص: ۱۰۶

به وخامت می رفت. همه مسلمین از این پیش آمدها ناراحت بودند. زنان مدینه به عیادت آن حضرت آمدند و حضرت خطبه ای برای آنها ایراد فرمود که چرا شوهران شان امیرالمؤمنین را یاری نکردند. (۱)

عیادت عمر و ابوبکر از بی بی مظلومه

بعد از آنکه داعیان خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله ، به خانه وحی حمله بردند و آن را آتش زدند و علی بن ابیطالب علیه السلام را برای بیعت به زور به مسجد بردند و بعد از خطبه قراء فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد ، حال بی بی مظلومه دو عالم رو به وخامت گذاشت.

« عمر و ابوبکر تصمیم به عیادت از بی بی مظلومه گرفتند؛ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به آنها اجازه ندادند ولی آنها علی علیه السلام را واسطه قرار دادند. بعد از ورود آنها به خانه ، فاطمه زهرا علیها السلام از آنها روی برگرداند و جواب سلامشان را ندادند.»

حضرت فرمودند: آیا می خواهید حدیثی از رسول الله برای شما بیان کنم تا آن را بدانید و بدان عمل کنید؟ آنها گفتند: آری، فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: آیا از رسول خدا این سخن را نشنیدید که: "رضای فاطمه از رضای من است و خشم فاطمه از خشم من است، هر که او را دوست بدارد قطعاً مرا دوست داشته و هر که فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده و هر که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده؟"

پاسخ دادند: آری. ما این سخن را از رسول خدا شنیده ایم. فاطمه زهرا علیها السلام

ص: ۱۰۷

فرمودند: (خدا و ملائکه او را شاهد میگیرم که شما دو نفر مرا به غضب آوردید و رضای خاطر مرا بجا نیاوردید و وقتی که پیامبر را ملاقات کنم از شما دو نفر نزد او شکایت خواهم نمود). ابوبکر گفت: پناه میبرم به خدا از غضب خدا و غضب فاطمه. آنگاه شروع کرد به گریه به نحوی که نزدیک بود جان از تنش برود.

فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: سوگند به خدا در هر نمازی که بخوانم تو را نفرین خواهم کرد. (۱)

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، وصیت کرد که او را شبانه غسل و تدفین کنند و اینکه هیچیک از کسانی که او را آزار داده بودند در مجلس تدفین وی نباشند.

همانطور که بخاری و مسلم می گویند: فاطمه علیها السلام تا آخر عمر با ابوبکر قهر بود « فغضبت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت » (۲)

« فوجدت فاطمه ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت . » (۳) در بخاری آمده است: فاطمه علیها السلام پنهان بخاک سپرده شد؟ « فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلًا ولم یؤذن بها أبابکر وصلی علیها ». (۴)

ص: ۱۰۸

۱- (الامامه و السیاسه (ابن قتیبه) ج ۱ ص ۲۰ (تحقیق زینی) و ج ۱ ص ۳۱ - (تحقیق شیری) و اعلام النساء (کحاله) ج ۴ ص ۱۲۳ - والسیده فاطمه الزهرا (بیومی مهران) ص ۱۴۵ - و الامام علی (عبدالفتاح عبدالمقصود) ج ۱ ص ۱۹۳ - و فاطمه الزهرا (عبدالفتاح عبدالمقصود) ج ۲ ص ۲۵۳ - و اهل البیت (توفیق ابو علم) ص ۱۶۸

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲، باب فرض الخمس

۳- صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲ کتاب المغازی - باب غزوه خیبر). و (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۵۴ - تاب الجهاد و السیر - باب قول النبی

۴- منبع قبلی

باری! این بود واقعه هولناکی که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داد. حادثه ای که با مرور آن، دل هر محب و شیفته خاندان عترت، به درد می آید. حادثه ای که بعد از آن، مزار متبرک بی بی مظلومه دو عالم از دیدگان جهانیان مخفی شد. و این قبر مخفی می ماند تا زمان ظهور فرزند برومندش مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تا او بیاید و انتقام پهلوی شکسته مادرش را بگیرد. (۱)

ص: ۱۰۹

بخش چهارم: ائمه بقيع عليهم السلام

اشاره

ص: ۱۱۰

فصل اول: امام حسن بن علی (المجتبی) ، اولین ستاره درخشان در بقیع

فصل دوم: امام علی بن حسین (السجاد) ، دومین ستاره درخشان در بقیع

فصل سوم: امام محمد بن علی (الباقر) ، سومین ستاره درخشان در بقیع

فصل چهارم: امام جعفر بن محمد (الصادق) ، چهارمین ستاره درخشان در بقیع

قبرستان بقیع، مدفن چهار ستاره درخشان امامت شیعه، امام حسن المجتبی، امام علی السجاد، امام محمد الباقر و امام جعفر الصادق علیه السلام است. اینک بقیع همچنان به عنوان یک سند زنده مظلومیت شیعه را به تصویر می کشد و همچنان چشم انتظار موعود امم تا غبار غربت از آن رخت بر بندد. (۱) صاحب «تاریخ المدینه» و صاحب «عمده الاخبار» می نویسند: وقتی که از دفن امام حسن مجتبی در کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوگیری شد، امام حسین علیه السلام طبق وصیت برادرش او را کنار مقبره بنی هاشم و در کنار قبر فاطمه بنت أسد دفن کرد. به مرور اجساد مطهر سه امام دیگر علی بن الحسین زین العابدین و ابو جعفر محمد بن علی الباقر و ابو عبدالله جعفر

بن محمد الصادق علیه السلام در این مدفن جا گرفت.

«امام فخر رازی» که از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب خود می آورد: «یستحب أن يزور قبر الحسن بن علی و فيه أيضاً علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد رضی الله عنهم»؛ «مستحب است زیارت قبر حسن بن علی و همچنین در آنجاست قبر علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد که خدای تعالی از ایشان راضی باشد.

ص: ۱۱۲

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد/ شیخ مفید/ ج/ ۹۴/ خطبه الإمام الحسین علیه السلام بأصحابه فی كربلاء قبل عاشوراء ص: ۹۱.

۱- حسب و نسب امام حسن مجتبی:

پدر بزرگوار امام حسن مجتبی، حضرت علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب (علیهم السلام) است. مادر امام حسن مجتبی، حضرت فاطمه دختر حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است. (۱)

۲- جریان ولادت امام حسن مجتبی:

امام حسن مجتبی علیه السلام در مدینه طیبه در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام، یک ساعت بعد از طلوع آفتاب در نیمه ماه مبارک رمضان روز جمعه و به قولی دیگر، چاشت روز سه شنبه چشم به جهان گشود. وقتی امام حسن متولد شد او را بحضور رسول خدا آوردند، رسول اکرم زبان خود را در زبان امام حسن نهاد و آن بزرگوار زبان پیغمبر را می مکید.

هنگام ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام و جهت نامگذاری او خدای علیم بجبرئیل فرمود: برای محمد صلی الله علیه و اله پسری متولد شد، تو بجانب زمین میروی سلام ما را با آن حضرت میرسانی تهنیت و مبارکباد میگویی و

ص: ۱۱۳

۱- محمد جواد نجفی، ستارگان درخشان، زندگانی امام حسن مجتبی، ناشر کتابفروشی اسلامیة، سال ۱۳۴۴، جلد ۴، ص ۱۶.

میگویی که علی بن ابیطالب از برای تو مثل هارون است برای موسی نام پسر هارون را برای این مولود بگذارید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نام پسر هارون چه بود، جبرئیل گفت: شبر، رسول خدا فرمود: لغت من عربی است جبرئیل گفت: نام او را حسن بگذار. لذا آنحضرت را حسن نامیدند که بمعنای شبر است.

محب الدین طبری که یکی از نویسندگان اهل تسنن بشمار میرود، نظیر این حدیث را با اندکی اختلاف در صفحه ۱۲۰ کتاب ذخایر العقبی روایت کرده است. در کتاب ناسخ التواریخ می نویسد: موقعی که امام حسن متولد شد مانند جد و پدر خود طاهر و مطهر و ناف بریده بود، در هنگام ولادت مشغول تسبیح و تهلیل خدا و تلاوت قرآن بود.

ابن بابویه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت می کند موقعی که امام حسن مجتبی را نزد پیامبر اکرم آوردند آن حضرت بگوش راستش آذان و بگوش چپش اقامه گفت. (۱)

۳- نام، لقب، کنیه امام حسن مجتبی:

نام او حسن است. ابن شهر آشوب می نویسد: قبل از امام حسن و امام حسین کسی دارای این دو نام مبارک نبود. همچنان که قبل از حضرت محمد و علی کسی دارای این دو نام مقدس نبود و خدای سبحان در قرآن راجع به یحیی پیغمبر می فرماید: ما قبل از یحیی برای او همانمی قرار نداده بودیم.

ص: ۱۱۴

مجدالدین فیروز آبادی که از نویسندگان لغوی اهل تسنن به شمار می رود در کتاب قاموس، لغت شبر می گوید: شبر و شبیر و مشبرنام فرزندان هارون بود. پیغمبر اکرم هم به همین مناسبت فرزندان علی بن ابیطالب را (حسن و حسین و محسن) نام نهاد. در کتاب جنات الخلود تعداد پانزده لقب برای امام حسن شماره می کند که از آن جمله است: مجتبی، سبط، سید، امین، حجت، بزرگ، نقی و زکی. کنیه او ابو محمد است. این کنیه ای است که پیغمبر اکرم، برای امام حسن تعیین کرد. (۱)

۴- پرورش و علم و ادب آموختن امام حسن مجتبی علیه السلام:

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد: موقعی که حضرت امام حسن مجتبی متولد شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصاً متصدی پرورش و علم و ادب آموختن به آن حضرت شد.

در آن وقتی که رسول خدا از دنیا رحلت کرد، مدت هفت سال و چند ماه از عمر شریف حضرت امام حسن مجتبی گذشته بود. امام حسن مجتبی، مدت سی سال از عمر مبارک حضرت امیرالمؤمنین رادرک کرد و علی در مدت این

سی سال امامت و خلافت امام حسن را بوسیله آیاتی از قرآن مجید و اخبار و احادیث ثابت می کرد.

۵- فضائل و مناقب امام حسن مجتبی:

۵/۱- متقی هندی، یکی از نویسندگان اهل تسنن به شمار می رود، در کتاب

ص: ۱۱۵

۱- همان ص ۲۱

کنز العمال، جلد ششم، صفحه (۲۲۲) از انس بن مالک روایت می کند که گفت: در آن پینی که رسول خدا خوابیده بود، امام حسن آمد و روی سینه مبارک پیغمبر خدا نشست و به سینه آن حضرت بول کرد. من به تعجیل آمدم و امام حسن را از روی سینه رسول خدا برداشتم. پیغمبر به من فرمود: وای بر تو! ای انس فرزند و میوه دل مرا بگذار! زیرا کسی که این (حسن مرا) اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده.

۵/۲- ابن بابویه می نویسد: مردی از اهل عراق نزد عبدالله عمر آمد و پرسید: کسی که پشه ای را در حال احرام بکشد چه حکمی دارد؟ عبدالله عمر گفت: نگاه کنید! این مرد آمده از خون پشه پرسش می کند، در صورتی که ایشان فرزند پیغمبر اسلام (یعنی امام حسین) را شهید کردند. و حال آنکه من از حضرت محمد شنیدم می فرمود: حسن و حسین در دنیا دو گل بوستان من هستند!

۵/۳- ابن حجر که یکی از علماء و نویسندگان اهل تسنن بشمار می رود؛ در جلد دوم کتاب تهذیب التهذیب، صفحه (۲۹۸) از ابوهریره (بضم هاء و فتح راء) روایت می کند که گفت: ما با رسول خدا خارج شدیم، در بین راه بودیم که پیغمبر اکرم صدای گریه امام حسن و امام حسین را که با مادرشان فاطمه اطهر بودند شنید، رسول خدا خود را به سرعت نزد ایشان رسانید و فرمود: فرزندان من برای چه گریه می کنند؟! فاطمه زهراء علیها السلام گفت: برای تشنگی می گریند. پیغمبر اکرم برای طلب آب در آن مکانی که در آنجا وضو می گرفتند آمد، آب در آن روز خیلی کمیاب بود و مردم همه طلب آب می کردند. رسول خدا در میان مردم صدا زد: آیا با کسی از شما آب پیدا می شود، ولی قطره آبی با هیچکدام از آنان یافت نشد. پیغمبر خدا به فاطمه زهرا فرمود: یکی از این دو فرزند مرا نزد من

بیاور آن حضرت یکی از ایشان را بالای سینه خود جای داد و زبان مبارک خویش را در دهان او نهاد. آن بزرگوار هم زبان پیغمبر اکرم را مکید تا ساکت شد، آنگاه دومی را خواست و همین عمل را با او انجام داد.

۵/۴- محب الدین طبری که یکی از علماء و نویسندگان برجسته اهل تسنن به شمار می رود؛ در کتاب ذخائر العقبی، صفحه (۱۳۰) از ابن عباس روایت می کند که گفت: در یکی از روزها که ما نزد پیغمبر اسلام بودیم فاطمه زهرا با چشم گریان به حضور آن حضرت آمد، رسول خدا به فاطمه زهرا فرمود: پدرت به قربانت چرا گریه می کنی؟! فاطمه زهرا گفت: حسن و حسینم از خانه خارج شدند و نمی دانم کجا رفته اند؟! پیامبر اکرم به فاطمه فرمود: گریه نکن که خدا از من و تو به ایشان مهربان تر است. آنگاه آن حضرت دو دست خود را به دعا بلند کرد و گفت: پروردگارا! حسین را حفظ کن و سالم بدار!

در همین موقع بود که جبرئیل آمد و گفت: یا رسول الله! محزون مباش، زیرا که آنان در حظیره بنی نجار به خواب رفته اند و خدا ملکی را به آنان موکل کرده که ایشان را حفظ و حراست نماید.

وقتی پیغمبر اکرم با یاران خود بلند شدند و به حظیره بنی نجار آمدن رسول خدا دید امام حسن و امام حسین دستهای خود را به گردن یکدیگر در آورده اند و بخواب رفته اند و آن ملکی که موکل ایشان است یکی از بالهای خود را زیر آنان گسترده و بال دیگر را برای ایشان سایبان قرار داده.

رسول خدا، خود را روی حسین، انداخت و آنان را بوسید تا از خواب بیدار شدند، آن گاه امام حسن را بالای شانه راست و امام حسین را بالای شانه چپ خود سوار کرد. در این موقع بود که ابو بکر نزد رسول اکرم آمد و

گفت: یا رسول الله! یکی از این دو کودک را به من بده تا بیاورم! پیغمبر اکرم فرمود: « نعم المطی مطیها و نعم الراكبان هما و ابوهما خیر منهما » یعنی شتر حسنین خوب شتری است و آنان هم خوب سوارانی هستند و پدر حسنین از خود آنان بهتر است.

همین که وارد مسجد شدند رسول خدا به احترام آنها برخواست و فرمود: ای گروه مسلمانان: آیا خبر ندهم شما را از کسی که از لحاظ جد و جده از همه مردم بهترند؟ گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: حسن و حسین زیرا جد ایشان پیغمبر اسلام است که خاتم پیغمبران است. جده ایشان خدیجه بنت خویلد است که بزرگ زنان بهشت می باشد.

آیا خبر ندهم شما را از کسی که از لحاظ عمو و عمه بهترین مردم است؟ گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: حسن و حسین، زیرا عموی ایشان جعفر بن ابی طالب و عمه ایشان ام هانی دختر ابیطالب است.

ایها الناس! آیا خبر ندهم شما را از کسی که از لحاظ دائی و خاله بهترین مردمند؟ گفتند: یا رسول الله! فرمود: حسن و حسین، زیرا دائی ایشان قاسم پسر رسول خدا است و خاله ایشان زینب دختر پیغمبر اسلام است.

آنگاه پیغمبر فرمود: بار خدایا: تو میدانی که عمو و عمه حسنین اهل بهشتند و کسی که حسنین را دوست داشته باشد اهل بهشت و کسی که بغض ایشان را داشته باشد اهل جهنم خواهد بود.

۵/۵- نیز در کتاب سابق الذکر از انس بن مالک روایت می کند که گفت: رسول اکرم برای شخصی عهد نامه ای نوشت، یک وقت آن شخص به حضور پیغمبر خدا آمد، دید آن حضرت مشغول نماز است و حسنین گاهی بر گردن آن

بزرگوار و گاهی بر پشت مبارک آن حضرت سوار می شدند و در جلو و عقب آن بزرگوار گردش می کنند. همین که رسول خدا از نماز فارغ شد آن مرد گفت: یا رسول الله! آیا این عملی که حسنین انجام می دهند نماز شما را باطل نمی کند؟ پیغمبر اکرم در غضب شد و فرمود: عهدنامه را گرفت و پاره کرد و فرمود: کسی که بصغیر ما رحم نکند و کبیر ما را احترام ننماید از ما نخواهد بود و من هم از او نخواهم بود.

۵/۶- ترمذی در جلد دوم صحیح خود، صفحه

(۳۰۶) از ابو بریده روایت می کند که گفت: در یکی از روزها که پیغمبر اکرم برای ما سخنرانی می کرد امام حسن و امام حسین در حالی آمدند که هر کدام یک پیراهن قرمزی پوشیده بودند و دامن آنها پاهای آنان می پیچید و ایشان به زمین می خوردند. پیغمبر معظم اسلام از منبر بزر آمد حسنین را بر داشت و در جلو خود نشانید، آنگاه فرمود: خدا راست می گوید که می فرماید: { إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ } همین که من با این دو کودک نظر کردم و دیدم راه می روند و زمین می خوردند نتوانستم صبر کنم تا اینکه سخن خود را قطع کردم و ایشان را برداشتم.

۵/۷- ابن شهر آشوب از حضرت علی بن موسی الرضا روایت می کند که فرمود: عیدی پیش آمد، امام حسن و امام حسین جامه نو نداشتند، نزد مادر خود آمدند و گفتند: پس چرا تو به ما لباس نو نمی پوشانی؟ فاطمه اطهر فرمود: لباسهای شما نزد خیاط است موقعی که خیاط لباسهای شما را آورد به شما می پوشانم همین که شب عید فرا رسید دوباره نزد مادر خود آمدند و گفتند: ما لباس عید می خواهیم فاطمه زهرا همان جواب را به ایشان داد.

وقتی که شب شد (و قسمتی از شب گذشت) شخصی آمد و در زد، زهرای

اطهر فرمود: کیه؟ گفت: من خیاطم، لباسهای فرزندان تو را آورده ام همین که فاطمه زهرا در را باز کرد مردی را دید که دارای جلالت و مهابت و صورت نیکوئی است دستمال بسته ای را بدست حضرت زهرا داد و برگشت؛ موقعی که زهرا اطهر وارد اطاق شد و آن دستمال را گشود دید دو پیراهن، دو جامه پشمین، دو زیر جامه، دو رداء دو عمامه و دو جفت کفش سیاه که عقب آنها از پوست سرخ بود در میان آن دستمال قرار دارد.

فاطمه زهرا حسنین را از خواب بیدار کرد و لباسهای آنان را به تنشان پوشانید، در آن موقعی که آن لباسها را به حسنین می پوشانید پیغمبر اکرم داخل شد و حسنین را در برگرفت و بوسید، آنگاه به فاطمه زهرا فرمود: آن شخص خیاط را دیدی؟ گفت: آری آن لباسهایی را که شما برای ما فرستاده بودی آورد.

رسول اکرم فرمود: او خیاط نبود، بلکه رضوان خازن بهشت بود. فاطمه زهرا گفت: چه کسی این خبر را به شما داد؟ فرمود: آن ملک، نزد من نیامد و به جانب آسمان بالا نرفت.

۵/۸- در مجالس مفید از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: پیغمبر خدا در حالی که دست امام حسن و امام حسین را بدست گرفته بود نزد ما آمد و فرمود: من این دو کودک کوچک خود را در حال کودکی پرورش دادم و در حالی که بزرگ شدند برای ایشان دعا کردم و سه چیز از خدا برای آنان خواستم که خدا دوتای آنها را به من عطا فرمود و یکی را اعطا نکرد.

یکی از آن دو موضوعی که به من عطا فرمود این بود: از خدا خواستم که ایشان را طاهر و پاک پاکیزه کند؟ خدا هم دعای مرا مستجاب کرد. دومی اینکه از خدا خواستم: حسنین و فرزندان و شیعیان ایشان را از آتش جهنم

نگاهداری

ص: ۱۲۰

کند؟ خدا هم این ادعا را به حاجت رسانید. سوم اینکه از خدا خواستم، جمیع امت من، این دو فرزند مرا دوست داشته باشند؟ خطاب آمد: یا محمد من این طور قضاوت کردم و مقدر نمودم که گروهی از امت تو درباره یهود و نصاری و مجوس نسبت به عهد تو وفا خواهند کرد ولی درباره عهد و پیمان تو نسبت بفرزندان تو نخواهند کرد و من هم بر خودم واجب کرده ام: آن کسی را که این بی وفائی را نسبت به فرزندان تو بکند در محل کرامت و عزت خود جای ندهم و او را در بهشت خود ساکن ننمایم و در روز قیامت به چشم رحمت خود به او نگاه نکنم.

۵/۹- علامه مجلسی در جلد دهم بحار می نویسد: امام حسن و امام حسین هر کدام خطی نوشتند و هر کدام خط خود را بهتر می دانستند، این قضاوت را نزد مادرشان فاطمه زهراء آوردند، آن بانوی بزرگوار راضی نشد که هیچکدام از آنان را رنجیده کند و درباره بهتر بودن خط یکی از ایشان قضاوت نماید، لذا فرمود: نزد پدر خود روید و این داوری را از او بخواهید!!

حضرت حسنین به ناچار به حضور حضرت امیرالمؤمنین آمدند. آن حضرت نیز راضی نشد که ایشان را برنجاند لذا آن دو بزرگوار را به خدمت پیغمبر روانه کرد، رسول اکرم هم فرمود: من درباره این موضوع قضاوت نمی کنم تا وقتی جبرئیل نازل شود. موقعی که جبرئیل نازل شد گفت: من نیز این قضاوت را نخواهم کرد تا اینکه اسرافیل درباره این امر داوری نماید، اسرافیل هم گفت: من یک چنین قضاوتی را نخواهم نمود مگر اینکه از خدای علیم پرسش نمایم؟ همین که اسرافیل این جریان را از خدای سبحان سؤال کرد، خطاب رسید: من هم این حکومت را نخواهم کرد، این حکومت به عهده فاطمه زهرا است. فاطمه اطهر

فرمود: من اکنون قضاوت خواهم نمود. گلوبند خود را آورد و به فرزندان خود فرمود: من جواهر این گلوبند را بین شما پراکنده می‌کنم، هر کدام شما از جواهر آن بیشتر جمع کند خط او بهتر است! فاطمه اطهر پس از این پیشنهاد، جواهر آن گلوبند را در میان ایشان پراکنده نمود، در همین موقع بود که خدای توانا جبرئیل را از قائمه عرش فرو فرستاد تا آن جواهر را بدو نیم کرد که هیچکدام از ایشان بیشتر از دیگری از جواهر آن گلوبند بدست نیاوردند.

۱۰/۵- ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می‌نویسد: به مجنون گفتند: امام حسن افضل است یا امام حسین؟ گفت: امام حسن زیرا که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «ربنا آتنا فی الدنیا حسنه» «ولی نفرموده: حسینه».

۱۱/۵- احمد حنبل که رئیس و امام یکی از مذاهب های چهارگانه اهل تسنن به شمار می‌رود؛ در کتاب مسند (بضم میم و سکون سین) خود، جلد پنجم، صفحه ۴۴) از ابوبکر روایت می‌کند که گفت: پیغمبر اکرم با مردم نماز (جماعت) می‌خواند، موقعی که آن حضرت به سجده می‌رفت امام حسن چند مرتبه بالای دوش آن بزرگوار می‌رفت. مردم گفتند: یا رسول الله این عملی را که تو با امام حسن انجام می‌دهی ما ندیدیم که با کسی انجام دهی؟! رسول اکرم در جواب فرمود: این پسر من (یعنی امام حسن) سید و بزرگ است و طولی نمی‌کشد که خدا بوسیله این فرزندم بین دو طائفه از مسلمین را اصلاح خواهد کرد. (۱)

ص: ۱۲۲

بعد از ایمان به خدا چیزی از بخشش و سخاوت افضل نیست. موقعی که حضرت موسی برای قتل سامری تصمیم گرفت از طرف خدا وحی شد: او را معاف کن! زیرا مرد با سخاوتی است!!

صادق آل محمد می فرماید: در میان آن عده ای که از یمن بر پیغمبر اسلام وارد شدند مردی بود که از همه بیشتر با رسول خدا محاکمه و پر حرفی می کرد و پیغمبر اکرم بقدری در غضب شد که عرق غضب در میان چشمان مبارکش جاری شد و رنگ صورتش تغییر کرد و سر خود را بزیر انداخت. در همین موقع بود که جبرئیل نازل شد. گفت: خدا سلام می رساند و می فرماید: این مرد شخص با سخاوتی است، غذا به مردم می دهد، غضب پیغمبر اکرم تسکین یافت سر مبارک خود را بلند کرد و فرمود:

اگر غیر از این بود که جبرئیل از طرف خدا خبر می دهد: تو مرد با سخاوتی هستی تو را کیفر می کردم تا برای مردم آینده عبرتی باشی! آن مرد گفت: مگر خدای تو سخاوت را دوست می دارد؟ فرمود: آری گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله.

قسم به حق آن خدائی که تو را به پیغمبری مبعوث کرده من احدی را از مال خودم جلوگیری نخواهم کرد.

این حدیث به ما نشان می دهد که صفت سخاوت ولو اینکه از شخص کافر باشد نزد خدای سبحان محبوب و پسندیده است. روایت شده که حاتم طائی به جهت کافر بودنش وارد بهشت نخواهد شد و برای سخاوتش در جهنم نخواهد رفت.

۶/۱- خطیب بغدادی در جلد ششم تاریخ خود صفحه ۳۴ می نویسد:

امام حسن مجتبی در بعضی از بستانهای مدینه عبور می کرد غلام سیاهی را دید که گرده نانی بدست داشت، آن غلام از آن نان می خورد و لقمه لقمه به آن سگی که نزد او بود می داد تا اینکه نصف آن نان را به آن سگ داد و نصف آن را خودش خورد.

امام مجتبی به آن غلام فرمود: چه باعث شده که تو این نان را با این سگ نصف می کنی و این حیوان را مغبون (ناامید) نمی کنی؟! غلام گفت: چشمان من از چشمان این سگ خجالت می کشد که آن را مغبون نمایم! امام حسن فرمود: تو کیستی؟ گفت غلام ابان بن عثمانم. امام حسن فرمود: این بستان مال کیست؟ گفت: مال ابان بن عثمان.

امام مجتبی فرمود: تو را قسم به خدا می دهم که از اینجا نروی تا من نزد تو برگردم، آنگاه آن حضرت رفت و آن غلام را با بستان خرید و نزد آن غلام مراجعت نمود و به غلام فرمود: من تو را خریده ام. غلام بر خواست و گفت: سمعاً و طاعته من مطیع خدا و رسول و شما هستم.

امام حسن فرمود: من این بستان را نیز خریده ام. تو را در راه خدا آزاد کردم و این بستان را هم به تو بخشیدم. غلام گفت: ای آقای من! من هم این بستان را در راه آن کسی بخشیدم که تو مرا در راه او آزاد کردی؟!

۶/۲- ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می نویسد: مردی به حضور امام حسن آمد و اظهار فقر کرد. امام مجتبی دستور فرمود تا مبلغ پنجاه هزار درهم و پانصد دینار به او دادند. آن شخص سائل حمالی را خواست که پولها را برای او حمل کند، امام حسن پوستین خود را نیز به آن شخص سائل داد و فرمود: این پوستین را در عوض کرایه حمال بده! اعرابی

۶/۳- شخصی پیش امام حسن آمد، قبل از اینکه او اظهار فقر کند حضرت مجتبی فرمود: آنچه که در خزانه است به او بدهند. مبلغ بیست هزار درهم نیز به او عطا شد. اعرابی گفت: ای مولای من چرا نگذاشتی که من مدح و ثنای تو را بگویم و اظهار فقر بکنم؟ امام مجتبی اشعاری انشاد(سرود) کرد که مضمون بعضی از آنها این است: ما خانواده بدون اینکه کسی به ما چشم امید و انتظاری داشته باشد قبل از اینکه آبروی سائل ریخته شود بذل و بخشش می کنیم. اگر دریا از کثرت بخل و بخشش ما با خبر می شد در عرق خجلت خود غرق می گردید؟

۶/۴- نیز در کتاب سابق الذکر از ابو جعفر مدائنی روایت می کند که گفت: یک وقت امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر به حج می رفتند. در بعضی از منازل شیر و آذوقه ایشان تمام شد وقتی که تشنه و گرسنه شدند خیمه ای نظر آنان را بخود جلب کرد، نزدیک آن خیمه رفتند، پیرزنی را در آن خیمه دیدند از او آب خواستند؟ آن پیر زن گفت: از شیر این گوسفندان که حاضرند بدوشید و بیاشامید، همین که از آن پیر زن غذا خواستند گفت: یکی از این گوسفندان را ذبح کنید تا برای شما غذا تهیه نمایم. ایشان یکی از آن گوسفندان را سر بردند آن پیر زن برای آنان غذائی آماده کرد تا خوردند و در میان خیمه بخواب قیلوله رفتند. همین که امام حسن و همسرانش خواستند از آنجا حرکت کنند با آن پیر زن گفتند: ما از قبيله قریشیم قصد حج داریم وقتی به مدینه برگشتیم بیا تا ما در مقابل این پذیرایی تو تلافی نمائیم.

موقعی که شوهر آن زن به خیمه آمد و از این جریان مطلع شد زن خود را اذیت و آزار کرد. طولی نکشید که آن زن دچار فقر و بیچارگی شد و

جانب مدینه آمد. وقتی حضرت امام حسن مجتبی او را دید هزار گوسفند و هزار دینار طلا به او عطا کرد. آنگاه شخصی را دستور داد تا آن زن را به حضور امام حسین برد و آن بزرگوار هم تعداد هزار گوسفند و هزار دینار طلا به آن زن بخشید و او را نزد عبدالله روانه کرد و او نیز همین مقدار به آن زن بخشید. (۱)

۷- منصب امامت امام حسن مجتبی:

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد: موقعی که پیغمبر اکرم از دنیا رفت مدت هفت سال و چند ماه از عمر امام مجتبی گذشته بود. امام حسن مدت سی سال از زمان امامت حضرت علی بن ابیطالب را درک کرد. علی بن

ابطالب در مدت آن سی سال امامت و خلافت امام حسن مجتبی را به وسیله آیاتی از قرآن مجید و اخبار و احادیث ثابت می کرد. شیخ کلینی از مسلم بن قیس هلالی روایت می کند که گفت: من در موقع وصیت کردن حضرت علی بن ابیطالب حاضر بودم. علی، امام حسن را وصی خود نمود، و امام حسین، محمد بن حنفیه و جمیع فرزندان و اهل بیت خود و اعیان شیعیان خود را بر آن وصیت گواه گرفت.

آنگاه نامه ها و اسلحه خود را به من تسلیم نمود مرا مأمور فرموده تا به تو دستور دهم که در موقع وفات خود، این امانتها را به برادرت امام حسین بسپاری و او را خلیفه خود نمائی. آنگاه آن حضرت متوجه امام حسین شد و به آن بزرگوار فرمود: پیغمبر اکرم، تو را مأمور کرد که در موقع شهادت خود این امانتها

ص: ۱۲۶

را به فرزند خود علی بن الحسین تحویل دهی.

شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر روایت می کند که فرمود: وقتی وفات علی بن ابیطالب نزدیک شد فرزند خود امام حسن را خواست و فرمود: نزدیک من بیا تا آن اسراری را که پیغمبر خدا به طور پنهانی به من فرمود من هم به تو بگویم و تو را به آن چیزهایی امین کنم که آن حضرت مرا بر آنها امین نمود. امام حسن نزدیک آن بزرگوار رفت و آن حضرت اسرار الهی را بگوش او خواند.

شیخ مفید می نویسد: بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین امام حسن بر فراز منبر رفت و خطبه ای خواند که حاوی معارف و حقائق ربانی بود و فرمود: مائیم حزب خدا که غالبیم. مائیم عترت پیغمبر اسلام که از هر کسی به آن حضرت نزدیک تریم. ما همان اهل بیت پیغمبری هستیم که از گناهان، معصوم و مطهریم. ما یکی از آن دو چیز بزرگی (ثقلین) هستیم که پیغمبر معظم اسلام در میان امت خود به یادگار نهاده و فرموده: انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی. مائیم که رسول خدا، ما را در جفت قرآن قرار داده. علم تأویل قرآن را به ما داد ما درباره معنی قرآن به طور یقین سخن می گوئیم و آیات آن را به مطنه و گمان تأویل نخواهیم کرد.

پس شما از ما اطاعت کنید! زیرا که اطاعت ما از طرف خدا بر شما واجب گردیده خدای توانا فرمان برداری ما را با اطاعت خویش و اطاعت پیغمبر اکرم خود مقرون نموده چنانکه می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

ص: ۱۲۷

در این شب مردی از دنیا رفته که هیچ یک از گذشتگان در عمل خیری بر او سبقت نگرفتند. احدی از بندگان خدا در هیچ سعادتى به او نخواهد رسید او با پیغمبر عظیم الشان اسلام در راه خدا جهاد می نمود، او جان عزیز خود را فدای رسول خدا می کرد. پیغمبر اکرم آن حضرت را با بیرق بهر طرفی که می فرستاد جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپش بودند و بر نمی گشت تا اینکه خدا فتوح و پیروزی را بدست او انجام می داد. او در شبی از این دنیا رحلت کرد که حضرت عیسی به جانب آسمان بالا رفت و

یوشع بن نون که وصی آن حضرت بود رحلت نمود.

در همین موقع بود که گریه گلو گیر امام حسن شد و مردم دچار خروش و فغان گردیدند و... ابن عباس پس از اینکه امام حسن مجتبی راجع بشرافت و بزرگواری های خویش بیاناتی ایراد کرد گفت: ای مردم این فرزند پیغمبر و وصی امام شما است، با او بیعت نمائید.

مردم با امام حسن مجتبی بیعت می کردند و می گفتند: این آقا نزد ما فوق العاده محبوب است حق این حضرت فوق العاده بر ما واجب است پس از این گفتارها بود که در بیعت کردن با آن حضرت بر یکدیگر سبقت می گرفتند. این موضوع در روز جمعه (۲۱) ماه مبارک رمضان چهلم هجری اتفاق افتاد، در آن موقع از عمر شریف حضرت امام حسن سی و هفت سال گذشته بود. پس از این جریان بود که امام مجتبی نمایندگان خود را به اطراف و نواحی فرستاد. (۲)

ص: ۱۲۸

۱- سوره نساء آیه (۶۲)

۲- همان ص ۶۵

هنگامی که حادثه دهشتناک ضربت خوردن علی علیه السلام در مسجد کوفه پیش آمد و مولی علیه السلام بیمار شد به حسن دستور داد که در نماز بر مردم امامت کند، و در آخرین لحظات زندگی، او را به این سخنان وصی خود قرار داد: (پسرم! پس از من، تو صاحب مقام و صاحب خون منی). و حسین و محمد و دیگر فرزندان و رؤسای شیعه و بزرگان خاندانش را بر این وصیت گواه ساخت و کتاب و سلاح خود را به او تحویل داد و سپس فرمود: (پسرم! رسول خدا دستور داده است که تو را وصی خود سازم و کتاب و سلاحم را به تو تحویل دهم. همچنانکه آن حضرت مرا وصی خود ساخته و کتاب و سلاحش را به من داده است و مرا مامور کرده که به تو دستور دهم در آخرین لحظات زندگی، آنها را به برادرت حسین بدهی).

امام حسن علیه السلام به جمع مسلمانان در آمد و بر فراز منبر پدرش ایستاد. خواست درباره فاجعه بزرگ شهادت پدرش، علی علیه السلام با مردم سخن بگوید. آنگاه پس از حمد و ثنای بر خداوند متعال و رسول مکرم صلی الله علیه و آله چنین گفت: (همانا در این شب آن چنان کسی وفات یافت که گذشتگان بر او سبقت نگرفته اند و آیندگان بدو نخواهند رسید).

و آن گاه درباره شجاعت و جهاد و کوشش هایی که علی علیه السلام در راه اسلام انجام داد و پیروزی هایی که در جنگها نصیب وی شد، سخن گفت و اشاره کرد که از مال دنیا در دم مرگ فقط هفتصد درهم داشت از سهمیه اش از بیت المال، که می خواست با آن خدمتکاری برای اهل و عیال خود تهیه کند.

در این موقع در مسجد جامع که مالا مال از جمعیت بود، عبدالله بن

عباس پیا خاست و مردم را به بیعت با حسن بن علی تشویق کرد. مردم با شوق و رغبت با امام حسن بیعت کردند. و این روز همان روز وفات پدرش، یعنی روز بیست و یکم رمضان سال چهارم از هجرت بود.

مردم کوفه و بصره و مدائن و عراق و حجاز و یمن همه با میل با حسن بن علی بیعت کردند جز معاویه که خواست از راهی دیگر برود و با او همان رفتار پیش گیرد که با پدرش پیش گرفته بود. پس از بیعت مردم، به ایراد خطبه ای پرداخت و مردم را به اطاعت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یکی از دو یادگار گران وزن و در ردیف قرآن کریم هستند تشویق فرمود، و آنها را از فریب شیطان و شیطان صفتان بر حذر داشت.

باری، روش زندگی امام حسن علیه السلام در دوران اقامتش در کوفه او را قبله نظر و محبوب دلها و مایه امید کسان ساخته بود. حسن بن علی علیه السلام شرایط رهبری را در خود جمع داشت زیرا اولاً- فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دوستی او یکی از شرایط ایمان بود، دیگر آنکه لازمه بیعت با او این بود که از او فرمانبرداری کنند.

امام علیه السلام کارها را نظم داد و والیانی برای شهرها تعیین فرمود و انتظام امور را بدست گرفت. اما زمانی نگذشت که مردم چون امام حسن علیه السلام را مانند پدرش در اجرای عدالت و احکام و حدود اسلامی قاطع دیدند، عده زیادی از افراد با نفوذ به توطئه های پنهانی دست زدند و حتی در نهان به معاویه نامه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک نمودند، و ضمانت کردند که هرگاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی علیه السلام نزدیک شود، حسن را دست بسته تسلیم او کنند یا ناگهان او را بکشند. خوارج نیز بخاطر وحدت نظری که در

دشمنی با حکومت هاشمی داشتند در این توطئه ها با آنها همکاری کردند.

در برابر این عده منافق، شیعیان علی علیه السلام و جمعی از مهاجر و انصار بودند که به کوفه آمده و در آنجا سکونت اختیار کرده بودند. این بزرگمردان مراتب اخلاص و صمیمیت خود را در همه مراحل، چه در آغاز بعد از بیعت و چه در زمانی که امام علیه السلام دستور جهاد داد، ثابت کردند. (۱)

۹- جنگ با معاویه

شیخ مفید می نگارد: موقعی که خبر شهادت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام و بیعت کردن مردم با امام مجتبی علیه السلام بگوش معاویه رسید، دو نفر جاسوس به جانب کوفه و بصره فرستاد تا آنچه را که واقع شود برای وی بنویسند و بر علیه خلافت امام مجتبی اقدام نمایند.

همین که امام مجتبی علیه السلام در کوفه از این جریان اطلاع حاصل کرد، جاسوس معاویه را احضار کرد و گردن زد و نامه ای هم به بصره نوشت که آن جاسوس دیگر معاویه را نیز گردن زدند. پس از انجام این دو موضوع نامه ای به معاویه نوشت که مضمون آن این بود.

جاسوسهایی می فرستی عجب مکر و حيله هایی بکار می بردی؟! به نظر من این طور می رسد که تو سر جنگ داری؟ اگر این طور باشد من نیز برای جنگ آمادگی دارم. وقتی که نامه امام مجتبی علیه السلام به معاویه رسید جواب های ناملائی از برای امام حسن مجتبی علیه السلام نوشت و بعد از این جریان بود که دائماً بین معاویه و امام حسن علیه السلام نامه هایی رد و بدل می شد تا اینکه معاویه با لشکر

ص: ۱۳۱

۱- ویکی پدیا، دانشنامه، زندگینامه امام حسن مجتبی علیه السلام، ۱۷/۴/۱۳۹۳

فراوانی متوجه عراق شد و جاسوس های متعددی به طرف کوفه فرستاد تا به وسیله آن منافقینی که از قبیل: عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و شیبث بن ربیع در میان اصحاب امام حسن علیه السّلام بودند و از ترس شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام اطاعت می کردند امام مجتبی علیه السّلام را شهید کنند.

برای هر یک از ایشان نوشت اگر تو امام حسن علیه السّلام را شهید کنی من مبلغ (۲۰۰۰۰۰) هزار درهم به تو خواهم داد یکی از دختران خود را برای تو تزویج می نمایم، لشگری از لشگرها شام را تابع تو خواهم نمود. بدین مکر و حيله ها بود که بیشتر منافقین را تطمیع و متوجه خود کرد و آنان را از حضرت امام حسن علیه السّلام منحرف نمود.

برای همین تبلیغات و فعالیت ها بود که امام مجتبی زرهی برای حفاظت خود در زیر لباس هایش می پوشید و برای نماز حاضر می شد یک روز در اثناء نماز یکی از خارجی ها تیری به جانب امام حسن انداخت ولی چون آن حضرت در زیر لباس های خود زره پوشیده بود آن تیز اثری نبخشید.

منافقین مخفیانه نامه هائی به معاویه نوشتند و برای موافقت با معاویه پیشنهاد نمودن همین که خبر حرکت معاویه به طرف عراق منتشر شد و به گوش امام مجتبی رسید آن بزرگوار بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا مردم را برای جنگ با معاویه دعوت کرد. ولی هیچ کدام از اصحاب آن بزرگوار جوابی نگفتند!

عدی بن حاتم از پای منبر بلند شود و گفت: سبحان الله عجب مردم بدی هستید امام شما فرزند پیغمبر شما، شما را برای جهاد دعوت می کند و جواب او را نمی گوئید! مردان شجاع شما کجا رفتند. آیا از غضب خدا نمی

ترسید، از ننگ و عار پروا ندارید. پس از این گفتارها بود که عده ای بر خواستند و با عدی بن حاتم موافقت نمودند. امام حسن مجتبی، در جنگ با معاویه، مردی بنام حکم از قبیله کنده و مردی از قبیله بنی مراد را برای مقابله و جنگ با معاویه فرستاد، معاویه آنها را با پول و زر خریداری کرد و آنان به معاویه پیوستند.

همچنین امام حسن مجتبی عییدالله بن عباس رابا قیس بن سعد و تعداد (۱۲۰۰۰۰) نفر از دیر عبدالرحمان به جنگ معاویه فرستاد. پس از این جریان بود که امام مجتبی از دیر عبدالرحمان حرکت کرد و به ساباد مدائن آمد..

پس از سخنرانی امام حسن مجتبی در میان لشکریان و ارشاد آنان منافقین که عده ی از آنان در باطن مذهب خوارج داشتند، گفتند: کفر و الله الرجل یعنی بخدا قسم که این مرد یعنی امام حسن کافر شده. در آن موقع بود که آنان بر امام حسن مجتبی علیه السلام حمله کردند و به خیمه آنحضرت ریختند دست غارت از آستین در آوردند حتی جانماز آن بزرگوار را از زیر پایش کشیدند عبدالرحمان بن عبدالله از همه سبقت گرفت و ردای امام حسن را از دوش مبارکش کشید و برد.

پس از این جریان بود که امام مجتبی اسب خود را خواست و سوار شد. در میان راه در تاریکی های سبابط، شخصی از قبیله بنی اسد که جراح بن سنان نام داشت بر ران آنحضرت نواخت و بقولی آنچنان با خنجر برهنه بران امام علیه السلام زد که تا استخوان شکافته شد. شیعیان امام را بالای تختی نهاده متوجه

۱۰- صلح با معاویه

وقتی امام حسن از اصحاب خود مأیوس شد در جواب معاویه نوشت: من در نظر داشتم که حق را احیاء و باطل را نابود کنم، قرآن و سنت پیغمبر خدا را بجریان بیندازم ولی چه کنم که مردم با من موافقت نکردند لذا با تو صلح می کنم مشروط بر چند شرط گرچه می دانم تو به آن شرط ها عمل نخواهی کرد ولی چه باید کرد

ای معاویه به این پادشاهی خوشحال نباش زیرا به زودی آن طور پشیمان خواهی شد که افراد قبل از تو که غضب خلافت کردند نادم شدند و ندامت از برای آنان سودی نبخشید. امام حسن (پس از این سرزنش های که از

معاویه کرد) پسر عموی خود را که عبدالله بن حارث بود پیش معاویه فرستاد تا عهد و پیمانها از او بگیرد و صلح نامه را بنویسد. موقعی که امر صلح خاتمه یافت معاویه متوجه کوفه شد و در روز جمعه وارد نخيله گردید بعد از ورود نماز خواند و پس از نماز سخنرانی کرد که مضمون آخر آن سخنرانی این بود.

من با شما جنگیدم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا زکات بدهید بلکه با شما جنگیدم که بر شما مسلط شوم و خدا هم، آنچه را که شما نمی خواستید به من داد و همه آن شروطی را که با امام حسن کرده ام پایمال می نمایم و به هیچ کدام از آنها عمل نخواهم کرد. (۲)

ص: ۱۳۴

۱- ویکی پدیا، دانشنامه، زندگینامه امام حسن مجتبی علیه السلام، ۱۷/۴/۱۳۹۳

۲- محمد جواد نجفی، ستارگان درخشان، زندگانی امام حسن مجتبی، ناشر کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۴، جلد ۴، ص ۷۶

۱۱- جریان شهادت امام حسن مجتبی:

روز پنجشنبه، هنگام چاشت (تقریباً یک ساعت بعد از طلوع آفتاب)، روز هفتم ماه صفر. به قولی روز بیست و هشتم، به قول روز آخر ماه صفر، پنجاهم هجری و به قولی سال چهل و نهم که حضرت چهل و هفت سال سن داشت، توسط جعده زوجه آن حضرت به دستور معاویه، با خوراندن ریزه های الماس و... امام شهید شد و در قبرستان بقیع دفن گردید.

شیخ مفید می نویسد: موقعی که امام حسن با معاویه صلح کرد آن بزرگوار متوجه مدینه شد همیشه کظم غیظ می کرد در میان خانه خود می نشست، در انتظار امر پروردگار خود بود تا این که مدت ده سال از حکومت معاویه گذشت، معاویه تصمیم گرفت که از برای فرزندش یزید از مردم بیعت بگیرد ولی چون بیعت گرفتن از برای یزید بر خلاف صلح و مصالحه ای بود که با امام حسن کرده بود. و از طرفی هم معاویه برای اینکه قلوب مردم متوجه امام حسن بود از آن حضرت بیمناک بود لذا کمر به قتل آن بزرگوار بست.

ناسخ التواریخ می نگارد: چون معاویه قدرت و بهانه ای نداشت که امام حسن را شهید کند، لذا نامه ای به پادشاه روم که نامش پوکانا و در قسطنطنیه بود نوشت، از پادشاه روم تقاضا کرد که مقداری زهر نقی برای من بفرست تا به وسیله آن بدون اینکه در کشور من انقلابی ایجاد شود یا لشکر خود را مأمور کنم، یکی از دشمنان خود را از پای درآورم؟

پادشاه روم در جواب نوشت: شریعت و دین ما به ما اجازه نمی دهد نیرو

بفرستیم برای جنگ با آن کسی که با ما سر جنگ ندارد. معاویه در جواب پادشاه روم نوشت: در تهامه مردی برای امر خلافت پدر خود قیام کرده و انقلاب عجیبی به پا نموده من در نظر دارم که او را مخفیانه بکشم این فتنه و انقلاب را بر طرف کنم مردم را از این مزاحمت آسایش دهم.

پادشاه روم هدیه های نفیسی با زهر کشنده ای از برای معاویه فرستاد، معاویه شخصی را مخفیانه نزد جعدہ دختر اشعث بن قیس کندی که زوجه امام حسن بود فرستاد و به او پیغام داد، اگر این زهری را که برای تو فرستاده ام به امام حسن دهی و او را مسموم و شهید نمایی مبلغ صد هزار (۱۰۰۰۰۰) درهم و به قولی مبلغی ده هزار (۱۰۰۰۰) دینار به تو خواهم داد و مزرعه هایی از کوفه و سورا (بر وزن طوبی که مکانی است در بلاد جزیره عراق) به تو واگذار می نمایم و تو را برای فرزندم یزید عقد خواهم کرد.

مروان جعدہ را به وسیله وعده های معاویه تطمیع کرد تا آن شبی که امام حسن می خواست افطار کند جعدہ از آن زهر نقی در میان یک لیوان شیر ریخت تا حضرت مجتبی را به وسیله آن مسموم کند وقتی امام حسن آن پیمانہ شیر را آشامید و احساس مسمومیت نمود فرمود: انالله و انا الیه راجعون، خدا را، برای نعمت ملاقات جدم حضرت محمد که بزرگ انبیاء به شمار می رود، پدرم که بزرگ اوصیاء است، مادرم که بزرگ زنان عالمین است عمویم جعفر که در بهشت است، حضرت حمزه که سید الشهداء به شمار می رود سپاس گذارم.

آنگاه حضرت امام حسن متوجه جعدہ شد و فرمود: ای دشمن خدا مرا کشتی؟ به خدا قسم که کسی را نظیر من نخواهی یافت. معاویه تو را فریب

داد و مسخره کرد. خدای توانا، تو او را رسوا خواهد کرد. تو از معاویه فاسق که ملعون و دشمن خدا به شمار می رود ابداً خیری نخواهی دید.

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پس از اینکه مسموم شد مدت چهل روز در بستر بیماری جایگزین شد.

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می کند که گفت: امام حسن چهار مرتبه مسموم شد. امام حسن در این مسمومیت اخیر فرمود: من مکرراً مسموم شدم ولی هیچ وقت مثل این مرتبه دچار مشقت نشدم.

محمد جواد مغنیه در کتاب الشیعه التشیع از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: اشعث بن قیس در ریختن خون حضرت علی بن ابیطالب دست داشت و دخترش که جعده باشد امام حسن را مسموم نمود و پسرش محمد هم در ریختن خون حضرت ابی عبدالله الحسین شرکت کرد.

در کتاب کفایه الاثر از جناده (بضم جیم) بن ابی امیه روایت می کند که گفت: در آن مرضی که امام حسن از دنیا رفت، من به حضور آن حضرت رفتم دیدم طشتی در میان آن بزرگوار نهاده بودن و پارهای جگر مبارکش در میان آن طشت فرو می ریخت! من گفتم ای مولای من چرا خود را معالجه نمی کنی؟! فرمود: ای بنده خدا اجل را به چه چیزی می توان علاج نمود؟ من گفتم: انا لله و انا الیه راجعون.

آنگاه آن حضرت به من توجه ی کرد و فرمود پیغمبر اکرم اسلام به ما خیر داد: بعد از آن حضرت دوازده خلیفه و امام خواهد بود که یازده نفر از ایشان از فرزندان علی و فاطمه می باشند و همه ایشان به وسیله شمشیر یا زهر کشته خواهند شد در همین موقع بود که طشت را از جلوی آن بزرگوار برداشتند و آن

حضرت مشغول گریه شد من به امام مجتبی گفتم یابن رسول الله مرا موعظه کن فرمود: آری آماده سفر آخرت باش زاد و توشه این مسافرت را قبل از این که اجل تو فرا رسد تحصیل کن؛ (و اعلم انک تطلب الدنيا والموت یطلبک)

یعنی بدان که تو دنیا را طلب می کنی و مرگ تو را تعقیب می نماید. در این روزی که هستی متحمل غم و اندوه آن روزی که هنوز نیامده مشو بدان در آن مالی که بیشتر از اندازه رزق و قوت خود، تعجیل می کنی بهره ای نخواهی داشت. و خزینه دار دیگران خواهی بود. (واعلم ان فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب و فی الشبهات عتاب). یعنی بدان که در مال حلال دنیا حساب و در حرام آن عقاب و در شبهه های آن عتاب خواهد بود.

پس تو دنیا را نزد خود بمنزله مرداری فرض کن و گرد بیشتر از آن اندازه ای که تو را کفایت کند مگرد تا اگر آن مقدار حلال باشد در باره اش زهد ورزیده باشی و اگر حرام باشد جرم و گناهی نکرده باشی زیرا آنچه را که از دنیا برگفته ای بر تو حلال است همان طور که مردار در حال ضرورت و ناچاری حلال است و چنانچه عتابی در کار باشد کمتر خواهد بود.

از برای دنیا خود آن طور کارکن که گویا همیشه در دنیا خواهی بود ولی از برای کارهای آخرت خود طوری جدیت و فعالیت نما که گویا فردا خواهی مرد (مراد تعادل بین

این دنیا و دنیای آخرت می باشد و دنیا را به خاطر آخرت رها مکن و آخرت را به این دنیا مفروش).

چنانچه بخواهی بدون داشتن قوم و قبیله ای عزیز باشی و بدون داشتن سلطنت و حکومت دارای شخصیت و مهابتی باشی از ظلت و معصیت خدا متوجه عبادت و اطاعت خدا شو. امام مجتبی از این قبیل موعظه و سخنان معجزه

نما می فرمود، تا این که نفس مقدسش قطع و رنگ مبارکش زرد شد.

در همین موقع بود که امام حسین با اسعد بن ابی الاسود وارد شد و برادر بزرگوار خود را در بر گرفت سر مبارک و میان دو چشمان امام حسن را بوسید. نزد امام حسن نشست و راز بسیاری با یکدیگر گفتن، در همین موقع بود که اسود گفت: انالله و انا الیه راجعون؛ مثل اینکه امام حسین خبر مرگ امام حسن را شنیده باشد. (۱)

۱۲- مظلومیت امام حسن مجتبی:

امام حسن مجتبی کریم اهل بیت علیهم السلام است. تجربه نشان داده است کسانی که به این امام توسل پیدامی کنند حاجتشان سریع برآورده می شود. امام حسین علیه السلام به خواهرشان حضرت زینب می فرماید: برادرم حسن از من بهتر بود «وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي» (۲) روایت داریم که برادر بزرگ تر، حکم پدر انسان را دارد. امام حسن ده سال امامت بر امام حسین کرده بود. امام بعدی باید تابع امام قبلی باشد.

همه عالم برای غربت آقا اباعبدالله اشک می ریزند اما امام حسین علیه السلام بر غربت و مظلومیت برادرش اشک می ریزد. خیلی از بزرگان ما معتقد بودند مظلومیت امام حسن علیه السلام حتی از امام حسین علیه السلام هم بالاتر بوده است. امام حسین علیه السلام بالاخره یک یارانی باوفایی داشتند اما امام مجتبی علیه السلام کنار اصحاب و یارانشان زره می پوشیدند. در نماز سجاده را از زیر پای آقا کشیدند و آقا را به

ص: ۱۳۹

۱- همان ص ۱۰۳

۲- شیعه نیوز - خفتگان در بقیع ۱۲- اردیبهشت ۱۳۹۲

زمین انداختند و به آقا حمله کردند و به بدن آقا خنجر زدند.

آقا اباعبدالله علیه السّلام همسرهایی داشتند که یکی از دیگری بهتر بود. حضرت رباب علیها سلام یک سال زیر آفتاب ماند و گفت: چون آقا اباعبدالله را با لب های تشنه و زیر آفتاب کربلا به شهادت رساندند؛ من هم باید بنشینم برایش عزاداری کنم. اما همسر امام مجتبی قاتلش بود و در خانه هم غریب بوده است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چشمی که برای حسنم اشک بریزد کور وارد صحرای محشر نمی شود.

آن قدم هایی که برای زیارت حسنم برود بر پل صراط نمی لرزد. یک عمر خون دل خورد و مصائب فراوان دید. از دوست و دشمن و نزدیکان صدمه دید. امام توسط جعده نانجیب مسموم می شود. صدا می زند برایم طشتی بیاورید. خواهر برادرها خوشحال شدند که آقا سم ها را برمی گرداند و حالش خوب می شود. اما دیدند لخته های خون در طشت ریخت. اینجا هم یک طشت بود که دل اهل بیت علیهم السلام را آتش زد. در شام و در مجلس یزید هم یک طشت بود که دل اهل بیت علیهم السلام را آتش زد. همه جا به قاری قرآن احترام می گذارند. به خانواده شهید احترام می کنند. اما پیش روی بچه ها و عزیزان امام حسین علیه السلام آن نانجیب چوب خیزرانش را برداشت و به سر بریده امام زد. (۱)

۱۳- جلوگیری از دفن امام حسن در روضه منوره

شیخ طوسی از ابن عباس روایت می کند که گفت: موقعی که امام حسن از دنیا رفت امام حسین مرا با عبدالله بن جعفر و پسر علی خواست و فرمود: پسر

ص: ۱۴۰

عموی خود را غسل دهید ما جنازه امام حسن را غسل دادیم حنوط نمودیم دفن کردیم آنگاه جنازه آن بزرگوار را در مسجد بردیم و بر آن حضرت نماز خوانیدم.

موقعی که امام حسین در نظر گرفت در روضه منوره پیغمبر اکرم را باز کند و جنازه امام مجتبی را در آنجا ببرد مروان، ابوسفیان، فرزندان عثمان اجتماع کردند و از دفن امام حسن جلوگیری نمودند و گفتند: عثمان شهید و مظلوم در بدترین مکان که بقیع باشد دفن شود و حسن نزد رسول خدا به خاک سپرده شود؟ این موضوع هرگز عملی نخواهد شد مگر اینکه نیزه و شمشیرها شکسته شود و جعبه هائی خالی از تیر گردد. امام حسین فرمود: به حق آن خدایی که مکه را محترم نموده امام مجتبی که فرزند علی و فاطمه است به رسول خدا و خانه او اولی و سزاوارتر می باشد از آن افرادی که بی اجازه داخل خانه آن حضرت شدند.

به خدا قسم که امام حسن به رسول خدا سزاوارتر است. از حمال خطاها (یعنی عثمان) که ابوذر را از مدینه تبعید کرد. با عمار و ابن مسعود آن عملی را انجام داد که نباید انجام بدهد، اطراف و چراگاه مدینه را قدغن نمود. آن افرادی را که پیغمبر اسلام، رانده بود پناه داد.

بنابر روایت دیگری مروان بر استر خود سوار شد و نزد عایشه رفت و گفت: حسین جنازه برادرش حسن را آورده و در نظر دارد که او را نزد پیغمبر به خاک بسپارد تو بیا و از این عمل جلوگیری نما. عایشه گفت: چگونه جلوگیری نمایم؟ مروان از استر خود پیاده شد و عایشه را بر آن استر سوار کرده او را نزد قبر پیغمبر اکرم آورد. عایشه فریاد می زد، بنی امیه را تحریص می کرد و می گفت: مگذارید حسن را در جوار جدش دفن نمایند.

ابن عباس می گوید: ما مشغول این گونه گفتگوها بودیم که ناگاه سر و صداهایی شنیدیم و شخصی را که اثر شر و فتنه از او ظاهر بود دیدیم که به جانب ما می آید همین که نگاه کردم دیدم عایشه با تعداد چهل سوار متوجه ما شده و مردم را برای جنگ ترغیب و تحریص می نماید. وقتی نظر عایشه بر من افتاد مرا صدا زد و گفت: ای پسر عباس شما نسبت به من این جرئت را پیدا کرده اید که هر روزه مرا آزار کنید، می خواهید کسی را داخل خانه من کنید که من او را دوست ندارم؟! گفتم: واسواتاه!

و يوم الحسن الهادي علي بغلك أسرع ما نست و ما نعت و خاصمت و قاتلت و في بيت رسول الله بالظلم تحكمت هل الزوجه أولى بالوارث من البنت

لك التسع من الثمن و بالكل تحكمت جملة تبغلت و إن عشت تفيلت یعنی يك روز بر استر و يك روز بر شتر سوار می شوی در نظر داری نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی و بین رسول خدا و حبیب او امام حسن حائل شوی. پس از این گفتگوها بود که عایشه نزد قبر پیغمبر اکرم آمد، خود را از بالای استر بزیر افکند، فریاد می زد به خدا قسم که تا یک تار مو به سر من باشد نمی گذارم حسن را در اینجا دفن نمائید.

۱۴- تیرباران جنازه امام حسن مجتبی

بنابر روایت دیگری جنازه امام حسن مجتبی را تیرباران کردند تا اینکه تعداد هفتاد تیر از جنازه آن امام مظلوم بیرون کشیدند. بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و جنگ کنند ولی حضرت امام حسین فرمود: شما را به حق خدا قسم می دهم که وصیت برادرم را ضایع نکنید و باعث ریختن خونی نشوید. آنگاه امام

حسین متوجه عایشه و تابعین او شد و فرمود: اگر برای وصیت برادرم امام حسن نبود می دیدید که چگونه جنازه امام حسن را نزد پیغمبر اکرم به خاک می سپردم و بینی های شما را به خاک میمالیدم.

بعد از این گفتگو ها بود که جنازه امام حسن را به جانب بقیع حرکت دادند و نزد جده اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند. ابوالفرج مینگارد: موقعی که جنازه امام حسن را به جانب بقیع حرکت دادند و آتش فتنه خاموش شد مروان نیز جنازه آن بزرگوار را تشییع کرد و تابوت آن حضرت را به دوش گرفت!

امام حسین به مروان فرمود: جنازه امام حسن را حمل میکنی و حال آن که تا آن بزرگوار زنده بود دل او را خون می کردی و همیشه به او جام غیظ می خورانیدی مروان گفت: من این کارها را با کسی انجام می دادم که حلم و بردباری او با کوه ها برابری می کرد.

سبط بن جوزی در کتاب تذکره می نویسد: موقعی که حضرت امام حسن را به خاک سپردن محمد بن حنفیه که برادر پدری آن حضرت بود با چشمی گریان بالای قبر آن بزرگوار می گفت: یا ابا محمد (کنیه امام حسن) خدا تو را رحمت کند همان طور که زنده بودن تو باعث عزت و بزرگی ما بود، همان طور هم شهید شدن تو موجب شکست خوردگی ما گردید، آن روحی که در بدن تو جاری و ساری بود روح نیکویی بود، بدن تو بدن نیکویی بود که کفن تو آن را در بر گرفت.

دسته های (قدرت) خدا به تو غذا داد، پستان ایمان، تو را شیر داد، در کنار اسلام پرورش یافتی، تو دارای سوابق بزرگ و نیکو و رسیدن به نهایت حق الیقین هستی، خدا به وسیله تو بین دو لشکر از مسلمین را اصلاح کرد و

پراکندگی های دین را فراهم نمود. سلام بر تو باد، تو در زمان حیات و ممات طیب و طاهر بودی، گرچه ما جان خود برای دوری تو بذل نکردیم. (۱)

۱۵- ثواب زیارت و گریه برای امام حسن علیه السلام

۱- در کتاب علل الشرایع از صادق آل محمد روایت می کند: حضرت امام حسن به پیغمبر اکرم عرض کرد کسی که تو را زیارت کند چه جزائی خواهد داشت؟ رسول اکرم فرمود: ای پسرک عزیز من کسی که مرا در حال حیات و ممات زیارت کند یا پدر یا برادر تو را یا تو را زیارت نماید بر من لازم است که در روز قیامت او را زیارت کنم و او را از گناهانش خلاص نمایم.

۲- محدث قمی در کتاب سفینه از کتاب فرحه الغری می نویسد: پیغمبر عظیم الشان اسلام به حضرت علی بن ابیطالب فرمود: ثواب کسی که قبور شما را زیارت کند معادل با ثواب هفتاد حج است که بعد از حجت الاسلام به جا آورده باشد و موقعی که از زیارت شما برگردد به نحوی از گناهان خود خارج می شود که مادرش او را زاییده باشد.

یا علی مژده باد تو را و دوستان و محبین تو را از آن نعمت و چشم روشنی که چشمی آن را ندیده و گوشی نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرد ولی گروهی از مردمان پست (و بی ارزش و بی وجدان) زوار قبور شما را سرزنش و ملامت می کنند، (کما تعیر الزانیه بزنائها) آنان افراد شرور امت من هستند خدا شفاعت مرا نصیب آنان نکند و وارد حوض (کوثر) من نشوند!!
يقول المؤلف: آمین! آمین! آمین!

ص: ۱۴۴

۱- همان ص ۱۱۴

۳- علامه مجلسی در جلد دهم بحار از پیغمبر معظم اسلام روایت می کند که فرمود: کسی که بعد از وفات من مرا زیارت کند مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده باشد، کسی که فاطمه (دخترم) را زیارت کند مثل این است که مرا زیارت کرده باشد. کسی که علی بن ابیطالب را زیارت کند مثل این است که فاطمه را زیارت کرده باشد کسی که حسن و حسین را زیارت کند مثل اینکه علی را زیارت کرده باشد کسی که فرزندان ایشان را زیارت کند مثل این است که خود آنان را زیارت کرده باشد.

۴- شیخ صدوق در مجلس بیست و چهارم کتاب امالی از ابن عباس روایت می کند که گفت: یکی از روزها که پیغمبر عظیم الشان اسلام نشسته بود، امام حسن آمد. همین که چشم رسول خدا به امام حسن افتاد گریه کرد و او را صدا زد و به خود نزدیک کرد تا او را روی زانوی راست خود جای داد و... آنگاه فرمود: حسن پسر، نور چشم، روشنی قلب، و میوه دل من است. حسن بزرگ جوانان اهل بهشت است. حسن حجت خدا است بر امت، امر حسن امر من و قول او قول من است. کسی که از حسن متابعت کند از من است و کسی که او را نافرمانی کند از من نخواهد بود.

موقعی که من به حسن نظر کردم بیاد آن مظلومیتی که بعد از آن دچار او خواهد شد، وضع حسنم به همان نحو خواهد بود تا این که از راه ظلم و ستم او را به وسیله زهر شهید خواهند کرد. در همان موقع است که ملائکه آسمانهای هشت گانه برای شهید شدن او گریه می کنند آن موقع است که هر چیزی برای حسن گریه می کند حتی پرندگان که در جو هوا و ماهیان که در میان آب باشند. کسی که برای حسن گریه کند چشم او کور نمی شود در آن

روزی که چشم‌ها همه کور می‌گردند.

کسی که برای حسن محزون شود قلب او محزون نمی‌شود در آن روزی که همه قلبها محزون خواهند شد. کسی که حسن را در بقعه اوزیارت کند قدم او صراط ثابت خواهد بود در آن روزی که قدمها همه می‌لغزند. (۱)

۱۶- کمالات انسانی امام حسن مجتبی

امام حسن علیه السلام در کمالات انسانی یادگار پدر و نمونه کامل جدّ بزرگوار خود بود. تا پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود، او و برادرش حسین در کنار آن حضرت جای داشتند، گاهی آنان را بر دوش خود سوار می‌کرد و می‌بوسید و می‌بویید.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که درباره امام حسن و امام حسین علیه السلام می‌فرمود: این دو فرزند من، امام هستند خواه برخیزند و خواه بنشینند (کنایه از این که در هر حال امام و پیشوایند چه در حال صلح و چه در حال جنگ).

امام حسن علیه السلام بیست و پنج بار حج کرد، پیاده، در حالی که اسبهای نجیب را با او یدک می‌کشیدند. هرگاه از مرگ یاد می‌کرد می‌گریست و هرگاه از قبر یاد می‌کرد می‌گریست، هرگاه به یاد ایستادن به پای حساب می‌افتاد آن چنان صیحه می‌زد که بیهوش می‌شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می‌افتاد؛ همچون مار گزیده به خود می‌پیچید. از خدا طلب بهشت می‌کرد و به او از آتش جهنم پناه می‌برد. چون وضو می‌ساخت و به نماز می‌ایستاد بدنش به لرزه می‌افتاد و رنگش زرد می‌شد. سه نوبت دارائیش را

ص: ۱۴۶

با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت. گفته اند: (امام حسن علیه السّلام در زمان خودش عابدترین و بی اعتنائترین مردم به زیور دنیا بود). (۱)

۱۷- سرشت و طینت امام حسن مجتبی:

در سرشت و طینت امام حسن علیه السّلام برترین نشانه های انسانیت وجود داشت. هر که او را می دید به دیده اش بزرگ می آمد و هر که با او آمیزش داشت، بدو محبت می ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن یا خطبه او را می شنید، به آسانی درنگ می کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه اش را به پایان برد.

محمد بن اسحاق گفت: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچکس از حیث آبرو و بلندی قدر به حسن بن علی نرسید. بر در خانه اش فرش می گسترده و چون از خانه بیرون می آمد و آنجا می نشست راه بسته می شد و به احترام او کسی از برابرش عبور نمی کرد و او چون می فهمید؛ بر می خاست و به خانه می رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می کردند. در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد. در کاروان همه از او پیروی کردند حتی سعد بن ابی وقاص پیاده شد و در کنار آن حضرت راه افتاد. ابن عباس که از امام حسن علیه السّلام مسن تر بود، رکاب اسبشان را می گرفت و بدین کار افتخار می کرد و می گفت: اینها پسران رسول خدایند.

با این شأن و منزلت، تواضعش چنان بود که روزی بر عده ای مستمند می

ص: ۱۴۷

۱- ویکی پدیا، دانشنامه، زندگینامه امام حسن مجتبی علیه السلام، ۱۷/۴/۱۳۹۳

گذشت، آنها پاره های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسته بودند و می خوردند، چون حسن بن علی را دیدند گفتند: ای پسر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو. امام حسن علیه السلام فوراً از مرکب فرود آمد و گفت: خدا متکبران را دوست نمی دارد و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آنگاه آنها را به میهمانی خود دعوت کرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاک. (۱)

۱۸- فضائل امام حسن مجتبی از زبان علمای اهل تسنن

۱. أخرج الشيخان عن البراء قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله والحسن عليه السلام على عاتقه وهو يقول: «اللهم إني أحبه فأحبه».

۲. أخرج النجاري عن ابن عمر قال: قال النبي صلى الله عليه وآله هما ريحانتاي من الدنيا، يعني الحسن والحسين.

۳. أخرج الترمذي والحاكم عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله: الحسن والحسين سيد شباب أهل الجنة.

۴. أخرج الترمذي عن أسامة بن زيد قال: رأيت النبي والحسن والحسين على ركبته فقال: هذا ابنای و ابنا ابنتی، اللهم إني أحبهما فأحبهما، وأحب من يحبهما.

۵. أخرج الترمذي عن أنس قال: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله. أي أهل بيتك أحب إليك؟ قال: الحسن والحسين.

۶. أخرج الحاكم عن ابن عباس قال أقبل النبي وقد حمل الحسن على رقبته، فلقيه رجل فقال نعم المركب ركبت يا غلام. فقال رسول الله ونعم الراكب هو.

ص: ۱۴۸

٧. اخرج ابن سعد عن عبدالله بن عبدالرحمن بن الزبير قال: اشبه اهل النبي به واحبهم اليه الحسن، رأيته يصلي و هو ساجد فيركب رقبته، او قال ظهره فما ينزله حتى يكون هو الذي ينزل. و لقد رايتة و هو راكع فيفرج له بين رجله حتى يخرج من الجانب الآخر.

٨. اخرج ابن سعد عن ابي سلمه بن عبدالرحمن قال: كان رسول الله يدفع لسانه للحسن بن علي فلما رأى الصبي حمرة اللسانى يهش اليه.

٩. اخرج الشيطان عن ابي هريره ان النبي؛ قال: اللهم انى احبه و احب من يحبه يعنى الحسن. و فى روايه: اللهم انى احبه فاحبه و احب من يحبه. قال ابوهريره فما كان احداً احب الى من الحسن بعد ان قال رسول الله ما قال. و فى حديث ابي هريره ايضاً: عن الحافظ السلفى قال: ما رأيت الحسن بن على قط الا- فاضت عيناي دموعاً و ذلك ان رسول الله خرج يوماً و انا فى المسجد فأخذيدي و اتكأ على حتى جئنا سوق بنى قينقاع فنظر فيه ثم رجع حتى جلس فى المسجد ثم قادع ابني، قال فانى الحسن بن على يشتا حتى وقع فى حجره فجعل رسول الله يفتح فمه ثم يدخل فمه فى فمه و يقول: اللهم انى احبه فاحبه و احب من يحبه قالها ثلاث مرات.(١)

ترجمه فضائل حضرت امام حسن مجتبي عليه السلام از

زبان علمای اهل تسنن:

١- بروایت شیخان (بخاری و مسلم) از برآء رضی الله عنه كه گفت: رسول اکرم صلی الله علیه وآله را دیدم، حسن علیه السلام بر دوش آن حضرت بود و فرمود: خدایا من دوستش دارم پس تو هم دوستش بدار.

ص: ١٤٩

١- صواعق صفحه ٨٤

۲- بروایت بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اینان دوخوش بوی من اند از دنیا. یعنی: حسن و حسین علیهما صلوه الله و سلامه.

۳- بروایت ترمذی و حاکم از ابی خدری رضی الله عنه که گفت: رسول اشرف صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حسن و حسین علیهما صلوه الله و سلامه بزرگ جوانان اهل بهشت اند.

۴- بروایت ترمذی از اسامه بن زید رضی الله عنهما که گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم حسن و حسین روی هر دو ران او بودند و فرمودند: اینان دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند، خدایا من اینان را دوست دارم تو هم دوستشان بدار و دوست بدار کسی را که این دو را دوست دارد.

۵- بروایت ترمذی از انس رضی الله عنه که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند کدام از اهل بیت نزد تو محبوب ترند فرمود: حسن و حسین علیهما السلام.

۶- بروایت حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف می آورد و حسن را برگردن گرفته بود. مردی بآن حضرت رسید و گفت: چه مرکب خوبی سوار شده یی ای پسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله. پیامبر نیز فرمودند: و چه سوار خوبی است او.

۷- بروایت ابن سعد از عبدالله بن عبدالرحمن بن الزبیر رضی الله عنه که گفت: شبیه ترین اهل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او و محبوب ترین شان در نزد آن حضرت حسن علیه السلام بود. دیدم او آمد و آن حضرت در حال سجده بود، برگردن مبارکش رفت (یا گفت) بر پشت مبارکش. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرود نیاورد تا

خود فرود آمد. رسول افضل صلی الله علیه وآله را در حال رکوع دیدم که هر دو پای مبارکش را برای حسن علیه السّلام باز کرد تا از بین آن عبور نمود و بجانب دیگر رفت.

۸- بروایت ابن سعد از ابی سلمه بن عبدالرحمن رضی الله عنه که گفت: رسول روؤف صلی الله علیه وآله زبان مبارک خود را بحسن علیه السّلام بنمود، چون سرخی زبانش را دید باخنده و نشاط بجانب آن حضرت میرفت.

۹- بروایت شیخان (بخاری و مسلم) از ابی هریره رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: خدایا من او را دوست دارم و دوست دارم کسی را که او را دوست دارد. منظور حسن بن علی علیه السّلام بود.

و در روایتی فرمود: خدایا من او را دوست دارم تو هم او را دوست بدار و دوست بدار کسی را که او را دوست می دارد. ابو هریره گفت هیچ کس نزد من از حسن محبوبتر نبود پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود آنچه را که فرمود. و نیز در حدیث ابی هریره نزد حافظ سلفی آمده است که گفت: هیچگاه حسن بن علی علیه السّلام را ندیدم مگر اینکه اشک از چشمانم فروریخت و این بدان واسطه بود که یکروز رسول افضل صلی الله علیه وآله بیرون تشریف آورد. من در مسجد بودم دست مرا گرفت و بر من تکیه کرد تا رسیدیم بیازار بنی قینقاع، نگاهی بیازار انداخت و بازگشت تا در مسجد جلوس فرمود. آنگاه فرمود: پسر مرا بخوان. ابو هریره گفت: حسن بن علی علیه السّلام می تازید تا خود را در آغوش آن حضرت انداخت رسول اشرف صلی الله علیه وآله دهان او را باز کرد و دهان را در دهان او گذاشت و فرمود:

خدایا، من او را دوست دارم تو هم دوستش بدار و دوست بدار کسی را

که دوستش دارد و سه مرتبه این عبارت را تکرار کردند. (۱)

ص: ۱۵۲

۱- محمد طاهرهاشمی شافعی، کتاب مناقب اهل بیت از دیدگاه اهل تسنن، فضائل الامام امیرالمؤمنین حسن المجتبی (علیه الصلاه و السلام) (ص ۱۳۵)

۱- حسب و نسب امام زین العابدین:

حسب و نسب امام زین العابدین از طرف پدری بدین قرار است؛ علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب. حسب و نسب از طرف مادری: مادر حضرت زین العابدین شهربانو دختر یزدجرد آخرین پادشاه فارس بوده نام اول این بانو جان‌شاه و به قولی شاه زنان بوده است. نگارنده گوید: گرچه قرآن مجید در سوره مؤمنون آیه ۱۰۳/ راجع به حسب و نسب می فرماید:

آن روزی که در صور دمیده می شود حسب و نسبی در کار نخواهد بود ولی در عین حال پیغمبر بزرگوار اسلام چنان که در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه سابق الذکر روایت می کند می فرماید: هر حسب و نسبی در روز قیامت منقطع خواهد شد غیر از حسب و نسب من. (۱)

۲- تاریخ ولادت امام زین العابدین

امام علی بن الحسین علیه السلام دومین ستاره امامت مدفون در بقیع موقع چاشت (یکساعت بعد از طلوع آفتاب) ، روز جمعه یابنج شنبه، پانزدهم ۱۵ جمادی

ص: ۱۵۳

۱- محمد جواد نجفی، ستارگان درخشان، زندگانی امام حسن مجتبی، ناشر کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۴، جلد ۴ (ص ۷).

الاولی به قولی ۱۵ جمادی الثانیه، سال (۳۸) به قولی (۳۷) به قولی

(۳۶) هجری، در مدینه طیبه پیغمبر اسلام متولد شد. (۱)

۳- جریان ولادت امام زین العابدین

در اصول کافی از باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: وقتی دختر یزد جرد را که آخرین پادشاه عجم بود در مدینه نزد عمر آوردند جمیع دختران مدینه برای تماشای جمال وی خارج شدند، مسجد مدینه از شعاع جمال آن بانو روشن شد.

موقعی که عمر در نظر گرفت صورت شهربانو را ببیند جهت ازدواج با او؟ وی مانع شد و گفت: اف بیروج بادا هرمز: یعنی روز هرمز سیاه باد که فرزندانش بدین نحو اسیر شده اند.

عمر گفت: این زن مرا دشنام می دهد؟ لذا در نظر گرفت که آن مخدره را اذیت کند. ولی حضرت علی بن ابیطالب

به عمر فرمود: حق نداری او را اذیت کنی!! این بانو هر یک از مسلمین را که بخواهد انتخاب نماید و با او ازدواج کند.

بعد از این گفتگوها بود که آن با سعادت از جای برخاست و دست خود را بر سر مبارک امام حسین نهاد و او را برای همسری خویش برگزید. پس از این جریان حضرت علی بن ابیطالب به امام حسین فرمود: بهترین اهل زمین از این زن برای تو متولد خواهد شد. آنگاه حضرت علی بن الحسین از آن بانو متولد گردید.

و از روایت ابن شهر آشوب این طور به دست می آید که شهربانو در

ص: ۱۵۴

مسافرت کربلا- بوده و خود را به فرات افکند. پس اینکه از افواه شنیده می شود و شهرت یافته که در شهر ری کوهی به نام کوه بی بی شهربانو مادر امام زین العابدین (۱) [\(۱\)](#)

۴- نام، لقب، کنیه امام زین العابدین

نام او علی بن الحسین و لقب او بر اساس کتاب جنات الخلود تعداد ده (۱۰) لقب از برای آن حضرت می نگارد:

الف. سجاد از این نظر آن حضرت را سجاد می گفتند که زیاد سجده به جای می آورد. ابن بابویه از باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: پدرم حضرت علی بن الحسین هرگز بیاد نعمتی از نعمت های خدا نمی افتاد مگر اینکه برای آن نعمت سجده می کرد، موقعی که خدا گرفتاری و مکر مکاری را از آن حضرت دفع می کرد آن بزرگوار سجده می نمود. هر وقت از نماز فارغ می شد سجده (شکر؟) به جای می آورد. وقتی موفق می شد که بین دو نفر را

اصلاح می کرد سجده مینمود، اثر سجده در جمیع مواضع سجده پیشانی، کف دستها، سر زانوها و شصت پاها آن بزرگوار مشاهده می شد، بدین لحاظ بود که آن حضرت را سجاد می گفتند.

ب- زین العابدین. در کتاب کشف الغمه می نویسد: علت اینکه آن بزرگوار دارای لقب زین العابدین شد این بود که یک شب آن حضرت در محراب عبادت به نماز شب مشغول بود شیطان در آن اثناء به شکل مار بزرگی ظاهر شد تا آن حضرت را از عبادت غافل کند؟! امام توجهی به وی نکرد. لذا شیطان آمد و

ص: ۱۵۵

انگشت ابهام حضرت سجاد را به نحوی گزید که او را ناراحت نمود و آن بزرگوار به او اعتنائی ننمود. وقتی از نماز فارغ شد و دریافت که او شیطان است به وی بدگوئی کرد و فرمود ای ملعون از من دور شو! و برای دومین بار به نماز مشغول گردید، در همین موقع سه مرتبه صدای هاتفی شنیده شد که می گفت: أنت زین العابدین. یعنی تو زینت عبادت کنندگانی.

حضرت امام زین العابدین چند کنیه دارد که از آن جمله است: ابوالحسن اول بنا به نظر آن افرادی که کنیه حضرت علی بن ابیطالب را در نظر گرفته اند کنیه آن بزرگوار: ابوالحسن، کنیه زین العابدین، ابوالحسن اول، کنیه موسی بن جعفر. ابوالحسن ثانی، کنیه امام رضا، ابوالحسن ثالث است. (۱)

۵- منصب امامت امام زین العابدین

حضرت امام زین العابدین در روز عاشورا دهم ماه محرم سنه (۶۱) هجری به منصب امامت رسید. مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: امام حسین در روز عاشورا حضرت امام زین العابدین را که مریض بود خواست (بعد از اینکه وی را وصی خود نمود) اسم اعظم خدا و میراثهای انبیاء را به آن حضرت سپرد. آنگاه فرمود: علوم الهی و قرآن و شمشیری که نزد ام سلمه است (تحویل می گیری) و قبلا به ام سلمه دستور داده بود که آنها را به حضرت زین العابدین تسلیم نماید. بعد از امام حسین فرزند بزرگوارش امام زین العابدین مخفیانه با ترس و تقیه شدیدی در زمان سختی برای امر امامت قیام کرد. از صادق آل محمد روایت شده که فرمود: آیه ۶ سوره احزاب که ترجمه آن این

ص: ۱۵۶

است: بعضی از صاحبان قرابت و خویشاوندان نسبت به بعض دیگر در کتاب خدا (قرآن) سزاوارترند. درباره امامت حضرت زین العابدین نازل شد. (۱)

۶- فضائل و مناقب امام زین العابدین

در کتاب حدیقه الشیعه از زهری (بضم زاء و سکون هاء) روایت می کند که گفت: من در حضور امام زین العابدین بودم که مرد عیالواری از شیعیان آن بزرگوار نزد آن حضرت آمد و از پریشان حالی و مبلغ چهارصد (۴۰۰) درهم قرض خود شکایت کرد. امام علی بن الحسین پس از اظهار حاجت کردن آن شخص گریان شد. وقتی از سبب گریه آن بزرگوار پرسیدند؟ فرمود: چه محنتی از این بزرگتر که انسان برادر مؤمن خود را مقروض ببیند و نتواند درد او را علاج نماید؟ وقتی اهل آن مجلس متفرق شدند یکی از منافقین گفت: تعجب می کنم از این خانواده که گاهی می گویند: زمین و آسمان مطیع و منقاد ما هستند و گاهی می گویند: ما از اصلاح امر برادر مؤمن خود عاجزیم؟! آن مرد شیعه از شنیدن این سخن فوق العاده رنجیده شد لذا به حضور امام آمد و پس از نقل آن سخن گفت: من غم و اندوه خود را فراموش نمودم.

حضرت زین العابدین فرمود: خدا حاجت تو را روا کرد آنگاه کنیز خود را صدا زد و به وی فرمود: آن غذائی را که برای افطار من تهیه کرده ای حاضر کن! امام به آن شیعه فرمود: این دو قرض نان را بگیر! چیز دیگری در خانه ما نبود، امید است که خدا بوسیله این دو قرض نان مال زیادی به تو عطا کند! آن مرد نان را گرفت و متوجه بازار شد، شیطان و نفس اماره در بین راه وی را وسوسه

ص: ۱۵۷

می کردند و می گفتند: دندان کودکان به این نانها کارگر نخواهد شد، این نانها شکم تو و اهل بیت تو را سیر نخواهند کرد، این نانها را طلب کاران از تو قبول نمی نمایند!! با داشتن اینگونه افکار در بازار گردش می کرد که ناگاه با شخص ماهی فروشی مصادف شد، وی یک ماهی گندیده ای داشت که کسی آن را نمی خرید، به ماهی فروش گفت: ماهی خود را با یک قرص نان جوین سودا می کنی؟ گفت: آری، وی نان را داد و ماهی را گرفت. همین که چند قدمی راه رفت با نمک فروشی مواجه شد وی مقداری نمک داشت که با خاک مخلوط بود و کسی آن را نمی خرید، به نمک فروش گفت: بیا نمک خود را با این نان سودا کنیم؟ نان را داد و نمک را گرفت.

موقعی که وارد خانه شد و در فکر تمیز کردن ماهی بود ناگاه شنید که در میزنند وقتی در را باز کرد دید ماهی فروش و نمک فروش آمده و نانها را آورده اند، اظهار کردند که دندان کودکان ما به این نانها کارگر نمی شود. ما نمی دانستیم که تو از فشار فقر این نانها را فروختی، اکنون که این موضوع را دریافتیم این نانها را به تومی دهیم و نمک و ماهی را هم به تو می بخشیم. وی ایشان را دعا کرد و برگشت، چون دندان اطفالش به آن نانها کارگر نمی شد لذا به فکر پختن ماهی افتادند وقتی شکم ماهی را شکافتند دو دانه مروارید در شکم آن یافتند که بهتر از آنها در هیچ دریائی یافت نمی شد، موقعی که با این منظره مواجه شدند شکر خدای را به جای آوردند و در این فکر بودند که مرواریدها را چه کنند و چگونه بفروشند؟

در همین موقع بود که قاصد امام زین العابدین آمد و گفت: حضرت زین العابدین می فرماید: اکنون که خدا حاجت تو را روا نمود و تو را از پریشان حالی

نجات داد آن نانها را برای ما بفرست که کسی غیر از ما نمی تواند آنها را بخورد، آن دو قرص نان را برای امام آورد و آن حضرت افطار کرد!! آن مرد بی نوا مرواریدها را به قیمت زیادی فروخت، قرض خود را ادا کرد و از توانگران گردید.

موقعی که منافقین از این جریان مطلع شدند گفتند: این خانواده چه اخلاقی دارند؟ در ابتداء امر بر اصلاح کار وی قادر نبود ولی در انتها او را بدین ثروت زیاد رسانید!! وقتی این جریان را به عرض امام زین العابدین رسانیدند فرمود: این گونه سخنان را درباره پیغمبر خدا نیز می گفتند.

طبرسی در کتاب احتجاج از ثابت بنانی (بفتح باء) روایت می کند که گفت: یک سال با عده ای از عابدین بصره از قبیل: ایوب سجستانی، صالح مری (بضم میم و تشدید راء) عتبه الغلام (بضم عین و سکون تاء) حبیب و مالک بن دینار، بعزم حج حرکت نمودیم، موقعی که به مکه معظمه رسیدیم، آب به جهت نیامدن باران خیلی کمیاب بود، ما نزد کعبه آمدیم، طواف کردیم، با خضوع و خشوع زیادی از خدای رؤف طلب باران نمودیم، ولی اثری از اجابت دعاء ندیدیم؟ در این اثناء دیدیم جوانی متوجه ما شد و فرمود: ای مالک بن دینار! ای ثابت بنانی! ای ایوب سجستانی! ای صالح مری! ای عتبه الغلام! ای حبیب! ما گفتیم: لیبک. فرمود: آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست داشته باشد؟ گفتیم: از ما دعا و از خدا حاجت کردن است. فرمود: از کعبه دور شوید! زیرا چنانچه در میان شما یکنفر بود که خدا او را دوست می داشت دعای وی را مستجاب می کرد. آنگاه حضرت وارد کعبه شد و پس از اینکه سر مبارک خود را به سجده نهاد و فرمود: ای خدای من به حق آن محبتی که به من دادی این مردم را به وسیله

باران سیراب کن! هنوز دعای آن بزرگوار به پایان نرسیده بود که ابری نمایان شد و باران فراوانی فرو ریخت! راوی می گوید: گفتم: ای جوان! از کجا فهمیدی که خدا تو را دوست می دارد؟! فرمود: اگر خدا مرا دوست نمی داشت زیارت خود را به من نصیب نمی کرد، چون مرا به زیارت خود دعوت کرده پس معلوم می شود که مرا دوست می دارد و... ثابت می گوید: من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند: وی علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است.

در کتاب حلیه الاولیاء که نویسنده آن از اهل تسنن به شمار می رود و چندین کتاب معتبر روایت می کنند که در زمان خلافت عبدالملک مروان پسر وی که هشام باشد به حج رفت موقعی که هشام مشغول طواف شد و خواست استلام حجر کند (یعنی حجر الاسود را ببوسد) از کثرت ازدحام جمعیت نتوانست و کسی هم به وی اعتنائی نکرد.

بعد از این جریان در میان مسجد الحرام منبری از برای هشام نصب کردند، وی بر فراز منبر رفت و اهل شام بدور او اجتماع نمودند. در این اثناء دیدند: حضرت زین العابدین و سید الساجدین در حالی که ازار (پیراهن عربی) و ردائی در برداشت، وارد شد، صورت آن بزرگوار بقدری زیبا بود که از تمام آن خلایق نیکوتر بود، بوی آن حضرت از تمام آن خلایق خوشتر بود، پیشانی مبارکش از کثرت سجده پینه بسته بود. حضرت زین العابدین پس از ورود مشغول طواف کعبه شد، وقتی که به حجر الاسود رسید مردم برای هیبت و جلالت آن بزرگوار از نزد حجر الاسود دور شدند تا آن برگزیده خدا حجر الاسود را استلام نمود. همین که هشام بن عبدالملک با این منظره مواجه شد فوق العاده ناراحت و در غضب گردید!! مردی از اهل شام از هشام پرسید این شخص

کیست که مردم برای وی این همه ارزش و عظمت قائل می شوند؟! هشام برای اینکه اهل شام حضرت زین العابدین را شناسند گفت: نمی شناسم. فرزددق شاعر که مداح خاندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار می رفت پس از شنیدن این مقال گفت: ولی من آن حضرت را خوب می شناسم.

گفت: من میشناسمش نیکو زو چه پرسی به سوی من کن رو آن مرد شامی گفت: یا ابا فراس! (کنیه فرزددق) این مرد کیست؟ فرزددق همان قصیده طولانی و معروف را سرود که اول آن این است.

هذا الذى تعرف البطحاء و طئته والبيت يعرفه و الحل و الحرم هذا بن خير عباد الله كلهم هذا التقى النقى الطاهر العلم هشام پس از استماع این قصیده خشمناك شد، دستور داد تا جایزه فرزددق را قطع کردند و او را در عسفان که موضعی است ما بین مکه و مدینه زندانی نمودند. موقعی که این خبر به حضرت امام زین العابدین رسید مبلغ دوازده هزار (۱۲۰۰۰) درهم برای فرزددق فرستاد و از او معذرت خواست که اگر من بیشتر از این می داشتم برای تو می فرستادم. فرزددق آن مبلغ پول را پذیرفت، آن را به حضور زین العابدین فرستاد و پیغام داد. من این قصیده را برای گرفتن صله نگفته ام بلکه آن را به جهت خدا و رسول سروده ام.

حضرت سجاد آن پول را برای دومین بار فرستاد و پیغام داد، به حق من این پول را بپذیر!! لذا فرزددق آن پول را پذیرفت. موقعی که فرزددق از زندان آزاد شد و به حضور زین العابدین آمد گفت: هشام نام مرا از دیوان عطا و بخشش خود حذف نموده. امام فرمود: هشام چقدر به تو عطا می کرد؟ گفت: فلان و فلان، حضرت امام زین العابدین به قدر مخارج چهل سال بفرزددق عطا کرد و

فرمود: اگر می دانستم که به بیشتر از این مقدار احتیاج داری به تو عطا می نمودم. وقتی که سال چهارم به پایان رسید فرزداق از دنیا

رفت. (۱)

۷- زهد و عبادت امام زین العابدین

در کتاب عین الحیات از صاحب کتاب حلیه الاولیاء که یکی از نویسندگان اهل تسنن به شمار می رود روایت می کند که گفت: وقتی امام زین العابدین از وضو فارغ می شد و آماده نماز می گردید لرزه بر اعضاء بدن آن حضرت مستولی می شد! وقتی راجع به این موضوع از آن بزرگوار سؤال می کردم می فرمود: مگر نمی دانید که من در حضور چه خدای بزرگی می ایستم؟! و با چه پروردگار عظیم الشانی مناجات می نمایم!؟

ابن بابویه از باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: مواضع سجده پدرم (یعنی پیشانی، کف دستها سر زانوها و شصت پاها) از کثرت سجود پینه می بست در هر سالی دو مرتبه آن برآمدگی و پینه ها را می بریدند و... ابوالفرج بن جوزی در کتاب منتظم از حسن بصری که می گویند: از دشمنان حضرت علی بن ابیطالب بوده نقل می کند که گفت: یک روز در کعبه معظمه بودم، جوانی را که صورتش نظیر ماه شب چهارده بود دیدم، وی تضرع و زاری می کرد و این اشعار را می خواند.

الا ایها المأمول فی کل حاجتی

کوت الیک الضر فارحم شکایتی

الا یا رجائی انت کاشف کربتی

فهب لی ذنوبی کلها و اقض حاجتی

أتیت بأفعال قباح ردیه

فما فی الوری خلق جنی کجنایتی

ص: ۱۶۲

فزادی قلیل لا اراه مبلغی

أ للزاد أبکی أم لبعء مسافتی

أ تحرقنی بالنار یا غایه المنی

فأین رجائی ثم این مخافتی

۱. یعنی ای خدائی که در هر حاجتی امیدواری من توئی! من درباره ضرر به تو شکایت کردم، تو به شکایت من رحم و نظر مرحمت بین کن!

۲. ای خدائی که امید من هستی! تویی که غم و اندوه مرا برطرف می کنی. پس کلیه گناهان مرا ببخش و حاجتم را روا کن.

۳. من اعمال و رفتارهای زشت و پستی را انجام داده ام جنایتی را که من مرتکب شده ام کسی مرتکب نگردیده.

۴. زاد و توشه آخرت من آنقدر اندک است که من گمان ندارم مرا به جایی برساند. آیا برای کمی زاد گریه کنم یا برای دوری مسافت آخرتم

۵. ای خدائی که منتهی درجه آرزوی منی آیا مرا بوسیله آتش می سوزانی؟! اگر مرا به آتش بسوزانی پس آن امیدواری و خوفی که نسبت به تو دارم کجا خواهند رفت. حسن می گوید: همینکه من نزدیک آن جوان رفتم دیدم وی حضرت زین العابدین است، عرض کردم: یا بن رسول الله! این چگونه مناجات و گریه و زاری است؟ در صورتی که تو از آن اهل بیته هستی که خدا دباره ایشان می فرماید:

{ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } در جوابم فرمود:

دست از این سخنان بردار! بهشت از برای آن کسی خلق شده که خدا را اطاعت می کند و لواینکه بنده حبشی باشد. آتش از برای آن کسی خلق شده که خدا را معصیت می کند و لواینکه سید قرشی باشد. پیغمبر اکرم می فرماید:

اعمال خوب خود را نزد خدا بیاورید نه حسب و نسب را.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از طاوس فقیه نقل می کند که گفت: من حضرت زین العابدین را دیدم که از اول شب تا به سحر مشغول طواف و عبادت بود، همین که (حجاج رفتند) و آن بزرگوار کسی را ندید یک نظر طولانی به جانب آسمان کرد و فرمود: بار خدایا! ستارگان آسمان هایت غروب کردند و چشم بندگانت به خواب رفته اند، درهای رحمت تو برای نیازمندان باز است. من نزد تو آمدم که مرا بیامری، به من ترحم کنی، در عرصه قیامت جمال جدم حضرت محمد را به من نشان دهی.

آنگاه گریان شد و فرمود: پروردگارا! به عزت و جلال خودت قسم که منظور من از معصیت مخالفت با تو نبوده، موقعی که معصیت تو را می کردم درباره تو شکی نداشتم، راجع به عقوبت تو جاهل نبودم، قصدم این نبود که مشمول عقاب تو شوم، بلکه نفس من و پرده پوشی تو مرا گناه وادار نمودند.

اکنون کیست که مرا از عذاب تو نجات دهد؟ اگر تو رشته امید مرا قطع کنی به کی امیدوار شوم؟ ای وای! برای آن موقعی که در مقابل تو بایستم و به بی گناهان گفته شود: شما آزاد هستید (به جانب بهشت) بروید و به گنهکاران گفته شود: (بجهنم) فرو ریزید!

آیا در آن موقع من با سبکباران خواهم بود یا با گنه کاران به جهنم خواهم رفت وای بر من که هر چه عمرم طولانی می شود خطاهای من بیشتر می گردد و توبه نمی کنم، آیا وقت آن نرسیده که از خدای خودم حیا کنم؟

پس از این مناجات گریه کرد و فرمود: ای خدای پاک و منزّه به نحوی تو را معصیت می کنند که گویا تو (به چشم دل دیده نمی شوی! آنقدر حلم

ص: ۱۶۴

می ورزی که گویا تو را معصیت نمی کنند. با مخلوقین خود به قدری خوش رفتاری و دوستی می کنی که گویا: به ایشان احتیاجی داشته باشی؟! در صورتی که تو از آنان غنی و بی نیاز هستی.

بعد از این سخنان بر زمین افتاد و سجده کرد، من نزدیک آن حضرت رفتم، سر مبارکش را برداشتم و روی زانوی خویش نهادم و آن قدر گریه کردم که اشکهایم به صورت مقدس چکید. ناگاه دیدم آن حضرت برخاست و نشست و فرمود: کیست که مرا از یاد خدا غافل نمود؟! گفتم: منم طاوس، یابن رسول الله! چرا اینقدر جزع و فزع می کنی؟ در صورتی که ما باید بدین نحو باشیم؟! زیرا که ما گنهکار و جفاکاریم ولی شما پدرت حسین بن علی مادرت فاطمه زهرا جدت پیغمبر خدا صلی الله علیهم اجمعین است.

راوی می گوید: آن بزرگوار متوجه من شد و فرمود: هیهات! هیهات! ای طاوس گفتگوی پدر و مادر و جدم را رها کن زیرا که: «خلق الله الجنة لمن اطاعه و احسن ولو كان عبداً حبشیاً و خلق النار لمن عصاه و لو كان سیداً قرشیاً» یعنی خدا بهشت را برای کسی که مطیع و نیکوکار باشد آفریده و لو اینکه غلام حبشی باشد و جهنم را برای گناهکار خلق کرده و لو اینکه شخص قرشی باشد.

آیا کلام خدای عزیر را نشنیدی که می فرماید: موقعی که در صور دمیده شود حسب و نسبی در آن روز در کار نخواهد بود؟ به خدا در آن روز هیچ چیزی به حال تو نفع ندارد مگر آن اعمال نیکوئی که پیشاپیش فرستاده باشی.

محدث قمی در کتاب سفینه البحار در لغت: عبد می نویسد: از عباد روایت شده که گفت: در آن موقعی که حضرت علی بن الحسین مشغول نماز بود فرزند

آن حضرت که محمد نام داشت به چاه افتاد. حضرت زین العابدین با اینکه جزع و فزع فرزند خود را از قعر چاه می شنید نماز را قطع نکرد. موقعی که از نماز فارغ شد دست مبارک خود را به قعر چاه فرو برد و محمد را بیرون آورد. آن گاه فرمود: من در مقابل خدای با عظمت ایستاده بودم، اگر من صورت خود را از او برمیکردانیدم او نیز توجه و لطف خود را از من بر می گردانید. نگارنده گوید: ابن حدیث در مناقب ابن شهر آشوب به نحو مفصل تری نگاشته شده.

صدوق در کتاب خصال از باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: پدرم حضرت زین العابدین نظیر امیرالمومنین علی هر شبانه روزی هزار رکعت نماز به جای می آورد. پدرم دارای پانصد درخت خرما بود آن بزرگوار پای هر درختی دو رکعت نماز بجای می آورد. موقعی که مشغول نماز می شد رنگ مبارکش تغییر می کرد و... اعضای مبارکش از خوف خدا می لرزید نمازش مودع (بضم میم و فتح واو و کسر دال مشدد) بود (یعنی به نحوی نماز می خواند که گویا آخرین نماز او است)

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد: حضرت زین العابدین آن پینه هائی را که همه ساله از مواضع سجده (پیشانی، کف دستها، سر زانوها و شصت پاها) آن بزرگوار جدا می شدند جمع می کرد، موقعی که از دنیا رحلت نمود آنها را نیز با آن حضرت به خاک سپردند!!

ابن شهر آشوب در مناقب از ابراهیم ادهم روایت می کند که گفت: من با قافله در صحراء سیاحت می کردم، وقتی برای حاجتی از قافله کناره گیری کردم با کودکی که در آن

بیابانها را میرفت مصادف شدم، با خود گفتم: سبحان الله!! صحرای بی آب و راه رفتن کودک مناسب ندارد؟! نزدیک آن کودک رفتم، سلام

کردم، جواب شنیدم گفتم: قصد کجا را داری؟ فرمود: خانه پروردگارم. گفتم: ای حیب من، تو کودکی هستی، حج بر تو واجب و مستحب نیست؟ فرمود: ای پیرمرد! آیا از من کوچکتران را ندیدی که مردند گفتم: پس زاد و راحله تو کجا است؟ فرمود: زادی تقوای و راحلتی رجلائی و قصدی مولای.

یعنی زاد و توشه من تقوا و راحله (مال سواری) من پاهایم و مقصودم پروردگار من است. گفتم: من غذا و طعامی با تو نمی بینم؟ فرمود: ای پیرمرد آیا جا دارد که کسی تو را دعوت کند و تو از خانه خود غذا ببری؟! گفتم: نه، فرمود: آن کسی که مرا دعوت کرده ضامن خوردنی و آشامیدنی من است.

در آن اثناء که ما مشغول گفتگو بودیم ناگاه دیدم جوانی زیبا و خوش صورت که لباسهای سفیدی پوشیده بود با آن کودک معانقه و سلام کرد. من نزد آن جوان نیک صورت

رفتم و گفتم: تو را به حق آن کسی که تو را بدین نیکوئی خلق کرده این کودک کیست؟ گفت: او را نمی شناسی وی علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است.

من آن جوان را رها کردم و نزد کودک آمدم، گفتم: تو را به حق پدران قسم می دهم که بگوئی این جوان کیست؟ فرمود: این برادرم خضر است که همه روزه نزد ما می آید و بر ما سلام می کند. (۱)

۷- ارشاد و هدایت امام زین العابدین:

شیخ مفید می نگارد: شخصی از اهل بیت حضرت زین العابدین به حضور آن حضرت آمد و به آن بزرگوار ناسزا گفت ولی آن حضرت در جوابش چیزی

ص: ۱۶۷

نفرمود. موقعی که آن شخص رفت زین العابدین متوجه اهل مجلس شد و فرمود: شنیدید که این مرد به من چه گفت اکنون من دوست دارم که همه با هم نزد او رویم و من جواب ناسزاهای او را بگویم؟ حضار مجلس گفتند: مانعی ندارد، ما هم مایل بودیم که شما جواب او را می دادی. حضرت زین العابدین نعلین های خود را پوشید و حرکت کرد، پس از حرکت این آیه شریفه را تلاوت می فرمود: { وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ }

راوی می گوید، وقتی آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: ما فهمیدم که آن بزرگوار به آن شخص بد گوئی نخواهد کرد. همین که نزدیک منزل آن مرد رسیدیم امام وی را صدا زد و فرمود: بگوئید: علی بن الحسین آمده. وقتی آن شخص دریافت که حضرت زین العابدین آمده گمان کرد آن بزرگوار در صدد انتقام است لذا خود را برای دفاع آماده نمود!! موقعی که چشم امام به وی افتاد فرمود: ای برادر! تو نزد من آمدی و چنین چنان گفتمی اگر این سخنانی را که گفتمی درباره من صدق کند از خدا می خواهم که مرا بیامرزد!! اگر آنچه که به من نسبت دادی در وجود من نباشد خدا تو را بیامرزد!!

روای می گوید: همینکه آن شخص این سخنان را از امام زین العابدین شنید دیدگان آن بزرگوار را بوسید و گفت: آنچه که من درباره شما گفتم در وجود تو نیست بلکه من خودم به گفته هایم سزاوارترم.

صاحب کشف الغمه می نگارد: در یکی از روزها که حضرت علی بن الحسین از مسجد خارج شده بود شخصی آن بزرگوار را ملاقات کرد و به آن حضرت ناسزا گفت. غلامان زین العابدین در نظر گرفتند که وی را ادب کنند، ولی آن حضرت اجازه نداد. آن گاه خود بزرگوار متوجه آن شخص شد و فرمود:

آن امور (و صفات نیکوئی) که از ما از نظر تو مخفی و پوشیده می باشد بیشتر از آن است که تو بدانی. آیا حاجتی داری که ما آن را روا کنیم؟ آن مرد از این محبت شرمسار شد. زین العابدین عباى مشکى که بدوش مبارک داشت به وی عطا کرد و دستور داد تا مبلغ هزار (۱۰۰۰) درهم به او دادند. بعد از این جریان هر وقت آن شخص حضرت زین العابدین را می دید می گفت: گواهی می دهم که تو فرزند رسول خدائی.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابراهیم ادهم نقل می کند که گفت: (در بیابان باحضرت علی بن الحسین مصادف شدم و به آن حضرت عرض کردم: تو را به حق پدرانت قسم می دهم که بگوئی چگونه این بیابانها را بدون زاد و توشه طی می نمائی؟ فرمود: من این بیابانها را بزاد و توشه ای که چهار چیز است طی می کنم، گفتم: آن چهار چیز کدامند؟ فرمود:

۱. من همه دنیا را مملکت خدا می دانم.

۲. من کلیه خلق را بنده و عیال خدا می دانم.

۳. من وسیله رزق و روزی را بدست (قدرت) خدا می دانم.

۴. من حکومت و قضاوت خدا را در کلیه زمین نافذ و ممضا میدانم.

گفتم: ای زین العابدین! عجب زاد و توشه خوبی داری تو با این زاد و توشه بیابانهای آخرت را نیز طی می کنی تا چه برسد به بیابانهای دنیا. (۱)

۸- بخشش و سخاوت امام زین العابدین:

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نویسد: حضرت زین العابدین در

ص: ۱۶۹

۱- همان قبلی ص ۳۰

شبهای تاریک انبانی را که حاوی کیسه های دینار و درهم بود بدوش خود می گرفت و برای فقراء میبرد. چه بسا بود که غذا یا هیزم می گرفت و برای فقراء می برد. ولی برای اینکه آن حضرت را نشناسند صورت خود را می پوشانید.

موقعی که حضرت امام زین العابدین از دنیا رحلت کرد و آن بخشش و عطاها از فقراء قطع شد دریافتند آن شخصی که پرستار آنان بود حضرت زین العابدین بوده!!

وقتی زین العابدین از دنیا رفت و جسد مبارکش را برهنه نموده در مغسل (محل غسل دادن) نهادند دیدند پشت نازنین آن حضرت بجهت بدوش گرفتن انبان و آذوقه بردن برای فقراء نظیر زانوی شتر پینه بسته بود!!

صدوق در کتاب علل الشرایع می نویسد: زهری در یکی از شبهای خیلی سرد با حضرت زین العابدین مصادف شد، دید آن حضرت مقداری آرد و هیزم بدوش گرفته و می رود.

زهری گفت: یا بن رسول الله اینها چیست که بدوش گرفته ای؟ فرمود: من عزم سفری دارم، اینها زاد و توشه ای است که برای سفر می برم تا در مکان محفوظی بگذارم. زهری گفت: اجازه میدهی تا این غلام من آنها را حمل کند؟ فرمود: نه گفت: خودم آنها را برمی دارم؟ فرمود: نه، من خودم را از این بالاتر نمی دانم که چیزی را که مرا در سفر نجات می دهد و به نیکوئی به مقصد می رساند حمل نمایم. تو را به خدا قسم می دهم که دنبال کار خود برو و مرا واگذار. زهری برگشت، پس از چند روز آن حضرت را ملاقات کرد و گفت: یا بن رسول الله! من اثری از آن سفری که فرمودی ندیدم؟ فرمود: این طور نیست که تو گمان میکنی، آن سفر سفر موت است که من خودم را برای آن آماده

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از صادق آل محمد روایت می کنند که فرمود: آن روزی که حضرت علی بن الحسین روزه می گرفت دستور می داد تا گوسفندی را ذبح می کردند، اعضای آن را قطعه قطعه می نمودند و طبخ می کردند.

وقتی شب می شد آن حضرت در حالی که روزه بود بالای دیگهای غذا می آمد و بوی چربی غذا را استشمام می کرد. آنگاه می فرمود: کاسه ها را می آوردند و پر از غذا می کردند و برای قبیله فلان و فلان می بردند تا اینکه همه دیگهای غذا تمام می شد. بعد از آن یک مقدار نان و خرما می آوردند تا آن بزرگوار با آنها افطار می کرد!!

صاحب کشف الغمه می نویسد: عده ای مهمان حضرت امام زین العابدین بودند یکی از خدمتگذاران آن حضرت رفت و سیخ کبابی را از تنور خارج کرد که به آن بزرگوار تقدیم نماید، سیخ کباب از دستش بر سر یکی از کودکان آن حضرت که در زیر نردبان بود افتاد و او را کشت. آن غلام همچنان در حال اضطراب و تحیر ماند ولی حضرت امام زین العابدین به وی فرمود: أنت حرّ یعنی تو را در راه خدا آزاد نمودم زیرا تو این عمل را عمداً انجام ندادی. آن گاه دستور فرمود تا آن کودک را به خاک سپردند.

محدث قمی می نگارد: حضرت زین العابدین کفیل صد (۱۰۰) خانوار از فقرای مدینه بود خیلی مایل بود که: یتیمان، مردم نابینا، اشخاص عاجز و زمین گیر و مسکینان که راه چاره ای نداشتند بر سر سفره غذای آن بزرگوار حاضر شوند. موقعی که حاضر می شدند، زین العابدین بدست مبارک خود به ایشان غذا می داد. هر کدام از آنان که عیال وار بودند برای اهل و عیالشان هم غذا

می فرستاد. هیچ غذایی میل نمی کرد مگر اینکه نظیر آن را صدقه می داد.

همین که تاریکی شب جهان را فرا می گرفت و چشم خلاق به خواب می رفت حضرت زین العابدین بلند می شد و آنچه که از قوت و غذای اهل خانه اش زیاد آمده بود در انبانی جای می داد و بدوش مبارک خود می گرفت صورت مقدس خود را می پوشانید، آن غذاها را می آورد و به فقراء مدینه تقسیم می کرد. چه بسا می شد که فقراء بر در خانه های خود در انتظار آن بزرگوار بودند، وقتی چشمشان به آن حضرت می افتاد به یکدیگر می گفتند: صاحب انبان رسید.

از کتاب ربیع الابرار زمخشری که یکی از علماء و نویسندگان اهل تسنن به شمار می رود نقل شده موقعی که یزید ابن معاویه مسلم بن عقبه (بضم عین و سکون قاف) را برای قتل و غارت مدینه طیبه فرستاد حضرت امام زین العابدین تعداد چهارصد (۴۰۰) زن را که دارای فرزندان زیادی بودند با فرزندان وحشم ایشان کفالت نمود و آنان را جزء اهل و عیال خود قرار داد. خورد و خوراک همه آن افراد را داد تا آن موقعی که لشگر مسلم بن عقبه از مدینه منوره خارج شدند.

یکی از آن زنان می گوید: به خدا قسم در کنار پدر و مادرم یک چنین زندگانی خوب و با آرامشی که در جوار این مرد شریف (یعنی زین العابدین) کردم بخود ندیدم!!

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می نگارد یکی از کنیزان حضرت زین العابدین آب بر سر آن بزرگوار می ریخت در آن حینی که آب می ریخت خوابش ربود، ابریق از دستش افتاد و سر آن حضرت را شکست زین العابدین خود را بلند نمود و به آن کنیزک نگاهی کرد!! کنیز گفت: خدا می فرماید: والکاظمین

الغیظ، امام فرمود: من هم غیظ و غضب خود را فرو بردم کنیز گفت: والعافین عن الناس امام فرمود: خدا تو را عفو فرماید، کنیز گفت: والله یحب المحسنین امام فرمود: برو! من تو را برای رضای خدا آزاد کردم!!

نیز در کتاب سابق الذکر می نویسد: یکی از کنیزان امام زین العابدین کاسه ای را که غذا در آن بود شکست و رنگ صورتش زرد شد!! حضرت زین العابدین فرمود: (ناراحت مباش برو که من تو را در راه خدا آزاد نمودم. (۱))

۹- تواضع و فروتنی امام زین العابدین:

صدوق از صادق آل محمد روایت می کند که می فرمود: حضرت زین العابدین با افرادی که آن بزرگوار را نمی شناختند مسافرت می کرد و با رفقای خود شرط می کرد که خدمت و امور مسافرتی آنان از قبیل پختن غذا، تهیه آب، مهیا کردن هیزم و... به عهده آن حضرت باشد. در یکی از مسافرتها که آن بزرگوار با گروهی به سفر رفت یکی از ایشان آن حضرت را شناخت لذا به همسفر آن گفت:

این مرد را که همسفر شما است می شناسید؟ گفتند، نه گفت: این آقا حضرت علی بن الحسین است!! موقعی که همسفران این موضوع را شنیدند همگی از جای برجستند، دست و پای حضرت زین العابدین را بوسیدند و گفتند: یا بن رسول الله این عمل تو باعث می شود که اگر ما به جهت اینکه شما را نمی شناختیم و به شما جسارتی می کردیم مستوجب آتش دوزخ و ابدالدهر هلاک شویم، چه چیزی شما را بدین عمل وادار کرد؟! حضرت زین العابدین در جواب

ص: ۱۷۳

فرمود: من یک وقت با جماعتی که مرا می شناختند به سفر رفتم، ایشان به جهت خوشنود کردن پیغمبر خدا

بیش از آن که من سزاوار باشم مرا احترام کردند. چون احتمال می دادم شما هم نسبت به همین، همان طور رفتار نمایید لذا دوست داشتم که مرا شناسید.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می نویسد موقعی که ماه رمضان فرا می رسید حضرت امام زین العابدین خطای غلامان خود را یادداشت می کرد، همین که آخرین شب ماه رمضان می شد ایشان را می خواست و صفحه یادداشت را حاضر می کرد و می فرمود: ای فلان! تو این عمل را انجام دادی و من تو را اذیت نکردم، جمیع غلامان آن بزرگوار به خطای خود اعتراف می کردند! آنگاه زین العابدین در میان غلامان می ایستاد و به آنان می فرمود: همه با صدای بلند بگویند: یا علی بن الحسین! خدای تو نیز همه اعمال تو را شماره کرده همین طور که تو کارهای ما را شماره کردی نزد خدا کتابی است که به حق نطق می کند و هیچ گناه صغیره و کبیره ای را واگذار نخواهد کرد. ای علی بن الحسین یاد آن روز بیا که با ذلت در مقابل خدای خویش خواهی ماند. آن خدائی که به قدر ذره المثلثال ظلم نمی کند، ای علی بن احسین! پس تو ما را عفو کن و از ما بگذر تا خدا نیز از تو بگذرد چنان که در قرآن می فرماید: لازم است که عفو و گذشت کنید. آیا دوست ندارید که خدا شما را پیامرزد؟! آنگاه آن حضرت پس از این گفتگوها گریه و ضجه می کرد!!(۱)

ص: ۱۷۴

در کتاب جامع الاخبار می نویسد: مردی به حضور حضرت علی بن الحسین مشرف شد و گفت: من مرد گنه کاری هستم، نمی توانم از گناه خودداری نمایم. مرا موعظه کن حضرت امام زین العابدین فرمود:

پنج عمل را انجام بده آن گاه هر گناهی که می خواهی بکن

اول: رزق خدا را مخور و هر گناهی که می خواهی بکن.

دوم: از ولایت خدا خارج شود و هر معصیتی را که می خواهی انجام بده.

سوم: در یک موضعی معصیت کن که خدا تو را نبیند آنگاه هر گناهی را که مایلی بکن.

چهارم: موقعی که ملک الموت برای قبض روح نزد تو آمد او را از خود دور کن و هر معصیتی که می خواهی انجام بده.

پنجم: وقتی مالک جهنم خواست تو را داخل آتش کند داخل مشو و هر گناهی که می خواهی بکن.

در کتاب کشف الغمه از باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: پدرم امام زین العابدین مرا بدین کلمات توصیه می فرمود: پسر جان! با پنج دسته از مردم رفاقت مکن و با ایشان سخن مگو. من در بین راه به پدرم گفتم:

این پنج دسته ای که فرمود چه کسانی هستند فرمود:

۱. هرگز با شخص فاسق رفاقت منمای!! زیرا که وی تو را به یک خوراک یا یک لقمه غذا یا کمتر از اینها خواهد فروخت گفتم: پدرجان! معنی کمتر از اینها چیست؟ فرمود: تو را به طمع لقمه می فروشد ولی به آن نخواهد رسید.

۲. گفتم: دسته دوم کیانند؟ فرمود: با شخص بخیل هم دوستی و رفاقت

منمای!! زیرا در آن موقعی که تو نهایت احتیاج را به وی پیدا کنی تو را از مال خود محروم می نماید.

۳. گفتم: دسته سوم چه افرادی هستند؟

فرمود: با شخصی دروغ گو هم رفاقت مکن!! زیرا که وی نظیر سراب است که چیز دور را به تو نزدیک و چیز نزدیک را به تو دور خواهد کرد. معنی کلمه سراب این است که آفتاب در نیمه روز بر زمین مستوی و صاف بتابد و آن زمین نظیر آب موج بزند، کسی از دور نگاه می کند گمان می نماید آب است ولی موقعی که نزدیک می رود می بیند آب نیست!!

۴. گفتم: دسته چهارم کیانند؟ فرمود: شخص احمق زیرا وقتی که وی بخواهد به تو نفعی برساند به جهت احمق و نادانی که دارد تو را دچار ضرر خواهد کرد.

۵. گفتم پدر جان! دسته پنجم چه اشخاصی هستند فرمود: کسی که قطع رحم می کند با این گونه افرادی دوستی و رفاقت منمای! زیرا که من ایشان را در سه موضوع از کتاب خدا قرآن ملعون یافتم.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال ندبه ای از حضرت امام زین العابدین نقل می کند که ما چند جمله ای از آن را می نگاریم. از روی عبرت به امت های سابقه و مردم قرنهای گذشته و پادشاهان ستمکش و سرکش نظر کن و بین که حوادث روزگار چگونه ریشه وجود ایشان را از بیخ بر کند مرگ آنان را فانی و نابود کرد، آثار ایشان از دنیا محو گردید. در دنیا به چیزی از آنان جز اخبار و شرح حالشان

ص: ۱۷۶

۱۱- گریه زین العابدین در عزای پدر بزرگوارش:

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: حضرت زین العابدین مدت بیست سال و به قولی چهل سال در عزای پدر بزرگوارش امام حسین گریه کرد. وقتی غذا برای آن حضرت می آوردند گریان می شد، موقعی که آب نزد آن بزرگوار می آوردند آنقدر می گریست که آن آب را مضاعف (یعنی دو برابر) می کرد. یکی از غلامان زین العابدین به آن حضرت گفت: یا بن رسول الله من می ترسم که شما خود را از گریه هلاک کنی؟! فرمود: من غم و اندوه خود را به خدا شکایت می کنم، من از (لطف و مرحمت) خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. بعد از این گفتگوها فرمود: هر وقت تشنگی فرزندان فاطمه را به خاطر میاورم گریه راه گلوی مرا می گیرد. طبق روایت دیگری فرمود: چگونه گریه نکنم در صورتی که پدرم را از آبی که همه وحشیان و درندگان از آن میاشامند ممنوع نمودند و آن حضرت را بالب تشنه شهید کردند!!

نیز ابن شهر آشوب می نگارد. یکی از آزاد شدگان حضرت زین العابدین به آن حضرت گفت: آیا وقت آن نشده که گریه تو به پایان رسد؟! حضرت فرمود: یعقوب پیغمبر دارای دوازده پسر بود یکی از فرزندان او (یعنی حضرت یوسف) ناپدید شد، با اینکه حضرت یعقوب می دانست فرزندش زنده است آنقدر گریه کرد که چشمان مبارک سفید و از شدت غم و اندوه پشت

ص: ۱۷۷

مقدسش خم گردید!! چگونه غم و اندوه من به پایان خواهد رسید در صورتی خود دیدم پدرم، برادرانم، عموهایم و هفده نفر از خویشانم را در اطرافم شهید کردند و سر بریدند!!

صدوق در کتاب خصال باب خصال پنجگانه از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: افرادی که در این عالم زیاد گریه کردند پنج نفر بودند: ۱. حضرت آدم ۲. حضرت یعقوب

۳. حضرت یوسف ۴. فاطمه زهرا دختر حضرت محمد ۵. حضرت علی بن الحسین.

اما آدم: آنقدر از فراق بهشت گریه کرد که اثر گریه در گونه های صورتش باقی ماند.

اما یعقوب: آنقدر از فراق یوسف گریه کرد که چشمان خود را از دست داد.

اما یوسف: آنقدر از فراق پدرش یعقوب گریست که اهل زندان از گریه آن حضرت متاذی شدند، لذا به حضرت یوسف گفتند: یا روز گریه کن و شب آرام باش و یا شب گریان باش و روز ساکت باش!

اما فاطمه: آن قدر از برای رسول خدا گریست که اهل مدینه از گریه آن بانو متاذی گردیدند، لذا به آن حضرت گفتند: تو ما را به وسیله زیاد گریستن اذیت می کنی از این نظر بود که فاطمه اطهر از مدینه به جانب قبرهای شهداء خارج می شد و پس از گریه فراوانی به سوی مدینه مراجعت می نمود. اما علی بن الحسین مدت بیست یا چهل سال در مصیبت حسین گریه کرد، هیچ غذائی را نزد آن بزرگوار نمی نهادند مگر اینکه گریان می شد. (۱)

ص: ۱۷۸

اشاره

اسامی تعداد زیادی از مؤمنان، شیعیان و محبان اهل بیت علیه السّلام در زمره اصحاب و یاران امام زین العابدین علیه السّلام آمده است که در این جا به نام برخی از آنان اشاره می گردد: جابر بن عبدالله انصاری. عامر بن واثله کنانی. سعید بن مسیب. سعید بن جهان کنانی. عید بن جبیر. محمد بن جبیر. ابو خالد کابلی. قاسم بن عوف. اسماعیل بن عبدالله بن جعفر. ابراهیم بن محمد حنفیه. حسن بن محمد حنفیه. حبیب بن ابی ثابت. ابو حمزه ثمالی. فرات بن أحنف. جابر بن محمد بن ابی بکر. ایوب بن حسن. علی بن رافع. ابو محمد قرشی. ضحاک بن مزاحم. طاوس بن کیسان. حمید بن موسی. أبان بن تغلب. سدیر بن حکیم. قیس بن رمانه. همام بن غالب (مشهور به فرزندق شاعر). عبدالله برقی. یحیی بن ام طویل.

زاممداران معاصر امام زین العابدین:

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام (۴۰-۳۵ ق.). امام حسن مجتبی علیه السّلام (۴۱-۴۰ ق.). معاویه بن ابی سفیان (۶۰-۳۵ ق.). یزید بن معاویه (۶۴-۶۰ ق.). معاویه بن یزید (۶۴-۶۴ ق.). عبدالله بن زبیر (۷۳-۶۴ ق.). مروان بن حکم (۶۵-۶۴ ق.). عبدالملک بن مروان (۸۶-۶۵ ق.). ولید بن عبدالملک (۹۶-۸۶ ق.).

از میان زمامداران فوق، ردیف های اول و دوم از خاندان بنی هاشم، سوم، چهارم و پنجم از خاندان بنی امیه و از تیره ابوسفیان، ششم از آل زبیر و هفتم، هشتم و نهم از خاندان بنی امیه و از تیره حکم بن عاص هستند.

از میان آنان امام علی بن ابی طالب علیه السّلام داد گرتین و شایسته ترین فردی بود که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به زمامداری مردم رسید.

زاممداری کوتاه مدت وی

الگو و سرمشق همه حکومت های صالحی است که پس از او پدید آمده و یا در آینده محقق می گردند. (۱)

رویدادهای مهم:

۱. وفات شهربانو، مادر امام زین العابدین علیه السلام به هنگام تولد آن حضرت، در سال ۳۸ هجری.
۲. شهادت امام علی علیه السلام در دو سالگی و شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام در سیزده سالگی امام سجاد علیه السلام.
۳. همراهی امام زین العابدین علیه السلام با پدرش، امام حسین علیه السلام، در عدم بیعت با یزید بن معاویه و حرکت اعتراض آمیز از مدینه به مکه، در رجب سال ۶۰ هجری.
۴. همراهی امام سجاد علیه السلام با کاروان حسینی در حرکت از مکه به کربلا، در ذی حجه سال ۶۰ هجری.
۵. حضور امام زین العابدین علیه السلام در نهضت خونین کربلا، در سن ۲۳ سالگی.
۶. ابتلای امام زین العابدین علیه السلام به بیماری شدید، در روز عاشورا، و عدم توانایی جهاد در راه خدا.
۷. تحمل مصیبت شهادت امام حسین علیه السلام و یاران و اصحابش، از سوی امام سجاد علیه السلام در روز عاشورا.
۸. جنایت های لشکریان یزید در جدا کردن سرها از بدن شهدا و بر نیزه

ص: ۱۸۰

۱- سید تقی واردی، کتاب "خاندان عصمت علیهم السلام، زندگینامه امام زین العابدین علیه السلام، ۲۰۰۹، Apr ۱۵

کردن آنها، اسب دوانی بر بدن های شهدا و غارت و آتش زدن خیمه ها پس از شهادت امام حسین علیه السّلام در عصر عاشورا.

۹. آغاز اسارت امام سجاده علیه السّلام و سایر بازماندگان قافله حسینی به دست لشکریان عمر بن سعد از عصر عاشورا.

۱۰. تحمل سختی ها و مشقت های امام زین العابدین علیه السّلام و دیگر بازماندگان در اسارت، کوفه و شام.

۱۱. خطبه خواندن امام سجاده علیه السّلام برای اهالی کوفه، در حالی که در غل و زنجیر و اسارت دشمنان بود.

۱۲. خطبه خواندن امام سجاده ((علیه السّلام)). در مجلس بزرگ مسجد اموی شام، در حضور یزید و تأثیر شگفت آن بر شامیان.

۱۳. بازگشت امام سجاده علیه السّلام به همراه سایر بازماندگان نهضت کربلا از اسارت کوفه و شام به مدینه الرسول.

۱۴. حزن شدید و گریه های طولانی امام سجاده علیه السّلام در مصیبت شهادت امام حسین و اهل بیت آن حضرت.

۱۵. قیام مردم مدینه بر ضد یزید بن معاویه و اخراج بنی امیه از این شهر و وقوع نبردی خونین در این واقعه (معروف به واقعه حره)، در سال ۶۳ هجری.

۱۶. شکست مقاومت اهالی مدینه در برابر لشکریان شام، و کشتار فجیع سپاهیان یزید به سرکردگی مسلم بن عقبه، در مدینه، و محفوظ و مصون ماندن امام زین العابدین علیه السّلام و خانواده او از این کشتار.

۱۷. قیام عبدالله بن زبیر در مکه بر ضد بنی امیه و تصرف حجاز (مکه و مدینه) و برخی از سرزمین های اسلامی، در سال ۶۴ هجری.

۱۸. فشار و سخت گیری آل زبیر بر خاندان امیرالمؤمنین و اهل بیت (علیهم السلام).

۱۹. قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی، در کوفه، بر ضد بنی امیه برای خونخواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام.

۲۰. مجازات قاتلان امام حسین علیه السلام توسط مختار بن ابی عبیده و شادمانی امام زین العابدین علیه السلام و سایر اهل بیت (علیهم السلام) از کردار مختار.

۲۱. شهادت امام زین العابدین علیه السلام، در دوازدهم (یا ۱۸ و یا ۲۵) محرم سال ۹۵ هجری، به وسیله زهری که ولید بن عبدالملک به آن حضرت خورانیده بود.

۲۲. به خاک سپردن بدن مطهر امام زین العابدین علیه السلام، در قبرستان بقیع، در جوار قبر عمویش، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، زیر قبه مقبره عباس بن عبدالمطلب. (۱)

۱۲- فضائل حضرت امام زین العابدین علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام چهارمین امام است

از ائمه اهل بیت و در علم و زهد و عبادت و سخا و کرم و عفو و بزرگواری و سایر سجایای رفیعه جانشین پدر بزرگوار خویش. آن حضرت بهنگام وضو گرفتن رنگش به زردی می گرائید. در این باره از حضرتش پرسیدند فرمود: نمی بینید در حضور چه کسی می ایستم؟ از آن حضرت حکایت کنند که در شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذارد.

ابن محمد از زهری نقل کند که: عبدالملک بن مروان، امام زین العابدین را با

ص: ۱۸۲

۱- سید تقی واردی، کتاب "خاندان عصمت علیهم السلام، زندگینامه امام زین العابدین علیه السلام، ۲۰۰۹، Apr ۱۵

بندهای گران و نگاهبانان از مدینه حمل نمود. زهری برای وداع به حضور آن حضرت رفت و بگریست و گفت: دوست دارم من به جای تو بودم. فرمود: آیا گمان میبری این مرا سخت آید، اگر بخواهم نیست. چیزی هست، آن است که عذاب خدای را فریاد من می دهد. سپس پاهای خود را از زنجیر و دستهای خود را از غل بیرون آورد. آنگاه فرمود دو روز از مدینه با آنها می روم. روز سوم که آمد هنگام طلوع فجر از آنها ناپیدا گشت مستحفظین او را هر چند جویا شدند نیافتند.

زهری گفت نزد عبدالملک رفتم، مرا از وی پرسید او را آگاه ساختم گفت: روز ناپیدائیش از مستحفظین نزد من آمد. بر من وارد شد، پس گفت: من و تو چه کاره ایم، گفتم پیش من بمان، گفت: دوست ندارم. آنگاه از نزد من خارج شد قسم به خدای دل من پر شد از ترس او. و از همان دم عبدالملک نامه ای به حجاج نوشت که از ریختن خون اولاد عبدالمطلب خودداری کند او را نیز امر کرد که این موضوع پوشیده باشد.

امام زین العابدین این راز را کشف کرد و نامه به عبدالملک نوشت که تو در فلان روز، نامه سری در باره ما اولاد عبدالمطلب به حجاج نوشتی و چنان و چنین دستور دادی و خدای تعالی را این کار تو خوش آمد. وی دید درست تاریخش مطابق تاریخ نامه ایست که خود به حجاج نوشته. و رفتن غلام آن حضرت نزد او، و رفتن رسول او نزد حجاج موافق بود. عبدالملک دانست که امام زین العابدین بنور مکاشفه نامه او را دانسته. و این موضوع را پوشیده می داشت. عبدالملک بار شتر آن حضرت درهم را با مقداری کالا همراه غلامش تقدیم کرد و از آن حضرت مسئلت دعای خیر نمود.

امام زین العابدین علیه السّلام مردی بزرگ بخشایش و با حیاء و سخا و کرم و بزرگی و عفو و اغماض بود، تا آنجا که مردی او را بد گفت: امام از روی تغافل فرمود، آن مرد گفت: ترا می گویم. امام فرمود و از تو اعتراض می کنم. اشاره به آیه کریمه {خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ} فرمود شتران سرخ موی مرا به اندازه نصیب من از ذلت مسرور نمی سازد.

۱۳- شهادت امام زین العابدین علیه السلام

آن حضرت در سن پنجاه و هفت یا هشت سالی به سال نود و نه و بقولی دوازدهم محرم سال نود و چهار وفات یافت. از عمر شریفش دو سال در خدمت جدش علی ده سال با عمش حسن و پازده سال را با پدر بزرگوارش حسین برگذار فرموده بود صلوات الله و سلام علیهم اجمعین. گویند آن حضرت را ولید بن عبدالملک سم داد، و در بقیع پیش عمش حسن، دفن گردید.

از حضرت یازده پسر و چهار دختر بماند. (۱)

ص: ۱۸۴

۱- حسب و نسب امام محمد باقر:

حسب و نسب حضرت امام محمد باقر از طرف پدری بدین قرار است؛ محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف. حسب و نسب آن حضرت از طرف مادری بدین قرار است: محمد بن فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب ابن هاشم بن عبد مناف.

شرح حال پدر حضرت امام محمد باقر یعنی حضرت امام زین العابدین را در فصل دوم نوشتیم. مادر آن بزرگوار فاطمه بنت حضرت امام حسن مجتبی است. نام این بانو فاطمه کنیه وی ام عبدالله و ام الحسن بوده. این بانوی معظمه والده حضرت امام محمد باقر و عبدالله باقر است.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام علوی است که از علویین و فاطمی است که از فاطمیین و از حضرت حسنین بوجود آمده. در کتاب دعوات راوندی از صادق آل محمد؛ روایت می کند که از آن بزرگوار در باره مادر امام محمد باقر فرموده: جده ام ام عبدالله صدیقه ای بود که در میان آل حسن زنی نظیر او نبود.

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی از باقر آل محمد؛ روایت می کند که فرموده: مادر من پای دیواری نشسته بود آن دیوار شکست خورد و نزدیک بود بر سر آن بانو خراب شود وی به دست خود اشاره کرد و گفت: خدا

را به حق مصطفی صلی الله علیه و آله قسم می دهم که به تو اجازه سقوط ندهد تا من از اینجا برخیزم. آن دیوار همچنان در هوا معلق شد تا مادرم برخاست آنگاه آن دیوار سقوط کرد. پس از این جریان بود که پدرم علی بن الحسین (بشکرانه دفع این بلا) مبلغ صد (۱۰۰) اشرفی برای آن بانوی بزرگوار صدقه داد. گرچه در قرآن مجید در سوره مبارکه مؤمنون، (آیه ۱۰۳) راجع به حسب و نسب می فرماید: موقعی که در صور دمیده شود حسب و نسبی در میان مردم نخواهد بود (یعنی ارزشی نخواهد داشت). ولی در عین حال حسب و نسب حضرت امام محمد باقر که به رسول عظیم الشان اسلام و علی بن ابیطالب منتهی می شود ارزش قابل توجهی دارد.

لذا پیغمبر اکرم چنانکه که در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه سابق الذکر روایت می کند می فرماید: «کل حسب و نسب منقطع یوم القیامه الاحسبی و نسبی» یعنی هر حسب و نسبی در روز قیامت منقطع می شود غیر حسب و نسب من. انصافاً حسب و نسبی که دارای شخصیت خدا پرستی باشد جای دارد که انسان به آن فخریه کند، زیرا شخصیتی از این شخصیت برای بشر بالاتر نخواهد بود.

لذا حضرت عیسی بن مریم چنانکه خدای علیم در سوره مبارکه (مریم، آیه / ۳۲) از قول آن بزرگوار نقل می کند، می فرماید: من بنده خدا هستم. و نیز افراد نمازگذار در هر تشهدی که در نماز می خوانند راجع به شخصیت حضرت محمد بن عبدالله می گویند: شهادت می دهم که محمد بنده خدا است.

بدین لحاظ است که پیامبر اکرم اسلام چنانکه در کتاب عیون الاخبار الرضا روایت می کند می فرماید: «أنا بن ذبیحین» یعنی من پسر دو قربانی هستم. منظور

از آن دو قربانی یکی حضرت اسماعیل ذبیح الله فرزند ابراهیم خلیل الله و دیگری حضرت عبدالله پدر بزرگوار حضرت رسول اکرم است که در شرح قربانی شدن ایشان در جای خود نگاشته شده.

پیغمبر خدا از این جهت به این بزرگوار فخریه می کند که قربانی شدن ایشان یک نوع عبادت بلکه بزرگترین عبادات به شمار می رود. حضرت حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا می فرماید:

أنا بنُ علي الطُّهرِ مِن آلِ هاشمِ كَفَّانِي بهذا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ يَعْنِي مِنْ پسر آن علی پاک و پاکیزه هستم که از آل هاشم است وقتی که بخوادم افتخار کنم همین افتخار مرا کفایت می کند. حسب و نسب حضرت باقر العلوم از طرف پدری به حضرت علی بن ابیطالب منتهی می شود و از جهتی به پیغمبر اکرم و فاطمه اطهر منتهی می گردد. گرچه بعضی از مخالفین یعنی اهل تسنن می گویند: اولاد دختر از فرزندان خود انسان به شمار نمی رود ولی این عقیده قرآن مجید و پیامبر اسلام تکذیب نموده اند. یعنی قرآن کریم و حضرت رسول اکرم می فرماید: فرزند دختر هم فرزند خود انسان به شمار می رود. ما اکنون نظریه علما و بزرگان اهل تسنن را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

ابن ابی الحدید که یکی از علمای اهل تسنن به شمار می رود چنانکه که ناسخ التواریخ و دیگران نقل می کنند؛ می نگارد: اگر بگویند: حسن و حسین پسران پیغمبر خدایند می گویم: آری. زیرا منظور خدای علیم از کلمه: ابناثنا در (آیه ۵۴/ سوره آل عمران) که آیه مباهله باشد حسن و حسین است.

نیز از مفردات طبرانی و تاریخ خطیب از جابر از پیامبر اکرم روایت می کند که فرمود: خدای توانا فرزندان هر پیغمبری را از صلب او قرار داد ولی فرزندان

مرا از صلب من و صلب علی بن ابیطالب قرار داد. فرزند هر مادری به پدارنشان نسب داده می شود مگر فرزندان فاطمه که من پدر ایشان هستم.

پس بنابراین حسب و نسب امامان مذهب مقدس شیعه که حضرت باقر العلوم یکی از ایشان است از همه مردم افضل و بالاتر است حتی از عموم انبیاء، زیرا هیچ یک از ایشان دارای یک چنین حسب و نسبی نبوده اند.

۲- تاریخ ولادت امام محمد باقر:

حضرت باقر العلوم علیه السلام روز جمعه، بقولی روز شنبه بقولی روز دوشنبه. روز اول ماه رجب، بقولی روز بیست و دوم آن طبق روایتی سوم ماه صفر. سنه پنجاه و هفتم هجری و بنا به روایتی دیگر سنه پنجاه هشتم. در مدینه رسول الله در خانه بزرگوارش حضرت امام زین العابدین متولد شد.

۳- جریان ولادت امام محمد باقر:

در کتاب جناب الخلود می نگارد: موقعی که حضرت امام محمد باقر از والده ماجده اش متولد شد او را نزد پدر بزرگوارش بردند، امام سجاد او را گرفت اذان در گوش راست واقامه در گوش چپش گفت.

روایت شده اگر آن فرزندی که خدای به انسان عطا می کند پسر باشد تا سه روز او را به نام: محمد صدا بزنید و چنانچه دختر باشد او را به نام: فاطمه صدا بزنید. پس از گذشت هفت روز از ولادت چنانکه نام دیگری غیر از این دو نام در نظر داشته باشید، انتخاب نمایید.

نام: محمد؛ در کتاب جنات الخلود می نگارد: این نام (یعنی کلمه محمد) را افضلیت بسیار است روایت شده: خدای رثوف فردای قیامت دستور می دهد تا آن افراد را که محمد نام دارند به جهت کرامت این نام بدون حساب داخل بهشت کنند. نام دیگر آن بزرگوار در کتابهای آسمانی مشماغ است. معنی کلمه مشماغ یعنی وارث علوم اولین و آخرین.

بهترین نامها برای شخص مؤمن نامی است که معنای آن بنده بودن خدا باشد از قبیل؛ عبدالله، عبدالرحمان، عبدالرحیم و... بعد از این گونه نامها، افضل از هر نامی نام پیامبران و امامان علیهم است. و لذا چنانکه در کتاب جنات الخلود روایت می کند؛ حضرت محمد بن عبدالله می فرماید: کسی که چهار فرزند برای او متولد شود و یکی از آن را هم نام من قرار ندهد در حق من جفا کرده. و نیز روایت شده، هیچ خانه ای در زمین نیست که محمد نامی در آن باشد مگر اینکه همه روزه مقدس و مبارک خواهد شد.

در کتاب جنات الخلود تعداد هشت لقب برای حضرت امام محمدباقر می نگارد که افضل و اشهر از همه القاب آن بزرگوار باقر است. مصدر کلمه باقر: بقر بفتح باء و سکون قاف است. معنای کلمه بقر یعنی شخم کردن و شکافتن زمین. چون آن برگزیده خدا علوم مذهبی را آن طور که باید و شاید نشر داد لذا لقب مبارکش را باقر گفتند.

این لقب مبارک را حضرت محمد بن عبدالله برای آن بزرگوار تعیین کرده. چنانکه شیخ مفید در کتاب ارشاد از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که رسول خدا به وی فرمود: تو آنقدر زنده میمانی که یکی از فرزندان مرا که از

حسین بوجود خواهد آمد و او را محمد می گویند ملاقات خواهی کرد، او است که: یبقر علم الدین بقرأ؛ یعنی علم دین و مذهب را می شکافد و نشر می دهد، موقعی که او را ملاقات نمودی سلام مرا به وی برسان.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد: موقعی که امام محمد باقر جوانی شده بود و با پدر بزرگوار خود وارد مسجد گردید جابر بن عبدالله انصاری نزد آن حضرت آمد، سر آن بزرگوار را بوسید و گفت: پیامبر خدا تو را سلام می رسانید و به من می فرمود: تو زنده خواهی بود تا فرزند من محمد بن علی بن الحسین را ببینی، وقتی که او را دیدی سلام مرا به او برسان.

یک روز جابر انصاری، امام باقر را در بعضی از کوچه های مدینه ملاقات نمود و به آن حضرت گفت: ای پسر تو کیستی! حضرت باقر علیه السلام فرمود: من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستم. جابر به آن بزرگوار گفت:

جلو بیا امام باقر جلو آمد جابر گفت برگردد امام برگشت جابر گفت: به خدای کعبه قسم که این شکل و شمائل رسول خدا است.

آنگاه به حضرت باقر گفت: ای پسر عزیز، پیغمبر خدا تو را سلام می رسانید. امام محمد باقر فرمود: بر رسول خدا و تو تا آن موقعی که آسمان و زمین برقرارند به جهت این که سلام آن حضرت را به من رسانید سلام باد. جابر سه مرتبه به آن حضرت گفت: ای باقر! ای باقر! ای باقر! حقا که تو باقر هستی که علم دین را نشر می کنی و می شکافی یک نوع شکافتن مخصوصی.

پس از این جریان بود که جابر انصاری به حضور امام باقر علیه السلام می آمد و در خدمت آن حضرت می نشست و آن بزرگوار او را تعلیم می داد چه بسا می شد که جابر درباره حدیثی از پیغمبر، غلط می گفت و حضرت باقر اشتباه او را می گرفت

و او را یاد آور می نمود، وی قبول می کرد و قول آن حضرت را می پذیرفت. جابر مکرراً به آن بزرگوار می گفت: ای باقر! ای باقر! ای باقر! من خدا را شاهد می گیرم که تو در حال کودکی دارای مقام حکومت و قضاوت (یعنی امامت) هستی!

کنیه امام باقر علیه السّلام ابو جعفر است آن بزرگوار را بدین لحاظ ابو جعفر می گفتند که یکی از فرزندانش حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بود. در زبان عجم کنیه مرسوم نیست. فقط نام و لقب معمول است و در زبان عرب به اضافه نام و لقب کنیه هم مرسوم است.

۶- شکل و شمائل امام محمد باقر:

در حدیث جابر بن عبدالله انصاری؛ راجع به شکل و شمائل حضرت امام محمد باقر علیه السّلام از پیامبر عظیم الشان اسلام روایت می کند که آن بزرگوار فرمود: نام حضرت باقر نام من و شمائل او شمائل من است.

در کتاب جنات الخلود راجع به شمائل حضرت باقر آل محمد می نویسد: آن بزرگوار گندم گون متوسط القامه قوی هیکل صورت گرد و مدور، ریش مشکی و سیاه پیوسته ابرو، درشت چشم، کشیده بینی، چهره مبارک بقدری صاف و درخشنده بود که گویا: روغن زده بودند. مابقی شمائل آن

حضرت نظیر شکل و شمائل پیامبر اکرم اسلام بود. دندان مبارک آن حضرت درشت بود موقعی که آن بزرگوار می خندید دندانهایش نظیر دُر تگرگ نمایان می گردید. خندیدن امام باقر بحد قهقهه نمیرسید، موقعی که خنده آن حضرت تمام می شد می فرمود: اللهم لاتمقتنی! یعنی پروردگارا بر من خشمگین نشو!

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود راجع به شکل و شمائل حضرت باقر می نگارد: آن بزرگوار از تمام مردم زمان خود راستگوتر بود و از همه آنان باطراوت و زیباتر بود و در بذل و بخشش جان در راه خدای سبحان از همه کس بخشنده تر بود.

نیز در کتاب سابق الذکر می نگارد: حضرت امام باقرعلیه السلام میانه بالا و باریک قامت و دارای بشره ای لطیف موی مجعد و پیچیده، گندمگون بر چهره آن بزرگوار خالی بود، و نیز بر بدن مقدسش خالی و نشان قرمزی وجود داشت صورت مبارکش زیبا و نیکو بود و...

۷- منصب امامت امام محمد باقر:

مسعودی در کتاب اثبات الوسيله می نویسد: موقعی که روزگار امام زین العابدین علیه السلام به سر آمد (در سال ۹۴ بنا بر روایتی ۹۵- هجری از دنیا رحلت کرد) فرزند خود امام محمد باقرعلیه السلام را خواست و او را وصی خویش قرار داد.

گروهی از شیعیان خصوصی آن بزرگوار در موقع وصیت کردن آن حضرت حضور داشتند حضرت زین العابدین علیه السلام اسم اعظم خدا و میراث پیامبران را به امام باقرعلیه السلام تسلیم نمود. حضرت سجاد به امام باقر سفارش ناقه خود را کرد و فرمود به آن ناقه رسیدگی کن علف آن را آماده نما پس از من بر پشت آن ناقه سوار شو و آن را به سفر مبر باید در مکان خود باشد.

حضرت علی بن الحسین تعداد بیست مرتبه و به قولی بیست و دو مرتبه به وسیله آن ناقه به حج رفته بود و یک تازیانه به آن حیوان نزده بود موقعی که حضرت سجادعلیه السلام از دنیا رحلت کرد، و جسد مبارک آن حضرت را در قبرستان

بقیع به خاک سپردند، ناقه آن حضرت به جانب بقیع خارج شد. گردن خود را بر قبر آن حضرت میزد اشک از چشمانش جریان داشت.

امام باقر شخصی را فرستاد تا آن ناقه را به جای خود بازگرداند آن حیوان نیز به سوی بقیع برگشت و این عمل را سه مرتبه انجام می داد سرانجام مدت سه روز بالای قبر امام سجاد توقف کرد تا هلاک شد. حضرت امام محمد باقر دستور داد تا گودالی کنند و آن حیوان را در آن دفن کردند.

۸- زهد و عبادت امام محمد باقر:

صاحب کتاب کشف الغمه از یکی از غلامان حضرت امام محمد باقر روایت می کند که گفت: من در حضور امام محمد باقر به مکه معظمه مشرف شدم همین که آن بزرگوار داخل مسجد الحرام شد و نظر مبارکش به خانه کعبه افتاد به نحوی گریان شد که صدای آن حضرت در میان مسجد بلند شد، من به آن برگزیده خدا گفتم چون مردم شما را بدین حال می بینند بهتر این است که فی الجمله صدای خود را از گریه کوتاه تر کنیم در جوابم فرمود: وای بر تو چگونه من گریه نکنم در صورتی که امید دارم خدا به وسیله گریستن من نظر رحمتی بر من بفرماید تا بدین سبب فردای قیامت نزد خدای سبحان رستگار باشم.

بعد از گفتگوها آن بزرگوار در اطراف کعبه طواف کرد و نزد مقام ابراهیم به نماز ایستاد و مشغول رکوع و سجود گردید همین که سر مبارک خود را از سجده برداشت موضع سجده اش از اشک چشمانش تر شده بود.

روایت شده که حضرت باقر العلوم در نیمه های شب با خدای خود

تضرع و زاری می کرد و می گفت: بار خدایا تو مرا امر کردی ولی من امثال نمودم، تو مرا از معاصی نهی کردی ولی من خودداری نکردم، من بنده تو هستم که در مقابل تو ایستادم و عذرخواهی نمی کنم.

محمد بن یعقوب کلینی از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: هر وقت امام محمد باقر برای موضوعی نگران و محزون شد اطفال و زنان خود را جمع می نمود آنگاه دعا می کرد و آنان آمین می گفتند.

نیز از آن حضرت روایت می کنند که فرمود پدر بزرگوارم کثیر الذکر بود به حدی ذکر خدایی را می گفت: که گاهی که ما با آن حضرت راه می رفتیم میدیدیم که به ذکر خدا مشغول است، در موقع غذا خوردن به ذکر خدای توانا اشتغال داشت حتی وقتی که با مردم گفتگو می کرد مشغول ذکر خدای خود بود من همیشه می دیدم با زبان مبارک پدرم به کام شریفش چسبیده و می گفت: لا اله الا الله.

پدر بزرگوارم ما را جمع می کرد و می فرمود تا موقع طلوع فجر مشغول ذکر خدا باشیم همه وقت آن عده از اهل خانه را که می توانستند قرآن بخوانند امر به تلاوت قرآن می کرد و آن عده ای را که نمی توانستند قرآن بخوانند به ذکر و دعا مأمور می کرد.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد از صادق آل محمد روایت شده که فرموده یک وقت استری از پدرم مفقود شد آن بزرگوار فرمود اگر خدا این استر را باز گرداند او را به سپاسی، سپاسگذاری می کنم که خشنود شود چند لحظه ای بیش نگذشت که آن استر را با لجام و زین آوردند.

پدرم بر آن استر سوار شد و پس از این که خود و لباس خویش منظم و

مرتب کرد سر به جانب آسمان بلند نمود و گفت: الحمدلله. بیش از این جمله چیزی نگفت آنگاه فرمود: بوسیله این جمله (یعنی جمله: الحمدلله) چیزی از سپاسگذاری خدای را فرو گذار نکردم و همه محامد و سپاسگذاری ها را مخصوص خدا نمودم، زیرا هیچ حمد و سپاسی نیست مگر اینکه در این جمله ای است که من گفتم.

نیز در کتاب سابق الذکر می نگارد: از زراره روایت شده که گفت: حضرت امام محمد باقر برای (تشییع) جنازه مردی از قریش حاضر شد و من هم در حضور آن بزرگوار بودم و عطاء که مفتی (یعنی مجتهد) مکه بود نیز در میان آن جمعیت حضور داشت. در این بین ناله و فریاد زنی بلند شد، عطاء به آن زن گفت: خاموش باش والا ما باز می گردیم آن زن خاموش نشد و عطا مراجعت کرد. من به حضرت باقر علیه السلام گفتم: عطا باز گشت، فرمود: برای چه؟ گفتم: این زن که بنای گریه و زاری را نهاد عطاء به وی گفت: فریاد و بی قراری منم ای والا ما باز خواهیم گشت، آن زن، از گریه و زاری خودداری نکرد لذا عطا مراجعت نمود.

حضرت باقر بمن فرمود: بیا تا تشییع جنازه کنیم، اگر ما بوسیله باطل (که فریاد زدن آن زن باشد) برگردیم، حق را (که تشییع جنازه آن مرد مسلمان باشد) اداء نکرده ایم.

زراره می گوید: موقعی که از نماز میت فراغت یافتیم وارث آن میت به حضرت امام محمد باقر گفت: خدا تو را رحمت کند برگرد و اجر زیادی بردی، زیرا تو نمیتوانی پیاده راه روی. ولی امام باقر این پیشنهاد را نپذیرفت. من به آن بزرگوار عرض کردم این مرد که به شما اجازه مراجعت داد و من در نظر

دارم از شما پرسش نمایم (پس جا دارد که برگردیم) امام علیه السلام در جوابم فرمود: مقصود خود را انجام بده زیرا ما به اذن این مرد نیامده ایم تا با اجازه او مراجعت نمایم، بلکه ما این عمل را به منظور آن اجری که خواهان آنیم انجام می دهیم زیرا انسان به همان مقداری که تشییع جنازه کند مأجور خواهد بود.

ابن شهر آشوب از موسی بن سیار روایت می کند که گفت: من و حضرت علی بن موسی الرضا موقعی که بدیوارهای طوس نزدیک شدیم من صدای شیون و فغانی شنیدم وقتی بدنبال آن صدا رفتیم ناگاه با جنازه ای مواجه شدیم. در این اثناء دیدم مولای من حضرت علی بن موسی الرضا پا از رکاب تهی کرد و از اسب پیاده شده نزد آن جنازه رفت و آن را بلند کرد آن بزرگوار به نحوی خود را به آن جنازه چسبانیده بود که بره نوزاد خود را به مادر می چسباند.

پس از این جریان آن حضرت متوجه من شد و فرمود: ای موسی بن سیار، کسیکه جنازه ای از دوستان ما را تشییع نماید به نحوی از گناه خارج می شود که گویا تازه از مادر خود متول شده باشد.

همین که آن جنازه را نزدیک قبر بر روی زمین نهادند دیدم حضرت رضا متوجه آن میت شد و مردم را کنار کرد تا خویش را به جنازه رسانید و دست مبارک خود را بر سینه

میت نهاد و به او فرمود: ای فلان بن فلان مژده باد تو را به بهشت بعد از این ساعت وحشت و ترسی از برای تو نخواهد بود.

من به حضرت رضا گفتم: آیا شما این میت را می شناسید در صورتی که تاکنون در این سرزمین نیامده ای؟! حضرت رضا فرمود: ای موسی آیا نمیدانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر ما عرضه خواهد شد، چنانچه که

تقصیر و گناهی از ایشان به نظر ما برسد از خدای رئوف می خواهیم که او را عفو فرماید و اگر عمل خوبی از او به نظر ما برسد از خدای سبحان تقاضا می کنیم که اجر و پاداش به او عطا فرماید؟

محدث قمی در کتاب سفینه الابحار در لغت: شیخ از حضرت باقر آل محمد روایت می کند که فرمود: کسی که جنازه مرد مسلمانی را تشییع کند فردای قیامت حق چهار شفاعت به او عطا می شود و هیچ دعایی در حق آن میت نمی کنند مگر این که آن ملک به وی می گوید نظیر این دعا در حق خودت نیز مستجاب خواهد شد.

در کتاب جامع الاخبار از پیامبر به عظمت اسلام روایت می کند که فرمود: کسی که جنازه ای را تشییع کند به شماره هر قدمی که بر میدارد صد هزار

حسنه برای او خواهد بود و صد هزار درجه به وی عطا می گردد و صد هزار گناه از او محو می گردد.

اگر بر آن جنازه نماز بخواند صد هزار ملک (پس از فوت وی) بر جنازه اش نماز می خوانند و برای او طلب مغفرت می کنند تا آن موقعی که به خاک سپرده شود. چنانچه در موقع آن جنازه حضور داشته باشد همان صد هزار ملک بر او موکل می شوند و از برای وی طلب مغفرت می کنند تا آن موقعی که از قبرش برانگیخته گردد کسی که بر جنازه ای نماز بگذارد جبرئیل با تعداد هفتاد هزار ملک بر جنازه او نماز می خواند و گناهان گذشته و آینده او آمرزیده خواهد شد.

کسی که حضور داشته باشد تا آن جنازه دفن کند و خاک بر روی قبرش بریزد و برگردد به شماره هر قدمی که می رود و به منزل خود بر می گردد به قدر یک قیراط اجر خواهد داشت. نگارنده گوید: یکی از معانی قیراط

چنانچه در

ص: ۱۹۷

بعضی روایات است، آن است که بقدر کوه احد باشد.

۹- فضائل و مناقب امام محمد باقر:

ابن حجر که یکی از از علماء و نویسندگان اهل تسنن به شمار می رود در کتاب صواعق راجع به حضرت امام محمد باقر می نویسد: آن بزرگوار شکافنده و جامع و شهرت و رفعت دهنده علم بود. دارای قلبی صاف، علم و عملی نیکو، نفسی پاک و خلقی شریف بود. اوقات آن حضرت به طاعت و فرمانبرداری خدا مصرف می شد آن بزرگوار در مقامات عارفین دارای یک نوع ثبوت و رسوخی بود که زبانهای وصف کنندگان از بیان آن الکن است. آن برگزیده خدا درباره سلوک و معارف کلماتی دارد که این کتاب را گنجایش ذکر آنها نیست.

شیخ مفید از صادق آل محمد روایت می کند که می فرمود: محمد منکدر (که یکی از صوفیه بشمار میرفت) می گفت: من گمان نمی کردم حضرت علی بن الحسین شخصی را نظیر خود به یادگار بگذارد، تا آن موقعی که امام محمد باقر را دیدم و در نظر گرفتم آن حضرت را پند و اندرز دهم ولی آن بزرگوار مرا پند و اندرز داد.

یاران وی گفتند: آن بزرگوار چگونه تو را موعظه کرد؟ گفت: در موقعی که هوا خیلی گرم بود متوجه یکی از نواحی مدینه شدم، ناگاه محمد بن علی را که خیلی فربه و تناور بود ملاقات نمودم که بر دوش دو نفر از غلامان سیاه خود تکیه کرده می آمد.

من با خود می گفتم: این شخص شیخ (یعنی شخصیت مهمی) از شیوخ قریش است که در این ساعت و چنین حالت در طلب دنیا بیرون آمده، گواه باش

که من او را موعظه خواهم کرد. من با آن حضرت سلام کردم و آن بزرگوار نفس زنان و عرق ریزان جواب سلام مرا فرمود. گفتم: خدا امور تو را اصلاح کند، آیا جا دارد که شیخی از شیوخ قریش با چنین حالت در طلب دنیا باش، اگر مرگ تو را با چنین وضعی دریابد چه خواهی کرد؟! ناگاه دیدم آن بزرگوار دست از دوش غلامان برداشت و پس از اینکه تکیه کرد به من فرمود: به خد سوگند اگر مرگ مرا در چنین حالتی دریابد در صورتی مرده ام که مشغول فرمانبرداری خدا بوده ام، زیرا من این عمل را انجام می دهم که محتاج مثل تو شخصی و مردم دیگر نشوم. من موقعی از مرگ ترسانم که بیاید و مرا در حال معصیت دریابد.

محمد بن منکدر می گوید: من با آن حضرت گفتم: خدا تو را رحمت کند من در نظر داشتم تو را پند و اندرز دهم ولی تو مرا موعظه نمودی! محمد بن یعقوب کلینی روایت می کند که گروهی بحضور حضرت امام محمد باقر مشرف شدند، در آن موقع یکی از اطفال آن بزرگوار مریض بود، آن جمعیت به قدری از چهره مبارک آن حضرت آثار غم و اندوه مشاهده کردند که آرامش نداشت. لذا با یکدیگر می گفتند: به خدا قسم اگر این کودک را آسیبی رسد بعید نیست آن بزرگوار را حالتی دست دهد که ما دوست نداشته باشیم!! راوی می گوید: چندی نگذشت که آن کودک از دنیا رفت و صدای گریه و شیون بلند شد و حضرت امام محمد باقر باکمال گشاده روئی خارج گردید. به آن بزرگوار گفتند: یابن رسول الله! در آن موقعی که کودک شما مریض بود ما آنقدر شما را نگران و ناراحت دیدیم که می گفتیم: اگر واقعه ای رخ دهد نگرانی شما بقدری زیاد شود که ما هم دچار غم و اندوه خواهیم گشت؟ امام باقر فرمود: ما آنچه را دوست داریم و مائل هستیم که عافیت باشد و بما نصبت گردد ولی موقعی که مشیت

خدا بر خلاف خواسته ما باشد درباره آنچه خدا دوست دارد تسلیم خواهیم بود.

۱۰- اخلاق و رفتار امام محمد باقر:

از کتاب بیان و تبیین جاحظ که یکی از نویسندگان و علماء و اهل تسنن به شمار می رود نقل شده که می گوید: مردی نصرانی به حضرت امام محمد باقر گفت: انت بقر؟! حضرت باقر فرمود: این طور نیست که تو می گویی بلکه من باقرم. مرد نصرانی گفت: تو پسر طباحه هستی؟! فرمود: این عمل حرفه او بود. نصرانی گفت: تو پسر کنیز بد زبان هستی؟!!

حضرت باقر فرمود: اگر تو راست می گویی خدا او را پیامرزد و اگر دروغ می گوئی خدا تو را پیامرزد. راوی می گوید: چون نصرانی این حلم و بردباری را که ما فوق طاقت بشر است از حضرت باقر العلوم مشاهده کرد اسلام اختیار نمود.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد: گویا خواجه نصیر طوسی به حضرت امام محمد باقر اقتداء کرده بود. زیرا یک وقت نامه بدستش رسید که شخصی سخنان زشت و ناروایی در آن برای وی نوشته بود. از جمله آن کلمات ناپسند این بود. یا کلب بن کلب!!

موقعی که خواجه نصیر آن کاغذ را مطالعه کرد جواب آن را متین و به عباراتی نیکو بدون اینکه یک کلمه زشتی در جواب بنویسد نوشت از جمله جواب هایی که نوشته بود این است: شما نوشته بودی و مرا سگ خطاب کردی، این سخن صحیح نیست، زیرا سگ به وسیله چهار دست و پا راه می رود و ناخن هایش دراز است، ولی من مستقیم القامه هستم و از طرفی هم پوست بدنم ظاهر و هویدا است و مانند سگ دارای پشم نیستم، ناخن های من عریض و پهن

است. من ناطق و سخنگو هستم، من خنده می کنم. این علائم و خصوصیات که در بدن من است بر خلاف علائم و خصوصیات است که در هیکل سگ می باشد، جواب نامه او را به همین عبارات متین نگاشت و او را در ته چاه ضلالت بکاشت.

شیخ طوسی از محمد بن سلیمان از پدر خود روایت می کند که گفت: مردی از اهل شام که مسکنش در مدینه طیبه بود زیاد به حضور امام محمد باقر آمد و رفت داشت. وی به حضرت باقر العلوم می گفت: من از لحاظ دوستی و محبت با تو این همه در اینجا نمایم، و در روی زمین کسی نیست که دشمن بودن او از شما اهل بیت نزد من شدیدتر باشد.

من معتقدم کسی که بخواهد خدا و پیامبر اسلام و حضرت علی بن ابیطالب را اطاعت کرده باشد باید با شما دشمنی کند ولی در عین حال چون تو را مردی فصیح اللسان، صاحب فنون و فضائل، دارای آداب و نیکو کلام می بینم لذا زیاد در مجلس تو آمد و رفت می نمایم!!

حضرت باقر العلوم با او بزبان خوش گفتگو می کرد و می فرمود: هیچ چیزی نزد خدا مخفی و پوشیده نیست. چندی نگذشت که آن مرد شامی مریض شد و مرضش شدت یافت، همین که یقین بموت پیدا کرد وصی و خلیفه خود را احضار کرد و گفت: موقعی که من از دنیا رفتم جامه ای روی من می کشی و به تعجیل به حضور حضرت محمد بن علی میروی و از آن بزرگوار تقاضا می کنی که بیاید و بر جنازه من نماز بگذارد، به حضرت باقر از قول من می گویی که من خودم این تقاضا را از شما کرده ام.

وقتی نیمه آن شب فرا رسید مراقبین وی گمان کردن که او از این جهان

رخت بر بسته و دنیا را بدرود گفته اند حسب الوصیه خودش جامه ای روی او کشیدند، همین که صبح شد وصی وی وارد مسجد گردید. چند لحظه ای صبر کرد تا حضرت امام محمد باقر از نماز فراغت یافت و پس از این که پشت پای راست خود را در کف پای چپ قرار داد نشست و مشغول تعقیب و دعاء بعد از نماز گردید. آنگاه آن شخص

به حضرت امام باقر گفت: فلان مرد شامی دنیا را بدرود گفته و از شما خواهش کرده که بر جنازه اش نماز بگذاری؟

حضرت باقر فرمود: ابداً این طور نیست که شما گمان کرده اید، او از دنیا نرفته است. بلاد شام خنک و سرد سیراست و بلاد شهرهای حجاز گرم سیری هستند (و او چون در بلاد سرد سیری زندگی کرده از شدت گرما از خود بیخود گردیده) تو الساعه برگردد و درباره امر رفیق خود تعجیل منماید تا من بیایم.

پس از این جریان امام باقر برخواست وضو گرفت و دو رکعت نماز بجای آورد و دست های مبارک خود را برای دعا برافراشت، آنگاه به سجده رفت تا آن موقعی که آفتاب طلوع کرد، بعد از آن برخواست و متوجه منزل آن مرد شامی گردید.

موقعی که وارد منزل وی شد و او را صدا زد گفت: لبیک یابن رسول الله! امام باقر او را بنشانید، تکیه گاهی برای او ترتیب داد، مقداری سویق (یعنی قساوت) خواست و بخورد او داد، به اهل و عیالش دستور داد تا شکم و سینه او را از غذای سرد آگنه و خنک کنند. امام باقر پس از این دستورها مراجعت نمود.

چند روزی نگذشته بود که آن مرد شامی شفا و صحت یافت و به حضور حضرت باقر العلوم شتافت و گفت: من در خلوت با شما کاری دارم، وقتی حضرت باقر در خلوت با او تماس گرفت گفت: من شهادت می دهم که تو

بر خلق حجت خدائی تو آن باب هدایتی هستی که باید در آن وارد شد، هر کس که این باب را بگذارد و راه دیگری پوید
حقا که دچار زیان و ضلالت گردیده.

امام محمد باقر

فرمود: مگر چه موضوعی از برای تو کشف گردید؟! گفت: من هیچ شک و تردید ندارم که مرا قبض روح کردند و مرگ را
بچشم خود دیدم. ناگاه بگوش خود شنیدم که منادی می گفت: روح وی را بر بدنش برگردانید! زیرا که محمد بن علی این
تقاضا را از ما نموده است.

حضرت باقر العلوم فرمود: آیا نمیدانی که خدا بنده ای را دوست ولی عمل او را دشمن می دارد و بنده ای را دشمن ولی عمل
او را دوست می دارد؟ تو از آن افرادی بودی که نزد خدا مبعوض و دشمن بودی ولی آن محبتی که نسبت به ما اهل بیت
داشتی نزد خدا محبوب و مطلوب بود (لذا خدا به تو رحم کرد) راوی گوید: سرانجام آن مرد شامی یکی از اصحاب و شیعیان
حضرت امام محمد باقر العلوم شد.

۱۱- معجزاتی از امام محمد باقر :

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد: از عده ای از یاران حضرت امام محمد باقر روایت شده که گفتند: ما نزد آن
حضرت بودیم. زید بن علی بن الحسین از نزد حضرت باقر العلوم عبور کرد، امام فرمود: این برادر من زید را می بینید؟ به خدا
قسم که وی در کوفه خروج می کند، بدنش بالای دار می رود و سر مبارکش را در کوچه و بازارها می گردانند.

نیز در کتاب سابق الذکر از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: من در

ص: ۲۰۳

مسافرت مکه در جوار حضرت باقر العلوم بودم، در بین راه گوسفندی را دیدم که از گله عقب مانده بود. آن حیوان با بچه خود گفتگو می کرد و به سرعت راه میرفت.

امام باقر فرمود: آیا میدانی که این گوسفند به بچه خود چه می گوید؟ گفتم: نه فرمود: این حیوان به بچه خود می گوید: زود بیا داخل گله شو! برادر تو در سال گذشته از من و گله عقب افتاد که گرگ آن را در ربود.

محمد بن مسلم می گوید: من نزد آن چوپان رفتم و گفتم این گوسفندی را که من می بینم بچه خود را صدا میزند احتمال می دهم بچه آن را گرگ قبل از این در همین موضع خورده باشد؟ چوپان گفت: آری این موضوع در سال گذشته اتفاق افتاد.

قطب راوندی از ابو بصیر روایت می کند که گفت: حضرت امام محمد باقر به مردی از اهل خراسان فرمود: در آن موقعی که تو متوجه این نواحی شدی و نزدیک جرجان رسیدی پدرت دنیا را بدرود گفت: حضرت باقر پس از این پرسش به وی فرمود: برادرت در چه حال است؟

گفت: من او را صحیح و سالم بجای نهادم. امام فرمود: او را همسایه ای بود صالح نام که در فلان روز فلان ساعت برادر تو را از پای در آورد و کشت. آن مرد گریست و گفت: انالله و انا الیه راجعون.

امام باقر فرمود: ساکت باش! مغموم و اندوهناک مباش که جای وی در بهشت است و آنجا از برای او از این جهان فانی خوشتر خواهد بود. آن مرد خراسانی گفت: یابن رسول الله در آن موقعی که من متوجه پیشگاه شما شدم پسر مریمی داشتم که دچار مرض شدیدی بود، پس چرا از حال وی پرسش نکردی؟

حضرت باقر العلوم فرمود: پسرت صحت یافت و عمویش دختر خود را به وی تزویج کرد، وقتی تو نزد پسر خود برگردی خواهی دید پسری برای او متولد شده که نامش علی است و از شیعیان ما به شمار می رود. ولی پسرت از شیعیان ما نیست، بلکه از دشمنان ما به شمار می رود.

وی به حضرت باقر گفت: آیا چاره ای در این کار هست (که فرزندم از شیعیان شما محسوب شود؟) فرمود: او دشمنی دارد که برایش کافی است (یعنی نمی گذارد که وی هدایت شود؟) راوی می گوید: وقتی آن شخص برخواست من به حضرت باقر العلوم گفتم: این مرد کیست؟ فرمود: مردی است از اهل خراسان که مؤمن و از شیعیان ما به شمار می رود.

سید محمد مهدی موسوی در کتاب خلاصه الاخبار از ابوبصیر روایت می کند که گفت: من در کوفه بزنی قرآن می آموختم، یک وقت با آن زن شوخی و مزاح کردم، وقتی به حضور حضرت باقر العلوم مشرف شدم آن بزرگوار (بدون اینکه کسی به او خبر دهد) مرا مورد عتاب قرار داد و فرمود: « من ارتكب الذنب في الخلاء لا يعبأ الله به » یعنی کسی که در خلوت گناه کند خدا اهمیتی به وی نخواهد داد. با آن زن چه گفتگوئی کردی؟ من پس از این عتاب صورت خود را گرفتم و خجل شدم و به آن حضرت گفتم: توبه کردم. آنگاه آن بزرگوار فرمود: دیگر نظیر این عمل را انجام ندهی!! من قول آن برگزیده خدا را پذیرفتم.

نیز در کتاب سابق الذکر از ابوبصیر روایت می کند که گفت: مولای من حضرت باقر العلوم به من فرمود: موقعی که به کوفه برگشتی فرزندی از برای تو به وجود خواهد آمد، نام آن مولود را عیسی بگذار. فرزند دیگری برای تو موجود خواهد شد، نام او را محمد بگذار این دو فرزند تو از شیعیان ما

خواهند بود، زیرا نام های ایشان در صحیفه و دفتر ما مرقوم است و ایشان را تا به قیامت فرزندی نخواهد بود. من گفتم: شیعه شما با شما خواهد بود؟ فرمود: آری، ولی به شرط اینکه از خدا بترسند، تقوا داشته باشند، خدا را اطاعت نمایند.

۱۲- علت شهادت امام محمد باقر:

در کتاب جنات الخلود راجع به علت شهادت حضرت باقرالعلوم می نگارد: علت شهید شدن حضرت باقر همان زهری بود که ابراهیم بن ولید والی مدینه به وسیله طعام بخورد آن بزرگوار داد و آن برگزیده خدا را شدیداً مسموم نمود و پس از چند روز بود که آن حضرت شهید شد. بنابر روایتی هشام بن عبدالملک حضرت امام باقر را مسموم کرد و به وسیله آن سم از دنیا رفت.

۱۳- جریان شهادت امام محمد باقر:

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: پدرم مبتلا به مرض شدیدی شد که بیشتر مردم خائف و ترسان گردیدند و اهل بیت آن بزرگوار همه گریان شدند. پدر بزرگوارم فرمود: من به وسیله این مرض از دنیا نخواهم رفت. زیرا دو نفر نزد من آمدند و مرا از این موضوع آگاه کردند، و آن حضرت شفا یافت و مدتی به سلامت بود.

پس از این جریان بود که حضرت، امام جعفر صادق را خواست و به آن بزرگوار فرمود: گروهی از اهل مدینه را حاضر کن! وقتی من آن را حاضر نمودم به من فرمود: ای جعفر! موقعی که من از دنیا رفتم مرا غسل می دهی، کفن می کنی کفن مرا سه جامه قرار می دهی که یکی از آنها همان ردائی است که با آن نماز

جمعه به جای میاورم و دیگری آن پیراهنی که خودم می پوشیدم.

آنگاه فرمود: عمامه هم بسر ببند ولی آن را از سه کفن حساب نمای! به جای لحد من زمین را می شکافی! زیرا من چاق و فربه‌م و در زمین مدینه نمی توان لحد برای من ساخت قبر مرا به قدر چهار انگشت از زمین بلند تر می کنی آب بر قبر من می ریزی.

آنگاه حضرت باقر اهل مدینه را بر گفته های خود شاهد و گواه گفت: موقعی که مردم مدینه از حضور حضرت باقر العلوم مرخص شدند امام صادق به پدر خود گفت: آن چه را شما می فرمودی من انجام می دادم بنابراین احتیاجی بگواه نبود؟! حضرت باقر العلوم فرمود: ای فرزند عزیزم! من اهل مدینه را بدین لحاظ گواه گرفتم که تو وصی من هستی تا در امر امامت با تو منازعه نکنند. امام صادق می فرماید: به پدر گفتم: من امروز شما را از همه روز سالمتر می بینم و مرضی در وجود مقدس تو مشاهده نمی کنم؟ فرمود: آن دو نفری که در مرض قبلی به من گفتند: صحت می یابی نزد من آمدند و راجع به این مرض گفتند: به عالم بقاء رحلت می نمائی. بنابر روایت دیگری فرمود: ای فرزند مگر نشنیدی که حضرت علی بن الحسین (پدر بزرگوارم) از پشت دیوار مرا صدا زد و فرمود: ای محمد! زود باش که ما در انتظار تو هستیم؟

در کتاب بصائر الدرجات از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: من در شب وفات پدر بزرگوارم به حضور آن برگزیده خدا رفتم که با آن حضرت سخن بگویم. ناگاه دیدم به من اشاره کرد: دور شو! در آن موقع آن حضرت با شخصی راز و نیاز داشت که من او را نمی دیدم و یا اینکه با خدای خود مناجات می کرد. بعد از ساعتی که نزد آن حضرت رفتم فرمود: ای فرزند عزیز! من

امشب این دار فانی را وداع خواهم کرد و به ریاض قدس ارتحال خواهم نمود. امشب همان شبی است که حضرت رسالت به عالم بقاء رحلت نمود. الساعه پدرم حضرت علی بن الحسین شربت آبی به من داد تا آشامیدم و مرا به ملاقات پروردگارم بشارت داد.

قطب راوندی از حضرت صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: وقتی شب وفات پدرم حضرت باقر العلوم فرا رسید و حال آن بزرگوار دگرگون شد دو مرتبه فرمود: این آب وضو را که همه شب نزدیک رختخواب آن برگزیده خدا می گذاشتند دور بریزید!! مردم اینطور گمان کردن که آن حضرت، این سخن را از لحاظ بیهوشی می گوید. ولی موقعی که من رفتم آن آب را دور بریزم دیدم موشی در میان آن آب افتاده و آن بزرگوار به نور امامت آن را دیده بود.

نیز در کتاب سابق الذکر روایت می کند که حضرت باقر العلوم مبلغ هشتصد (۸۰۰) درهم را برای تعزیه و ماتم خود از مال خویش وصیت کرد. و نیز در کتاب نام برده از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: پدرم حضرت باقر العلوم به من فرمود: ای جعفر! مقداری از مال مرا از برای من گریه و زاری کنند، رسم ماتم و عزا داری را تجدید نمایند و بر مظلومیت من گریه کنند.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: موقعی که وفات حضرت امام محمد باقر نزدیک شد حضرت امام جعفر صادق را خواست و به آن بزرگوار فرمود: امشب همان شبی است که به من وعده (شهید شدن) داده شده. امام باقر اسم اعظم خدا و میراثهای پیامبران و شمشیر را به حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله تسلیم نمود و به آن بزرگوار فرمود: چقدر درباره شیعیان به تو سفارش

کنم؟ حضرت صادق گفت: به خدا قسم نمی گذارم که آنان به احدی محتاج شوند. حضرت باقر به امام صادق فرمود: طولی نمی کشد که زید بعد از من ادعای امامت می کند ولی تو او را واگذار و با وی درباره امر امامت نزاع منماید! زیرا که عمر او کوتاه است.

۱۴- تاریخ شهادت امام محمد باقر:

تاریخ شهادت امام محمد باقر روز دوشنبه، هفتم ماه ذی حجه است. به قولی هفتم ربیع الاول. بنا بر روایتی هفتم ربیع الثانی، سال یکصد و چهاردهم هجری، به قولی یکصد و هفدهم. بنا بر روایتی یکصد و هجدهم به شهادت رسید و در مدینه طیبه در قبرستان بقیع جنب قبر پدر بزرگوار و جد معظم خود حضرت امام حسن مجتبی دفن شدند. وی پنجاه و هفت سال داشت و مدت امامتش نوزده سال و دو ماه بود.

ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان که آن بزرگوار را به وسیله زهر شهید نمود. بعضی از مورخین می نگارند: وی این عمل را به دستور هشام بن عبدالملک بن مروان انجام داد.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: وفات حضرت امام محمد باقر در سنه (۱۱۵) هجری اتفاق افتاد مدت چهار سال که از زمان امامت حضرت باقر العلوم گذشت ولید بن عبدالملک از دنیا رفت. مدت سلطنت ولید نه سال و چند ماه بود. موقعی که مردم با سلیمان بن عبدالملک بیعت کردند امر امامت مخفی و پوشیده شد و شیعه دچار شدت و سختی گردید. مدت شش سال و چند ماه که از زمان امامت حضرت باقر العلوم گذشت، سلیمان بن عبدالملک از این جهان

درگذشت و مردم با عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم (به فتح حاء و کاف) بیعت نمودند.

عمر بن عبدالعزیز بود که لعن کردن بر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را ممنوع کرد. در آن شبی که سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت حضرت باقر آل محمد فرمود: امشب مردی از دنیا رفت که ملائکه آسمان او را لعنت می کنند و اهل زمین از برای او گریه می نمایند؟! (۱)

۱۵- اصحاب امام محمد باقر:

آوازه علوم و دانش امام باقر علیه السّلامچنان اطراف و اکناف پیچیده بود که ملقب به باقرالعلوم؛ یعنی شکافنده دانش ها، گردید. در مکتب امام ابو جعفر باقر العلوم که درود فرشتگان بر او باد شاگردانی نمونه و ممتاز پرورش یافتند که اینک به نام برخی از آنان اشاره می شود:

۱- ابان بن تغلب: او محضر سه امام؛ امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را درک نمود. ابان از شخصیت های علمی عصر خود بود و در تفسیر، حدیث، فقه، قرائت و لغت تسلط بسیاری داشت. والایی دانش ابان چنان بود که امام باقر علیه السّلام به او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و به رای مردم فتوا بده، زیرا دوست دارم، مردم فردی چون تو را در میان شیعیان ما بینند.

۲- زراره: دانشمندان شیعه از میان شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام، شش تن را فقیه تر می شمردند

که زراره یکی از آنها است. از امام صادق

ص: ۲۱۰

۱- جواد نجفی، ستارگان درخشان، زندگانی امام حسن مجتبی، ناشر کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۴، ج ۷.

نقل است که فرمود: اگر «برید بن معاویه»، «ابوبصیر»، «محمد بن مسلم» و «زراره» نبودند، آثار پیامبر (معارف شیعه) از میان می رفت، آنان بر حلال و حرام خدا امین هستند. باز فرمود: برید، زراره، محمد بن مسلم و احوال در زندگی و مرگ نزد من محبوبترین مردمان هستند.

۳- کمیت اسدی: شاعری سر آمد بود و زبان گویایش در دفاع از اهل بیت، اشعاری پر مغز می سرود. اشعارش چنان کوبنده و رسواگر بود که پیوسته از طرف خلفای اموی تهدید به مرگ می شد.

۴- محمد بن مسلم: فقیه اهل بیت و از یاران راستین امام باقر و امام صادق علیه السلام بود. چنان که گفته شد، امام صادق او را یکی از آن چهار تن به شمار آورده که آثار پیامبر به وجودشان پا برجا و باقی است.

۱۶- تعلیم فقه و شیوه صحیح اجتهاد

تعلیم مسایل فقهی و پاسخگویی به پرسش ها در زمینه احکام شرعی، یکی از زمینه های مهم زندگی ائمه علیه السلام بویژه امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بوده است.

عصر امام باقر علیه السلام، آغاز پیدایش فرصتی بود تا حاملان واقعی علوم قرآن، بتوانند به تعلیم شاگردان و ترویج احکام و تحکیم مبانی فقهی پردازند. البته این زمینه ها در عصر امام صادق علیه السلام هموارتر گشت و از آن پس دوره سختگیری فزون تر حاکمان نسبت به ائمه ادامه یافت و این زجر و شکنجه تداوم داشت تا عصر امامت به غیبت انجامید. امام باقر علیه السلام در تصحیح اندیشه ها و زدایش انحراف ها، تنها به مبارزه و رویارویی اکتفا نکرد، بلکه با بیان احکام و گاه تبیین شیوه استنباط احکام از قرآن و سنت پیامبر، پایه های

روایات فقهی نقل شده از امام باقر علیه السّلام، بیش از آن است که بتوان در این مجموعه گرد آورد، زیرا کمتر بابی از ابواب فقهی را می توان یافت که در فروع مختلف آن، سخنی از امام باقر علیه السّلام وارد نشده باشد. مجموعه های روایی فقهی خود گواه این سخن است. محمد ابو زهره از پژوهشگران اهل سنت در کتاب تفصیلی خویش الامام الصادق در تبیین جایگاه علمی و معنوی امام باقر علیه السّلام می گوید: امام محمد باقر علیه السّلام وارث پدر خویش در پیشوایی علمی و مقام شریف هدایتگری بود. از این جهت عالمان از شهرها و سرزمین های اسلامی به جانب وی رهسپار می شدند، هیچ فردی از عالمان به مدینه وارد نمی شد، مگر این که

برای کسب معرفت و دانش به خانه امام محمد باقر علیه السّلام مراجعه می کرد. (۱)

۱۷- فضائل و مناقب امام ابو جعفر محمدالباقر (سلام الله تعالی علیه) از دیدگاه اهل تسنن

وی در زهد و علم و تقوی و سخا و کرامات و سایر صفات عالیه وارث پدر بزرگوار خویش و پنجمین امام است از ائمه اهل بیت، ولادت با سعادتش در مدینه طیبه بود در سوم صفر سال پنجاه و هفت قبل از شهادت جد امجدش به سه سال. القابش باقر و شاکر و هادی و کنیه اش ابو جعفر بود. (۲)

ص: ۲۱۲

-
- ۱- وب سایت رسمی سید حسن خمینی- زندگی امام محمد باقر- ۰۲/۰۸/۱۳۹۱
 - ۲- تذکره الخواص ص ۳۰۲. کشف الغمه ۲/۳۱۸. سیر اعلام النبلاء ۴/۴۰۲. البدایه و النهایه ۹/۳۰۹. الفصول المهمه ابن صباغ ص ۲۱۱. الصواعق المحرقة ص ۲۱۰. شذرات الذهب ۱/۹۴۱. نورالابصار ص ۲۸۸.

لقب آن حضرت به باقر، از بقرالارض گرفته شده یعنی زمین را شکافت و نهانی ها و پوشیدگی های آن را بیرون داد. بنابراین او نهانی های گنجهای معارف و حقائق احکام و

حکم و لطائف را ظاهر ساخت که چیزی پوشیده نماند جز بر اشخاص تیره بصیرت فاسد نهاد.

اینجاست که او را گفته اند باقرالعلوم، کسی که پرچم علم بر افراشت. کسی که دلش روشن گشت. و علمش عملش را نورانی نمود صاحب نفس پاک و خلق شریف گردید.

وی اوقات عالیات خویش را بطاعات حق سبحان و تعالی آباد داشت او راست از رسوم در مقامات عارفین آنچه زبان واصفین از وصف آن لامل است، و کلماتی فراوان است که در این مختصر نگنجد. (۱) از شرف بزرگواری امام محمد باقر این که: بروایت ابن المدینی و جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما، آن حضرت را در اوان طفولیت گفت: رسول الله بر تو سلام می کند، او را پرسیدند که این چگونه است؟ جابر رضی الله عنه گفت: من نزد رسول الله نشسته بودم و حسین در آغوش آن حضرت بود و او را در نوازش می فرمود. مرا فرمود: ای جابر! حسین را فرزندی بدنیآید بنام علی چون روز قیامت آید منادی ندا می کند بر پای خیز سیدالعابدین، علی فرزند حسین بر پای می خیزد. و علی را فرزندی بدنیآید بنام محمد. ای جابر! اگر او را دریافتی سلام من به او برسان. (۲)

مادر امام محمد الباقر امّ عبدالله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب و از دو

ص: ۲۱۳

۱- الصواعق المحرقة ص ۲۰۱.

۲- همان قبلی

هاشمی و دو علوی است. (۱)

ص: ۲۱۴

۱- همان قبلی

امام باقراسمر گونه ومعتدل قامت بود. شاعرش کمیت و سید حمیری، و دربانش جابر جعفی بود. (۱)

صاحب الارشاد گوید: آنچه از امام باقر ظاهر شده از علوم دین و سنن و علم قرآن و سیر و فنون ادب از کسی از اولاد حسن و حسین و هکذا از بقیه صحابه و وجوه تابعین به ظهور پیوسته است. ذکر علم آن حضرت آفاق را بگرفت و در مدائح او اشعار بسرودند. مانند قصیده مالک بن اعین الجهنی که این بیت از آن است.

إذا طلب الناس علم القرآن کانت قریش علیه عیالا (۲)

روایت است که از امام محمد الباقر از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما هنگامی که بر وی داخل شدم راجع به عایشه و آنچه بین او و علی گذشته بود سؤال کرد. جابر امام را گفت: یک روز نزد عایشه رفتم و گفتم: چه گویی در علی بن ابیطالب؟ سر فرو برد و سپس سر بر آورد و گفت رضی الله عنه اذا ما التبرحک علی محک

تبین غشه من غیر شک و فینا الغش و الذهب المصفی

علی بیننا شبه المحک (۳)

علاوه بن عمر و بن عبید نزد امام محمد باقر رفت و بر حسب امتحان از آن حضرت پرسید فدایت کردم در قول حق سبحانه و تعالی که می فرماید: أَوْ لَمْ يَرَّ

ص: ۲۱۵

-
- ۱- المعارف، لابن قتیبه ص ۳۰۷. تاریخ یعقوبی ۲/۳۲۰ تذکره الخواص ۳۰۳. سیر اعلام النبلاء ۴/۴۰۴. الاصابه فی تمییز الصاحبه ۱/۲۱۳. الصواعق المحرقة ص ۲۰۱. نورالابصار ص ۲۸۸.
 - ۲- تذکره الخواص ص ۳۰۲. البدایه و النهایه ۹/۳۰۹. الفصول المهمه ص ۲۱۱. اخبار الدول ص ۱۱۱.
 - ۳- الفصول المهمه ص ۲۱۱. نورالابصار ص ۲۸۹

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا (۱)

این رتق و فتق چیست؟ امام فرمود: آسمان فتق بود باران فرو نمی بارید، و زمین رتق بود گیاه و روشنی ها نمی رویانید، آن دو را فتق فرمود بتزول باران و رستن نباتات، ابو عمرو خاموش ماند و اعتراضی بروز نداد، سپس در این آیه از امام سؤال کرد: { وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ } (۲) و گفت: غضب کدام است؟ امام فرمود: غضب خدا عقوبت و راندن اوست ای ابا عمرو. و هر کس ظن برد که حق تعالی را چیزی تغییر می دهد کافر است. (۳)

وفات حضرت امام باقر به سال یکصد و هفده در سن شصت و سه و به قولی پنجاه و هشت سال بود. (۴) وصیت فرمود که او را در پیراهنی که در آن نماز می خوانده دفن کنند. و در کتاب دررالاصداف آمده که آن حضرت را نیز مانند والد ما جدش مسوم کردند. مدفن آن حضرت در بقیع و در بقعه عباس می باشد. (۵)

امام صادق می فرماید: روز وفات پدرم در خدمتش بودم. درباره غسل و تکفین و دفن و دخول قبر مرا وصیت می فرمود: گفتم: پدر از روزی که اظهار بیماری می فرمائی تو را از امروز بهتر ندیده ام و هیچ گونه آثار مرگ از تو مشاهده نمی شود. فرمود: فرزندا! نمی شنوی علی بن الحسین از پشت دیوار مرا صدا می زند که (محمد بشتاب)؟ اولاد امام محمد الباقر عبارتند از: ابو عبدالله جعفر الصادق، و

ص: ۲۱۶

۱- معجم الشعراء للمرزبانی ص ۲۶۸. الارشاد ۲/۱۵۵ و ۱۵۶. سیر اعلام النبلاء ۴/۴۰۴ الفصول المهمه ص ۲۱۰.

۲- الفصول المهمه ص ۲۱۱. نورالابصار ص ۲۸۸.

۳- الانبياء / ۳۰.

۴- طه / ۸۱.

۵- نورالابصار ص ۲۹۰. الفصول المهمه ص ۲۱۴.

عبدالله از ام فروه بنت القاسم بن محمد بن ابى بكر الصديق و ابراهيم وعبدالله ازام حكيم بنت اسد بن المغيره الثقفيه، وعلى وزينب از ام ولد. (1)

ص: ٢١٧

١- الطبقات الكبرى، لابن سعد ٥/٢٣٧. مرآه الجنان ١/٢٤٨. الفصول المهمه ٢٢٠. شذرات الذهب ١/١٤٩. نورالابصار ص ٢٩٢.

۱- حسب و نسب حضرت صادق آل محمد:

پدر بزرگوار حضرت صادق آل محمد، حضرت امام محمد باقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است. ما قسمتی از شرح حال حضرت باقر العلوم را در جلد هفتم ستارگان درخشان که به نام نامی آن بزرگوار نگارش یافته نوشته ایم، امید است که این ران ملخ مقبول و منظور آن سلیمان زمان قرار گیرد. مادر حضرت امام جعفر صادق: ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر بود (۱)

نام این بانوی بزرگوار: فاطمه بوده، ام فروه زنی عفیفه، نجیبه، جلیله و مکرمه بود مادر ام فروه: اسماء بنت عبدالرحمان بن ابی بکر است، و آن حدیث که حضرت صادق می فرماید من از دو لحاظ به ابوبکر منتسب هستم اشاره به همین موضوع است. زیرا ام فروه که مادر حضرت صادق است از طرف پدر و مادر به ابوبکر منتهی می گردد.

ص: ۲۱۸

۱- محدث قمی در کتاب تحفه الاحباب می نگارد: قاسم ابن محمد بن ابی بکر از یاران حضرت علی بن الحسین و حضرت باقر بلکه از معتمدین حضرت علی بن الحسین بوده. این قاسم سبط یزد جرد پادشاه ایران و پسر خاله حضرت امام زین العابدین علیه السلام و جد مادری حضرت صادق علیه السلام یعنی پدر ام فروه است. این قاسم بن محمد یکی از فقهای شیعه مدینه به شمار می رفت. بسیار مناسب است که در اینجا بعضی از اصطلاحات را به تناسب اصطلاح: فقهای شیعه بنویسم.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: تقوای ام فروه از تمام زنان زمان خود بیشتر بود. ام فروه از حضرت علی بن الحسین روایات زیادی نقل کرده که از جمله آن روایات این است. حضرت علی بن الحسین به ام فروه فرمود: من در هر شب و روزی صد مرتبه برای شیعیانمان دعا می کنم یعنی طلب آمرزش می نمایم، زیرا ما به آنچه که می دانیم صبر می کنیم ولی آنان درباره آنچه که نمی دانند شکیا هستند.

ولی در عین حال حسب و نسب حضرت صادق آل محمد به پیامبر اسلام منتهی می گردد که دارای عظمت و اهمیت زیادی است. لذا چنان که در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه سابق الذکر روایت می کند: پیامبر خدا می فرماید: هر حسب و نسبی فردای قیامت منقطع خواهد شد مگر حسب و نسب من. «کل حسب و نسب منقطع یوم القیامه الا حسبی و نسبی». حسب و نسب حضرت امام جعفر صادق از طرف پدری به حضرت علی بن ابیطالب منتهی می شود و از جهتی هم به فاطمه اطهر و پیامبر اکرم منتهی می گردد. گرچه بعضی از مخالفین یعنی اهل تسنن می گویند: اولاد دختر از فرزندان خود آنان به شمار نمی رود ولی این عقیده را قرآن مجید و پیامبر اکرم تکذیب نموده اند. یعنی قرآن کریم و حضرت رسول اکرم می فرمایند: فرزند دختر هم فرزند خود انسان به شمار می رود. ما اکنون نظریه علماء و بزرگان اهل تسنن را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم:

ابن ابی الحدید: که یکی از علماء و نویسندگان برجسته اهل تسنن به شمار می رود. چنان که ناسخ التواریخ و دیگران نقل می کنند می نگارد: اگر بگویند:

حسن و حسین پسران پیامبرند اینان در (آیه ۵۴- سوره آل عمران) که آیه مباهله باشد حسن و حسین است.

نیز از مفردات طبرانی و تاریخ خطیب از جابر از پیامبر اکرم روایت می کند که فرمود: خدای توانا فرزندان هر پیغمبری را از صلب او قرار داد ولی فرزندان مرا از صلب من و صلب علی بن ابیطالب قرار داد. فرزندان هر مادری به پدرشان نسبت داده می شود مگر فرزندان فاطمه که من پدر ایشان هستم.

۲- جریان ولادت حضرت صادق آل محمد:

علامه مجلسی در کتاب جلاء العیون می نگارد: از صادق آل محمد روایت شده که فرمود: وقتی مادر یکی از ائمه معصومین به یکی از آنان حامله می شود و در تمام آن روز دچار سستی نظیر غش می گردد. آنگاه مردی را در خواب می بیند که او را به فرزندی دانا و بردبار بشارت می دهد.

همین که از خواب بیدار شد از طرف راست خود صدائی می شنود که به او می گوید: به بهترین اهل زمین حامله شدی، خیر و سعادت نصیب تو خواهد شد، مژده باد تو را به فرزندی دانا و بردبار ولی آن گوینده را نمی بیند. پس از این جریان ثقل و سنگینی در خود احساس نمی کند تا این که مدت نه ماه از حمل او بگذرد وقتی مدت نه ماه گذشت صدای بسیاری از ملائکه را در خانه خود می شنود. همین که شب ولادت فرا می رسد نور حضرت صادق آل محمدی را در خانه خود مشاهده می کند که دیگران غیر از پدر امام آن نور را نمی بینند. آنگاه امام در حالی متولد می شود که مربع و نشسته باشد نه اینکه با سر بر زمین آید.

وقتی که امام متولد می شود روی خود را به طرف قبله می نماید و سه مرتبه عطسه می کند و پس از عطسه خدای را حمد می نماید. امام در حالی متولد می گردد که ختنه کرده و ناف بریده باشد. آلوده به خون و کثافت نباشد، همه دندانهای جلود روئیده باشد. در تمام آن روز و شب، نور زردی از دستها و صورت او می درخشید که نظیر طلا ساطع می گردد.

۳- تاریخ ولادت حضرت صادق آل محمد:

ساعت ولادت؛ موقع طلوع فجر صادق، روز ولادت از ایام هفته، روز جمعه، به قولی روز دوشنبه، روز هفدهم ربیع الاول، در سال هفتاد و سوم هجری، بنا به قولی سنه هفتاد، در مدینه طیبه پیامبر اکرم به دنیا آمد.

۴- نام، لقب، کنیه حضرت صادق آل محمد:

نام حضرت صادق آل محمد علیه السلام جعفر است. جعفر نام یکی از نه‌های بهشت است، نهر جاری را که کثیرالمنفع باشد جعفر می نامند. وجه نامگذاری و تناسب نام حضرت صادق که جعفر است از این لحاظ است همان طور که آب نه‌دائماً در جریان و فیضان است و عموم مردم تشنه از آن بر خوردارند. همان طور هم علم حضرت امام جعفر صادق از زمان آن بزرگوار تاکنون بلکه تا قیام قیامت در جریان و فیضان خواهد بود و تشنگان آب حیات و طالبین معنویات از آن مستفیض خواهد شد.

در کتاب جنات الخلود تعداد هشت لقب برای امام صادق علیه السلام شماره می کند که مشهورترین آنها صادق و کاشف الحقایق است. معنی کاشف الحقایق

یعنی ظاهر کننده حقیقت ها.

صدوق و راوندی روایت می کنند که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید امام بعد از شما کیست؟ فرمود: محمد باقر که علم را می شکافت یک نوع شکافتن مخصوصی. پرسیدند: بعد از آن حضرت چه کسی امام و پیشوا خواهد بود؟ فرمود: جعفر که نام او نزد اهل آسمان ها صادق است. پرسیدند: چرا فقط آن حضرت را صادق می نامند. در صورتی که همه شماها صادق و راستگو هستید؟

فرمود: پدرم از پدر بزرگوارش از پیامبر اسلام برای من نقل کرد که آن برگزیده خدا فرمود: موقعی که فرزند من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین

متولد شد او را صادق بگوئید، زیرا پنجمین فرزند او که جعفر نام دارد (یعنی جعفر کذاب) به دروغ و افتراء ادعای امامت خواهد کرد و او نزد خدا کذاب و مفتری یعنی افتراء زننده به خدا است. امام زین العابدین پس از این جواب گریان شد و فرمود: گویا: می بینم که جعفر کذاب خلیفه ستمکش زمان خود را برای تفتیش و تفحص امام غائب یعنی حضرت صاحب الزمان بر می انگیزد.

کنیه: در کتاب جنات الخلود راجع به کنیه حضرت امام جعفر صادق می نگارد: کنیه آن حضرت را بدین لحاظ ابو عبدالله گفتند که آن بزرگوار پسری داشت بنام: عبدالله، این همان عبدالله افطح است که پاهایش نظیر پای فیل گنده و بزرگ بود. همین عبدالله است که بعد از حضرت صادق ادعای امامت کرد ولی به جایی نرسید. مذهب گروه فطحیه به وی نسبت داده شده. کنیه دیگر حضرت صادق: ابواسماعیل است. آن بزرگوار را بدین جهت ابواسماعیل گفتند که پسری داشت به نام، اسماعیل. این اسماعیل جوانی بود که

از لحاظ ظاهر و باطن کامل و جمیل بود، بدین جهت بود که مردم گمان می کردند وی پس از حضرت صادق امام است. ولی اسماعیل در زمان حیات حضرت صادق از دنیا رفت در آن موقعی که جنازه اسماعیل را به جانب قبرستان می بردند، امام صادق دستور داد تا سه مرتبه جنازه او را به زمین نهند و آن حضرت صورت اسماعیل را باز کرد که همه مردم بدانند وی مرده است، گمان نکنند، غائب شده. با اینکه حضرت صادق این عمل را انجام داد گروه اسماعیلیه او را امام دانستند و پس از او فرزندش، نزار را برای امامت انتخاب کردند و مذهب هر دو یکی است.

۵- دوران کودکی حضرت صادق آل محمد:

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: موقعی که حضرت علی بن الحسین از دنیا رفت مدت (۱۲) سال از عمر حضرت امام جعفر صادق گذشته بود. نگارنده گوید: قول مسعودی بنابراین است که حضرت امام زین العابدین در سنه (۹۲) هجری از دنیا رفته باشد ولی بنابراین این که آن بزرگوار در سنه (۹۴) یا سنه (۹۵) یا سنه (۱۱۰) هجری از دنیا رفته باشد. حضرت صادق بیش از (۱۲) سال از محضر امام سجاد برخوردار بوده است. بنابراین که حضرت صادق در سنه (۸۰) هجری متولد شده باشد و حضرت امام محمد باقر در سنه (۱۱۵) هجری از دنیا رفته باشد امام صادق مدت (۳۵) سال از مکتب پدر بزرگوارش مستفیض و برخوردار بوده است و بنابراین که ولادت آن برگزیده خدا در سنه (۸۳) هجری بوده باشد مدت (۳۲) سال در جوار پدر بزرگوارش بوده است.

ص: ۲۲۳

حضرت امام جعفر صادق در سنه یکصد و چهارده و به قولی یکصد و پانزده هجری که پدر بزرگوارش حضرت باقر از دنیا رفت به دستور حضرت باقر العلوم به منصب پر افتخار امامت نائل شد و تا پایان عمر مشغول هدایت افرادی که لائق هدایت شدن بودند گردید.

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد. حضرت امام محمد باقر در زمان حیات خود به وجود حضرت صادق درباره امر امامت اشاره می کرد بعد از آن به طور صریح آن بزرگوار را برای منصب امامت تعیین نمود. چنان که زراره و ابوالجارود روایت می کنند: امام محمد باقر در موقع صحیح و سالم بودن خویش حضرت صادق را خواست و به او فرمود: من در نظر دارم که تو را دستوری دهم. امام صادق گفت: مرا بهر امری که می خواهی مأمور فرما حضرت باقر فرمود: کاغذ و دواتی از برای من حاضر کن وقتی امام صادق کاغذ و دوات آورد وصیت نامه ظاهری را نیز برای آن بزرگوارنوشت و فرمود: تا گروهی از قریش را دعوت کنند، وقتی که عده ای از قریش را دعوت نمودند امام محمدباقر آنان را در باره آن وصیتی که کرده بود شاهد گرفت.

موقعی که وفات حضرت امام محمد باقر نزدیک شد حضرت صادق را خواست و به وی فرمود: امشب همان شبی است که به من وعده (شهید شدن) داده شد، امام باقر اسم اعظم خدا و میراثهای پیامبران و شمشیری را که از امانت های امامت بود به حضرت امام جعفر صادق تسلیم کرد و به آن حضرت فرمود: چقدر درباره شیعیان به تو سفارش کنم!! امام صادق گفت: به خدا قسم

نمی گذارم که ایشان برای هدایت شدن و یاد گرفتن دستورات مذهبی و... به احدی محتاج شوند.

عنبسه روایت می کند: موقعی که مقام امامت و امر پروردگار به حضرت صادق نصیب شد آن بزرگوار شیعیان را جمع کرد. آنگاه پس از اینکه حمد خدای را به جای آورد سخنرانی کرد. ایشان را یادآور نعمت های خدا نمود و

فرمود: خدا راه دین خود را به وسیله پیشوایان هدایت کننده ای که از اهل بیت پیامبر او هستند واضح و روشن کرده به وسیله امام ها طریقه دین را آشکار نموده، باب علم پوشیده خود را بواسطه آنان افتتاح کرد، کسیکه حق واجب امام خود را بشناسد طعم و شیرینی ایمان را خواهد چشید فضیلت و شادمانی اسلام خود را خواهد فهمید. انسان به آن نعمتهایی که نزد خدا است نائل نمی شود مگر با شناختن امام، امام از تاریکی ها و مطالب مجهولی که پیش بیاید آگاه است، امام غیب های آسمانی را می داند امام از فتنه ها خبردار است. خدای توانا، امامان را از فرزندان امام حسین هر کدام را پس از دیگری برای خلق خود انتخاب نمود و آنان را برای مقام امامت برگزید و برای بندگان خود پسندیده قرار داد، آنان را مهتر و بزرگوار گردانید.

امامان هستند که بشر را به راه حق هدایت می کنند و به سوی خدا بر می گردانند، امامان حجت و برهان خدا و دعوت کنندگان خلقند به سوی خدا، امامان کلیدهای سختی و دعا هستند، امامان ستون اسلامند، بندگان خدا به وسیله راهنمایی امامان دیندار می شوند، شهرها بنور امامان نورانی می گردند خدای توانا امامان را وسیله حیات وزندگی مردم و چراغهای تاریکی ها قرار داده و...

ای گروه مسلمین مثل کسی نظر کنید که طالب راه حق و هدایت باشد، درباره این امور نظیر کسی که نخواهد دشمنی کند اندیشه نمائید. پس از اینکه حق را شناختید در گمراهی اصرار منمائید، تابع مظنه و گمان و هوای نفس نشوید!! زیرا از طرف خدا برای شما راهنما آمده است.

۷- شکل و شمائل حضرت صادق آل محمد

در کتاب جنات الخلود پیرامون شکل و شمائل صادق آل محمد می نگارد: اکثر شکل و شمائل امام صادق نظیر پدرش حضرت امام محمد باقر بود جز اینکه قامت مقدسش اندکی باریکتر و بلندتر بود.

امام صادق سفید پوست، سرخ رو، پیوسته ابرو بود. خالهای سیاه بر گونه راست صورت مبارکش بود. محاسن مبارک آن بزرگوار نه زیاد پر و نه زیاد تنک بلکه متوسط بود دندانهای آن برگزیده خدا درشت و سفید، میان دو دندان پیشین آن حضرت فاصله داشت، پنج سال قبل از اینکه شهید شود مسواک کردن را به جهت ریختن داندانهای مبارکش ترک کرده بود، وسط بینی حضرت صادق اندکی برآمدگی داشت که علامت علم و زکات و نجابت آن بزرگوار بود.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد. درباره شکل و شمائل حضرت صادق آل محمد گفته اند: آن بزرگوار میانه بالا، افروخته صورت، سفید بدن و کشیده بینی بود، موهای امام صادق مشکی و مجعد (بضم میم و فتح جیم و عین مفتوح مشدد یعنی پیچیده) بود و بر گونه صورت مبارکش خال سیاهی وجود داشت.

صدوق از مالک بن انس که در مدینه فقیه و پیشوای اهل سنت به شمار می رفت روایت می کند که گفت: هرگاه من بر حضرت صادق وارد می شدم آن بزرگوار متکا برای من می آورد تا من بر آن تکیه کنم، آن حضرت مرا احترام می کرد و می فرمود: من تو را دوست دارم (این دوست داشتن از باب تقیه بوده) من از آن اظهار محبت هایی که آن بزرگوار می نمود مسرور می شدم و خدای را حمد می کردم. حضرت صادق دائماً یکی از سه کار مشغول بود:

۱. یا روزه دار بود.

۲. یا مشغول عبادت بود.

۳. یا مشغول ذکر و حمد خدا بود.

حضرت صادق از بزرگان عبادت کنندگان و زهاد بود، آن بزرگوار از آن افرادی بود که از خدای توانا خائف و ترسانند. امام صادق کثیر الحدیث و خوش مجلس و کثرت الفوائد بود. موقعی که می خواست بگوید: پیغمبر فرموده (برای عظمت نام پیامبر اکرم) به قدری رنگ مبارکش تغییر می کرد و سبز یا زرد می شد که اشخاصی که آن بزرگوار را می شناختند در آن موقع او را نمی شناختند.

مالک بن انس می گوید: یکسال من با حضرت صادق به حج مشرف شدم، موقعی که شتر آن حضرت در محل احرام یعنی محلی که حجاج لباس حرام می پوشند رسید و آن برگزیده خدا خواست تلبیه بگوید آن چنان حال مبارکش منقلب و دگرگون شد که هرچه خواست تلبیه بگوید صدای آن حضرت در حلق مبارکش قطع می شد و بالا نمی آمد، نزدیک بود که آن برگزیده خدا از بالای شتر

به زمین سقوط کند.

من به امام صادق گفتم: یا بن رسول الله تلبیه را بگو که جز گفتن آن چاره ای نخواهد بود؟! در جوابم فرمود: ای پس ابوعامر! چگونه بگویم: «لبيك اللهم لبيك» در صورتی که می ترسم خدای تعالی در جوابم بفرماید: «لا لبيك ولا سعديك».

عظمت نام نامی حضرت محمد از این حدیث شریف که می فرماید:

رنگ مبارک حضرت صادق برای شنیدن نام مقدس آن حضرت تغییر می کرد و دگرگون می شد معلوم می شد گرچه درباره عظمت نام پیامبر اکرم اخبار و روایات زیادی به چشم می خورد ولی ما بذکر یک حدیث اکتفا می کنیم و آن حدیث شریف این است. ابوهارون که غلام و آزاد شده آل جعه بود. می گوید: من در مدینه طیبه جلیس و همنشین حضرت امام جعفر صادق بودم، چند روزی گذشت که من در حضور آن حضرت مشرف نشدم. موقعی که در مجلس آن بزرگوار رفتم به من فرمود: ای ابوهارون چند روزی است که من تو را نمی بینم؟! گفتم بدین لحاظ است که خدای سبحان پسری بمن مرحمت فرموده. فرمود: خدا قدم او را برای تو مبارک کند. چه نامی از برای او تعیین کردی؟ گفتم: محمد. وقتی حضرت صادق لفظ محمد را شنید صورت مبارک خود را بر زمین نزدیک کرد و فرمود: محمد! محمد! محمد! بقدری صورت مقدسش را بر زمین نزدیک کرد که نزدیک بود بر زمین بچسبد! آنگاه امام صادق فرمود:

جان مادرم، پدرم و عموم اهل زمین بفدای حضرت محمد باد! حضرت صادق به من فرمود: این پسر را دشنام مده! اورا مزن! با او بدرفتاری منماید! بدان خانه ای نیست که محمد

نام در آن باشد مگر اینکه پاکیزه و مقدس خواهد شد. محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابان بن تغلب روایت می کند که گفت:

در یکی از اوقات که حضرت صادق آل محمد مشغول نماز بود من به حضور آن بزرگوار مشرف شدم. تسبیحانی را (یعنی سبحان ربی العظیم و بحمد و سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سبحان الله) که آن حضرت در رکوع و سجود گفت شماره کردم تعداد آنها به شصت مرتبه رسید.

محدث قمی در کتاب منتهی الامال می نگارد: روایت شده یک روز یکی از اصحاب حضرت صادق آل محمد در حضور آن بزرگوار مشرف شد و دید آن بزرگوار پیراهنی پوشیده که دامن آن را وصله زده اند! آن مرد دائماً نظرش بر آن وصله بود و گویا از اینکه امام صادق آن پیراهن وصله دار را پوشیده بود تعجب می کرد امام علی فرمود: برای چه اینقدر به من نگاه می کنی؟ گفت: منظور من وصله پیراهن شما است. امام صادق به من فرمود: این کتاب را بردار و آنچه که در آن نوشته شده بخوان. راوی می گوید: نزد حضرت صادق کتابی بود. وقتی آن مرد به آن کتاب نظر کرد دید در آن نوشته: «لا ایمان لمن لاحیاء له و لا مال لمن لا تقدیر له و لا جدید لمن لا خلق له». یعنی ایمان ندارد آن کسی که حیاء ندارد، مال ندارد آن کسی که در زندگی خود اندازه گیری ندارد و لباس نو ندارد آن کسی که لباس کهنه ندارد.

۹- بخشش و سخاوت

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابو جعفر خثعمی (به فتح خاء و عین و

ص: ۲۲۹

سکون ثاء) روایت می کند که گفت: حضرت امام صادق یک همیان طلا به من داد و فرمود: این پول را بفلان مرد هاشمی می دهی ولی نمی گوئی که چه کسی برای تو فرستاده! راوی می گوید: وقتی آن زر را به آن مرد هاشمی دادم گفت: خدا جزای خیر دهد به آن کسی که این پول را برای من فرستاده او است که همیشه از برای من پول می فرستد و من به وسیله بخشش های او زندگی می کنم ولی جعفر صادق با اینکه ثروتمند است چیزی برای من نمی فرستد!!

نگارنده گوید: این حدیث شریف به ما نشان می دهد که انسان تا حدود امکان باید سعی کند صدقه را به نحو پنهانی و مخفیانه به مستحقین برساند تا هر وقت آن شخص مستحق با وی مصادف می شود منتی بر او نگذارد و او در مقابل این شخص صدقه دهنده خجل نشود. آیه ای که از قرآن مجید ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرد و جریان صدقه دادن حضرت حسین بن علی که بعداً خواهیم خواند این موضوع را تأیید می کنند. اما آیه شریفه: خدای رؤف در سوره بقره ۲۶۴/۲۶۵ راجع به صدقه دادن بدون منت می فرماید: آن افرادی که اموال خود را در راه خدای انفاق می کنند و پس از این انفاق منتی بر سر آن شخص مستحق نمی گذارند و اذیتی به او نمی رسانند و جزای ایشان پیش پروردگارشان خواهد بود و خائف و محزون نخواهند شد. گفتار نیکو و عفو بهتر است از آن صدقه ای که دنبال آن برای شخص مستحق اذیتی در کار باشد و خدا بی نیاز و بردبار است.

اما صدقه امام حسین: ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می نگارد: مرد اعرابی در مدینه آمد و گفت: بخشنده ترین مردم این شهر کیست؟ او را به جانب امام

حسین راهنمایی کردند. آن شخص امام حسین را در مسجد در حال نماز یافت و اشعاری خواند که مضمون آنها اظهار حاجت بود و ما از لحاظ اختصار از نگاشتن آنها خودداری می نمایم.

موقعی که حضرت امام حسین از نماز فراغت یافت به قنبر فرمود: آیا از مال حجاز که برای ما آوردند چیزی باقی مانده قنبر گفت: آری مبلغ چهار هزار (۴۰۰۰) دینار که (فعلاً قیمت هر دینار عراقی بیست تومان است) باقی مانده. امام حسین فرمود: آنها را حاضر کن! زیرا کسی که از ما به آنها سزاوارتر است آمده. موقعی که قنبر آن پول ها را حاضر کرد امام آن دینارها را در میان برد (بضم باء و سکون را که یک نوع لباسی است) خود پیچید و از لحاظ کمی پول پشت در ایستاد و آنها را از شکاف در به آن اعرابی عطا کرد.

همین که اعرابی آن پول ها را دریافت کرد به شدت گریان شد. امام حسین فرمود: برای کمی پول گریه می کنی؟! گفت: نه، بلکه از این لحاظ گریه می کنم که خاک، مثل تو بخشنده ای را چگونه در زیر خود جای خواهد داد!!

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از هشام بن سالم روایت می کند که گفت: موقعی که شب می شد و قسمتی از شب می گذشت حضرت صادق آل محمد همیانی که پر از نان و گوشت بود بر پشت گردن و دوش مقدس خود می نهاد و متوجه خانه محتاجین بینوایان، بیوه زنان و ایتام می شد بدون اینکه کسی آن بزرگوار را بشناسد نان و گوشت درهم و دینار به ایشان می داد و به خانه خود مراجعت می نمود.

شخصی به حضور امام صادق آمد و اظهار حاجت نمود، آن بزرگوار از غلام

خود پرسید چه مبلغ پول موجودی داری؟ غلام گفت: چهار صد (۴۰۰) درهم. امام فرمود: آن مبلغ را حاضر کن!! وقتی که آن پول را آورد حضرت صادق آن را به آن شخص سائل داد شخص مستحق زبان به سپاسگذاری گشود و رفت.

موقعی که آن شخص سائل رفت حضرت صادق به غلام خویش فرمود، برو او را برگردان!! وقتی برگشت امام به وی فرمود، بهترین عطاء و بخشش آن است که انسان سائل را مستغنی و بی نیاز کند و من هنوز آن طور که باید و شاید تو را بی نیاز نکرده ام. آنگاه امام صادق انگشتر خود را که ده هزار (۱۰۰۰۰) درهم قیمت داشت به آن شخص سائل داد و فرمود، آن را بفروش و زندگی خود را اداره کن!!

نیز در کتاب سابق الذکر از هارون بن عیسی روایت می کند که گفت: یک وقت حضرت امام جعفر صادق به فرزند خود محمد فرمود: ای پسرک عزیزم از نفقه و صدقه ها چه مقداری نزد تو موجود است؟ محمد گفت: مبلغ چهل دینار.

امام صادق فرمود: آن پول را به مصرف مستحقین برسان. محمد گفت: من غیر از این چهل دینار چیزی ندارم، این پول را برای مخارج یومیه خود نهاده ام که معطل نباشم. حضرت صادق فرمود: آن پول را صدقه بده که خدای توانا عوض آن را به تو عطا خواهد کرد. آیا نمی دانی از برای هر چیزی کلیدی است و کلید رزق و روزی صدقه دادن است؟!

همین که محمد آن چهل دینار را در راه خدا صدقه داد مبلغ چهار هزار (۴۰۰۰) دینار از جای دیگر برای او رسید و حضرت امام صادق فرمود: ما در راه خدا چهل دینار صدقه دادیم و خدای رؤف مبلغ چهار هزار (۴۰۰۰) دینار را

برای ما عطا کرد!!

مردی از اهل خراسان نزد یاران امام صادق آمد و گفت: من تهیدست شده ام و در نظر دارم که به جانب خراسان برگردم چون خرجی راه ندارم لذا از شما می خواهم که به من کمک کنید تا به وطن خویش مراجعت نمایم!! حضرت امام صادق متوجه یمین و یسار خود شد و به یارانش فرمود، چه کسی به وی کمک می کند؟ اصحاب آن بزرگوار مبلغ پنج هزار (۵۰۰۰) درهم به آن سائل کمک کردند و او را به جانب وطنش روانه نمودند.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از کتاب فنون نقل می کند که یکی از حجاج مدینه پس از این که از خواب بیدار می شود این طور گمان کرد که همیان پولش را سرقت کرده اند وی برای یافتن پول خود خارج شد و حضرت صادق را دید که مشغول نماز است ولی چون آن بزرگوار را نشناخت لذا دامن آن حضرت را گرفت و گفت تو همیان مرا سرقت نموده ای!! امام صادق فرمود: چقدر پول در میان همیان تو بوده؟ گفت: هزار (۱۰۰۰) دینار. حضرت صادق آن شخص را به منزل خودبرد و مبلغ هزار دینار به او داد. وقتی که آن شخص از حضور امام متوجه منزل خود گردید در بین راه همیان خویش را یافت، لذا نزد امام صادق برگشت و با معذرت خواهی هزار دینار پول را به حضرت صادق تقدیم نمود. ولی حضرت صادق آن پول را پس نگرفت و فرمود: چیزی که از دست من خارج شود هرگز به من نخواهد گشت!! آن شخص پرسید، این آقا کیست؟! گفتند: این آقا حضرت امام جعفر صادق است، گفت: شخصیتی مثل امام صادق باید هم اینطور باشد!!

ص: ۲۳۳

صدوق از معلى بن خنيس (بضم خا و فتح نون و سکون ياء) روايت مى کند که گفت: يك شب حضرت امام جعفر صادق متوجه زلله بنى ساعده شد (زلله بضم ظاء و فتح لام مشدد) سايبانى بوده که روزها به جهت گرما در آنجا جمع مى شدند و شبها فقراء و غريبان در آنجا منزل مى گرفتند و مى خوابيدند.

راوى مى گويد: آن شب از آسمان باران مى آمد من نيز دنبال حضرت صادق رفتم ناگاه ديدم چيزى از دست آن بزرگوار بر زمين افتاد بعد از آن فرمود، خدايا آنچه که از دستم افتاد به من برگردان. من پيش رفتم و به امام صادق سلام کردم، فرمود: معلى، گفتم: ليکک فدای تو شوم! فرمود: دست بکش روى زمين و آنچه که از دست من افتاده به من بده! وقتى من دست روى زمين کشيدم ديدم مقدارى نان را آن حضرت روى زمين ريخته در آن حينى که نانها را جمع مى کردم و به حضرت صادق مى دادم ناگاه انبانى پر از نان يافتم به امام صادق گفتم: فدایت شوم خواهش من اين است که اجازه دهى من اين انبان نان را حمل و نقل کنم؟ امام فرمود: نه من خودم به حمل و نقل اين نان اولى و سزاوارترم، به تو اين اجازه را مى دهم که با من بيابى. معلى مى گويد: من با امام صادق رفتم تا به زلله بنى ساعده رسيديم. گروهى از فقراء و بى نوایان را در آنجا يافتم که همه خواب بودند. حضرت صادق براى هر يك از آن بيچارگان يکى يا دو قرص نان در زير لباسشان مى گذاشت تا اينکه به آخرين نفر ايشان رسيد و نان او را نيز در زير لباسش نهاد و برگشتيم. من به امام صادق گفتم: اين گروهى که شما نسبت به آنان محبت کردى حق را مى شناسند يعنى از شيعيان شما به شمار مى روند؟ در جوابم فرمود: اگر اينان حق را مى شناختند، ما راجع به همه امور ايشان حتى

نمک کوبیده آنان مساوات می کردیم.

ابن شهر آشوب از هشام بن حکم (به فتح حاء و کاف) روایت می کند که گفت: مردی از ملوک جبل که از دوستان حضرت صادق به شمار می رفت همه ساله به منظور زیارت امام صادق به حج مشرف می شد وقتی از مکه معظمه به مدینه طیبه می آمد، حضرت صادق او را منزل و مأوا می داد آن شخص جبلی برای اینکه به حضرت صادق خیلی علاقه داشت زیاد در حضور آن بزرگوار توقف می کرد. در یکی از سالها که وارد مدینه شد پس از اینکه خواست از حضور امام صادق مرخص شود مبلغ ده هزار (۱۰۰۰۰) درهم به حضرت صادق داد تا آن برگزیده خدا برای وی خانه بخرد که هرگاه وارد مدینه طیبه می شود خانه ای از خود داشته باشد و مزاحم حضرت صادق نشود. آن پول را به امام صادق داد و متوجه مکه مکرمه گردید وقتی که از مکه برگشت نزد امام جعفر صادق آمد و گفت: خانه از برای من خریدی؟ فرمود: آری آنگاه یک کاغذ به او داد و فرمود: این قباله خانه توست. همین که آن شخص آن کاغذ را مطالعه کرد دید و نوشته: بسم الله الرحمن الرحيم این قباله آن خانه ای است که جعفر بن محمد در فردوس برین از برای فلان بن فلان جبلی خریده است. حدود چهار گانه آن خانه بدین قرار است:

۱. حدی به خانه رسول خدا.

۲. حدی به خانه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب.

۳. حدی به خانه حضرت حسن بن علی.

۴. حدی به خانه حضرت حسین بن علی.

ص: ۲۳۵

وقتی آن شخص جبلی آن نامه را خواند به حضرت صادق گفت: راضی شدم. امام فرمود: من پول تو را در میان فرزندان امام حسن و امام حسین تقسیم نمودم. امیدوارم که خدای رؤف از تو قبول کند و عوض آن را در بهشت به تو عطا فرماید. آن مرد جبلی قباله حضرت صادق را گرفت و با خود نگاه داشت تا آن موقعی که عمرش تمام شد و اجلش فرا رسید وقتی موقع جان دادن او شد همه اهل و عیال خود را جمع کرد و در موقع وصیت خود آنان را قسم داد که این قباله را در میان قبر من بگذارید!! بازماندگان او به این وصیت عمل کردند، روز دیگر که بالای قبر او رفتند آن قباله را روی قبر یافتند. همین که آن را خواندند دیدند نوشته: به خدا قسم جعفر بن محمد راجع به آنچه که از برای من گفته و نوشته بود به وعده خود وفا کرد. نگارنده گوید: بخشش و سخاوت و صدقات علنی و آشکار حضرت امام جعفر صادق قابل شماره و احصاء نیست تا چه برسد به بذل و بخششهای مخفیانه آن حضرت.

۱۰- ارشاد و هدایت حضرت صادق آل محمد:

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابو بصیر روایت می کند که گفت: من همسایه ای داشتم که از اعوان ظلمه بود. او ثروت و پولی بدست آورده بود. کنیزان خواننده ای داشت. دائماً انجمنی از افرادی که اهل لهو و لعب و عیش و طرب بودند آراسته داشت. شرب خمر می کرد و کنیزان خواننده برای او خوانندگی می کردند. من که همسایه و مجاور او بودم همیشه از صدای لهو و لعب او متأذی و ناراحت بودم لذا چند مرتبه راجع به این موضوع به او شکایت

کردم ولی او توجهی نکرد من راجع به این مطلب فوق العاده اصرار کردم.

آخر الامر در جوابم گفتم: ای مرد! من شخصی مبتلا و اسیر شیطان و هوا و هوس هستم. تو مردی هستی معاف و آزاد اگر تو شرح حال مرا به حضرت امام جعفر صادق بگویی بعید نیست که خدای رؤف مرا از شر نفس اماره نجات دهد. ابوبصیر می گوید: سخن آن مرد در من

اثر کرد، لذا صبر کردم تا آن موقعی که از کوفه به مدینه طیبه رفتم و به حضور حضرت صادق مشرف شدم، جریان همسایه خود را برای حضرت امام جعفر صادق شرح دادم. حضرت صادق فرمود: موقعی که به کوفه برگشتی آن مرد بدیدن تو خواهد آمد، وقتی بدیدن تو آمد می گویی جعفر بن محمد می گوید: اگر تو دست از لهو و لعب و معصیت خدا برداری من هم بهشت خدا را برای تو ضامن می شوم. موقعی که من به کوفه مراجعت کردم و مردم بدیدن من آمدند آن مرد نیز بدیدن من آمد، وقتی که خواست برود من او را نگاه داشتم تا اینکه مهمانهای من همه رفتند، آنگاه به او گفتم: من جریان تو را برای امام جعفر صادق شرح دادم. آن بزرگوار در جوابم فرمود: موقعی که برگشتی سلام مرا به او میرسانی و از قول من می گویی: اگر تو دست از این لهو و لعب برداری من بهشت را برای تو ضامن خواهم شد. آن مرد از شنیدن این سخن گریان شد و گفت: تو را به خدا قسم می دهم آیا جعفر بن محمد این موضوع را گفت: من قسم یاد کردم: آری. او گفت: همین ضمانت مرا کافی است. این را گفت و از نزد من رفت.

چند روزی که از این جریان گذشت وی شخصی را نزد من فرستاد تا پیش او بروم موقعی که من وارد خانه او شدم دیدم با بدن برهنه پشت در ایستاده و می

گوید: ای ابوبصیر! من آنچه اموال در منزل خود داشتم خارج کردم و فعلاً چنانکه می بینی برهنه و عریانم. ابوبصیر می گوید: همین که آن مرد را بدین وضع دیدم نزد برادران دینی خود رفتم و از برای وی لباس جمع کردم و بدن عریان او را پوشانیدم.

چندروزی که از این جریان گذشت دیدم برای دومین بار شخصی را نزد من فرستاده که من مریض شده ام نزد من بیا! من نزد وی رفت و آمد می کردم و او را پرستاری و معالجه می نمودم تا آن موقعی که اجلش فرا رسید.

من در آن موقعی که وی مشغول جان کندن بود به بالینش نشسته بودم، ناگاه دیدم غشی عارض او شد، وقتی بهوش آمد و گفت: ای ابوبصیر! حضرت صادق آل محمد نسبت به آن عهد و پیمانی که با من کرده بود به وعده خود وفا کرد. این را گفت و از این جهان در گذشت.

پس از فوت وی من عازم حج شدم وقتی که وارد مدینه طیبه شدم و خواستم به حضور حضرت امام جعفر صادق مشرف شدم اذن دخول خواستم وقتی برای تشریف مجاز شدم یک پایم در دالان و یک پایم در صحن خانه بود که شنیدم حضرت صادق از داخل خانه صدا زد: ای ابوبصیر! ما راجع به آنچه که برای همسایه تو ضامن شده بودیم به وعده خود وفا کردیم!!

صدوق روایت می کند که یک روز حضرت صادق آل محمد از حال یکی از اهل مجلس خود که در حضورش حاضر نبود پرسش نمود؟ به عرض آن برگزیده خدا رساندند که مریض است. امام صادق به عزم عیادت او حرکت کرد، موقعی به بالین وی رسید که در حال جان دادن بود.

امام صادق علیه السلام به او فرمود:

به خدا خوش بین باش! وی در جواب حضرت صادق گفت: من به خدای خودم خوشبین هستم، ولی برای دخترانم غمگین و اندوهناکم، چیزی مرا بیمار نکرده مگر غم و غصه ایشان. امام صادق فرمود: به همان خدائی که امیدداری حسنات تو را دو برابر و گناهانت را محو نماید امیدوار باش که کار دختران تو را اصلاح فرماید. آیا نشنیده ای که پیامبر اکرم اسلام فرموده: شب معراج در وقتی که از سدره المنتهی گذشتم و به شاخه های آن رسیدم میوه جاتی را بر آن شاخه ها آویزان دیدم که: از بعضی از آنها شیر خارج می شد، از بعضی از آنها عسل، از بعضی از آنها روغن، از بعضی از آنها آرد بسیار خوب و سفید، از بعضی از آنها جامه و لباس. از بعضی از آنها چیزی نظیر سدر بیرون می آمد و همه آن اشیاء به سوی زمین نازل می شدند. در این موقع جبرئیل با من نبود زیرا من از درجه او صعود نموده بودم و او از مقام من عقب مانده بود.

در همین موقع بود که خدای سبحان به من وحی کرد: ای محمد! من این اشیاء را در این مکان که بالاترین مکانها است از برای غذا دختران و پسران مؤمنین امت تو رویانیدم. تو به پدران دختران بگو: برای تنگدستی نگران و ناراحت نباشید!! همچنان که من ایشان را آفریده ام رزق و روزی آنان را هم خواهم داد. نگارنده گوید: شیخ سعدی راجع به مضمون این حدیث شریف اشعاری گفته که نگاشتن آنها در این مقام بسیار مناسب دارد:

یکی طفل دندان در آورده بود

پدر سر به فکرت فرو برده بود

که من و برگ از کجا آرامش

مروت نباشد که بگذارمش

چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت

نگر تازن او را چه مردانه گفت

توانا است آخر خداوند روز

که روزی رساند تو چندین مسوز

نگارنده کودک اندر شکم

نویسنده عمر و روزی است هم

خداوند گاری که عبدی خرید

بدارد فکیف آنکه عبد آفرید

تو را نیست این تکیه بر کردگار

که مملوک را بر خداوند گار

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: روایت شده که حضرت امام جعفر صادق برای عوام و خواص مردم جلوس می کرد. مردم از اطراف عالم می آمدند و راجع به حلال و حرام و تفسیر و تأویل قرآن پرسش می نمودند، احدی از حضور آن حضرت خارج نمیشد مگر اینکه از جوابی که گرفته بود راضی و خوشحال بود.

شیخ بهائی کما فی الکنا و الالقاب فی ترجمه البصری از عنوان بصری روایت می کند که گفت: من پیرمردی بودم که مدت (۹۴) سال از عمرم طی شده بود و سال های متوالی بود که نزد مالک بن انس برای تحصیل علم و تلمذ می رفتم. موقعی که حضرت صادق وارد مدینه شد نزد آن بزرگوار رفت و آمد می کردم و دوست داشتم همان طور که نزد مالک تحصیل علم می کردم در حضور حضرت صادق استفاده علم نمایم.

یک روز آن برگزیده خدا به من فرمود: من شخصی هستم که مورد نیاز و احتیاج مردم قرار گرفته ام، به اضافه اینکه در ساعت های شب و روز ذکر و دعاهائی نیز دارم. تو مرا از اذکار و اوراد دم باز مدار. پیش مالک برو و تحصیل علم کن همانطور که قبلا هم می رفتی.

من از شنیدن این موضوع فوق العاده مغموم شدم و از حضور آن حضرت

مرخص گردیدم و با خود گفتم: اگر از من چیزی به جعفر بن محمد می رسید مرا از رفت و آمد در محضر خود منع و از تحصیل علم محروم نمی کرد. پس از این تفکر وارد مسجد پیغمبر خدا شدم و بر آن حضرت سلام کردم و برگشتم، فردا برای دومین بار داخل روضه مقدسه آن بزرگوار گردیدم و پس از اینکه دو رکعت نماز خواندم دعا کردم و گفتم: پروردگارا! از تو مسئلت می نمایم که قلب جعفر بن محمد را نسبت به من مهربان و از علم آن حضرت به من نصیب کنی که براه راست تو هدایت شوم!!

موقعی که این دعا را کردم به جانب خانه خود مراجعت نمودم چون قلبم محبت جعفر بن محمد را پیدا کرد و نزد مالک بن انس هم نرفتم. از آن به بعد جز برای نماز واجب از خانه خود خارج نمی شدم تا اینکه صبرم تمام شد، سینه ام تنگ گردید بعد از نماز عصری بود که نعلین و رداء پوشیدم و متوجه خانه جعفر بن محمد شدم همین که نزدیک خانه آن بزرگوار رسیدم و در زدم خادم امام بیرون آمد و گفت: چه حاجتی داری؟ گفتم: می خواهم به حضرت صادق سلام کنم.

گفت: امام صادق سر سجاده جلوس کرده (و مشغول تعقیب و دعاء است) من مقابل درب خانه آن بزرگوار نشستم، طولی نکشید که دیدم خادمی بیرون آمد و گفت: بفرمائید! من داخل شدم و سلام کردم، امام پس از اینکه جواب سلام مرا داد، فرمود: بنشین خدا تو را بیامرزد. من نشستم حضرت صادق بعد از اینکه چند لحظه ای سر خود را بزیر انداخت سر برداشت و در حق من دعا کرد و فرمود: چه حاجتی داری؟ من با خود گفتم: اگر از زیارت حضرت صادق غیر از

این دعا چیزی به من نصیب نشود همین دعا مرا کافی خواهد بود. امام صادق نیز به من فرمود: چه حاجتی داری؟ گفتم: من از خدای رؤف خواسته‌ام که قلب تو را نسبت به من مهربان و از علم تو به من نصیب فرماید و امیدوارم که خدای توانا این دعا را مستجاب فرماید؟! حضرت صادق در جوابم فرمود: علم به یاد دادن نیست، بلکه علم یک نوع نوری است که در قلب هر کسی که خدا بخواهد او را هدایت کند واقع می‌شود. اگر منظور تو علم است. اولاً: حقیقت عبودیت و بندگی را در نفس خود جای بده. ثانیاً: علم را برای عمل بیاموز. ثالثاً اگر خدا بخواهد که به تو بفهماند می‌فهماند. من به آن حضرت گفتم: ای شریف! آن بزرگوار فرمود: به من بگو: ابا عبدالله! گفتم: یا ابا عبدالله! حقیقت عبودیت و بندگی چیست؟ فرمود: سه چیز است:

۱. انسان نسبت به آنچه که خدا به او عطا فرموده خود را مالک نداند. چرا؟ زیرا افرادی که بنده باشند مالک نیستند بندگان مال را مال خدا می‌دانند لذا مال را در آن راهی مصرف می‌کنند که خدا به آنان دستور داده.

۲. هیچگاه بنده از برای خود تدبیری نکنند. مشغله انسان همان کارهایی باشد که خدای حکیم نسبت به آنها امر و نهی فرموده.

موقعی که بنده خود را نسبت به آنچه که خدا به او عطا کرده مالک نداند انفاق کردن در آن راه‌هایی که خدا دستور داده بر او سهل و آسان خواهد شد. موقعی که انسان تدبیر و چاره‌جویی امور خود را به مدبر یعنی خدای توانا واگذار نماید مصائب و مشکلات دنیوی بر او سهل و ناچیز می‌گردد. موقعی که

بنده به اموری مشغول باشد که خدای علیم نسبت به آنها امر و نهی کرده فرصتی برای ریاکاری و خود نمائی به مردم و مباحثات نخواهد داشت.

وقتی خدا بنده را به این سه موضوع گرامی بدارد دنیا از ابلیس و خلق، در نظرش ناچیز خواهند شد. دنیا را برای کثرت اموال و فخریه کردن طلب نمی کند. جاه و مقام را از مردم طلب نخواهد کرد و روزگار خود را به بطالت طی نمی نماید. این ها اولین درجه تقوا هستند، چنانکه خدای علیم در قرآن کریم (سوره قصص / ۸۳) می فرماید: {تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ} (۱)

راوی می گوید: به حضرت صادق آل محمد گفتم: مرا پند و اندرز بده! فرمود: من درباره نه موضوع به تو توصیه و سفارش می کنم که برای افرادی که بخواهند راه خدا را طی نمایند لزوم دارد و از خدای سبحان می خواهم که تو را برای انجام دادن آنها موفق و مؤید بدارد!!

تعداد سه موضوع از آن موضوعات راجع به ریاضت نفس و سه موضوع دیگر درباره حلم و سه مطلب آخر به جهت علم است، بر تو لازم است که آنها را حفظ نمائی و درباره آنها تهاون و سستی نکنی. عنوان بصری می گوید: من قلب خود را متوجه امام صادق کردم.

فرمود: آن سه موضوعی که درباره ریاضت است عبارتند از:

۱. چیزی را که به آن اشتها ننداری مخور! چرا؟ زیرا باعث حماقت و ابله‌ی

ص: ۲۴۳

۱- یعنی این دار آخرت است که آن را برای افرادی قرار دادیم که قصد جاه طلبی و فساد در زمین ندارند و عاقبت نیکو برای آن افرادی است که با تقوا و پرهیزکار باشند (مولف).

خواهد شد.

۲. چیزی مخور مگر در موقعی که گرسنه شوی.

۳. موقعی که می خواهی بخوری چیز حلال بخور و در موقع چیز خوردن بسم الله الرحمن الرحیم بگو! و بیاد آن حدیثی بیفتند که پیامبر عظیم الشان اسلام می فرماید: انسان هیچ ظرفی را پر نمی کند که شر و فساد آن از پر کردن شکم بیشتر باشد. چنانکه به ناچار باید غذا خورد بایستی یک سوم معده را برای غذا و یک سوم آن را برای آب و یک سوم آن را برای نفس کشیدن قرار داد. و آن سه موضوعی که راجع به حلم هستند عبارتند از:

۱. اگر کسی به تو بگوید: چنانچه یک کلمه زشتی به من بگویی من در جواب تو ده کلمه خواهم گفت: شما بگو: اگر تو ده کلمه بد به من بگویی من یک کلمه در جواب تو نخواهم گفت.

۲. کسی که به تو دشنام دهد بگو: اگر تو راست می گویی من از خدا مسئلت می کنم که مرا بیامرزد و اگر دروغ می گویی از خدا می خواهم تو را بیامرزد.

۳. اگر کسی به تو وعده دشنام و جدائی دهد تو به او وعده نصیحت و رعایت بده.

و آن سه مطلبی که درباره علم و دانش هستند عبارتند از:

۱. آنچه را که نمی دانی از علماء پرسش کن و بترس از اینکه آنان را برنجانی و یا اینکه از باب تجربه و امتحان از ایشان پرسش نمایی!!

۲. بترس از اینکه برای خود عمل کنی بلکه باید در تمام اموری که ممکن باشد احتیاط نمایی. از فتوا دادن حذر کن آن طور که از شیر درنده حذر می کنی.

ص: ۲۴۴

۳. گردن خود را برای مردم پل قرار مده! شاید منظور امام این باشد که خود را مطیع مردم ننماید که هر کسی به تو دستوری دهد انجام دهی. آنگاه حضرت صادق به عنوان بصری فرمود: از نزد من برخیز، من به اندازه کافی تو را نصیحت کردم، بیش از این وقت دعا و اذکار مرا ضایع مکن. چه آنکه من مردی هستم که برای وقت و نفس خویش ارزش قائلم، و السلام علی من اتبع الهدی.

ابن شهر آشوب از مسند (بضم میم و سکون سین و فتح نون) ابوحنیفه از حسن بن زیاد نقل می کند که گفت: شنیدم از ابوحنیفه که رئیس و امام یکی از مذاهب چهار گانه اهل تسنن به شمار می رود پرسیدند. چه کسی را دیدی که از تمام مردم علم و فقاہتش بیشتر باشد؟ ابوحنیفه گفت: جعفر بن محمد، زیرا موقعی که منصور او را از مدینه خواست نزد من فرستاد و گفت: ای ابوحنیفه مردم متوجه و مفتون جعفر بن محمد شده اند، لذا تو خود را مهیا کن که مسائل مشکل از او پرسش نمائی!! من تعداد چهل مسئله در نظر گرفتم که از آن حضرت پرسش نمایم. منصور که آن موقع در حیره بود ۵۶ مرا احضار کرد، وقتی من

نزد منصور رفتم دیدم حضرت امام جعفر صادق طرف راست منصور نشسته بود. همین که نظر من به جعفر ابن محمد افتاد عظمت و هیبت آن بزرگوار آن چنان مرا گرفت و تحت تأثیرم قرار داد که هیبت منصور سفاک مرا تحت تأثیر قرار نداد.

من به حضرت صادق سلام کردم و آن بزرگوار به من اشاره کرد: بنشین! من نشستم. منصور پس از نشستن من متوجه امام صادق شد و گفت: ای ابو عبدالله! این شخص ابوحنیفه است.

امام صادق فرمود: او را می شناسم. منصور توجهی به من کرد و گفت: مسائل خود را از ابو عبدالله پرسش کن!! وقتی من مشغول پرسش مسئله های خود شدم حضرت صادق جواب می داد و می فرمود: شما درباره این مسئله چنین می گوید و اهل مدینه چنان می گویند. فتوای حضرت صادق گاهی موافق با فتوای ما و گاهی موافق با فتوای اهل مدینه و گاهی مخالف با فتوای همه بود.

امام صادق بدون اینکه هیچ گونه اخلالی بنماید جواب چهل مسئله مرا فرمود. بدین لحاظ بود که ابوحنیفه گفت: کسی که اختلاف اقوال را از همه کس بیشتر و بهتر بداند علمش از همه بیشتر و فقهتش از همه کس زیادتر است.

محدث قمی در کتاب انوار البهیة از صادق آل محمد روایت می کند که فرمود: اگر بتوانی از منزل خود خارج نشوی خارج مشو!! زیرا بر تو لازم و واجب است وقتی از خانه خود خارج شدی غیبت نکنی، دروغ نگوئی حسودی نکنی، ریا کاری نکنی، خودنمایی نکنی، مداهنه و سازش (با ناکسان و ناهلان) ننمایی، در صورتی که برای انسان سخت است که خود را از این معاصی حفظ نماید.

ولی اگر در منزل باشی و خارج نشوی از این گناهان مصون و آسوده خواهی بود. آنگاه آن بزرگوار فرمود: خانه شخص مسلمان خوب صومعه ای است از برای او، زیرا که وی در خانه خویش چشم، زبان، نفس و عورت خود را حفظ می نماید.

اخبار و روایات از طرف پیامبر اسلام و امامان مذهب مقدس شیعه راجع به اعتزال یعنی کناره گیری کردن از مردم زیاد وارد شده ولی چون منظور ما در این

کتاب اختصار است لذا به نوشتن دو حدیث اکتفاء می نمایم.

۱. محدث قمی در کتاب منتهی الامال از کتاب تحصین شیخ احمد بن فهد از ابن مسعود از پیامبر اسلام روایت می کند که فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که دین هیچ شخص دینداری به سلامت نخواهد ماند مگر اینکه از سر کوهی به سر کوهی دیگر فرار کند و نظیر روباه به بچه های خود از سوراخی به سوراخ دیگر پنهان شود!!

گفتند: یا رسول الله این زمانی که شما می گوئید چه زمانی است؟ فرمود: آن زمانی است که مخارج و معیشت انسان تهیه و تأمین نشود مگر به معصیت پروردگار، در آن زمان است که عزوبت یعنی زن نگرفتن حلال می شود. گفتند یا رسول الله شما ما را امر به تزویج فرمودید؟! فرمود: آری ولی هلاک انسان در آن زمان بدست پدر و مادرش خواهد بود. چنان چه پدر و مادر نداشته باشد هلاک وی بدست زن و فرزندانش خواهد بود اگر زن و فرزند نداشته باشد بدست همسایگانش هلاک می شود!! پرسیدند: چگونه هلاک او بدست ایشان است؟! فرمود: او را برای تهیدستی ملامت و سرزنش می کنند، از او چیزهایی خواهش می نمایند که نمی تواند فراهم کند، لذا مجبور می شود که خود را در موارد هلاکت (یعنی از دست دادن دین و مذهب) بیفکند!!

۲. شیخ بهائی در کتاب اربعین که تعداد چهل حدیث را در آن درج کرده و درباره هر کدام از آنها شرح و بسط بسیار مفصل و نیکویی داده می نگارد: روایت شده: حواریون به حضرت عیسی بن مریم گفتند: یا روح الله: ما با چه افرادی مجالست و نشست و برخاست کنیم؟ فرمود: با کسی که دیدن او شما را

ص: ۲۴۷

بیاد خدا بیاورد، سخن او علم شما را زیاد کند، عمل وی شما را به آخرت راغب نماید.

سعدی در این باره چه خوب سروده:

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی

هزاران در از خلق بر خود ببندی گرت باز باشد در آسمانی چنان می روی ساکن و خواب بر سر

که می ترسم از کاروان باز مانی وصیت

همین است جان برادر که اوقات ضایع مکن تا توانی

ولقد اجاد من قال:

معرفت از آدمیان برده اند آدمیان را زمیان برده اند

با نفس هر که بر آمیختم مصلحت آن بود که بگریختم

سایه کس فرهمنائی نداشت صحبت کس بوی وفائی نداشت صحبت نیکان ز جهان دور گشت شأن

عسل خانه زنبور گشت معرفت اندر گل آدم نماند

اهل دلی در همه عالم نماند.

گرچه درباره رفت و آمد با مردم اخبار و روایات از ائمه معصومین رسیده ولی در عین حال در زمانه ما جز آن مواردی که استثناء شده از قبیل: صله رحم و رسیدگی به فقراء و بی نوایان و... برای کسی که بخواهد از فتنه و آشوبهای این زمان سلامت باشد اصلح و انسب بفرمایید: لازم و واجب است که از گرگان آدمی صورت فراری گردد تا در آغوش نصرت و یاری جای گیرد.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از مأمون رقی روایت می کند که گفت: من در حضور حضرت صادق آل محمد بودم، در آن موقع سهل بن حسن خراسانی در خدمت آن بزرگوار حاضر شد، پس از اینکه وی سلام کرد و نشست متوجه امام صادق شد و گفت: یا بن رسول الله! شما صاحب رأفت و رحمت هستید، شما خانواده امامت هستید، چرا برای حق خود دفاع نمی کنید و درباره گرفتن آن کوتاهی می نمایید؟ در صورتی که تعداد صد هزار (۱۰۰۰۰۰) نفر از شیعیان شما حاضرند برای شما شمشیر بزنند؟! حضرت صادق فرمود: ای خراسانی بنشین! آنگاه آن بزرگوار به حنیفه فرمود: تنور را گرم کن! حنیفه که کنیز آن حضرت بود تنور را آنچنان گرم کرد که زیر آتش سرخ و بالای آن از شدت حرارت سفید گردید.

امام صادق پس از این دستور به آن شخص خراسانی فرمود: برخیز و داخل این تنور شو! وی در جواب حضرت صادق گفت: ای آقای! یا بن رسول الله! مرا به وسیله آتش معذب نمای، از من بگذر! خدا از تو بگذرد. امام صادق فرمود: از تو در گذشتم. در همین موقع بود که دیدم هارون مکی به حضور آن بزرگوار مشرف شد و پس از اینکه نعلین های خود را به انگشت سبابه خویش گرفت و گفت: السلام علیک یا بن رسول الله.

حضرت صادق به وی فرمود: نعلین خود را بینداز و داخل این تنور شو! او کفش خویش را انداخت و داخل تنور گردید!! امام متوجه آن شخص خراسانی شد و راجع به خراسان نظیر کسی که خراسان را مشاهده کرده باشد مشغول

گفتگو شد.

پس از این جریان امام صادق به آن شخص خراسانی فرمود: برخیز و داخل تنور را نگاه کن! آن مرد خراسانی می گوید: وقتی برخواستم و در میان تنور نظر کردم هارون را دیدم که چهار زانو در میان تنور نشسته آنگاه از تنور خارج شد و بر ما سلام کرد.

امام صادق به آن شخص خراسانی فرمود: در خراسان چند نفر نظیر این مرد (یعنی هارون مکی که داخل تنور شده) وجود دارد؟! گفت: به خدا قسم یک نفر از این قبیل افراد وجود ندارد. حضرت صادق فرمود: ما در زمانی که تو پنج نفر از این قبیل اشخاص که معاضد و پشتیبان ما باشند نبینی خروج نخواهیم کرد، ما خودمان موقع خروج را بهتر می دانیم.

در کتاب خرائج از هارون بن رثاب روایت می کند که گفت: من برادری داشتم که تابع مذهب جارودیه بود. یک وقت که در حضور حضرت امام جعفر صادق مشرف شده بودم آن بزرگوار به من فرمود: حال آن برادرت که مذهب جارودی دارد چگونه است؟ من گفتم: وی نزد قاضی و همسایگانش آبرومند و پسندیده به شمار می رود، او از هر جهت خوب است فقط تنها عیبی که دارد این است که به امامت شما خانواده اقرار ندارد.

امام صادق فرمود: چرا اقرار به امامت ما ندارد؟ گفتم: این موضوع را از ورع و خدا پرستی خود می داند. فرمود: پس خدا پرستی و پرهیزکاری او در شب نهر بلخ کجا بود؟ هارون می گوید: من نزد برادر خود آمدم و به او گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! بگو بدانم جریان شب نهر بلخ چه بوده؟! آنگاه موضوعی که بین

ص: ۲۵۰

من و حضرت صادق گفتگو شده بود از برایش شرح دادم.

برادرم گفت: راستی حضرت صادق تو را بدین جریان خبر داد؟ گفتم: آری ناگاه شنیدم گفت: شهادت می دهم که امام صادق حجت پروردگار عالمین است. من گفتم: مرا از این قصه آگاه کن! گفت: من از ماورای نهر بلخ می آمدم. شخصی با من رفیق شد که یک کنیزک آوازه خوان همراه داشت. آن مرد به من گفت: یا تو آتشی برای ما پیدا کن و من اساس تو را حفظ می کنم و یا اینکه من بدنبال آتش می روم و تو این متاع مرا نگاهدار!

من گفتم: تو بطلب آتش برو و من اساس تو را نگاه می دارم. همین که آن شخص بدنبال آتش رفت من برخوامم و با آن کنیز زنا کردم، به خدا قسم نه آن کنیز این راز را فاش کرد و نه من برای کسی گفته ام. این موضوع را جز خدا کسی نمی دانست. راوی می گوید: پس از این جریان برادرم دچار ترس عجیبی شده بود تا اینکه در سال آینده با برادرم به حضور امام جعفر صادق مشرف شدیم. برادر من از حضور صادق آل محمد خارج نشد تا اینکه به امامت آن بزرگوار قائل گردید.

۱۲- اخلاق و رفتار

در کتاب توحید مفضل می نگارد یک وقت مفضل در مسجد پیامبر اسلام نشسته بود. ناگاه شنید ابن ابی العوجا که یکی از کفار و منکرین خدای سبحان بود با یکی از یاران خود مشغول بگفتن سخنان کفر آمیز است. مفضل پس از شنیدن آن کلمات نتوانست خود داری نماید لذا بر این ابی العوجا فریاد زد و

ص: ۲۵۱

گفت: ای دشمن خدا!! تو کافر و ملحد و منکر وجود خدای تعالی شدی و... ابن ابی العوجابه او گفت: ای مرد! اگر تو علم کلام می دانی پس بیا تا با یکدیگر درباره علم کلام تکلم کنیم، اگر تو حجت و دلیل خود را ثابت کردی ما تابع تو خواهیم شد. و اگر از علم کلام بهره ای نداری ما با تو حرفی نداریم و اگر تو از یاران جعفر بن محمد به شماری می روی آن حضرت با ما بدین نحو رفتار نمی کند و نظیر تو با ما مجادله نمی نماید.

امام صادق بیشتر از این قبیل سخنانی که تو از ما شنیده ای شنیده و هیچ گونه فحشی بما نداده است و جواب ما را بخشونت و تندی نداده است. جعفر بن محمد مردی است با حلم، باوقار، صاحب عقل، استوار و ثابت که به زودی عصبانی نمی شود، از طریق سازش و مدارا! خارج نمی گردد، غضب، او را خشمناک نمی کند.

جعفر بن محمد سخنان ما را می شنود. به تمام دلیل و برهان های ما گوش می دهد، تا ما آنچه که می دانیم بگوییم. هر حجت و دلیلی که داریم بیاوریم. به قدری آن بزرگوار صبر می کند و به سخنان ما گوش می دهد که ما گمان می کنیم بر آن حضرت غالب شدیم و حجت او را قطع نمودیم.

پس ازاینکه کاملاً کلام ما را گوش داد شروع می کند به سخن گفتن و حجت دلیل ما را به یک جمله کوتاه و مختصری باطل می کند با صدای آهسته ای ما را ملزم و تابع حجت خود می نماید، عذری از برای ما باقی نمی گذارد، کاری می کند که مادر جواب آن بزرگوار عاجز می شویم. اگر تو از یاران جعفر بن محمد هستی پس مثل آن حضرت باماسخن بگو!!

محدث قمی در کتاب منتهی الآمال می نگارد. از سفیان ثوری روایت شده است که گفت: یک روز من به حضور حضرت امام جعفر صادق رسیدم و آن بزرگوار را متغیر و دگرگون دیدم، سبب نگرانی را از آن حضرت پرسیدم؟ فرمود: من اهل منزل خود را نهی کرده بودم از اینکه بالای بام خانه روند. اکنون که داخل خانه می شدم دیدم یکی از کنیزان که یکی از فرزندان مرا پرورش می دهد کودک مرا در بغل دارد و بالای نردبان است. همین که نظرش به

من افتاد متحیر و دچار لرزده شد و طفل من از دستش بر زمین افتاد و جان سپرد.

تغییر رنگ من از لحاظ مردن آن کودک نیست. بلکه من از این جهت ناراحتم که آن کنیزک از من خائف و ترسان شده. امام صادق با اینکه آن کنیز باعث کشتن فرزندش شده بود به وی فرمود: ترسان و خائف مباش که من تو را در راه خدا آزاد کردم!!

در کتاب مشکات الانوار می نویسد: مردی به حضور امام جعفر صادق مشرف شد و گفت: فلان پسر عمویت نام تو را برد و درباره ناسزا گفتن و بدگویی به تو چنین فرو نگذاشت! راوی می گوید: امام صادق کنیز خود را خواست و دستور داد تا برایش آب وضو حاضر کرد، حضرت صادق وضو گرفت و مشغول نماز شد.

من با خود می گفتم: لابد امام صادق در حق آن شخص نفرین خواهد کرد؟ اما بر خلاف فرض من موقعی که امام صادق از نماز فراغت یافت دعا کرد و گفت: پروردگارا! من آن شخصی که مرا بدگویی کرده بخشیدم.

پس تو که وجود و کرمت از من بیشتر است نیز او را ببخش. او را برای این

عمل که انجام داده مؤآخذه منمای و کیفر مکن. آنگاه امام صادق تضرع و زاری می نمود و برای آن شخص دعا می کرد و من از این بزرگواری آن برگزیده خدا تعجب می کرد!!

ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی از ابو عمر و شیسانی روایت می کند که گفت: حضرت امام جعفر صادق را دیدم که بیلی بدست گرفته، پیراهن غلیظ و ضخیمی پوشیده و در بستان خود مشغول کار بود، عرق از پشت مبارکش فرو می ریخت، راوی می گوید: من به امام صادق گفتم: فدایت شوم بیل را به من بده تا شما را اعانت کنم؟ فرمود: من دوست دارم که مرد در مقابل حرارت آفتاب دربارہ طلب معیشت رنج ببرد!!

۱۳- علت شهادت

در کتاب جنات الخلود می نگارد: علت شهادت حضرت صادق آل محمد همان زهری بوده که منصور خلیفه در میان مجلسی به وسیله طعام یا بواسطه انگور بخورد حضرت صادق داد. منصور چندین مرتبه امام جعفر صادق را مسموم کرد و آن بزرگواری در همه دفعه شفا یافت ولی برای آخرین مرتبه که آن برگزیده خدا را مسموم نمود درد دلی دچار آن حضرت گردید و باعث شهید شدن آن امام مظلوم شد.

عمر بن یزید می گوید: من در اولین مرض و مسمومیت حضرت صادق که به حضور آن بزرگواری مشرف شدم و دیدم مرض آن حضرت خیلی شدید است ترسیدم که از دنیا رحلت نماید. من با خود گفتم: چه خوب است که از آن

حضرت تحقیق نمایم که امام بعد از آن بزرگوار چه کسی خواهد بود؟ ناگاه آن حضرت به علم امامت مقصود مرا دریافت و فرمود: از طرف این بیماری مرا با کی نخواهد بود و بعد از آن شفا یافت.

پس از چند مدت بود که حضرت صادق را نیز مسموم کردند وقتی که من به حضور آن برگزیده خدا رفتم دیدم صورت مبارک خود را به دیوار و پشت مقدس را به جانب در قرار داده چون داخل شدم فرمود: پای مرا به جانب قبله بکش! من اطاعت کردم آنگاه در نظر گرفتم از حضرت صادق راجع به امام بعد از آن برگزیده خدا پرسش نمایم؟ ناگاه آن حضرت منظور مرا به اعجاز امامت دریافت و فرمود: اکنون جواب تو را نخواهم گفت: بعد از این خواهی دانست.

۱۴- جریان شهادت

در کتاب مشکات الانوار می نگارد: در آن بیماری که حضرت صادق آل محمد از دنیا رفت بعضی از یارانش به حضور آن حضرت مشرف گردیدند. پس از تشرف دید امام صادق به قدری ضعیف و لاغر شده که گویا، غیر از سر مبارکش چیزی از بدن نازنینش باقی نمانده!! آن شخص از دیدن ضعف و ناتوانی آن حضرت گریان شد. امام به وی فرمود: چرا گریان شدی؟! گفت: چگونه گریان نشوم در صورتی که شمارا بدین حال می بینم؟! فرمود: گریان مباش! زیرا هر چه دچار مؤمن شود خیر و صلاح او خواهد بود ولو اینکه اعضای او قطعه قطعه شود نیز بصلاح او است و اگر مالک مشرق و مغرب عالم هم گردد خیر و صلاح او می باشد.

ص: ۲۵۵

شیخ طوسی از سالمه کنیز حضرت صادق روایت می کند که گفت: من در موقع احتضار امام جعفر صادق در حضور آن بزرگوار بودم که حالت غشی و اغماء عارض آن حضرت شد. موقعی که بهوش آمد فرمود: مبلغ هفتاد اشرفی به حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب که افطس باشد بدهید و فلان مبلغ هم بفلان و فلان بدهید! من به آن برگزیده خدا گفتم:

به مردی که با کارد به تو حمله کرد و می خواست تو را بکشد بخشش و عطاء می کنی؟! در جوابم فرمود: می خواهی من از آن افرادی نباشم که خدای سبحان آنان را برای صله رحم کردن مدح نموده و در قرآن کریم راجع به ایشان فرمود: آن افرادی که می پیوندند به آنچه که خدا دستور داده و از خدای خود می ترسند و از بدی حساب خوف دارند عاقبت و عافیت آن سرای از آن ایشان خواهد بود. بهشت های دائمی است که آنان و هر کس از پدران و زنان و فرزندانشان که صلاحیت داشته باشند داخل آنها خواهند شد و ملائکه از هر باب و دری بر آنان داخل می شوند و می گویند: برای آن صبر و شکیبائی که کردید سلام بر شما باد. چقدر سرای آخرت خوب و نیکو است آنگاه حضرت صادق متوجه سالمه شد و فرمود: خدای توانا بهشت را آفرید و آن را خوشبو نمود، بوی بهشت تا دو هزار سال راه می رسد ولی بشامه کسی که عاق والدین باشد یا قطع رحم کند نخواهد رسید!!

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نگارد: روایت شده: موقعی که وفات حضرت صادق آل محمد نزدیک شد فرزند خود حضرت موسی بن جعفر را خواست میراث های پیامبران و مقام امامت را به آن حضرت تسلیم نمود، در

حضور شیعیان خصوصی خود امامت آن بزرگوار را ثابت کرد.

صدوق از ابوبصیر روایت می کند که گفت: من نزد ام حمیره که ام ولد یعنی کنیز زرخرید حضرت صادق بود رفتم که درباره فوت حضرت امام صادق تعزیت و تسلیت عرض کنم. آن مخدره گریان شد و من نیز جهت گریه وی گریان شدم. آن گاه آن مخدره به من گفت: ای ابو محمد!! اگر در موقع شهادت حضرت امام جعفر صادق می بودی چیز عجیب و غریبی مشاهده می نمودی، زیرا آن برگزیده خدا در موقع شهادت چشمان مبارک خود را گشود و فرمود: قوم و خویشان مرا نزد من حاضر کنید، ما قوم و خویشان آن حضرت را عموماً حاضر نمودیم، آنگاه آن بزرگوار متوجه آنان شد و فرمود: این شفاعتنا لاتنال مستخفا بالصلوه یعنی شفاعت ما خانواده (محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین) به آن افرادی که در حق نماز استخاف کنند (یعنی نماز را سبک بشمارند و ارزشی برای آنان قائل نشوند) نخواهد رسید!!^(۱)

محدث قمی در کتاب منتهی الآمال می نگارد: اهل خراسان نزد شخصی که او را ابوجعفر می گفتند جمع شدند و از او تقاضا کردند که اموال و استفتاء های آنان را به حضور حضرت صادق آل محمد ببرد.

ابوجعفر پس از اینکه تقاضای ایشان را پذیرفت اموال و نامه های آنان را گرفت و متوجه کوفه گردید. بعد از ورود به کوفه به زیارت قبر حضرت علی بن ابیطالب رفت. وقتی نزد قبر آن بزرگوار رسید شیخی را دید که در ناحیه ای

ص: ۲۵۷

۱- محدث قمی در کتاب سفینه البحار در لغت: صلوات می نگارند: حضرت محمد می فرماید: کسی که نماز خود را سبک به شمارد خدا او را به پانزده خصلت و بلا مبتلا خواهد کرد.

نشسته و جمعیت زیادی در اطرف وی حلقه زده اند، همین که از زیارت فراغت یافت و متوجه آنان شد دید ایشان فقهای شیعیانند و از آن شیخ استفاده فقهی و علمی می نمایند.

من از گروه پرسیدم: این شیخ کیست؟ گفتند: ابو حمزه ثمالی موقعی که من نزد آن جمعیت نشستم. ناگاه دیدم مرد اعرابی وارد شد و گفت: من از مدینه طیبه آمده ام و خبر فوت حضرت صادق آل محمد را آورده ام. ابو حمزه پس از شنیدن این خبر غم انگیز نعره ای زد و دستهای خود را بر زمین زد و از آن اعرابی پرسید: حضرت صادق چه کسی را وصی و جانشین خود قرار داد. اعرابی گفت: فرزندان خود که عبدالله و موسی باشند و منصور دوانیقی را وصی خویش نمود و...

ابو حمزه گفت: علت اینکه منصور را وصی خود قرار داده این است که تقیه کرده تا منصور وصی واقعی آن بزرگوار را که حضرت موسی بن جعفر است به قتل نرساند و علت اینکه فرزند کوچک و فرزند بزرگ خود را که موسی و عبدالله باشند وصی قرار داده این است که مردم بدانند عبدالله لائق مقام امامت نیست، زیرا اگر فرزند بزرگتر عیب و علتی در دین و بدن نداشته باشد واجب بود که او امام باشد. عبدالله افطح اولاً (فیل پا) ثانیاً دینش ناقص، ثالثاً درباره احکام شریعت جاهل بود.

چنانچه وی عیب و علتی نمی دانست حضرت صادق به او اکتفا می کرد. من بدین جهت دریافتم که موسی وصی و امام واقعی خواهد بود و ذکر ما بقی برای مصلحتی بوده است.

شیخ طوسی از ابو ایوب جوزی روایت می کند که گفت در یکی از شبها بود

که منصور دوانیقی مرا احضار کرد. موقعی که نزد او رفتم دیدم بالای صندلی نشسته شمعی در مقابلش نهاده اند. نامه ای در دست دارد و مشغول خواندن آن است وقتی من پس از ورود سلام کردم وی آن نامه را نزد من انداخت و گریان شد آنگاه به من گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که در آن نوشته: حضرت صادق رحلت کرده، بعد از اینکه سه مرتبه آیه، انا الله وانا الیه راجعون را تلاوت کرد گفت: شخصی مثل جعفر در کجا پیدا خواهد شد؟! بعد از این جریان به من گفت: بنویس اگر حضرت صادق یک نفر شخص معلومی را وصی خویش قرار داده او را بخواند و گردن بزن!!

پس از پنج روز جواب نامه آمد که حضرت صادق پنج نفر را وصی خود قرار داده است، آن پنج نفر عبارتند از: ۱- خلیفه ۲- محمد بن سلیمان که والی مدینه بود ۳- عبدالله و ۴- موسی که فرزندان خود آن برگزیده خدا بودند. ۵- حمیده مادر موسی. موقعی که منصور آن نامه را تلاوت کرد گفت: اینان را نمی توان کشت!!

محمد بن یعقوب از حضرت موسی بن جعفر روایت می کند که فرمود: بدن پدر بزرگوار خود را بوسیله دو جامه سفید مصری که لباس احرام آن حضرت بودند یک پیراهنی که خود آن بزرگوار می پوشید.

یک برد (بضم باء و سکون راء) یعنی که آن را به مبلغ چهل دینار طلا خریده بود و اگر امروز می بود چهار صد (۴۰۰) دینار ارزش می داشت کفن کردم. نیز روایت میکند که حضرت موسی بن جعفر پس از فوت حضرت صادق دستور داده بود که هر شب در آن حجره ای که پدر بزرگوارش رحلت کرده بود

۱۵- تاریخ شهادت حضرت صادق آل محمد:

اشاره

روز شهادت آن حضرت شنبه، به قولی روز دوشنبه، روز بیست و پنجم ماه شوال به قولی روز بیست و پنجم ماه رجب. در سال صد و چهل و هشت هجری و در قبرستان بقیع دفن شد. عمر آن حضرت شصت و پنج سال، به قولی شصت و هشت سال بود و مدت امامت، سی و سه سال، به قولی سی و چهار سال. قاتل آن حضرت منصور دوانیقی. علت وفات، زهری بوده که در طعام یا انگور ریخته بودند. مسعودی می نگارد: حضرت صادق آل محمد را در بقیع مدینه نزد پدر و وجد بزرگوارش به خاک سپردند

فضائل حضرت امام جعفر الصادق :

آن حضرت والا منقبت افضل و اکمل اولاد پدر خویش و خلیفه و وصی آن حضرت بود. طالبین از محضر برکات اثرش به اخذ و نقل علوم می پرداختند و از نقاط دور دست به حضور فیوضات موفورش می شتافتند. آوازه علمش در بلاد اسلام پیچید و ائمه کبار از وی روایت می نمودند همچون یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک و سفیان ثوری، و سفیان عیینة، و ابی حنیفه، و شعبه، و ایوب سختیاتی. (۱)

ص: ۲۶۰

ولادت مبارکه آن حضرت به سال هشتاد در مدینه منوره (۱) و مادر مقدسه اش چنان که گفتیم ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و همسر قاسم اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر بود رضی الله عنهم. از این رو می فرمود: دوبار از اولاد صدیقم. (۲) آن حضرت ششمین امام است از ائمه اهل بیت. القاب او صادق و فاضل و طاهر است که به صادق شهرت یافت. (۳) معتدل قامت بود و اسمر گونه، شاعریش با سید حمیری و شغل دربانیش رامفضل بن عمر به عهده داشت. (۴)

هنگامی که منصور عباسی به حج رفت مُفتنی (فتنه گر) نزد وی از امام صادق سعایت کرد که مردم عراق جعفر را به امامت پذیرفته اند و زکوه اموال خود را به او تحویل می دهند و از سلطنت تو سرپیچی می کند، پس از این چند لحظه جر و بحث حق سبحانه و تعالی شر او را از حضرت امام صادق دفع فرمود، و گفت: ای ابا عبدالله بالا بیا نزد من، سپس منصور امام جعفر صادق را گفت: ای ابا عبدالله فلان مرا خبر داد از آنچه تو را گفتم. امام فرمود: یا امیرالمؤمنین او را حاضر کن تا با من بر این سخن رو به رو شود. مرد مفتن را حاضر کردند منصور او را گفت: آیا راست است آنچه تو از جعفر نزد من گفتی؟ گفت: آری راست است یا امیرالمؤمنین. منصور گفت: درباره او قسم بخور. مرد

ص: ۲۶۱

-
- ۱- مطالب الطبقات الکبری ۵/۲۳۵. المعارف ص ۲۱۵. سیر اعلام النبلاء ۴/۴۰۶. الفصول المهمه ص ۲۳ السؤل ص ۸۱. وفيات الاعیان ۱/۳۲۷. نورالابصار ص ۱۹۶.
 - ۲- المعارف ص ۲۱۵. تذکره الخواص ص ۳۰۷. الفصل المهمه ص ۲۲۳. الصواعق المحرقة ص ۲۰۱. نورالابصار ص ۲۹۴.
 - ۳- الفصول المهمه ص ۲۲۳. نورالابصار ص ۲۹۴.
 - ۴- الفصول المهمه ص ۲۲۵. الصواعق المحرقة ص ۲۰۱ و ۲۰۲ نورالابصار ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

مفتن شروع کرد «والله العظيم الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهاده الواحد الاحد» و داشت صفات خدای عزوجل را بر می شمرد. امام صادق فرمود: یا امیرالمؤمنین بدان چه من قسمش خواهم داد قسم بخورد. منصور گفت: هر نوع که خواهی او را قسم بده. امام صادق فرمود: بگو از حول و قوه خدا بری باشم. جعفر چنان و چنین کرد و چنان و چنین گفت: مرد مفتن از اتیان بدین قسم خودداری می کرد، منصور با خشم در وی نگریست و آن مرد قسم خورد، پیش از آن که پا بر زمین نهد بیفتاد و بر جای بمرد، منصور دستور داد پای او را پیش از آن که پا بر زمین نهد بیفتاد و بر جای بمرد، منصور دستور داد پای او را گرفتند و بیرون کشیدند، منصور با کمال ادب و نوازش از حضرت امام صادق عذرها خواست و بدست خود با عطر و غالیه سر و محاسن مبارک اش را تعطیر نمود و بر دست ربیع خلعت و تشریف فاخر و گران بها فرستاد. (۱)

ربیع به حضور حضرت امام صادق عرض کرد: یا ابا عبدالله حرکت لبهای مبارک شما را می دیدم که با هر حرکتی خشم منصور فرو می نشست بچه چیز لب مبارک حرکت می کرد؟ فرمود: بدعاء جدم حسین، ربیع عرض کرد: آن کدام است؟ فرمود: «اللهم یا عدتی عند شدتی، و یا غوثی عند کربتی، احرسنى بعینک التی لا تنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام، و ارحمنی بقدرتک علی فلا اهلک و انت رجائی . اللهم انک اکبر و اجل و اقدر مما اخاف و احذر، اللهم بک ادرا فی نحره، و استعین من شره انک علی کل شیء قدير»

ص: ۲۶۲

ربیع گفت: هرگاه شدتی برای من پیش آمد و این دعا را خواندم و حق سبحانه و تعالی مرا از آن شدت فرج بخشید. ربیع گفت: به حضرت امام صادق عرض کردم: منع فرمودی که منصور مرد مفتن را بقسمی که خود مرد، پیش گرفته بود قسم دهد و مطابق قسم خودتان او را قسم دادی و فی الوقت گرفتار گشت، سر این چه بود؟ فرمود: زیرا در قسم او توحید و تمجید و تنزیه خدای عزوجل بود. گفتم حلم حق تعالی باعث تأخیر عقوبتش می شود و من دوست داشتم که زودتر دچار عقوبت گردد، این بود او را بدانچه شنیدی قسم دادم. ۶۴

و نظیر این حکایت برای یحیی بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی بن الحسن السبط پیش آمد. و آن چنان بود که مردی زبیری از وی نزد هارون الرشید سعایت نمود، یحیی می خواست که او قسم بخورد و زبیری خودداری می کرد، هارون او را تهدید نمود، و یحیی او را بدانسان که گفتیم قسم داد، هنوز قسم را تمام نکرده بود بر پهلوی افتاد و بمرد، پای او را گرفتند و بیرونش کشیدند هارون، یحیی را از سر این قسم پرسید، یحیی رضی الله عنه گفت: تمجید خدای عزوجل در قسم مانع تعجیل در عقوبت است. (۱)

مسعودی در کتاب مروج الذهب این سرگذشت را از موسی الجون نقل می کند، مسعودی گوید:

فضل بن الربیع گفت: عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبیر نزد من آمد و گفت: موسی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی از من برای خود بیعت خواست، هارون الرشید هر دو را نزد خود خواند،

ص: ۲۶۳

زبیری موسی را گفت: کوشیدی و بر ما فتنه انگیزی که دولت ما را بر هم بزنی، موسی رضی الله عنه در او نگریست و گفت: تو کیستی؟ خنده بر هارون زود آور شد و خود را بدیدن در سقف خانه مشغول داشت که خنده او را ندانند. آنگاه موسی رضی الله عنه گفت: یا امیرالمؤمنین این را که می بینی قسم به خدا، با برادر من محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی در خروج بر جدت منصور کوشا بود، و همین بود که در شعری طولانی می گفت:

قوموا بیعتکم تنهض بطاعتنا ان الخلافه فیکم یا بنی حسن ای امیرالمؤمنین بدگویی این مرد نظر بکینه توزی با ما جماعت اهل بیت است، هر جا بو برد کسی دشمن ما است با او یار و همدم است.

این مرد آنچه می گوید نادرست است من او را قسم می دهم اگر قسم خورد که من این را گفته ام خونم امیرالمؤمنین را حلال باد. هارون گفت: ای عبدالله برای او قسم بخور. چون موسی رضی الله عنه خواست او را قسم دهد امتناع نمود و از اتیان به قسم خودداری کرد.

فضل بن الربیع او را گفت: چرا امتناع می ورزی تو لحمه یی پیش زعمر می بردی آنچه را گفتی او تو را گفته بوده است؟ عبدالله گفت: برای او قسم می خورم. موسی رضی الله عنه او را گفت بگو: بحول و قوه یی جز حول و قوه خدا گردن نهاده باشم به سوی حول و قوه خود اگر آنچه از من بازگفتی حق و راست نباشد زبیری بدان نحو قسم خورد.

موسی رضی الله عنه گفت: الله اکبر حدیث کرد مرا پدرم از جدّم، از پدرش از جدش علی از رسول الله که فرمود: قسم نخورد کسی به این قسم به دروغ

مگر آنکه خدای عزوجل در عقوبتش تعجیل فرماید قبل از سه روز، قسم به خدای دروغ نگفته ام و دروغ نگفتم، و اینک من یا امیرالمؤمنین در دست و قبضه شما می باشم مرا به موکلی بسیار اگر سه روز سپری شد و حادثه یی بر عبدالله بن مصعب نگذشت خونم، امیرالمؤمنین را حلال باد. هارون فضل بن الربیع را گفت: دست موسی را بگیر و نزد تو باشد تا در کار وی می نگرم.

فضل بن الربیع گفت: قسم به خدای هنوز نماز عصر این روز را نگذارده بودم صدای شیون را از خانه مصعب بن عبدالله شنیدم، کسی برای خبر او فرستادم معلوم شد به جذام مبتلا گردیده بود و آماس آورده بود و رنگش سیاه گشته. پی او رفتم به خدا نزدیک بود او را شناسم،

زیرا به شکل زقی بزرگ در آمده بود و همچون زغال سیاه، نزد هارون برگشتم و خبر عبدالله را به او گفتم: هنوز سخن من تمام نشده بود خبر مرگش رسید. من برای کار او بیرون رفتم نماز او را به جای آوردم، چون او را در قبر گذاشتند از بس که ماسیده بود در آن جای نمی گرفت تا بشکافت و بوئی بسیار ناخوش از وی بمشام می رسید.

در راه بارهای خار بن دیدم. گفتم: تخته های چوب ساج آوردند. تخته های چوب ساج را در اطراف قبر نهادند و آن را با خار بن پوشانیده خاک روی خار بن ریختند فضل گوید: سپس نزد هارون برگشتم و جریان را برایش گفتم، در حیرت و تعجب بسیار بمانده بود. مرا امر کرد بآزادی موسی بن عبدالله رضی الله عنهما و گفت هزار دینار به او تقدیم کن. و از آن پس هارون، موسی را نزد خود خواند و او را گفت: چرا از قسم معمول بین مردم عدول کردی؟ موسی رضی الله

عنه گفت: زیرا ما روایت داریم از جدّمان علی که فرمود: هر کس قسم به دروغ بخورد و خدای عزوجل را در آن تمجید کند حق تعالی از تعجیل در عذاب او حیا می فرماید. و هر کس قسم بدروغ خورد و در آن با حول و قوه حق تعالی به نزاع برخیزد حق سبحانه در عقوبت او تعجیل خواهد فرمود: قبل از سه روز. (۱)

باز گشت به مناقب امام صادق: و از مکاشفات حضرت امام صادق اینکه پسر عمش عبدالله محض شیخ بنی هاشم و او پدر محمد ملقب بنفس زکیه بود در آخر دولت بنی امیه و ضعف آنان، بنی هاشم برای محمد و برادرش بیعت خواستند و خدمت امام صادق فرستاد که با آنها بیعت کند. امام از بیعت آنها امتناع فرمود، تهمت زدند که به آنها حسد می برد. فرمود: قسم به خدا نه به من می رسد و نه به آنها بصاحب قبای زرد می رسد. طفل و جوانشان با خلافت بازی می کنند، آن روز منصور حاضر بود و قبائی زرد به تن داشت. پیوسته سخن امام صادق بر وی کارگر بود تا به سلطنت رسیدند. (۲)

و امام باقر بر امام صادق در این باره سابق بود، زیرا امام باقر، منصور را بخلافت جهان شرقاً و غرباً خبر داد، و مدت خلافت آنها را تعیین فرمود: منصور آن حضرت را گفت خلافت ما قبل از خلافت شما خواهد بود؟ فرمود: آری، گفت یکی از اولاد من به خلافت خواهد رسید؟ فرمود: آری گفت: مدت بنی امیه طولانی تر یا مدت ما، فرمود: مدت شما، و با خلافت، اطفالتان بازی کنند چنانکه با توپ،

ص: ۲۶۶

۱- مروج الذهب ۳/۳۴۰ الی ۳۴۲. الصواعق المحرقة ص ۲۰۲.

۲- مقاتل الطالبین ص ۲۰۸. المختصر فی اخبار البشر ۲/۳. تاریخ سیاسی اسلام ۲/۱۲۷.

امام صادق فرمود: این بود آنچه پدرم بدان با من عهد بست. چون خلافت روی زمین منصور را مسلم شد از قول امام باقر تعجب می کرد. (۱)

داود بن علی بن عباس، معلی بن حسین مولای حضرت امام صادق را بکشت و اموال او را برد. چون این خبر با آن حضرت رسید به خانه خود رفت آن شب را در نماز بایستاد تا سحر، و چون هنگام سحر رسید مناجات شروع فرمود که: یا ذا القوه القویه یا ذا الجلال الشدید یا ذا العزه التی خلقک لها ذلیل اکفنا هذه الطاغیه و انتقم لنا منهم.

بسی نبرد تا صدای مردم بلند شد و گفتند داود بن علی به مرگ فجائی بمرد (۲) و چون قول حکم بن عباس کلبی را درباره عمش زید به این مضمون شنید:

صلبنا لکم زیداً علی جذع نخله

ولم نرمهدیا علی الجذع یصلب

هر دو دست مبارک بلند کرد و گفت: از لیث بن سعد شنیدم می گفت: خدایا سگی از سگان خود را بر وی مسلط گردان، در آن نزدیکی بنی امیه او را به کوفه فرستادند و در اثناء راه شیرش بردید. (۳)

ابوالقاسم طبری از طریق ابن وهب آورده که گفت: از لیث بن سعد شنیدم می گفت: در سال یکصد و سیزده حج گذارم. یک روز چون نماز عصر گذاردم از

ص: ۲۶۷

۱- الصواعق المحرقة ص ۲۰۲.

۲- الصواعق المحرقة ص ۲۰۲. نور الابصار ص ۲۹۶.

۳- مروج الذهب ۳/۱۸۹. الفصول المهمه ص ۲۲۷. الصواعق المحرقة ص ۲۰۲. نور الابصار ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

ابوقیسی بالا رفتم، آنجا مردی دیدم نشسته بود و دعا می کرد، گفت: یا رب یا رب تا نفسش قطع شد. آنگاه گفت: یا حی یا حی یا حی تا نفسش قطع شد آنگاه گفت: خدایا من اشتها انگور دارم، انگور به من بخوران، خدایا بردهای من کهنه شده است مرا ببوشان، لیث گفت: قسم به خدای هنوز سخنش تمام نشده بود سبدی پر از انگور دیدم، و در آن هنگام در هیچ جای زمین انگور نبود، و دیدم دو ثوب برد پیش او نهاده شد که نظیر آنها را ندیده بود. خواست انگور میل کند گفتم: من هم شریک تو هستم، فرمود: به چه سبب؟ گفتم: تو دعا کردی و من آمین گفتم. فرمود: بفرمائید و میل کنید من پیش رفتم و انگوری خوردم که چنین انگوری نخورده بودم و هسته نداشت، خوردیم تا سیر شدیم هیچ از سبب کم نشده بود، فرمود: چیزی از این انگور ذخیره یا پنهان مکن. آنگاه یکی از بردها را برداشت و به سوی من انداخت، گفتم من از این مستغنیم، یکی از آنها را عمامه و دیگری را رداء کرد. بردهای کهنه را از تن برآورد و از ابوقیسی پایین آمد و بردها بردستش بود، در مسعی مردی به وی رسید و گفت: ای پسر رسول الله به من بیوش از آنچه خدایت پوشانیده است که من عریانم، بردهای کهنه را بوی انداخت، من از آن شخص پرسیدم که این مرد چه کس بود؟ گفت: جعفر الصادق، از آن پس هر چند در پیش گشتم که شاید بیابمش و چیزی از لفظ مبارکش بشنوم آن حضرت را نیافتم. (۱)

از ابراهیم بن عبدالحمید، مروی است که گفت: در مکه بُرده یی خریدم و با

ص: ۲۶۸

خود قرار دادم که آن را به کسی نبخشم و چون بمیرم کفتم باشد، آن را برداشتم و به عرفه رفتم در موقف آنجا ایستادم و ... برگشتم، و چون آنجا نماز مغرب و عشاء را گذاردم بُرده را برداشتم و تا کردم و زیر سر نهادم و خوابیدم، چون بیدار شدم آن را نیافتم و اندوهی شدید مرا فرو گرفت.

بامداد که شد نماز صبح را بگذاردم و با مردی به منی رفتم، قسم به خدای من در مسجد حنیف بودم ناگاه فرستاده یی از جانب ابی عبدالله جعفر الصادق نزد من آمد و مرا گفت: ابو عبدالله می فرماید الساعه نزد ما بیا، سریعاً برخاستم و به حضور ابی عبدالله جعفر رفتم، آن حضرت در چادری نشسته بود، سلام کردم و بنشستم، فرمود: ای ابراهیم خواهی تو را برده یی دهم گفت باشد؟ عرض کردم به آن کس قسم به او خورند برده همچو این برده بامن بود و در مزدلفه از من ضایع گردید. غلام خویش را بفرمود تا برده یی آورد آن را گرفتم دیدم به عیناً بُرده خود من است. عرض کردم این بُرده من است یاسیدی فرمود بگیری خدای بر تو گرد آورده است. (۱)

حضرت امام صادق: غلام خود ناقد را فرمود: ای ناقد چون خواهی در رفع حاجتی نامه یی بنویسی و حاجتت بر آورده شود در سرنامه بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم وعدالله الصابرين المخرج مما يكرهون و الرزق من حيث لا يحسبون

جعلنا الله و اياكم من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون. ناقد گفت: افتتاح با این دعا می کردم و حوائج من بر آورده می شد. (۲)

ص: ۲۶۹

-
- ۱- الفصول المهه ص ۲۲۹. نورالابصار ص ۲۹۷
 - ۲- الفصول المهه ص ۲۳۰. نورالابصار ص ۲۹۷ و ۲۹۸.

وفات حضرت صادق در ماه شوال سنه یکصد و چهل و هشت پس از شصت و هشت سال زندگانی بود. (۱)

آن حضرت را نیز همچو اسلاف عظامش، زهر دادند. مدفنش در بقیع در نزد پدر و جدش می باشد. اولاد آن حضرت عبارت بودند از شش پسر و دختری بنام، فروه. (۲)

ص: ۲۷۰

۱- الکامل فی التاریخ ۵/۵۸۹. تذکره الخواص ص ۳۱۱. المختصر فی اخبار البشر ۲/۵. البدایه و النهایه ۱۰/۵.

۲- مروج الذهب ۳/۲۸۵. الفصول المهمه ص ۲۳۰. الصواعق المحرقة ص ۲۰۳. نورالابصار ص ۲۹۸

فصل اول: قبور فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع

فصل دوم: قبور همسران پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع

فصل سوم: قبور منسوبین پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع

فصل چهارم: قبور فرزندان بلا فصل ائمه علیه السلام در بقیع

فصل پنجم: قبور منسوبین به امیر المؤمنین علیه السلام

فصل ششم: قبور نوادگان ائمه علیه السلام و اشراف علوی

اشاره

در قبرستان بقیع، سه تن از دختران (وبه قولی فرزند خواندگان) پیامبر صلی الله علیه وآله به نام های زینب، ام کلثوم، و رقیه، کنار هم مدفون اند. (۱) همچنین یکی از فرزندان، پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله به نام ابراهیم، در بقیع مدفون است. ابراهیم در سال ۸ ه.ق در مدینه از ماریه قبطیه (مادرش) متولد شد و پیامبر به وی بسیار علاقه داشت. اما پس از مدت کوتاهی در سال ۱۰ ه.ق از دنیا رفت و به دستور آن حضرت، کنار قبر «عثمان بن مظعون» در بقیع دفن شد. (۲) شخصیت های نسبی منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ذیل ارائه می شود.

ابراهیم، فرزند محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چند فرزند داشت و چگونگی تولد ابراهیم از ماریه قبطیه بشرح ذیل است.

ص: ۲۷۲

۱- بقیع الغرقد، صص ۱۴۰-۱۴۱

۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۸۸؛ مستدرک الوسائل، ص ۴۶۰؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۹۷؛ بقیع الغرقد، ص ۱۴۱

در سال هفتم هجرت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ابلاغ رسالت خویش، نمایندگان را به نقاط مختلف گسیل داشت. حاطب ابن ابی بلتعہ را نیز نزد مقوقس حاکم مصر فرستاد. مقوقس که بزرگ قبطیان بود، به نامه پیامبر صلی الله علیه و آله احترام گذاشت و در پاسخ، نام پیامبر را بر نام خویش مقدم داشت. مقوقس، هدایای گران بهایی برای پیامبر فرستاد که در میان آن ها کنیزی بود به نام ماریه.

در بسیاری از منابع تاریخی آمده است:

مقوقس حاکم مصر، همراه نامه ای که برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد، دو کنیز بودند که مقوقس آنها را به پیامبر بخشید و هدیه کرد. یکی ماریه قبطیه و دیگری خواهر وی «سیرین» و غلامی نیز به نام جریح را مأمور کرد که خدمتگزار آنان باشد. حاکم مصر گر چه با همه احترام این هدایا را فرستاد، لیکن اسلام نپذیرفت. ماریه از اهل کتاب بود؛ لذا پیامبر، او و خواهرش سیرین را به عنوان هدیه پذیرفت. آن حضرت ماریه را به عقد خویش و سیرین را به عقد حسان بن ثابت در آورد.

«مقوقس» پادشاه اسکندریه، ماریه را با سیرین که هر دو بی مانند بودند همراه تحفه ها و هدایای بی شماری برای پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد؛ از جمله هدایای مقوقس، قاطر مخصوصی به نام دلدل بود که در عربستان، جز آن قاطری وجود نداشت. به اضافه، هزار مثقال طلا و بیست قواره پارچه مصری و کاسه ای بلورین که ظرف مخصوص آبخوری حضرت شد و غلامی به نام جریح، پیغمبر صلی الله علیه و آله سیرین را به عقد حسان بن ثابت شاعر مخصوص خویش در آورد و ماریه را خود به همسری

مسلمانی ماریه

ماریه، دختر فردی به نام شمعون بوده که بعد از آمدن به مدینه در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله مسلمان شد و به عقد آن حضرت در آمد. سمهودی می نگارد:

«مشربه، محل مرتفعی بوده، در داخل باغ خرماي متعلق به پیامبر صلی الله علیه وآله» (۲). این باغ، پیش از آن که در اختیار پیامبر صلی الله علیه وآله قرار گیرد، ملک شخصی یهودی بود به نام مُخیرِیق، که مسلمانی برگزید و در اُحد به شهادت رسید. آن فرد (مخیریق) باغ را به پیامبر بخشید.

مُخیرِیق از یهودیان بنی نضیر مدینه و از عالمان ثروتمند آن ها بوده است. او به هنگام جنگ احد اقوام و عشیره اش را جمع کرد و به آنها گفت: ای جماعت یهود، شما می دانید که محمد صلی الله علیه وآله همان پیامبری است که ما و پدرانمان منتظرش بودیم و اکنون یاری رساندن به او، بر همه واجب است. پس به پا خیزید و از وی در مقابل دشمنانش دفاع کنید. یهودیان گفتند: امروز شنبه است! دیگر شنبه ای نیست و دین یهود با آمدن پیامبر صلی الله علیه وآله منسوخ گردید. مخیریق وقتی دید موعظه اش در همکیشانش مؤثر واقع نشد، خود آماده جنگ با مشرکان شد و هنگام رفتن به احد، این گونه وصیت کرد: «إِنْ أَصِبتَ فَمَالِي لِمُحَمَّدٍ، يَصْنَعُ فِيهِ مَا شَاءَ»؛ «اگر من در این جنگ کشته شدم، همه ثروت من از آن محمد صلی الله علیه وآله

ص: ۲۷۴

۱- علی بن حجر عسقلانی، الاصابه، ح ۴، دار الکتب، الباویه، بیروت، لبنان، ۱۴۱۵هـ، ص ۳۹۱

۲- سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء، ج ۳، دار الاضواء، بیروت، ۱۳۸۶ هجری، ص ۸۲۶

است و هر گونه صلاح بداند تصرف خواهد کرد.» او سرانجام در جنگ احد به شهادت رسید و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از شهادتش فرمود: «مُخَيَّرْتُ خَيْرُ يَهُودٍ؛ مخیرتیم، بهترین یهودی بود. بدین گونه، املاک و باغ های مخیرتیم که هفت قطعه و از جمله آن ها مشربه ام ابراهیم بود، در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. (۱)

مشربه مسکن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ماریه

بر اثر حسد آن دسته از همسران پیامبر، که از آن حضرت صاحب فرزند نشدند و یا به سبب زیبایی ماریه، به وی حسادت ورزیدند، پیامبر او را در مشربه ساکن کرد و خود طبق نوبت خاصی که برای زنان قرار داده بودند، به نزد ماریه می رفتند و در آن جا می ماندند و عبادات خویش را در آنجا برگزار می کردند. مشربه از مکان هایی است که در روایت امام صادق علیه السلام به عقبه بن خالد، توصیه شده که به آنجا برود و آن مکان را زیارت کند و آن حضرت فرموده اند: «وَهِيَ مَسْكَنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِو مُصَلَاهُ». (۲) «آنجا مسکن پیامبر خدا و محل نماز ایشان بوده است.» پس از آن اسکان ماریه در این محل، به مشربه ام ابراهیم معروف شد.

ولادت ابراهیم در مشربه

ابراهیم، فرزند پیامبر گرامی اسلام، در سال هفتم هجرت، در ماه ذی الحجه

ص: ۲۷۵

۱- محمد صادق نجمی، میقات حج، شماه ۴۵، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۰۱

۲- سمهودی، علی بن عبدالله، پیشین، ص ۸۲۴

به دنیا آمد. هنگام ولادتش جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد. و ضمن تبریک گفت: «السلام علیک یا ابراهیم» (۱)

در هر حال، ابراهیم در میان قبیله بین مازن و در محل مشربه به دنیا آمد و سلمی همسر ابو رافع، مامایی او را به عهده گرفت و از این رو، نخستین کسی که مزده ولادت ابراهیم را به پیامبر داد ابو رافع بود و آن حضرت غلامی را به عنوان مزدگانی به وی هدیه داد. در همین روز، پیامبر خدا این فرزند را ابراهیم نامید و فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: السلام علیک یا ابراهیم ومن هم نام جدم ابراهیم را برای او برگزیدم.» (۲)

آن حضرت روز هفتم تولد ابراهیم گوسفندی را عقیقه کرد و موی سر او را کوتاه نمود و به اندازه وزن آن، در راه خدا، نقره انفاق کرد. (۳) پس از تولد ابراهیم، تعدادی از همسران و یاران پیامبر درخواست کردند که آن حضرت وظیفه پرستاری و شیر دادن به ابراهیم را به ایشان واگذار کند، تا این که سرانجام این افتخار نصیب بانویی به نام ام برده، همسر ابو یوسف شد. او ابراهیم را به خانه خویش برده و بعد از دادن شیر به ماریه می داد. گاهی هم پیامبر برای دیدن ابراهیم به خانه ام برده می رفته است. (۴) با تولد ابراهیم، سرور و شادمانی، سراسر مدینه را فرا گرفت و همه در شادی پیامبر شرکت کردند و تولد ابراهیم را به

ص: ۲۷۶

-
- ۱- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء، لبدایه و النهایه، بیروت، دار الفکر، ج ۵، ص ۳۰۹
 - ۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۱، دار العلم بیروت ۱۹۸۷، ص ۱۸۳
 - ۳- همان قبلی
 - ۴- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء و النهایه، بیروت، دار الفکر، ج ۵، ص

یکدیگر تبریک می گفتند.

علاقه شدید پیامبر صلی الله علیه وآله به ابراهیم

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علاقه شدید به این فرزند داشت و عاطفه و علاقمندی خود را به او کتمان نمی کرد. در این علاقمندی، همین بس که پیامبر در هر فرصتی که پیش می آمد، به دیدن ابراهیم می رفتند و وی را روی زانوی مبارک خویش می نهادند و غرق بوسه می کردند.

وفات ابراهیم و دفن وی در بقیع

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که در سال هشتم هجرت، انگاه که ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر به من فرمان داد او را غسل داده، دفنش کنم.

«دعائم الاسلام: عن علی (صلوات الله علیه) قال: لما مات ابراهیم ابن رسول الله صلی الله علیه وآله، أمرنی فغسلته، وكفنه رسول الله صلی الله علیه وآله وحَنَطَه، وقال لی: احمله یاعلی، فحملته حتی جئت به إلی البقیع، فصلی علیه، ثم أتی القبر فقال لی: انزل یاعلی، فنزلت ودلاه علی رسول الله صلی الله علیه وآله، فلما رآه منصبا بکی: فبکی المسلمون لبكائه، حتی ارتفعت أصوات الرجال علی أصوات النساء، فنهاهم رسول الله صلی الله علیه وآله أشد النهی وقال: تدمع العین ویحزن القلب، ولا نقول مایسخط الرب، وانا بک لمصابون، وانا علیک لمحزونون»^(۱).

ص: ۲۷۷

۱- میرزا حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل بیت الأحياء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، ص ۴۶۰

« در دعائم الاسلام از علی نقل شده که چون ابراهیم فرزند پیامبر وفات یافت، آن حضرت به من امر کردند غسلش داده و خود پیامبر او را حنوط و کفن کردند و به من دستور دادن حملش کن ای علی، من حملش کردم تا به بقیع رسیدیم پس پیامبر بر او نماز گزارده وارد قبر شدند و خطاب به من فرمودند: وارد شو. من نیز وارد قبر شدم. پیامبر تلقینش می کرد. چون او را در خاک نهاد. گریست و مسلمانان هم گریستند. صدای مردان بر زنان غلبه یافت. پیامبر آنان را به شدت نهی کردند و فرمودن اشک از دیده می آید. قلب محزون می شود. و اما نمی گویم چیزی را که

خدا به خشم آورد و ما در مصیبت جانگاهی هستیم و بر مرگ تو ای ابراهیم غمگین و محزونیم.» «عن البراء رضی الله عنه قال مات ابراهیم یعنی ابن رسول الله صلی الله علیه وآله و هو ابن سته عشر شهرا، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ادفنوه فی البقیع، فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ تَمَّ رِضَاعُهُ» (۱).

از براء نقل شده که گفت ابراهیم فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سن ۱۶ ماهگی از دنیا رفت پس آن حضرت فرمود: او را در بقیع دفن کنید؛ زیرا که مرضعه ای در بهشت، مدت شیر خوارگیش را تمام خواهد کرد.

انس بن مالک نقل می کند که : «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ (رَضِيَ) وَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَذْرِفَانِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ! فَقَالَ : " يَا بَنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ " ، ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى ، فَقَالَ : " إِنَّ

الْعَيْنَ تَدْمَعُ ، وَالْقَلْبَ

ص: ۲۷۸

يَحْزَنُ ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا ، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ. (۱)

«پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله به دیدن فرزندش ابراهیم رفت، او به خود می پیچید (در حال وفات بود) با دیدن این صحنه اشک در چشمان پیامبر حلقه زد! عبدالرحمان بن عوف گفت: ای فرستاده خدا، شما هم گریه می کنید؟! فرمود: چشم اشک می ریزد. قلب اندوهگین می شود و چیزی جز آنچه که خدا را خوشنود نماید نمی گویم و ما ای ابراهیم در فراق غمگینیم.» (۲)

وفات ابراهیم و کسوف خورشید

روزی که حضرت ابراهیم، فرزند گرامی آن رسول نور و رحمت و آگاهی ازدنیا رفت، خورشید گرفت. گروهی که درگیر خرافات جاهلی بودند، گفتند: چون ابراهیم، فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله مرد، خورشید غمگین شد و گرفت! پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله که با عقاید خرافی و جاهلی می جنگید و می خواست تفکر و عقلانیت بر باورهای مردم حاکم باشد و خرافه از زندگی اجتماعی مسلمانان رخت بر بندد، به منبر رفته، خطبه خواندند و در خطبه چنین فرمودند: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَنْكُسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا.» (۳)

«ماه و خورشید دونشانه و علامت، از نشانه های خدایند که به مناسبت مرگ

ص: ۲۷۹

۱- ابن سعد، محمد الطبقات الكبرى، ج ۱، قسم ۱، دار صادر، بیروت، بی تا، ص ۸۸

۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۶، پیشین، ص ۷۰۷

۳- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح کتاب الکسوف، دار الکفر، للطباعه، بیروت، ۱۴۰۱ق، ص ۱۱۲

یا تولد کسی دچار کسوف و خسوف نمی شوند. و اگر چنین پدیده ای را دیدید، دعا کنید و تکبیر بگویید. نماز بگزارید و صدقه دهید.»

در این زمینه روایات فراوانی در منابع فریقین (شیعی و سنی) وجود دارد که کسوف و خسوف، دو پدیده طبیعی هستند و ربطی به حیات و مرگ انسان ها ندارند و خداوند متعال آن ها را در جریان طبیعی عالم قرار داده است. «فی حدیث ابن مسعود رضی الله عنه قال: انكسفت الشمس لموته فقال عليه الصلاه والسلام: « إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَنْكَسِرَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَهْوَالِ فَأَفْرَعُوا إِلَى الصَّلَاةِ...» (۱).

«در حدیث ابن مسعود آمده است که وی گفت: در روز مرگ ابراهیم خورشید گرفت. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: همانا خورشید و ماه دو نشانه الهی اند که برای مرگ یا زندگی کسی نمی گیرند. پس هر گاه چیزی از این وحشت ها و هول ها مشاهده کردید. به نماز پناه ببرید.»

ص: ۲۸۰

فصل دوم: قبور همسران پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع

به جز حضرت خدیجه علیها السلام که در قبرستان حجون (مُعلا) در مکه مکرمه و نیز «میمونه» که در منطقه «سرف» از توابع مدینه مدفون است. قبور سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وآله در بقیع قرار دارد که از این قرار است:

ام سلمه: نامش هند است. او و همسرش «ابوسلمه»، از نخستین مسلمانان بودند. ابوسلمه در جنگ احد، مجروح و پس از مدتی به شهادت رسید. بعد از شهادت وی، ام سلمه به ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله در آمد و در سال ۶۱ ه.ق پس از واقعه عاشورا بدورد حیات گفت. (۱)

زینب بنت جحش: او ابتدا به عقد «زید بن حارثه» در آمد. در سال پنجم هجری از وی جدا شد و با پیامبر صلی الله علیه وآله ازدواج کرد و سرانجام در سال ۲۰ ه.ق در سن ۵۰ سالگی (در مدینه) در گذشت. (۲)

زینب بنت خزیمه: او همسر یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله بود که پس از شهادت وی به عقد آن حضرت در آمد. به جهت عطف و مهربانی با مساکین،

ص: ۲۸۱

۱- وفاء الوفاء، ج ۳، صص ۹۱۱ و ۹۱۲

۲- الطبقات لاکبری، ج ۴، ص ۷۸؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۰۴

به «ام المساکین» ، لقب یافت. سرانجام در حالی که بیش از سی سال نداشت. در سال ۴۰۴ ه.ق در گذشت. (۱)

ماریه قبطیه: او دختر «شمعون قبطی» و مادر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. وی در سال ۱۶ ه.ق در مدینه، در گذشت. (۲)

جویریة بنت حارثه: پدرش «حارث بن ضرار خزاعی» ، رئیس قبیله «بنی المصطلق» بود. او در سال ۵ یا ۶ ه.ق پس از غزوه بنی المصطلق به ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله در آمد و در سال ۵۰ ه.ق در مدینه، وفات یافت. (۳)

صفیه بنت حبیب بن اخطب: او همسر «ابوعبید سلام بن مشکم یهودی» بود که پس از مرگ وی به عقد کنایه بن ربیع یهودی در آمد و پس از کشته شدن وی در جنگ خیبر، پیامبر صلی الله علیه وآله او را آزاد و با وی ازدواج کرد. او در سال ۵۰ یا ۵۲ ه.ق در مدینه، در گذشت. (۴)

سوده بنت زمعه: او همسر «سکران بن عمرو» بود که پس از سکران به عقد پیامبر صلی الله علیه وآله در آمد. در سال ۵۴ ه.ق در مدینه، وفات یافت. (۵)

ریحانه بنت زید: او دختر «زید بن عمرو بن خنانه» از طایفه «بنی نضیر» بود که پس از اسارت توسط پیامبر صلی الله علیه وآله آزاد شد و در سال ۶ ه.ق با حضرت ازدواج کرد. او هنگام بازگشت از حجه الوداع در گذشت و در بقیع دفن شد. (۶)

ص: ۲۸۲

۱- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۹۹؛ السیره النبوه، ج ۲، ص ۶۴۸

۲- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۵۳

۳- اسد الغالبه، ج ۱، ص ۳۷۰

۴- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۴۴

۵- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۶۷

۶- الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۰

عباس بن عبدالمطلب

عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و از شخصیت های بزرگ قریش بود که سه سال قبل از عام الفیل در مکه متولد شد. او در سال ۳۲ ه.ق در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. (۱)

بیشتر فرزندان وی از اصحاب و دوستان اران امیر مؤمنان علیه السلام بودند. و از میان آنان «عبدالله بن عباس» به علم و دانش شهرت داشت و خلفا از فرزندان او هستند.

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله

عباس، فرزند دوم عبدالمطلب و کنیه اش ابوالفضل است مادر وی نتیله دختر جناب بن کلیب، نخستین زنی است که کعبه را با پارچه های حریر و دیبا پوشانید. روزی عباس در حالی که کودک بود، مفقود شده در پی جستجویش برآمدند اما اثری از وی نیافتند مادرش نذر کرد که اگر فرزندش را بیابند، کعبه را

ص: ۲۸۴

با جامه های حریر و دیبا بیوشاند، پس آنگاه که یافته شد، به نذر خود وفا کرد.^(۱)

وی سه سال قبل از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. پدرش از شخصیت های بزرگ مکه بود، عباس پس از وفات پدر، مناصب مهمی را در مکه به ارث برد که از آن جمله: سقایت حاجیان و عمارت مسجد الحرام.

سقایه الحاج، عبارت بود از در اختیار داشتن چاه زمزم، که آن، آب منحصر به فرد شهر مکه بود و او خود در کنار چاه می ایستاد و حاجیان را از آب و شربت های گوناگون سیراب می کرد و گاهی هم به جای آب و شربت، شیر و عسل به مردم می داد.

عمارت مسجد الحرام هم عبارت از این بود که جمعی با هم قرار داد بسته، سوگند یاد کردند که نگذارند کسی در مسجد، کلام لغو و بیهوده به زبان آورد و یا ناسزا بگوید و اگر کسی چنین می کرد از مسجد الحرام بیرونش می کردند. رییس این جمعیت عباس بن عبدالمطلب بود وی این منصب ها را پس از وفات پدرش عبدالمطلب به عهده گرفت، با آن که از همه برادرانش کوچکتر بود.

عباس مردی عاقل، زیرک، با تدبیر و سفره دار بود، به خصوص نسبت به خویشان و بستگانش بسیار مهربانی کرد و به آن ها یاری داد و از این رو، مورد تجلیل و احترام پیامبر قرار گرفت و او اینگونه می شود: «هذا العباس بن عبدالمطلب أجد قريش كفاً وأوصلها رحماً». «او عباس فرزند عبدالمطلب است که از همه قریش، سخی تر و نسبت به خویشان مهربان تر است».^(۲)

ص: ۲۸۵

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۴، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۸۶ق، ص ۷۸

۲- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، پیشین، ص ۷۸

عباس، عموی گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله، پس از هجرت، از آن حضرت اجازه خواست که به مدینه بیاید و در آنجا مسلمانی برگزیند، اما از آن جهت که عباس، نسبت به پیامبر ارادتی شدید داشت و محبت ایشان در دلش بود و اخبار مکه را به آن حضرت منتقل می کرد، پیامبر به ایشان فرمودند: در مکه بماند و اخبار مکه را به ایشان انتقال دهد. او تا پیش از جنگ بدر در مکه ماند، اما در دلش به پیامبر ایمان داشت و ایمان خود را مخفی می کرد. بعد از آن که همه بنی هاشم اسلام را پذیرفتند، پیامبر دستور دادند که همگی به مدینه هجرت کنند. عباس هم پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد؛ اگر چه قبل از جنگ بدر، در مکه به آیین پسر برادر در آمده بود.

« عن سهل بن سعد، استأذن العباس نبی الله صلی الله علیه وآله فی الهجرة فكتب إليه یا عم یا عم مکانک الذی أنت فیہ، فإن الله یختم بک الهجرة كما ختم بی النبوه و قال الواقدی عن بن أبی سیره عنی حسین بن عبد الله عن عکرمه عن بن عباس أسلم العباس بمکه قبل بدر، و أسلمت أم الفضل معه حينئذ و كان مقامه بمکه..» (۱)

سهل به سعد گوید که عباس از پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه خواست که به مدینه هجرت کند. حضرت به وی نوشتند. ای عمو، ای عمو، در مکه بمان که خداوند برای تو هم هجرت را مقرر فرموده، چنان که نبوت را برای من مقرر فرمود.

ص: ۲۸۶

۱- شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، دار الکفر للطباعه ۱۴۰۴هـ، ص ۱۰۸

واقصدی از ابن ابو سیره، از حسین بن عبدالله، از عکرمه، از ابن عباس روایت کرده که عباس در مکه اسلام برگزید؛ قبل از جنگ بدر و همسرش أم الفضل هم در همین زمان که در مکه بودند، اسلام برگزید. با این حال پیامبر صلی الله علیه وآله پس از جنگ بدر اذن دادند که عباس و باقی ماندگان از بنی هاشم که در مکه بودند، به مدینه هجرت نمایند و ایشان به مدینه هجرت کرده و مجدداً شهادتین بر زبان جاری نمودند.

شأن والای عباس در اندیشه پیامبر صلی الله علیه وآله

عباس بن عبدالمطلب در نظر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله جایگاهی والا و رفیع داشته که بدین مناسبت، سه روایت را در شأن رفیع عباس نزد پیامبر اشاره می کنیم.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی عباس نزد پیامبر آمد صلی الله علیه وآله آمد و او مرد خوش هیكل و بلند بالایی بود پیامبر وقتی ایشان را دیدند، فرمودند: «إِنَّكَ يَا عَمُّ الْجَمِيلُ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا الْجَمَالَ بِالرَّجُلِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: بِصَوَابِ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ، قَالَ فَمَا الْكَمَالُ؟! قَالَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخَلْقِ...»^(۱) «ای عمو، تو بسیار زیبایی! عباس پرسید: ای فرستاده خدا، جمال مرد به چیست؟ پیامبر فرمود: به راستگویی حقیقی و به مورد مرد است. عباس پرسید پس کمال کدام است؟ پیامبر فرمود: به تقوای مرد و به اخلاق نیکویش است.»

ص: ۲۸۷

۱- ابو محمد عبدالملک ابن هشام، سیره ابن هشام، ج ۱، مکتبه علی صبیح، مصرف ۱۳۸۳ه، ص ۱۸۹

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْفَظُونِي فِي عَمِّي الْعَبَّاسِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ أَبَائِي.» (١) از حضرت علی علیه السلام نقل است که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند مرا درباره عمویم عباس رعایت کنید که او یادگار پدرانم می باشد.»

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أُوصِيكُمْ بِهَذَا خَيْرًا يَعْنِي عَلِيًّا وَالْعَبَّاسَ، لَا يَكْفُ عَنْهُمَا أَحَدٌ وَلَا يَحْفَظُهُمَا لِي إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ نُورًا نَوْرًا يُوَدُّ بِهِ عَلِيُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (٢)

ابو سعید خدری، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمودند: شما را درباره علی و عباس سفارش می کنم، هر که ایشان را به خاطر من رعایت کند و از آزارشان خودداری نماید، خداوند در قیامت نوری به او دهد که با آن نور به من وارد شود.»

و در موارد دیگری آمده که پیامبر بارها فرمودند: همانا عباس از من است و من از او، و از این گونه روایات، در مطاوی تاریخی و روایی بسیار است که جایگاه رفیع عباس را در نظر پیامبر صلی الله علیه و آله نشان می دهد. همچنین فرموده است: «مَنْ سَبَّ الْعَبَّاسَ فَقَدْ سَبَّنِي.» (٣) هر کس به عموی عباس دشنام و اساء بد کند به تحقیق به من دشنام و اساء کرده است.

ص: ۲۸۸

۱- محمد بن جریر بن رستم الطبری لأمالی، المسترشد، تحقیق الشیخ احمد المحمودی، مطبعه سلمان الفارسی بقم، ۱۴۱۵ق،

ص ۶۸۹

۲- همان، ص ۶۷۰

۳- همان، ص ۶۸۹، به نقل از ابن سعد، در الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۴

در تاریخ آمده است که عباس همراه قریش و برخی دیگر از بنی هاشم، در جنگ بدر اسیر شدند. منشأ این خبر تاریخی اینجاست که قریش زمانی که عازم بدر شدند، از بنی هاشم تقاضای کمک و موافقت نکردند ولی چون به مَرّ

الظهران رسیدند، ابوجهل ناگهان از این غفلت بیدار شد و فریاد زد: «اف بر شما می دانید که چه کردید؟ چگونه از بنی هاشم غفلت نمودید و آنان را در مکه به حال خود گزارده و همگی خارج شدید؟ از این نمی ترسید که اگر بر محمد پیروز شدید، اینان از زنان و فرزندانان انتقام بگیرند؟ و اگر محمد صلی الله علیه و آله بر شما غالب شود، ایشان در مکه همین عمل را نسبت به خاندانتان انجام دهند؟! نگذارید آن ها در مکه بمانند، بلکه ایشان را با خود حرکت دهید هر چند آمدنشان برای شما سودی ندارد. همگی پیشنهاد ابوجهل را پذیرفته و به مکه برگشتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار حرکت دادند. هنگامی که جنگ بدر شروع شد، پیامبر خدا که از ماجرا آگاه بود، فرمود: هر کس با یکی از بنی هاشم برخورد کرد، او را نکشد؛ زیرا آن ها به اجبار به جنگ آورده شده اند.

گفته پیامبر بر برخی گران آمد تا جای که ابو حذیفه بن عقبه گفت: به خدا قسم هر یک از آنان را بیابم خواهم کشت. سخن ابو حذیفه به سمع مبارک پیامبر رسید. او را مورد مؤاخذه قرار داد و پرسید تو چنین گفته ای؟ پاسخ داد: آری یا رسول الله؛ زیرا بر من گران آمد که پدر و برادر و عمویم را کشته بینم و آن ها (بنی هاشم) سالم باشند! حضرت فرمودند: پدر و برادر و عمویت با اشتیاق و کمال علاقه به جنگ ما آمده اند.

اما بنی هاشم روی اجبار و اکراه بوده است و گرنه هیچ یک از ایشان راضی به جنگیدن با ما نبودند.

در روز جنگ، عباس به دست ابوبشیر اسیر شد، با آن که عباس، مردی تنومند و قوی و ابوبشیر فردی کوتاه قد و ضعیف بود هنگامی که ابو بشیر به عباس نزدیک شد، عباس مانند چوبی بی حرکت ایستاد زیرا عباس قصد دفاع نداشت و ابوبشیر شانه های او را بست و اسیر کرد. (۱)

قسمتی از متن عربی را اشاره می کنیم:

«أن قريشاً لما تفرقوا إلى بدر فكانوا بمرظهران، هبّ أبو جهل من نومه فصاح : يا معشر قريش، ألا تبا لرأيكم ماذا صنعتم، خلفتم بنی هاشم وراءكم فإن طفولتكم محمد، كانوا من ذلك بنحوه و إن ظفرتهم بمحمد أخذوا آثاركم منكم من قريب من أولادكم و أهليكم فلا تذروهم في بيضتكم و فنائكم و لكن أخرجوهم معكم ... فأخرجوا العباس بن عبدالمطلب و نوفلاً و طالباً و عقيلاً كرهاً...» (۲)

«قريش هنگامی که راهی بدر شدند. به محل مرظهران که رسیدند، ابوجهل از خواب بیدار شد و فریاد زد: ای قریشیان وای بر شما! می دانید چه کرده اید؟ بنی هاشم را در مکه رها ساختید؟! اگر محمد بر شما پیروز شود. آن ها (بنی هاشم) همین کار را با شما خواهند کرد و اگر شما بر او پیروز شوید، آنان از شما انتقام خواهند گرفت. پس حال که در چنگ شما هستند. آنان را از مکه همراه

ص: ۲۹۰

۱- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۴، دار صادر بیروت، بی تا، صص ۱۰ و ۱۱

۲- ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۱

خودتان خارج کرده و به بدر بیاورید. پس آنان رفتند و عباس و عقیل و نوفل و طالب را به اجبار آوردند. به هر حال، عباس، به اجبار آورده شده و در جنگ بدر بدون هیچ مقاومتی اسیر گردید.

پیامبر جهت رعایت عدالت میان اسیران، از عباس در حالی که می دانست قلباً با کفار قریش نبوده و به اجبار آورده شده، جهت رعایت قانون، فدیة گرفت. وی هشتاد اوقیه طلا- با یک هزار دینار سرانه خود و عقیل و نوفل را پرداخت و حضرت درباره عمویش با دیگر اسرا هیچ تفاوتی قائل نشد اما پیامبر آن مال را بعداً از اموال بحرین که به نزدش آورده بودند، به عباس مسترد نموده، جبراناش کرد.»

ناراحتی پیامبر برای عباس

عباس در شبی که به اسارت درآمد، تا صبح ناله می کرد و از این واقعه فریاد می زد و می گریست، اصحاب دیدند که پیامبر شب را نخوابید و گریان بود. پرسیدند: ای پیامبر خدا، چرا نمی خوابید؟ فرمودند: ناله عباس مرا ناراحت کرده، از ناراحتی و غم عباس غمگینم! شبانه عباس را آزاد کرده، به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. آن حضرت عباس را دیدند، عباس هم با دیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آرامش یافته و به خواب رفتند

«أخبرنا رؤيم بن يؤيد المقرئ قال حدثنا هارون بن أبي عيسى، قال: أخبرنا أحمد بن محمد، قال حدثنا إبراهيم بن سعد جميعاً قال: حدثني عباس بن عبد الله بن معبد عن بعض أهله عن ابن عباس، قال لَمَّا أَمَسِيَ الْقَوْمُ يَوْمَ بَدْرٍ وَالْأَسَارِي

محبوسون فی الوثاق فبات رسول الله صلى الله عليه وآله ساهراً أول ليله فقال له أصحابه: يا رسول الله ما لك لا تنام؟ فقال: سمعت أنين العباس في وثاقه، فقاما إلى العباس فأطلقوه فنام رسول الله صلى الله عليه وآله». (۱)

«... ابن عباس نقل نموده، پس از این که جنگ بدر پایان یافت و شب شد، اسیران محبوس و به ریسمان بسته شده بودند. (عباس در کنار خیمه پیامبر فریاد می زد) پیامبر صلی الله علیه وآله شب را نخواستیدند. اصحاب پرسیدند: ای فرستاده خدا، چرا نمی خوابید؟ حضرت فرمودند: ناله و فریاد عباس را شنیدم، اصحاب حرکت کرده رفتند بندها را گشودند و عباس را آزاد کردند پس پیامبر به خواب رفتند.»

عباس در جنگ حنین

پس از آن که عباس به مدینه هجرت کرد، در جنگ هایی که پیش می آمد، شرکت می جست و جان خود را در راه آرمان های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در طبق اخلاص می نهاد. در جنگ حنین وجود او نقش پر رنگی داشت؛ آنگاه که همه مسلمانان پا به فرار نهادند «او پایداری کرد و استقامت ورزید تنها ده نفر با پیامبر صلی الله علیه وآله ماندن که نه نفر از بنی هاشم و دهمین آنها ایمن پسر ام ایمن بود او در این جنگ به شهادت رسید. امیر مؤمنان علیه السلام در پیش روی حضرت می جنگید. عباس، دهنه قاطر سواری پیامبر را داشت. ابوسفیان بن حارث، پسر عموی پیامبر نیز رکاب حضرت را در دست داشت... عباس از این جهت عنان قاطر را گرفته بود

ص: ۲۹۲

که نزدیک دشمن نشود تا مبادا آسیبی به ایشان برسد». (۱) عباس بن عبدالمطلب شعری را در جنگ حنین سروده که در ذیل به آن اشاره می‌گردد.

«نَصْرَنَا رَسُولَ اللَّهِ فِي الْحَرْبِ تِسْعَهُ وَقَدْ فَرَّ مَنْ قَدْ فَرَّ عَنْهُ فَاقْشَعُوا وَقَوْلِي إِذَا مَا الْفَضْلَ شَدَّ بِسَيْفِهِ عَلَى الْقَوْمِ أُخْرَى يَا بَنِي لِيَرْجِعُوا
وَ عَاشِرُنَا لَأَقَى الْحَمَامَ بِنَفْسِهِ لِمَا مَسَّهُ فِي اللَّهِ لَا- يَتَوَجَّعُ». (۲) «هنگامی که همه فرار کردند ما نه نفر پیامبر را یاری رساندیم.
جمعیت را صدا زدم که برگردند و شمشیر زند دوباره قبیله را با نام صدا زدم تا برگردند. نفر دهم ما مرگ را به جان خرید و
از آنچه در راه خدا دید اظهار ناراحتی نکرد».

فضایل دیگر عباس

عباس بن عبدالمطلب فضایل فراوانی دارد که یاد کرد همه آن‌ها، نوشتار را از حد خود خارج می‌سازد. لذا به عناوین برجسته آنها اشاره می‌کنیم:

۱- میهمانی دادن عباس از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله

در آغاز رسالت در مکه، در موارد شکوهمند زندگی عباس، ضیافتی است که بیش از اسلام، به افتخار پیامبر ترتیب داد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در میهمانی مفصل عبدالله بن جدعان که حضرت را به عبدالمطلب سوگند داده بود شرکت کردند و در پایان میهمانی، هنگام خداحافظی فرمودند: «فردا شما و تمام قبیله تمیم میهمان من هستید.» حضرت

ص: ۲۹۳

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، پیشین، ص ۸۹

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، پیشین، ص ۱۸

هنگامی که برگشتند، در اندیشه بودند که چگونه میهمانی را برگزار کنند، تا این که ابوطالب تصمیم گرفت از عباس کمک بگیرد و عباس با جان و دل پذیرفت و منادی فرستاد تا اعلام کند هر کسی، از هر قبیله ای که باشد، در میهمانی محمد صلی الله علیه و آله شرکت کند.

بدیشان میهمانی بزرگی ترتیب داد و لباس های فاخر بر پیامبر پوشانید و در صدر مجلس نشاند، زیبایی چهره و زیبایی لباس، جذابیتی ویژه به حضرت بخشیده بود که چشم هر بیننده ای را خیره می کرد.. پس از میهمانی، همه جا صحبت از میهمانی عباس بود و همگان، آن را تعریف و تحسین می کردند.» (۱)

۲. بخشیدن بازار عکاظ به عباس توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان جبرئیل

در فتح مکه، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت عباس بر شما حق بزرگی دارد. توقع وی این است که بازار عکاظ را به وی واگذاری، پیامبر بازار عکاظ را به عباس بخشید و فرمود: خداوند لعنت کند کسی را که بازار عکاظ را از عباس بستاند. (۲)

۳. بازگذاشتن در ورودی خانه عباس به مسجد الحرام که به باب العباس شهرت یافت.

۴. قرار دادن ناودان خانه عباس، به داخل مسجد النبی به امر جبرئیل.

«ناودانی که به امر پیامبر صلی الله علیه و آله نصب شد، تا زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب باقی بود... عمر دستور داد ناودان را بکنند و سوگند یاد کرد هر که آن را

ص: ۲۹۴

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۸، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۳هـ، ص ۲۴۵

۲- ابن سعد، الطبقات، پیشین، ص ۲۸

نصب کند، گردنش را می زنم!» (۱).

عباس، شکایت به علی علیه السلام برده و از ماجرای کندن ناودان گله و شکایت کرد.

«امیر مؤمنان که عمویش را با چنین حالتی دید، ناراحت شده، پرسید: عمو جان! چه شده است که با این حال به خانه ما آمده ای؟! عباس گفت: ناودانی که پیامبر صلی الله علیه وآله به افتخار من نصب کرد، عمر آن را کنده و قسم یاد کرده است که اگر کسی بار دیگر آن را نصب کند، گردنش را می زنم. پسر برادرم! من دارای دو چشم بودم؛ خداوند یکی را از من گرفت و آن پیامبر خدا بود، اکنون امید من به تو است، گمان نمی کردم با وجود شما بر من ستم کنند و آنچه موجب افتخارم بود را از دستم در آوردند.

امیر مؤمنان فرمود: عموی من! به خانه برگرد و اندوه بر خود مدار، تو را خوشحال می کنم. آنگاه خطاب به قنبر فرمود: بر خیز و ناودان را در جای خود نصب کن، وقتی ناودان نصب شد و در جای خود قرار گرفت، فرمود: به حق صاحب این قبر و منبر، هر که ناودان را بردارد گردنش را می زنم! وقتی این خبر به عمر رسید، گفت: ابوالحسن را نمی شود خشمگین کرد! ما برای سوگند خود کفاره می دهیم.» (۲).

۵. بخشیدن خانه خود به مسجد النبی صلی الله علیه وآله

مدتی پس از واقعه فوق، عمر تصمیم بر توسعه مسجد النبی گرفت؛

ص: ۲۹۵

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، پیشین، ص ۹۴

۲- همان، ص ۹۵

«خانه های اطراف مسجد را خرید فقط حجره زنان پیغمبر و خانه عباس بن عبدالمطلب باقی ماند. عمر، عباس را خواست و گفت: همانگونه که می دانی، همه خانه های اطراف مسجد خریداری شده جز خانه تو و حجره های زنان پیامبر و به حجره های زنان پیامبر راهی نیست، پس خانه ات را بفروش تا مساجد را توسعه دهیم... (وقتی خلیفه نظریاتش را طرح کرد و عباس نپذیرفت، امر به حکمیت منتهی شد. ابی بن کعب در حکمیت، دست عباس را باز گذاشت)، عباس گفت: اکنون که آزادم خانه ام را جهت توسعه مسجد النبی به مسلمانان بخشیدم.» (۱)

۶. طرف وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود عباس را مأمور ساختند، که پس از رحلت وعده های پیامبر را به مردم را ادا نماید و قرض های آن حضرت را پرداخته و امور باقی مانده شخصی پیامبر را کفالت کند.

۷. طرفداری عباس از امیر مؤمنان علی علیه السلام

در ماجرای مظلومیت علی علیه السلام عباس در کنار علی علیه السلام از مدافعان حریم ولایت علوی بود.

۸. باریدن باران به دعای عباس در سال هفدهم هجری

در سال هفدهم هجری، خشکی و خشکسالی سرتاسر حجاز و جزیره العرب را فرا گرفت. مردم در قحطی شدید گرفتار شدند، نزد عمر رفتند. عمر در کارشان درماند و ندانست چه کند. کعب الأحبار گفت: بنی اسرائیل هر گاه به

ص: ۲۹۶

خشکی و بی بارانی مبتلا می شدند، به وسیله خویشان و بستگان پیامبرشان طلب باران می کردند. و عمر گفت: ما هم چنین کنیم! عباس عموی پیامبر و بزرگ بنی هاشم او را واسطه قرار داده و از خدا باران می خواهیم، عمر با جمعی به خانه عباس رفتند و از او تقاضا کردند با ما به مسجد بیا تا از خدا تقاضای باران کنیم، عمر بر منبر رفت و چنین دعا کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ تَوَجَّهْنَا إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِينَا وَ صَنُو أَبِيهِ فَاسْقِنَا الْغَيْثُ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ».(۱)

«خدایا ما به تو روی آورده ایم به واسطه عموی پیامبرمان، ما را از باران سیراب کن و مأیوسمان مفرما».

سپس گفت: عباس! برخیز و خدا را بخوان. عباس برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: اللَّهُمَّ إِنَّ عِنْدَكَ سَحَابًا وَ عِنْدَكَ مَاءً فَانْشُرِ السَّحَابَ وَ أَنْزِلِ الْمَاءَ مِنْهُ عَلَيْنَا».(۲)

«خدایا! ابرها نزد تو و آب در اختیار تو است. پس ابرها را بفرست و آب رحمتت بر ما ببار و...» پس از آن که دعای عباس تمام شد ابرها از اطراف به حرکت آمد و به هم پیوست و باران آغاز شد آن قدر باران بارید که همه جا را فرا گرفت و تمام گودال ها را پر کرد، مردم لباس ها را بالا زده، در کوچه و بازار راه می رفتند و هر که عباس را می دید دست و پایش را می بوسید».(۳)

ص: ۲۹۷

۱- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، دار صادر، بیروت، بی تا، ص ۱۳

۲- همان ص ۲۹

۳- همان ص ۳۰

عباس بن عبدالمطلب در دوران خلافت عثمان، در سال ۲۳ ق، دار فانی را وداع گفت: «... لما مات العباس بن عبدالمطلب بعث بنو هاشم مؤذنا يؤذن أهل العوالی رحم الله من شهد العباس بن عبدالمطلب، قال فحشد الناس و نزلوا من العوالی».(۱)

«وقتی عباس بن عبدالمطلب از دنیا رفت بنی هاشم، اعلام کننده ای را به اطراف مدینه فرستادند و او فریاد می کرد: خدا رحمت کند هر کسی را که بر جنازه عباس بن عبدالمطلب حاضر شود، همه مردم گرد آمدند.» ابن سعد در طبقات خویش می نویسد: عثمان نیز همین کار را انجام داد، نماینده عثمان در قرا و دهات اطراف فریاد می زدند که بیاید عباس عموی پیامبر از دنیا رفته است!.

«فحشد الناس فما غادرنا النساء، فلما أتى به إلى موضع الجنائز تضایق فتقدموا به إلى البقیع، و لقد رأينا يوم صلينا علیه بالبقیع و ما رأیت مثل ذلك الخروج علی أحد من الناس قط و ما یستطیع أحد من الناس أن یدلو إلى سریره، و غلب علیه بنو هاشم فلما انتهوا إلى اللحد ازدحموا علیه فأری عثمان اعترل و بعث الشرطه یضربون الناس عن بنی هاشم حتی خلص بنو هاشم، فکانوا هم الذین نزلوا فی حفرته و دلوه فی اللحد. و لقد رأیت علی سریره برد حبره قد تقطع من زحامهم».(۲)

«مردم گرد آمدند، ما بر زنان برتری نیافتیم (کنایه از این که شمار زنان بسیار

ص: ۲۹۸

۱- همان ص ۳۲

۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، بیروت، دار صادر، بی تا، ص ۳۲

بود) چون جنازه او را آوردند. مردم ازدحام

کردند و همه در بقیع گرد آمدند و راه ها بسته شد. می دیدی روزی را که بر عباس در بقیع نماز گزاردیم و می دیدی که جمعیتی به مانند آن روز دیده نشده و کسی نمی توانست به تخت جنازه او نزدیک شود و بنی هاشم بیشترین جمعیت را داشتند عثمان دستور داد شرطه ها بیایند و مردم را کنار بزنند تا بنی هاشم به راحتی جنازه عباس را دفن کنند. چون عباس را از تابوت بیرون آوردند برد یمانی که روی تابوت بود، در اثر ازدحام پاره شد.»

«و توفی العباس یوم الجمعة لاربعة عشرة خلت من رجب سنة اثنتين و ثلاثین فی خلافة عثمان بن عمان و هو ابن ثمان و ثمانین سنة، و دفن بالبقیع فی مقبره بنی هاشم».(۱)

«عباس، روز جمعه چهاردهم رجب سال ۳۲ هجری در خلافت عثمان در گذشت، در حالی که ۸۸ سال سن داشت و در بقیع در مقبره بنی هاشم دفن شد.»

علی علیه السلام کنار جنازه عباس :

ابن سعد در طبقات الکبری و دیگر مورخان همگی روایت کرده اند که عباس مفتخر شد به این که علی علیه السلام وی را غسل دهد و به عنوان جلودار بنی هاشم، وی را به خاک بسپارد.:

«عبدالله بن أبی صعصعه عن الحارث بن عبدالله بن كعب عن أم عماره قالت: حضرنا نساء الأنصار طراً جنازة العباس و كنا أول من بکی علیه و معنا

ص: ۲۹۹

المهاجرات الأول المبايعات و غسله علی بن ابی طالب و عبدالله و عبیدالله و قثم بنو العباس، وحدث نساء بنی هاشم سنه».(۱)

«عبدالله بن ابی صعصعه از حارث بن عبدالله بن کعب، از ام عماره نقل کرده که گفت: تمام زن های مدینه از مهاجران بیعت کننده اولیه و انصار، بر جنازه عباس گرد آمدیم و ما اولین گریه کنندگان بر عباس بودیم... و او

را علی ابن ابی طالب و عبدالله و عبیدالله و قثم فرزندان خود عباس غسلش دادند و زنان مدینه به مدت یک سال بر او گریه و ندبه می کردند.»

ابن سعد می نویسد: «قال عیسی بن طلحه: رأیت عثمان یکبر علی العباس بالبقیع و ما یقدر من لفظ الناس ، و لقد بلغ الناس الحشان و ما تخلف أحد من الرجال و النساء و الصبیان».(۲)

از عیسی بن طلحه روایت شده که گفت دیدم عثمان در بقیع بر وی تکبیر می گفت (نماز می گزارد)، کلمات او به مردم نمی رسید. کثرت جمعیت به گونه ای بود که دو حش بقیع پر از جمعیت شد و هیچ کس از مردم مدینه نبود مگر اینکه بر جنازه وی حاضر شدند و بر وی نماز گزاردند.»

۲- عقیل بن ابی طالب

عقیل، دومین فرزند خانواده بود که در سال ۵۹۰ میلادی در مکه به دنیا آمد، پدرش ابوطالب از شخصیت های نام آور و بزرگ تاریخ اسلام و مادرش فاطمه بنت اسد است. و سه برادر تنی عقیل عبارت اند از: طالب، جعفر، و علی علیه السلام که

«أُمَّهُم

ص: ۳۰۰

۱- همان ص ۳۳

۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، دار صادر، بیروت، بی تا، ص ۳۴

جمعاً فاطمه بنت أسد» (۱). هر یک از برادران، ده سال از دیگری کوچکتر است» (۲). «عقیل، دارای سیزده پسر و هفت دختر بود که بزرگترینش یزید نام داشت و از همین رو، وی را ابویزید خوانده اند» (۳).

اسارت در جنگ بدر

درباره زندگی عباس بن عبدالمطلب، اشاره کردیم که عباس در مکه و پیش از جنگ بدر مسلمان شد لیکن به فرمان پیامبر و همچنین برای انتقال اخبار مکه به آن حضرت، در مکه ماند و قریش در ماجرای جنگ بدر او و عقیل و چند تن دیگر را به اجبار به بدر آوردند. پس عقیل و همچنین عباس به اجبار قریش به اطراف مدینه آورده شدند تا در جنگ بدر حضور داشته باشند.

«عقیل و عباس عموی پیامبر، که ناگزیر در جنگ حضور یافته بودند. هر دو اسیر شدند. هنگامی که بنا شد از اسیران فدا و عوض بگیرند و ایشان را آزاد کنند. چون عقیل مال و ثروتی نداشت، عباس به دستور پیامبر فدای او را نیز داد و هر دو با هم آزاد شدند عقیل بار دیگر به مکه بازگشت و در سال ششم، قبل از صلح حدیبیه مسلمان شد و در سال هشتم به مدینه هجرت کرد و پیامبر از اراضی خیبر، یکصد و چهل وسق به او داد و او در غزوه موته با برادرش جعفر شرکت نمود. و پس از مراجعت مریض شد؛ لذا در فتح مکه و طائف، نام وی به

ص: ۳۰۱

۱- ابی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله عبدالله انشاعی المعروف یابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، دار الفکر للطباعه و النشر، ۱۴۱۷ق، ص ۱۲

۲- مجلسی، محمد باقر، بحار النوار، ج ۲۱، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق، ص ۶۳

۳- همان، ص ۱۳

چشم نمی خورد...» (۱).

«و كان عقيل بن ابي طالب فيمن اخرج من بني هاشم كرها مع المشركين الى بدر...» (۲). «عقيل بن ابیطالب در میان بنی هاشم از کسانی بود که به اجبار و اکراه، به وسیله کفار و مشرکین به بدر آورده شد.»

عقيل، عالم به انساب عرب

در منابع تاریخی آمده است که عقیل، عالم به همه انساب عرب بوده و در مسجد پیامبر تخت پوستی می انداخت تا بر آن نماز بگذارد. مردم پیرامون وی اجتماع کرده و از انساب و تاریخ می پرسیدند و از او بهره می بردند، لیکن چون از بدی های آنان نیز یاد می کرد، از او بد می گفتند و نسبت های ناروا می دادند» (۳).

نزول آیه درباره عقیل و عباس:

پیش تر اشاره شد که عباس و عقیل، به جبر و اکراه در جنگ بدر حضور یافتند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله چون خواست میان اسیران به عدالت رفتار شود (در حالی که می دانست عباس و عقیل به اکراه آمده اند و از این ماجرا به شدت ناراحتند) به آنان فرمود: باید فدیة دهید آنان گفتند: یا رسول الله، قلب ما با شما است و ما به جبر آمده ایم! پیامبر طبق اندیشه عدالت خواهی اش فرمود: در عین حال، برای آزادی باید فدیة دهد. اینجا بود که آیه نازل شد: «يا أيها النَّبِيُّ قُلْ لِمَن فِي

ص: ۳۰۲

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۴، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۸۹هـ، ص ۲۸۰

۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، پیشین، ص ۴۳

۳- همان ص ۲۸۰

أَيُّدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنَّ يَعلَمُ اللهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُوْتِكُمْ خَيْرًا بِمَا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱).

«ای پیامبر، به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگر خدا در دل های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما عطا می کند و بر شما می بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است.»

« قَالَ نَزَلَتْ فِي الْعَبَّاسِ وَ عَقِيلٍ وَ نَوْفَلٍ » (۲).

«از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السّلام نقل شده که گفت: از امام ششم علیه السلام شنیدم که این آیه درباره عباس و عقیل و نوفل نازل شده است. بنابر این، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یقین به طهارت باطن عقیل داشت و لذا اصحاب خود را از کشتن آنان و جسارت به ایشان نهی فرمود.»

عقیل از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله :

پیامبر خدا، علاقه وافری به عقیل داشتند و ایشان را فردی فوق العاده بزرگ و محترم می شمردند. «حضرت علی علیه السلام از پیامبر پرسیدند: ای فرستاده خدا، آیا شما عقیل را دوست می دارید؟ فرمود: آری، به خدا سوگند او را از دو جهت دوست می دارم؛ یکی از جهت ابوطالب، یعنی از آن جهت که مورد علاقه ابوطالب بود، و دیگر آن که فرزندش در راه دوستی فرزندت حسین علیه السلام کشته می شود و دیدگاه مؤمنان بر او می گریند و فرشتگان مقرب پروردگار بر او درود

ص: ۳۰۳

۱- همان ص ۷۰

۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۹، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۳ق، ص ۳۰۱

می فرستند. (پیامبر چنان گریست که اشک از محاسن شریفش بر سینه مبارکش فرو ریخت)، سپس فرمود: «إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مَا تَلْقَى عَتْرَتِي مِنْ بَعْدِي» (۱). یعنی از آنچه بر سر خاندانم، پس از من می بینند، به خدا شکایت می برد.

علاقه ابوطالب به عقیل

حضرت ابوطالب، عقیل را بسیار دوست می داشت. از این رو، هیچگاه، به مفارقت از او راضی نمی شد. نقل شده که در ماجرای قحطی مکه، به دلیل این که حضرت ابوطالب فرزند بسیار داشت، گروهی بر آن شدند که کفالت فرزندانش را بر عهده بگیرند. آنان پیش ابوطالب رفتند، مقصود خویش را بیان کردند. ابوطالب گفت: عقیل را برایم بگذارید و در زمینه دیگران سخنی ندارم»، پیامبر صلی الله علیه و آله علی و عباس و جعفر را با خود به خانه برد و

بدینسان، علی علیه السلام تحت کفالت و سرپرستی پیامبر در آمد» (۲). از این نقل، دانسته می شود که ابوطالب علیه السلام به عقیل علاقه بسیار داشته است!

میهمانی رفتن عقیل به خانه علی علیه السلام

در دوران خلافت علی علیه السلام عقیل از مدینه عازم کوفه شد. «قدم عقیل علی علی علیه السلام و هو جالسٌ فی صحن مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ، قَالَ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا يَزِيدَ ثُمَّ التَّقَّتْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ

ص: ۳۰۴

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۴، پیشین، ص ۲۸۷

۲- همان، ج ۳۵، ص ۱۱۸

عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: قُمْ وَ أَنْزَلَ عَمَّكَ فَذَهَبَ بِهِ فَأَنْزَلَهُ وَ عَادَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: اشْتَرِ لَهُ قَمِيصًا جَدِيدًا وَ رَدَاءً جَدِيدًا وَ إِزَارًا جَدِيدًا وَ نَعْلًا جَدِيدًا، فَغَدَا عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الثِّيَابِ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا يَزِيدَ، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَرَاكَ أَصَيْبَتْ مِنْ الدُّنْيَا شَيْئًا إِلَّا هَرَيْدَهُ الْحَصْبَاءُ؟! قَالَ: يَا أَبَا يَزِيدَ يُخْرِجُ عَطَائِي فَأَعْطِيكَاهُ، فَارْتَحَلَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَعَاوِيَةَ...» (١).

«عقیل بر برادرش علی علیه السّلام وارد شد، در حالی که حضرت در صحن مسجد کوفه (برای تمشیت امور) نشسته بود. گفت: سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکاتش بر تو! حضرت فرمود: سلام بر تو ای ابا یزید سپس حضرت به حسن بن علی علیه السّلام فرمود: عمویت را به خانه ببر. حسن بن علی، عموی خویش را به خانه برد و برگشت. حضرت فرمود: برایش پیراهن عبا و کفش و بیژامه جدیدی بخر، و حسن چنین کرد. روز بعد عقیل بر علی با همین لباس وارد شد و گفت: درود بر تو ای امیر مؤمنان! حضرت پاسخ داد. عقیل گفت: غذای شما همان غذایی بود که در سفره شبانه دیدم، من خلافت تو را نمی پسندم، لذا از نزد حضرت خارج شد و به سوی معاویه رفت. و عقیل درخواست کرد که حضرت قرضش را ادا کند و حضرت استکاف کرد.»

عقیل در حضور معاویه

هنگامی که عقیل بر معاویه وارد شد. معاویه او را فوق العاده تکریم و

ص: ۳۰۵

احترام کرد. «فَلَمَّا سَجِعَ بِهِ مُعَاوِيَةُ نَصَبَ كِرَاسِيَهُ وَ أَجْلَسَ جُلَسَاءَهُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ فَأَمَرَهُ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ، فَقَبِضَ هَا، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْعَسْكَرِينَ، قَالَ: مَرَرْتُ بِعَسْكَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا لَيْلٌ كَلِيلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (۱).

«وقتی معاویه شنید عقیل آمده، برای او جایگاهی ترتیب داد و افرادی نشستند و معاویه آنگاه که وارد شد، دستور داد صد هزار درهم به عقیل بدهند. سپس گفت: عقیل! لشکر من و لشکر برادرت علی را دیدی؟ آن ها را برایم توصیف کن. (معاویه تصور کرد با دادن صد هزار درهم او را خریده و زبانش را به نفع خود استخدام کرده است!) عقیل گفت: به لشکرگاه برادرم گذشتم، روزهای آن ها مانند روز پیامبر و شب های ایشان را مانند شب های پیامبر صلی الله علیه و آله دیدم، جز این که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آن ها نبود، صدایی جز صدای تلاوت قرآن از آنها نمی شنیدم و عملی جز نماز مشاهده نکردم.

اما به لشکرگاه شام که رسیدم، گروهی از منافقان از من استقبال کردند: یعنی همان کسانی که در ليله عقبه شتر پیامبر را رم دادند و روز و شب آنها مانند روزهای تو و ابوسفیان بود. جز آن که ابوسفیان در میان ایشان نیست سپس عقیل از معاویه پرسید: انکه در طرف راست تو نشسته کیست؟ معاویه گفت: او عمرو بن عاص است. عقیل گفت: او همان کسی است که شش نفر مدعی فرزندی او بودند؟! تا این که قصاب قریش بر دیگران پیروز شد و او را فرزند خود خواند.

ص: ۳۰۶

آن دیگری کیست؟ معاویه گفت: ضحاک بن قیس است. عقیل گفت: «والله لقد كان أبوه جيداً الأخذ خسيس النفس فمن هذا الآخر قال أبو موسى الأشعري قال هذا ابنُ المراقه...» (۱) به خدا پدرش دست گیرنده ای داشت ولی نفس پست و فرومایه ای، پس این دیگری کیست؟ معاویه گفت: ابوموسی اشعری است. عقیل گفت: این پسر آن زنی است که زیاد دزدی می کرد. معاویه وقتی دید اطرافیانش خشمگین شدند و می دانست اگر نوبت به خودش برسد بیش از آن ها به معاویه اهانت خواهد شد و از اجداد خبیثش نام خواهد برد: در عین حال گفت: «یا أبا یزید ما تَقُولُ لی»: ای ابا یزید درباره من چه می گویی؟ گفت: «دع عنك» (۲) مرا از خودت معذور دار. معاویه گفت: باید بگویی. عقیل گفت: آیا حمامه را می شناسی؟ معاویه گفت: حمامه کیست: عقیل گفت: همین اندازه بس است درباره او تحقیق کن. معاویه سراغ نسابه شامی فرستاد او را به حضورش آوردند و پرسید: حمامه کیست؟ نسابه (عالم به انساب عرب) گفت: مرا معذور می داری که بگویم؟

نسابه گفت: حمامه مادر ابوسفیان است که در دوران جاهلیت، یکی از زنان فاحشه ای بود که پرچم و بیرقی بر بام خانه اش داشت. معاویه به اطرافیان گفت: ناراحت نباشید. من هم با شما مساوی بلکه بیشتر از شما رسوا شدم.»

عقیل در حضور علی صلی الله علیه و آله

عقیل که در ایام خلافت حضرت، در حضور علی علیه السلام بود، به آن حضرت

ص: ۳۰۷

۱- مجلسی، محمد باقر، همان، ص ۲۰۰

۲- همان، ص ۲۰۰

گفت: «ای امیرمؤمنان! از زندگی بی تو بیزارم و برایم خوش نخواهد بود.»^(۱) تاریخ گواهی می دهد که عقیل ارادت فراوانی به علی علیه السلام داشت اما کوتاهی های اندکی هم داشت که علی علیه السلام در نهایت، رضایت خود از عقیل را ابراز کرده اند.

داستان آهن گداخته

از داستان های جالب زندگانی عقیل، ماجرای آهن گداخته (حدیده محماه) است، که علی علیه السلام خود ماجرا را شرح می دهد: «لَلَّهِ لَعْنَةُ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمَلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُمْ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْمِ وَعَاوَدَنِي مُؤَكَّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا فَأَصْرَعَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَاتَّبَعَ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَهُ ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيُعْتَبَرَ بِهَا فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمِهَا وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسِرِهَا فَقُلْتُ لَهُ تَكَلُّتُكَ التَّوَاكُلُ يَا عَقِيلُ أَتَنْنُ مِنْ حَدِيدِهِ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعِبَةِ وَتَجْرُنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ أَتَنْنُ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَتَنْنُ مِنْ لَظِي...»^(۲)

« به خدا سوگند! برادرم عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یک من گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا می کرد و اطفالش را با موهای ژولیده و پریشان دیدم که صورت شان خاک آلود و تیره بود، گویی با نیل سیاه شده بود (عقیل ضمن نشان دادن آن ها به من) خواهش خود را تأکید و

ص: ۳۰۸

۱- مجلسی، محمد باقر، همان ۳۳، ص ۲۰۲

۲- صبحی صالح، نهج البلاغه مرکز البحوث الاسلامیه، ۱۳۹۵ق، ص ۳۴۶

تقاضایش را تکرار می کرد و من هم به سخنانش گوش می دادم. گمان می کرد دینم را به او فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده ام. و پس قطعه آهن را در آتش گذاختم. سرخ که شد نزدیکش بردم تا از درد آن عبرت بگیرد. او از سرخی اش فریاد کرد و نزدیک بود که از حرارتش بسوزد. به او گفتم: ای عقیل، مادران در عزایت گریه کنند! آیا تو از پاره آهنی که انسانی آن را به بازیچه و شوخی گذاخته، فریاد می کنی ولی مرا به سوی آتش که خداوند جبار آن را برای خشم و غضبش فروخته می خوانی؟! آیا تو از این آتش ضعیف می نالی و من از آتش قهر الهی و جهنمش ننالم؟! نکته پایان این که عقیل کینه دشمنان علی علیه السلام را در دل داشت و بر عشق مولا و سرور و برادرش قلباً ثابت و استوار بود.

خانه عقیل، محل دعای پیامبر صلی الله علیه و آله

عقیل خانه ای داشت که محل دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم بود و مورخان زیادی نگاشته اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیاری از مواقع، شب ها به خانه عقیل می آمدند و در آنجا دعا می خواندند و مناجات می کردند.

سمهودی در وفاء الوفاء این مطلب را مورد توجه جدی قرار داده است. سمهودی مورخ و مدینه شناس اهل سنت از ابن زباله، متوفای ۱۹۹ ق. چنین نقل می کند: خالد بن عوسجه می گوید: شبی رو به سوی زاویه خانه عقیل دعا می کردم. جعفر بن محمد علیه السلام را به همراه اهلش، عازم عریض بود. مرا دید و پرسید: آیا در مورد این محل، خبر و مطلب خاصی شنیده ای؟ گفتم: نه فرمود:

اینجا محل دعای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، زیرا شب‌ها برای استغفار اهل بقیع می‌آمد و در اینجا توقف می‌کرد.» (۱)

سمهودی می‌افزاید: «این خانه، متعلق به عقیل است. او و برادرزاده اش جعفر در آنجا دفن شده‌اند و استادم می‌گفت: بهتر است که مسلمانان در این محل به دعا و مناجات پردازند. و من از افراد زیادی از اهل دعا و معنا شنیده‌ام که می‌گفتند: دعا در کنار این خانه و نزد این قبر (قبر عقیل) مستجاب است و این استجاب شاید به برکت وجود قبر عقیل و یا عبدالله بن جعفر باشد که بسیار بذل و بخشش داشت. (۲)

به این دلیل شخصیت‌های زیادی همچون سعد بن ابی وقاص و ابوسفیان بن حارث و دیگران وصیت می‌کردند که در زاویه، دار(خانه) عقیل دفن شوند.

وفات عقیل و دفن در دار عقیل (بقیع)

عقیل در زمان پیری نابینا شد و در دوران خلافت معاویه بن ابوسفیان، در حالی که کینه او را به دل داشت و در عشق و حب علی علیه السلام می‌سوخت، دارفانی را وداع کرد و در بقیع مدفون گردید.

«و مات عقیل بن أبی طالب بعد ما عمی فی خلافة معاویه بن أبی سفیان و له دار بالبقیع و دفن فیه.» (۳) «عقیل بن ابی طالب بعد از نابینایی اش در دوران خلافت معاویه بن ابوسفیان، دارفانی را وداع گفته و در خانه خود در بقیع،

ص: ۳۱۰

۱- سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء، ج ۳، دار الاضواء، بیروت، ۱۳۸۶ هجری، ص ۸۸۹

۲- همان ص ۸۸۹

۳- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، پیشین، ص ۴۴

مدفون گردید.»

«و قبر عقیل بن اُبی طالب اُخا علی رضی الله عنه فی قبه فی اول البقیع»^(۱) «و قبر عقیل بن اُبی طالب، برادر علی علیه السّلام که خدا از او راضی باد، در قبه ای در اول قبرستان بقیع قرار دارد.»

۳. صفیه بنت عبدالمطلب

عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله همسر «عوام بن خویلد» و مادر زبیر بود. در نبرد احد با گروه زنانی بود که به سوی احد آمدند و برای شهادت حمزه مرثیه سرایی کردند. او سرانجام در سال ۲۰ ه.ق در حالی که ۷۵ سال داشت، از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^(۲)

۴. عاتکه بنت عبدالمطلب

طبق برخی نقل ها، عاتکه عمه پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آمدن به مدینه، وفات یافت و در بقیع کنار قبر صفیه دفن شد.^(۳)

۵. حلیمه سعیدیه

حلیمه مادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در دوره نوزادی، از او شیر می نوشید. قبر وی در بقیع نزدیک قبر «عثمان بن عفان» است.^(۴)

ص: ۳۱۱

۱- ابن شبه نمیری، اخبار مدینه الرسول، پیشین، ص ۱۵۴

۲- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۰

۳- بقیع الغرقد، ص ۱۴۳

۴- همان قبلی

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب شخصیتی نام آور، چهره ای درخشان و روایتگری راستین، محبوب پیامبر و وفادار به خاندان رسالت و امامت بود. فرزندانی از وی در واقعه خونین نینوا به شهادت رسیدند. همراه همیشگی

دردانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. پدرش جعفر بن ابی طالب، شهیدی از تبار نور بود که در جنگ موته به شهادت رسید. پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله برادرزاده و داماد امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و نام آوری پرآوازه در تاریخ پرافتخار اسلام. عبدالله، در اصالت خانوادگی، جایگاهی ارجمند و در خور ستایش دارد؛ زیرا: پدرش جعفر بن ابی طالب است؛ همان که خداوند به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله دو بال در بهشت به او عنایت خواهد کرد.

مادرش، اسماء بنت عمیس است؛ همان که سالیانی دراز در سرزمین حبشه برای رضای خدا و به دور از وطن خویش، رنج های فراوان و غم هایی جانکاه به جان خرید و پس از بازگشت و ورود به مدینه، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله رنج و غم شهادت همسرش جعفر بن ابی طالب را در موته متحمل شد و نشان دیگری از صبر و شهامت و استقامت را برای خود ثبت کرد. و عبدالله بن جعفر، در دامان چنین پدر و مادری ولادت یافت و تربیت شد.

۷. زادگاه عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

به گفته مورخان نامور، عبدالله نخستین نوزاد مسلمان مهاجر است که در سرزمین حبشه، در دوران مهاجرت نخستین مسلمانان، دیده به جهان گشود. از سال تولدش خبری دقیق در منابع تاریخی نامیده، لیکن چنانکه روایت شده،

عبدالله در روز رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله بین ده تا یازده سال داشته و با این محاسبه می توان گمان برد که وی در سال های نخستین هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله دیده به جهان گشوده است. در دائره المعارف اعلمی آمده است: «عبدالله سه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله در حبشه متولد شد». (۱)

این گزارش، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا دعوت پیامبر در سه سال نخست بعثت غیر علنی بود و مقابله ای از ناحیه کفر قریش با آن حضرت رخ نداد تا پیامبر صلی الله علیه وآله به مسلمانان فرمان هجرت به حبشه دهد. شاید نظر اعلمی، سه سال نخست هجرت باشد، نه بعثت و اگر چنین باشد، هم با واقعیت دعوت پیامبر تطبیق می کند و هم با حدود تقریبی سن عبدالله بن جعفر، در هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله، علاوه بر این، منابع معتبر تاریخی آورده اند که: «جعفر بن ابی طالب، در ماه رجب سال پنجم بعثت به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله به حبشه هجرت کرد». (۲) در هر حال قطعی است که او در سرزمین حبشه ولادت یافت؛ «جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ... وُلِدَتْ لَهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ». (۳) «جعفر بن ابی طالب... در زمین حبشه فرزندش عبدالله متولد شد».

خصلت ها و ویژگی های عبدالله بن جعفر

اشاره

عبدالله بن جعفر، از آنجا که در خانواده ای کریم و با حسب و نسب تولد

ص: ۳۱۳

۱- اعلمی، دائره المعارف، ج ۱۲

۲- نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، دار اکتب العلمیه، بیروت، بی تا، صص ۲۶، ۲۸۲

۳- الروض الآنف، ج ۲، ص ۹۰

یافت و رشد کرد، دارای خصلت‌ها و ویژگی‌های ممتازی است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۷/۱. بیعت با پیامبر در کودکی

در صدر اسلام، چند نفر انگشت شمار در کودکی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان آورده و بیعت کردند، نخستین نفر از میان آنان، حضرت علی علیه السلام است که در دوران طفولیت ایمان آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد. سپس امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و آخرین آن‌ها، عبدالله بن جعفر طیار است. امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام فرمودند: «امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبدالله بن جعفر در کودکی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند. کسی جز آن‌ها، در کودکی با پیامبر بیعت نکرد.» (۱).

۷/۲. همراه و صحابی پیامبر و پنج امام علیه السلام

از امتیازات و ویژگی‌های برجسته عبدالله بن جعفر آن است که ایشان، هم از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هم جزو صحابی علی علیه السلام، امام مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیه السلام به

شمار می‌آمد. ابن اثیر جزیری، نامش را در شمار صحابه آورده و درباره اش می‌نویسد: «روی عن النبی صلی الله علیه و آله أحادیث» (۲). «او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود و روایاتی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل و روایت کرده است».

شیخ طوسی، افزون بر این که وی را جزو یاران پیامبر شمرده، در ردیف

ص: ۳۱۴

۱- آیت الله سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، چ ۱، انتشارات جامعه مدرسین

۲- عز الدین، لی بن ابی الکریم، ابن اثیر، اسد الغالبه، ج ۳، دار اکتب العلمیه، ۱۹۸۰م، ص ۱۳۵

صحابه امیر مومنان علی علیه السّلام و نیز امام حسن مجتبی علیه السّلام هم آورده است. (۱) ولی عجیب است که نام آن گرامی را چرا در ردیف اصحاب حسین بن علی علیه السّلام که همه هستی خویش و خاندانش را در راه آرمان های او فدا کرد، نیاورده است.

مامقانی در این باره می نویسد: «هنوز پی نبرده ام که چرا شیخ طوسی از آوردن نام عبدالله، در ردیف یاران امام حسین علیه السّلام خودداری کرده است! در حالی که او از یاران امام حسین علیه السّلام بود و با فرستادن فرزندانش عون و محمد، که در کربلا به شهادت رسیدند، با امام حسین علیه السّلام مواسات کرد و به خاطر عذری که داشت، خودش نتوانست در کربلا حضور یابد.» (۲).

۷/۳. فرزند. همسر و پدر شهیدان

عبدالله بن جعفر از چند جهت، با شهدای بزرگی نسبت دارد. پدرش، جعفر بن ابی طالب، ملقب به «ذوالجناحین» و مشهور به «طیار» پس از مراجعت از حبشه، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود تا این که در غزوه موته، پرچم سپاه اسلام را به دست گرفت. حتی وقتی دو دست او در این جنگ از تن جدا شد، همچنان می کوشید پرچم را حفظ کند که در همین حال به شهادت رسید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «او در بهشت با فرشتگان به هر جا که بخواهد پرواز می کند.» (۳).

فرزندانش، عون، عبدالله و محمد، در کربلا به شهادت رسیدند. همسرش،

ص: ۳۱۵

۱- شیخ طوسی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۴۲

۲- مامقانی، تفنح المقال، ج ۲، ص ۱۷۳

۳- واقدی، محمد بن عمر، المغزی، ج ۲، تحقیق: ماریدن جونز، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۹ ق، ص ۷۶۲

زینب کبری، عقیده بنی هاشم، عالمه، معلمه و محدثه بزرگ یار برادر که در حادثه کربلا، نیمه مکمل آن حادثه بود، در واقع بر اثر آن محنتهای جانگداز به شهادت رسید.

آری آن گرامی، فرزند، همسر و پدر شهیدان است که همواره روح حماسی و بزرگش از چنین ره آورد گران و سنگین مملو بود. او پس از حادثه عاشورا، به دلیل عشق وافر که به خاندان عصمت و طهارت داشت، مرثیه ها سرود و جلسات ندبه برای شهدای کربلا ترتیب داد.

هنگامی که خبر شهادت امام و یارانش؛ از جمله دو تن از پسران عبدالله بن جعفر به مدینه رسید. ابوالسلاسل، غلام او، آزرده خاطر شد و گفت: آنچنان حسین به روز ما آورد شخص دیگری نیاورد! عبدالله بن جعفر بر آشفته و بر او کفش پرتاب کرد و پس از توهینی به او، چنین گفت:

«أَلِلْحُسَيْنِ تَقُولُ هَذَا وَ اللَّهُ لَوْ شَهِدْتَهُ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أُفَارِقَهُ حَتَّى أَقْتَلَ مَعَهُ ... أَنَّهُمَا أَصِيْبَا مَعَ أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي مُوَاسِيَيْنِ لَهُ صَابِرَيْنِ مَعَهُ» (۱)

«آیا درباره حسین چنین سخنی می گویی به خدا سوگند اگر همراه او رفته و در رکابش بودم. هرگز از او جدا نمی شدم تا اینکه که کشته شوم.. به خدا قسم آنچه مصیبت فرزندانم را بر من آسان می کند این است که آن ها (فرزندانم)، به جای من ملازمت رکاب جستند و با برادرم و پسر عمویم حسین مواسات کردند و جان خود را در راه او دادند.»

ص: ۳۱۶

عبدالله بن جعفر، در سلسله راویان پیامبر صلی الله علیه وآله و امامانی است که در کنارشان بوده؛ اکنون به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ». (۱)

«از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: صدقه غضب پروردگار را فرو می نشاند و طبرانی در مجموعه خود -اوسط- این روایت را در حدیثی طولانی آورده است.»

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا تُوفِيَ أَبُو طَالِبٍ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الطَّائِفِ مَاشِياً عَلَى قَدَمَيْهِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَلَمْ يَجِئُوهُ فَانصَرَفَ فَإِنِّي ظِلٌّ شَجَرِهِ فَصَيَّمْتُ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مِنْ ضَعْفِ قُوَّتِي وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ...». (۲)

«از عبدالله بن جعفر نقل شده که چون ابوطالب وفات یافت. پیامبر صلی الله علیه وآله با پای پیاده به طائف رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد. اما آنان اجابت نکردند. حضرت از دعوتشان منصرف شده و به سایه درختی رفت و دو رکعت نماز گزارد و آنگاه اینگونه دعا کرد: خدایا! به تو شکایت می برم از ضعف و سستی مردم و توان ضعیفم در این راه، خدایا! تو مهربانترین مهربانانی، خدایا! مرا به چه

ص: ۳۱۷

۱- نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد و منبع لفوائد، ج ۳، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا، ص ۱۱

۲- همان، ج ۶، ص ۲۵

کسی و می نهی...؟».

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَنِيئًا لِمَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرَ أَبُوكَ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ» (۱).

«از عبدالله بن جعفر نقل شده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گوارا باد بر تو ای عبدالله بن جعفر درباره پدرت، که در آسمان با فرشتگان پرواز می کند.».

عبدالله بن جعفر، روایات فراوانی را از قول پیامبر صلی الله علیه و آله، و همچنین از علی و حسنین علیه السلام نقل

کرده، که این روایات، در زمینه های مختلف است. به طور اجمال می توان به موارد زیر اشاره کرد: تفسیر آیات قرآن، احکام الهی، حلال و حرام، شخصیت پیامبر، شخصیت ائمه اطهار علیه السلام و موضوعات مختلف دیگر که بیان آن ها وغور و بررسی درباره آن ها، خود فصلی طولانی است که در این سلسله نوشتارها گنجایش ندارد، لذا از بیان آن ها خودداری می کنیم.

۷/۵. کرامت و بخشندگی عبدالله

صفت جود و کرامت، از جمله خصلت ها و صفات والایی است که این خاندان، همگی از آن بهره مند بوده اند و ایشان نیز، این خصلت را به تمام و کمال از نیای بزرگ به میراث برده است. او مردی کریم و دارای جود و بخشندگی بوده که عبدالله، کرامت و جود را در خود جمع کرده است. و پدرش جعفر بن ابی طالب را ابوالمساکین نامیده اند، آن هم به دلیل کرامت و جود و بزرگواری اش و این فرزند به چنان پدر بزرگ اقتدا نموده است. درباره این خصلت و ویژگی

ص: ۳۱۸

عبدالله بن جعفر، داستان های فراوانی در تاریخ نقل کرده اند: «مردی وارد مسجد پیامبر شد و از عثمان که جلوی در نشسته بود، درخواست کمک کرد. و عثمان (شاید زمان خلافتش بوده) دستور داد پنج سکه به وی دادند. (گویا این مقدار، دردی از او دوا نمی کرده) از عثمان خواست تا او را به افراد دیگری راهنمایی کند. بلکه به کمک آنها مشکلش را حل نماید. عثمان او را به چند نفر که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند، راهنمایی کرد، که حضرت امام حسن و حسین (علیهما السلام) و عبدالله بن جعفر در میان ایشان بودند، مرد فقیر نزد آنان رفته، سلام کرد و از ایشان یاری و کمک خواست. امام حسن علیه السلام فرمود: درخواست کمک روا نیست مگر در سه مورد:

(الف) دیه خونی که ریخته شده

(ب) بدهی و وام سنگین.

(ج) فقر شدید

اکنون تو به خاطر کدام یک از این سه کمک می خواهی؟ مرد فقیر گفت: برای یکی از این سه مورد. در این هنگام امام حسن علیه السلام پنجاه اشرفی، امام حسین علیه السلام چهل و نه اشرفی و عبدالله جعفر چهل و هشت اشرفی به وی دادند. مرد خوشحال و شادمان برگشت. عثمان از وی پرسید: چه کردی؟ گفت: تو پنج درهم دادی و هیچ نپرسیدی. ولی ایشان پرسش هایی کرده. سپس این مقدار اشرفی عطا کردند. عثمان گفت: کجا مثل ایشان را می یابی که اینان علم را با شیر

ص: ۳۱۹

بخشندگی عبدالله بن جعفر به حدی بود که وقتی مردم مدینه از یکدیگر قرض می گرفتند، موعد پرداخت را زمان بخشش او تعیین می کردند.(۲)

محمد بن سیرین در باره وی می نویسد: «بازرگانی شکر به مدینه آورد و نتوانست آن را بفروشد وقتی این خبر به عبدالله بن جعفر رسید. به عامل و پیشکار خود فرمان داد که آن شکر را بخرد و میان مردم مدینه توزیع کند.»(۳) ابن قتیبه در عیون الأخبار نقل می کند: «هنگامی که معاویه از مکه باز می گشت، به مدینه آمد و هدایا و مال بسیاری برای حسن و حسین (علیهما السلام)، عبدالله جعفر و دیگر محترمین قریش فرستاد. به فرستادگان خود سفارش کرد که پس از رسانیدن مال، قدری درنگ کنند و ببینند هر کدام با هدایای خود چه می کنند.

وقتی که فرستادگان راه افتادند تا هدایا را برسانند. معاویه رو به اطرافیان کرد و گفت: اکنون به شما می گویم که هر کس با هدیه اش چه خواهد کرد: حسن بن علی مقداری از عطریات را به کسان خود می دهد و بقیه را به هر کس که نزد او باشند می بخشد. حسین بن علی توزیع هدایا را از کسانی که پدرانشان در صفین کشته شده و یتیم گردیده اند آغاز می کند، اگر چیزی ماند از آن شترهایی، قربانی کرده به مردم می بخشد و شیر تهیه کرده به آن ها می دهند. اما عبدالله بن جعفر به غلامش می گوید: وعده هایی که به مردم داده ام را بده و در این راه اسراف می کند

ص: ۳۲۰

۱- عالمی، محمد علی، پیغمبر و یاران، ج ۴، انتشارات بصیرتی، قم، خیابان ارم، بی تا، ص ۱۳۱

۲- قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۰۹

۳- سیر العلام النبلاء، ج ۳

و از مال خود نیز روی آن می گذارد.

نوشته اند که وقتی غلام عبدالله هدایا را برده تقسیم کند، می نگرند که عاقبت چه خواهد شد؟ پس می بینند همان شد که معاویه گفته بود. البته با اندکی اختلاف، یعنی عبدالله بن جعفر اسراف کرد و از مال خود نیز ضمیمه بخشش ها نمود». (۱)

۷/۶. عبدالله بن جعفر محبوب پیامبر

از زمانی که جعفر بن ابی طالب در جنگ موته به شهادت رسید، عبدالله پیوسته مورد تفقد و دلجویی و محبت های بی دریغ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار می گرفت. عبدالله می گوید: به خاطر دارم که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر شهادت پدرم را برایم آوردند، در حالی که من به ایشان می نگریستم، ایشان بر سر من و برادرم دست می کشید و از چشمانش اشک می ریخت و از محاسن مبارکش می چکید. در آن حال، خطاب به پروردگار عرضه داشت: خداوندا! جعفر برای رسیدن به بهترین ثواب ها پیشگام شد. پروردگارا! خودت بهترین جانشین برای فرزندان او باش، به بهترین وضعی که برای بنده ات روا می داری. سپس رو به مادرم کرد و فرمود: ای اسما، به تو مژده ای بدهم؟ گفت: آری، پدر و مادرم به فدایت! فرمود: خداوند به جای آن دو دستی که از جعفر قطع شد، دو بال به او عطا کرد که با آن ها در بهشت پرواز می کند. مادرم گفت: پدر و مادرم به فدای شما، این را به مردم بگویید.

ص: ۳۲۱

پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و دست من را گرفت، در حالی که دست به سرم می کشید و نوازشم می کرد، به منبر رفت و مرا بر پله پایین جلوی خود نشانید و با چهره ای اندوهگین فرمود: جعفر کشته شد و خداوند برای او دو بال قرار داد که در بهشت پرواز می کند. آنگاه از منبر نزد ما آمد و ما همراه آن حضرت غذا خوردیم؛ غذایی بسیار گوارا! تا سه روز با آن حضرت بودیم و به هر یک از حجره های خود که می رفت ما هم همراهش بودیم، سپس به خانه خود برگشتیم. (۱)

همچنین عبدالله بن جعفر گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله پس از گذشت سه روز از شهادت پدرم، به خانه ما آمد و فرمود: فرزندان برادرم را نزد من بیاورید. ما را که کودکانی بودیم نزد او آوردند، در همان لحظه فرمان داد سلمانی موهای سر ما را بتراشد. آن گاه فرمود: محمد، شبیه عموی ما ابوطالب است و عبدالله خلق و خوی مرا دارد. سپس دست مرا گرفت و بلند کرد و گفت: خدایا! جانشین جعفر در اهل و عیالش باش و خرید و فروش (کسب و کار) عبدالله را مبارک گردان! در این هنگام

مادرمان آمد و از یتیمی ما شکوه کرد. پیامبر فرمود: از چه می ترسی؟ آیا از سرپرستی آن ها وحشت داری، در حالی که من در دنیا و آخرت، ولی و سرپرست آن ها هستم». (۲)

۷/۷. همسر عقیده بنی هاشم

از آنجا که زینب کبری علیها السلام، کرامت ها، عظمت ها، پاکی ها و فضیلت ها را از

ص: ۳۲۲

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۵۸

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۶

مادری چون زهرای اطهر علیها السَّلَام به ارث برده بود، هر کسی شایستگی همسری او را نداشت و تنها عبدالله بن جعفر که خصالی بر جسته داشت و درایت، عقل، معرفت، شعور، ایمان و عشق به خاندان نبوت و همچنین جود و سخاوت و کرمش زبانزد خاص و عام بود، می توانست هم کفو و هم شأن بانوی کرامت و فضیلت باشد.

عبدالله از جمله خواستگاران بود که به خانه علی علیه السلام آمد و شد داشت و آرزویش بود که با زینب کبری دختر عموی خویش ازدواج نماید، اما شرم و حیا مانع بود که خواسته اش را با عمویش در میان بگذارد، تا این که روزی قاصد خویش را نزد عموی گرامی اش فرستاد؛ «قاصد عبدالله به خانه علی علیه السلام رفت و خواسته وی را به مولا اینگونه گفت: علی جان! شما خوب می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله چه اندازه به عبدالله علاقمند بود و حتی روزی فرمود: «بَنَاتُنَا لَبْنِينَا وَبَنُونَا لَبْنَاتُنَا»؛ «دختران ما، متعلق به پسران و پسران ما متعلق به دختران ما هستند.» لذا پیشنهاد می کنم و شایسته خواهد بود که دختر گرامی خود، زینب را به ازدواج عبدالله فرزند برادرت درآوری و مهریه را هم مانند مهریه مادرش فاطمه علیها السَّلَام قرار دهی. حضرت خواستگاری را پذیرفته و دختر والا گهرش را در حالی که سن مبارکش، ده سال کمتر از عبدالله بود، به عقد و ازدواج وی در آورد.» (۱)

۷/۸. شجاعت عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر، شخصیتی بلند همت، دارای روحیه ای قوی و اوصاف

ص: ۳۲۳

اخلاقی نیکو بود و در حمایت از حریم دیانت و ولایت علوی همتی والا و شجاعانه داشت.

ابن ابی الحدید نقل می کند: «روزی معاویه و عمرو عاص با هم نشسته بودند که دربان گفت: عبدالله پسر جعفر طیار اجازه ورود می خواهد. عمرو عاص گفت: در حضور او به علی ناسزا می گویم و او را می رنجانم! معاویه گفت: چنین نکن می ترسم نتوانی از عهده اش برآیی و سبب شرمساری ات شود و فضایی را بگویی که دوست نداریم بشنویم. عبدالله وارد شد، معاویه به ظاهر، اظهار خوشوقتی کرد و او را نزد خود فرا خواند و در حقش مهربانی و ملاحظت کرد. اما عمرو عاص نتوانست خودداری کند و به عبدالله چیزی نگفت اما با دیگران مشغول صحبت شد و در ضمن از امیرمؤمنان علی علیه السلام بدگویی نمود و به صدای بلند ناسزا گفت! وی بی شرمی را به حد اعلاء رساند.

رنگ از چهره عبدالله پرید و از خشم، لرزه بر اندامش افتاد. ناگهان مانند شیر غران، از تختی که بر آن نشسته بود فرود آمد. عمرو عاص که او را خشمگین دید، گفت: هان عبدالله! چه خبر؟ عبدالله گفت: مرگ بر تو باد و خاموش باش! سپس این شعر را خواند:

أظنُّ الحِلْمَ دَلَّ عَلَى قَوْمِي وَقَدْ يَتَسَجَّهَلُ الرَّجُلُ الْحَلِيمُ

«حلم و بردباری ام زبان مردم را به رویم گشوده است و خیال می کند نمی فهمم (سخنش را نشنیده ام)».

آستین ها را بالا زد و خطاب به معاویه چنین گفت:

«قال يا معاوية حتى متى نتجرع غيظك و إلى كم الصبر على مكروه

قولك و سيئ أدبك و ذميم أخلاقك هبلك الهبول أما يزجرک ذمام المجالسه عن القذع لجليسك إذا لم تكن لك حرمه من دينك تنهاك عما لا- يجوز لك أما و الله لو عطفك أواصر الأرحام أو حاميت على سهمك من الإسلام ما أرعيت بني الإمام المتك والعبيد الصك أعراض قومك وما يجهل موضع الصفوه إلا أهل الجفوه...» (۱).

« ای معاویه! تا کی خشم تو را در دل نگهداریم و بر بدی ها و زشتی هایت صبر کنیم، گفتار زشتت را بشنویم و بی ادبی ات را ببینیم و اخلاق ناستوده ات را شاهد باشیم، گریه کنندگان بر مرگت بگریند، آیا از فحش و ناسزا به همنشینانت ناراحت نمی شوی؟ معلوم می شود که دین در نظر تو موقعیتی ندارد تا از کردار زشتت باز دارد. آری، به خدا سوگند اگر عاطفه خویشاوندی در تو بود، یا به سهم خود از اسلام حمایت می کردی. نباید فرزندان کنیزان بی اصل و بردگان پست مایه را در ردیف افراد فامیل خود جای دهی.

مردمان جاهل و نابخرد، به موقعیت افراد برگزیده و بلند مرتبه جاهل اند. معاویه! اینک کارهای خطای تو را تصویب می کنند و بر ریختن خون مسلمانان و جنگیدن با امیر مومنان امضا می زنند، تو را مغرور نکنند تا به هرچه فساد و تباهی اش بر تو روشن است، اقدام کنی. چشم سر و چشم دلت از تشخیص راه حق کور شده، اگر از خطای خود بر نمی گردی، پس به ما اجازه ده، هر چه می خواهیم از زشتی ات بگوییم.

ص: ۳۲۵

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، دار الحیاء الکتب العربیه، ۱۹۵۹م، ص ۱۶۹

معاویه وقتی دید عبدالله دست بر نمی دارد و مجلس در بهت فرو رفته و همگی غرق در استماع سخنان او شده اند. صدا زد: عبدالله! ما از خطا و اشتباه مان بر می گردیم. تو را به خدا بنشین. خدا لعنت کند کسی را که آتش درونی تو را بر افروخت: «لعن الله من أخرج ضب صدرک من وجاره محمول لک ما قلت و لک عندنا ما أملت فلو لم یکن مجدک و منصبک لکان خلقک و خلقک شافعی لک إلینا و أنت ابن ذی الجناحین و سید بنی هاشم».

«خداوند لعنت کند آن را که آتش درونت بر افروخت و تو را بر این سخنان خشمگینانه واداشت. اکنون هر چه بخواهی انجام می دهی و هر حاجتی داری بر می آورم. اگر مقام و مجد و عظمت تو نبود همان روش و اخلاق کافی بود که حوائج و خواسته هایت بر آورده شود. و آخر تو پسر ذوالجناحین و سید و بزرگ بنی هاشمی.»

«فقال عبدالله، کلاً بل سید بنی هاشم حسن و حسین لا ینازعهما فی ذلک أحد». «عبدالله گفت: بس است ای معاویه، بلکه دو سید بنی هاشم حسن و حسین اند. کسی را نسزد که در مقام و رتبه با ایشان برابری کند». عبدالله گفت: در این مجلس هم حاجتی ندارم، عبدالله بیروت رفت و به معاویه اعتنایی نکرد و عمرو عاص را حقیر و بی مقدار شمرد، معاویه پشت سر وی می رفت و چنین می گفت: «والله لکأنه رسول الله مشبه و خلقه و خلقه و إنّه لمن مشکاته».^(۱) «به خدا سوگند تمام حرکات و اخلاق و رفتار و راه رفتنش به پیغمبر می ماند.»

ص: ۳۲۶

همراه نبودن عبدالله بن جعفر با امام حسین علیه السلام در کربلا، از پرسش های مهمی است که درباره وی مطرح گردیده و از آنجا که او از خواص شیعه و از خواص اصحاب ائمه و از نزدیک ترین افراد به خاندان رسالت و اهل بیت است، این سوال جدی تر مطرح می شود، که چرا او در کربلا حضور نداشت؟

پژوهشگران و مورخان در باره علل حضور نداشتن وی در کربلا و عدم همراهی اش با امام حسین علیه السلام دلایل گوناگون و متفاوتی را ارائه کرده اند که در مجموع می توان این دیدگاه ها را در دو مورد خلاصه نمود:

الف) مشکلات حادی فرا روی وی وجود داشت، در حالی که واقعاً می خواست در کربلا حضور داشته باشد.

ب) وی نسبت به حادثه کربلا دیدگاه متفاوتی با امام حسین علیه السلام داشت. لذا همراهی با آن حضرت را جدی نگرفت! در مورد دیدگاه نخست، دلایل زیر را می توان اشاره کرد:

خلاصه این دیدگاه آن است که عبدالله بن جعفر در پیوستن به امام علیه السلام معذور بوده و دلایلی در این زمینه اقامه گردیده که در مجموع این دلایل، عذر وی را تأیید می کند:

۱. عبدالله بن جعفر در این مقطع تاریخی و به دلیل کهولت سن نابینا شده و معذور بوده است؛ «و کان تأخره عن حضور الطف ذهاب بصره» (۱). پس دلیل عدم حضورش در قیام عاشورا، نابینایی وی بوده است.

ص: ۳۲۷

۱- ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی، عمده الطالب، ۱۹۶۱م، مصعبه الحیدریه فی النجف، ص ۴۷

۲. وی از جانب امام حسین علیه السلام مأموریت داشت در مدینه بماند و از جان بنی هاشم حمایت کند، زیرا با خروج امام از مدینه، احتمال هرگونه دسیسه و توطئه ای نسبت به فرزندان هاشم و یاران امام حسین علیه السلام وجود داشت. و بنابر این، وی برای حمایت و دفاع از بنی هاشم در مدینه ماند و بر این کار مأموریت داشت.

۳. عبدالله دارای کهولت سن بود و توانایی جسمی حضور در کربلا را نداشت.

می توان گفت که این دلیل (معذور بودن)، و دلایلی که پیشتر از آن ها یاد شد، حدس و گمان هایی بیش نبود؛ زیرا در مطاوی تاریخی، بر آن ها تأکید نشده و اثبات نگردیده است. گر چه داشتن مأموریت، نشان از جایگاه و شخصیت والای او است و با شخصیت او تناسب دارد.

نظریه دوم این است که عبدالله دیدگاهی متفاوت داشته و به همین جهت در کربلا حاضر نشد و در این باره نیز دلایلی ذکر شده که میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

امان خواهی از بنی امیه

جدا از نامه ای که عبدالله بن جعفر برای امام علیه السلام نوشته و با اصرار از آن حضرت می خواهد که از این اقدام منصرف شود، در سوی دیگر، کوشیده است برای امام حسین علیه السلام از بنی امیه امان نامه بگیرد.

طبری می نویسد: «عبدالله بن جعفر نزد عمرو بن سعید بن عاص رفت و

ضمن گفت و گو با او، اظهار داشت: برای امام حسین نامه ای بنویس و برایش در آن نامه، امانی قرار داده و به او وعده نیکو و اطمینان بده و بخواه از او که باز گردد. شاید با این کار مطمئن شود و منصرف شود.

عمرو بن سعید گفت: آنچه می خواهی بنویس و نزد من بیاور تا آن را مهر کنم. به دنبال آن، عبدالله بن جعفر نامه را نوشت و به عمرو بن سعید ارائه کرد و گفت: نامه را مهر کن و همراه برادرت یحیی بن سعید بفرست؛ زیرا او می تواند به حسین اطمینان دهد و حسین هم خواهند دانست که پیام تو جدی است و یحیی نامه را نزد حسین بن علی علیه السلام برد و آن را خواند. امام علیه السلام فرمود: من پیامبر خدا را در خواب دیدم و در همان خواب، فرمان کاری را یافتم که در پی انجام آن هستم، خواه به سودم باشد یا به زیانم ... من خواهم رفت تا با پروردگارم دیدار کنم.» (۱)

روحیه صلح جویانه عبدالله بن جعفر

دلیل دیگری که ارائه شده، این است که عبدالله بن جعفر، در آن زمان روحیه صلح جویانه ای را در پیش گرفت و برای خود دلایلی را آورد. و با همین دلایل بود که با بنی امیه تعاملاتی هم داشت، اما در عین حال، در این تعاملات، هرگز اجازه نمی داد بر شأن و جایگاه والای امامان خدشه وارد شود و در جلسات فراوانی به دفاع جانانه پرداخت و بنی امیه را خوار و بی مقدار کرد اما روشش این بود که با آنان رفت و آمدهایی داشته باشد. عبدالله جعفر ولایتعهدی

ص: ۳۲۹

یزید را در حضور معاویه مورد نکوهش قرار داد و با وجود امام حسین علیه السّلام، آن را خیانتی بزرگ بر شمرد. پس این نظریه و دیدگاه هم، سند محکم تاریخی ندارد و نمی تواند آن ها را مستند قطعی تلقی کرد.

شواهد و قرائن همگامی عبدالله بن جعفر با قیام عاشورا

از مجموع اقدامات عبدالله بن جعفر و پیشینه پرشکوه و افتخار آمیزش، چنین بر می آید که وی با قیام عاشورا همگام بوده است. در این زمینه، سه دلیل مهم را می توان بر شمرد:

به همسرش زینب کبری علیها السّلام اجازه داد با امام حسین علیه السّلام همراه شود و در این مورد هیچگونه ممانعتی ایجاد نکرد.

دو فرزندش، عون و محمد را با کاروان افتخار آمیز کربلا همراه کرد که در نهایت منتهی به شهادت فرزندان شد و آنان هر دو در کربلا در رکاب دایی بزرگوارشان امام شهیدان به شهادت رسیدند.^(۱)

ص: ۳۳۰

فصل چهارم: قبور فرزندان بلا فصل ائمه در بقیع

۱. محمد بن حنفیه فرزند امام علی علیه السلام

ابوالقاسم محمد بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، در سال ۲۱ ه.ق در مدینه منوره به دنیا آمد. مادر وی، «خوله حنیفه» دختر «جعفر بن قیس» بود و به همین جهت، به نام «محمد بن حنفیه» یا محمد حنفیه شناخته می شود. (۱)

از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است که ایشان از جمع میان نام و کنیه، نهی می کردند. اما به امام علی علیه السلام اجازه دادند که برای فرزندشان محمد، اسم و کنیه را جمع کنند. او در جنگ های امام شرکت داشت و در جریان جنگ جمل، امام علیه السلام پرچم لشکر را به او داد. (۲)

در زمان امام زین العابدین علیه السلام گروهی از شیعیان، امامت محمد حنفیه را پس از امام حسین علیه السلام پذیرفتند و مدعی شدند او نمرده است، بلکه زنده و در کوه «رضوی» (در اطراف مدینه) زندگی می کند. این گروه در تاریخ به «کیسانیه» معروفند. محمد حنفیه بنا بر قول مشهور، در سال ۸۱ ه.ق در مدینه منوره در

ص: ۳۳۱

۱- وفيات الاعیان، ج ۴ ف صص ۱۶۹-۱۷۲؛ الاعلام، ج ۶، ص ۲۷۰

۲- سرالانساب العلویه، سهل بن عبدالله (ابونصر بخاری)، صص ۲۴۷ و ۲۴۸

گذشت و در قبرستان بقیع دفن شد. (۱)

۲. عمر اطراف فرزند امام علی (علیه السلام)

عمر اطراف، مادرش «صهباء» دختر «زمعه بن ربیع» بود. او بیش از ۸۵ سال عمر کرد و در بقیع دفن شد. (۲)

۳. حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام

حسن مثنی، متولی صدقات امیر المؤمنان علیه السلام و همسر فاطمه دختر امام حسین علیه السلام بود. کنار

امام حسین در واقعه کربلا شرکت کرد و در جریان جنگ زخمی شد. اما به شهادت نرسید. از این رو، همراه اسرای کربلا به مدینه آمد و در سال ۹۷ و ۹۹ ه. ق در این شهر وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. (۳)

۴. زید فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام

زید، سیدی جلیل القدر و شخصی کریم بود که نفس لطیف و خیر بی شمار داشت. جزو اصحاب امام سجاد علیه السلام و از روای احادیث شیعه و متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان «ولید بن عبدالملک» بود. در سال ۱۲۰ ه. ق در سن ۷۰ یا ۹۰ سالگی وفات یافت و در بقیع دفن شد. (۴)

ص: ۳۳۲

۱- سر الانساب العلویه، ص ۲۴۷

۲- جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۲

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۰۱؛ بقیع الغرقد، ص ۲۲۵

۴- سرالسلسله العلویه، ص ۲۱؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۱۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۳۸۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۱؛ امراء المدینه المنوره، ص ۱۳۲؛ تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۶۸۱

۵. سکینه دختر امام حسین علیه السلام

سکینه، وفات او را در سن ۸۰ یا ۹۰ سالگی در مدینه، روز پنج شنبه، پنجم ربیع الاول سال ۱۰۷ یا ۱۱۷ ه.ق نوشته اند. ایشان در بقیع مدفون است. (۱)

۶. حسین اصغر فرزند امام زین العابدین علیه السلام

حسین اصغر، از فرزندان جلیل القدر امام زین العابدین علیه السلام و از اصحاب امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است. در سال ۱۵۷ ه.ق در سن ۷۴ سالگی وفات یافت و در بقیع دفن شد. (۲)

۷. اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام

اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام، مادرش فاطمه دختر حسین فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام بود. با اهل و عیال خود در منطقه عریض زندگی می کرد و سرانجام دوران حیات پدر بزرگوارش در سال ۱۳۸ یا ۱۴۵ ه.ق وفات یافت و در فاصله حدود ۱۵ متری قبور ائمه علیه السلام در بقیع به خاک سپرده شد. پس از احداث خیابان اباذر، قبر اسماعیل را داخل بقیع بردند. (۳)

فرقه اسماعیلیه به وی

ص: ۳۳۳

۱- الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۷۵؛ انساب الاشراف، ص ۱۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۲۱۷؛ معجم البلدان، ج ۲، ص

۴۶۸

۲- رجال الطوسی، ص ۱۸۲؛ نقد الرجال، ج ۲، ص ۱۰۶؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ طرائف المقال، ج ۲، ص ۱۵؛ سر السلسله العلویه، ص ۶۹؛ تهذیب المقال، ج ۲، ص ۴۲۶.

۳- عمده الطالب، ص ۲۳۳؛ اعلام الوری، ص ۲۸۴

۸. عبدالله (فطیم) فرزند امام جعفر صادق علیه السلام

عبدالله (فطیم)،

فرزند کوچک امام صادق علیه السلام بود که در زمان حیات پدر و جدش امام باقر علیه السلام در گذشت و در بقیع دفن شد. (۱)

ص: ۳۳۴

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۰۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۹۸؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۶۴.

فصل پنجم: قبور منسویین به امیر المؤمنین علیه السلام

۱- فاطمه بنت اسد: همسر ابوطالب و مادر امام علی علیه السلام و از نخستین بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او از چنان قداستی برخوردار شد که به کعبه راه یافت و فرزنداش علی بن ابی طالب علیه السلام را در آنجا به دنیا آورد. پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، همراه فرزند امیر المؤمنان علیه السلام به مدینه هجرت کرد و سرانجام در این شهر در سال چهارم هجرت در گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه اش نماز گزارد و در حالی که بر وی می گریست، او را در قبرش (در بقیع) گذاشت. (۱)

۲- ام البنین: نامش فاطمه و دختر حزام بن خالد بود که به همسری امام علی علیه السلام درآمد و چهار پسر از آن حضرت به نام های عباس، جعفر، عثمان و عبدالله به دنیا آورد و این چهار فرزند همگی در کربلا و در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. (۲)

ص: ۳۳۵

۱- طبری، تاریخ، الأمم و لملوک، ج ۴، صص ۲۹۱ و ۲۹۲

۲- بقیع الغرقد، ص ۱۳۳

فصل ششم: قبور نوادگان ائمه علیه السلام و اشراف علوی

جمع کثیری از علویان ساکن در مدینه و یا اشراف حسنی و حسینی و نقبای سادات که در مدینه وفات یافتند، در قبرستان بقیع دفن شدند. در اینجا به اسامی تعدادی از آنها اشاره می شود:

۱. محمد بن عون الاکبر بن محمد حنفیه فرزند امام علی علیه السلام. (۱)

۲. محمد بن عبدالله بن محض بن حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام معروف به «نفس زکیه»، در سال ۱۴۵ ه. ق بر «منصور دوانیقی» خروج کرد و در روز دوشنبه ۱۴ رمضان همان سال شهید شد و در بقیع دفن گردید. (۲)

۳. ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله بن حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام از سادات حسنی و جلیل القدر است که در زندان «مهتدی» از خلفای عباسی به شهادت رسید و در بقیع مدفون شد. (۳)

۴. عبدالله بن محمد الاخیضر الصغیر الامیر بن یوسف الاخیضر بن ابراهیم بن موسی الجون بن عبدالله المحض بن حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام، در

ص: ۳۳۶

۱- المجدی، ص ۴۲۹

۲- تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۹۳؛ شجره الطوبی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۹۶؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۳

۳- المجدی، ص ۵۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۳۴

سال ۲۵۶ ه.ق به دست «ابی الساج» در زندان گشته شد. (۱)

۵. ابراهیم، احمد، صالح، سلیمان و عیسی فرزندان یحیی بن احمد بن محمد بن یحیی بن عبدالله المحض بن حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السّلام این پنج تن به دست «ابوالساج» در مدینه زندانی شدند و پس از وفات در زندان، در بقیع به خاک سپرده شدند. (۲)

۶. محمد الشعرانی بن حمد بن یحیی بن محمد بن علی العریضی فرزند امام جعفر صادق علیه السّلام به دست «بنوطی» کشته شد و در مدینه مدفون شد. (۳)

۷. حسین بن علی الحسینی المدنی، فرزند «شدقم» و همسرش؛ از اشراف سادات حسینی مدنی و نقیب سادات، عالمی جلیل القدر، محدثی شاعر و ادیبی توانا بود. در سال ۹۴۲ ه.ق در مدینه به دنیا آمد و در ۱۴ صفر سال ۹۹۹ در سن ۵۷ سالگی در هند وفات یافت. جسد ایشان را فرزندش به مدینه آورد و در بقیع به خاک سپرد. (۴)

۸. داوود بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله المحض بن حسن المثنی فرزند امام حسن علیه السّلام؛ او مکنی به ابومحمد و معروف به بصری و مادرش از طلحیه بود. او از راویان حدیث بود. در بادیه قیام کرد و توسط ابوالساج دستگیر شد و در زندان، در گذشت و در بقیع دفن شد. (۵)

ص: ۳۳۷

۱- المجدی، ص ۲۳۴

۲- المجدی، ص ۲۴۶

۳- الباب الانساب، ج ۲، ص ۴۵۶

۴- امل الآمل، ج ۲، ص ۷۰؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۵؛ معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۲۵۱

۵- المجدی، ص ۴۹

۹. عبدالقادر بن عبداللطیف بن محمد بن احمد حسنی؛ مکنی به ابوصالح و ملقب به محیی الدین فارسی مکی، در سال ۸۴۲ ه.ق در مکه به دنیا آمد و قضاوت حنابله این شهر را در سال ۸۳۶ ه.ق به عهده داشت و سپس قضاوت مدینه را نیز در سال ۸۶۵ ه.ق به عهده گرفت و فقه تدریس می کرد و فتوا می داد. سرانجام در شعبان سال ۸۹۸ ه.ق وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. (۱)

۱۰. عبدالهادی بن احمد صقلی حسینی؛ مکنی به ابونقی، از اهالی فاس و قاضی آن بود. در سال ۱۳۱۱ ه.ق در مدینه و فات یافت و در بقیع دفن شد. (۲)

۱۱. سید شرف بن عبدالله موسوی؛ از سادات جلیل القدر موسوی و ادیبی ماهر بود. در روستای «تویثیر» در «احساء» به سال ۱۳۱۲ ه.ق به دنیا آمد و در سال ۱۴۰۹ ه.ق در این شهر وفات یافت و در بقیع دفن شد. (۳)

ص: ۳۳۸

-
- ۱- موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۹، ص ۱۳۱؛ بقیع الغرقد، ص ۲۵۴
 - ۲- الاعلام، ج ۴، ص ۱۷۲
 - ۳- مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۹؛ بقیع الغرقد، ص ۲۴۲.

اشاره

بقیع، تربتی مطهر و خاکی نور افراست. تلالو نورش، آسمان ها را خیره کرده، قدیسیت کبریایی دارد که در ملکوت اعلاء، کروییان بر آن نظاره می کنند. آری، در این خاک پاکان و نیکان بسیاری آرمیده اند.

بقیع، همان مکانی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از این آرامگاه، هفتاد هزار تن محشور می شوند و بدون حساب وارد بهشت می گردند؛ گویا صورت های ایشان ماه شب چهارده است: «وَجُوهُهُمْ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ» (۱)

آری، همه اینان در بقیع آرمیده اند و رازهای نهفته بسیار دارند، که در این سلسله، از مدفنشان و اندکی از گذر روزگارشان و ما می گویم و مساعدت و فضل و یاری خدای را در این راه آرزومند.

قبور صحابه مطهر و یاران صادق

اشاره

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، که درود خدا بر او باد، صحابه ای خالص و صادق داشت که در تمام دوران حیاتشان وفادار به راه و سیره آن حضرت بودند. آنان شخصیت هایی بزرگ بودند که همواره پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام را یاری می کردند. قابل توجه در این کتاب از شیعیانی نام برده شده که تا آخر پیرو چهارده معصوم علیه السلام بودند. اینک به شرح حال این شخصیت های والامقام، می پردازیم:

ص: ۳۴۰

۱- سمهودی، نور الدین علی بن احمد، وفاء الوفاء، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۷م.

اشاره

عثمان بن مظعون، شخصیتی بزرگ و از اصحاب والامقام پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. کنیه وی ابوالسائب (پدر سائب) است. وی چهاردهمین شخص از مسلمانان بود که با عشق و خلوص و آگاهی تمام به پیامبر ایمان آورد و در راه آرمان های آن حضرت، مقاومت ها و جانفشانی ها کرد. ابن مظعون از افرادی است که پس از تحمل سختی های دوران اولیه عسرت ها، همگام با دیگر مهاجران اولیه، به حبشه مهاجرت کرد. فرزند او «سائب» نیز همراه وی بود. او پس از تحمل سختی های این هجرت، که دوری از رسول گرامی و خانواده و شهر محبوبش (مکه) را به همراه داشت، به مدینه هجرت کرد. در نبرد سرنوشت ساز و حماسه آفرین بدر شرکت داشت و با یلان و شجاعات سپاه کفر، پنجه در پنجه انداخت و غرور و حماسه آفرید. او فردی عباد پیشه بود و در عبادت تلاش و مداومت بسیار داشت. همواره شب ها را به عبادت مشغول بود و روزها را روزه می گرفت. به پا دارنده نماز شب و روزه در روز و جهاد در راه حق بود.

او از کثرت تمایل به عبادت، چند روزی ریاضت پیشه کرد که با منع پیامبر مواجه شد و تا هنگام بدرود زندگی، در کنار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، کمر به اطاعت و خدمت بست، از شهوات دوری کرد و کمتر با زنان معاشرت داشت. چنان که گفته اند: باز هم از پیامبر تقاضا کرد که اجازه دهد ترک دنیا کند اما رسول الله صلی الله علیه و آله منعش نمود.

عثمان بن مظعون کسی است که پیش از نزول آیات بر حرمت شراب، خود با درک بدی و فساد شراب، آن را بر خود حرام کرد و چنین گفت: «لا أشرب»

شراباً يذهب عقلي و يضحك بي من هو - أدنى مني» (۱)

«شراب نمی آشامم؛ زیرا عقلم را از بین می برد و می دانم کسانی که از من پایین ترند بر من خواهند خندید!»

«قال محمد بن علی بن حمزه أسلم قديماً، قال ابن اسحق، أسلم عثمان بن مظعون بعد ثلاثة عشر رجلاً، و هاجر إلى الحبشه هو و ابنه السائب الهجره الأولى مع جماعه من المسلمين فبلغهم و هو بالحبشه إن قريشاً أسلمت فعادوا، ثم هاجر عثمان إلى المدينه، و كان من أشد الناس اجتهاداً في العباده، يصوم النهار و يقوم الليل و يجتنب الشهوات و يعتزل النساء.»

محمد بن علی بن حمزه می گوید: عثمان بن مظعون از مسلمان نخستین است. ابن اسحاق گفته است: عثمان بن مظعون پس از سیزده نفر ایمان آورد. او به حبشه مهاجرت کرد. همراه با پسرش سائب، در هجرت اولیه، وقتی شنیدند که قریش اسلام آورده اند. همگام با جماعتی از مسلمانان به مدینه بازگشتند. بیشترین تلاش را در عبادت داشت. روزها را روزه و شب ها را به عبادت شبانه مشغول بود. از شهوات دنیوی کناره گرفت و از زنان دوری گزید. «و قال المبارک فوری، هو أخ رضاعی لرسول الله» (۲). مبارک فوری گوید: عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

ص: ۳۴۲

۱- ابوزید عمر بن شبه النمیزی البصری، تاریخ المدینه المنوره، فهیم محمود شلتوت، مطبعه قدس، ص ۱۰۱

۲- محمد امین الأمینی، بقیع الفرقه، ص ۸۵

پیامبر خدا که درود خدا بر او باد، به شدت علاقمند به عثمان بن مظعون بود و پر واضح است که دلایل آن، ایمان شدید عثمان بن مظعون و همگامی وی با پیامبر صلی الله علیه وآله در میدان های مختلف بوده است. «فإنَّ عثمان بن مظعون، کان من زهاد الصحابه و اکابرها و کان رسول الله صلی الله علیه وآله یحبّه حبّاً شديداً». (۱) «عثمان بن مظعون، از زهد پیشگان صحابه رسول الله و از بزرگان آن ها است. و پیامبر گرامی او را بسیار دوست می داشت.»

بدرود زندگی

عثمان بن مظعون، پس از جنگ بدر و کسب افتخار همگامی با پیامبر صلی الله علیه وآله در این جنگ، دعوت الهی را لبیک گفت و روحش به جانب معبود پرکشید. «و هو أول المهاجرین موتاً بالمدينه فی شعبان علی رأس ثلاثین شهراً من الهجره». (۲) «او نخستین مهاجری است که در ماه شعبان و پس از سی ماه از هجرت در مدینه دعوت الهی را لبیک گفت.»

«قال أبو غسان و أخبرنی عبدالعزیز، عن الحسين بن عماره، عن شيخ من بنی محزوم، يدعی عمر، قال: کان عثمان بن مظعون من أول من مات من المهاجرین». (۳) ابو غسان گوید: عبدالعزیز خبرم داد که حسین بن عماره گفته

ص: ۳۴۳

۱- شخصیات آخری من الصحابه ، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۲۳۸

۲- همان

۳- همان، ص ۹۷۹

است ... عثمان بن مظعون که رضوان الهی بر او باد، از اولین مهاجرانی است که در مدینه، بدرود حیات گفت.

بوسه پیامبر بر پیشانی عثمان بن مظعون

به دلیل علاقه وافری که پیامبر صلی الله علیه وآله، به ابن مظعون داشت، پس از مرگش پیشانی او را بوسید؛

«و قَبِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجْهَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ لَمَّا دَفِنَ قَالَ: نَعْمَةُ السُّلْفِ لَنَا»^(۱).

«پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، پس از مرگ ابن مظعون، بر صورت و پیشانی وی بوسه زد و چون دفن شد، فرمودند: نیکو سلفی برای ما بود.»

جایگاه عثمان بن مظعون در نزد پیامبر

عثمان بن مظعون در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله جایگاه والا داشت. و پس از مرگ وی، نکات بلندی را در منزلت وی بیان فرموده است: «أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَ ابْنُ جُرَيْرٍ عَنْ أُمِّ الْعَلَاءِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، دَخَلَ عَلَى عَثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ وَ قَدْ مَاتَ... فَقَدْ جَاءَ الْيَقِينُ، إِنِّي لَأَرْجُوا لَهُ الْخَيْرَ»^(۲). «بخاری و ابن جریر، به نقل از ام العلاء گفته اند: پیامبر صلی الله علیه وآله، پس از مرگ عثمان بن مظعون بر وی وارد شده، فرموده: یقین دارم که خیر و رحمت برای اوست. ابن شیهه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله حرمت فراوانی برای وی قائل بود و همواره ایشان نظر لطف و محبت

ص: ۳۴۴

۱- شخصیات آخری من الصحابه، مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۲۳۸

۲- الذین دعا لهم النبیء مرکز المصطفی، ۱۹۸۹م، ص ۹۷۹

خویش را به وی ابراز می فرمود. «عن محمد بن قدامه عن موسی، عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله ادفنوا عثمان بن مظعون بالبقيع يكن لنا سلفاً، فنعم السلف عثمان بن مظعون».(۱)

«محمد بن قدامه، از موسی، از پدرش نقل کرده که پیامبر خدا فرمودند: عثمان بن مظعون را در بقیع دفن کنید که سلفی بود برای ما، پس نیکو سلف و در گذشته ای بود عثمان بن مظعون».

رسول الله صلی الله علیه وآله به دلیل جایگاه رفیع و بلندی که برای عثمان قائل بود، فرزند گرامی اش ابراهیم را در جوار وی دفن کرد، تا به جوار عثمان متبرک گردد. طبق نقل هایی که سمهودی در وفاء الوفا آورد، عثمان بن مظعون در روهاء بقیع مدفون است روهاء مکانی است در وسط بقیع .

۲. اسعد بن زرارہ انصاری خزرجی

اشاره

پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به یثرب، این شهر در آتش فتنه قبایلی می سوخت: دوقبیله اوس و خزرج اختلاف های دیرینه ای داشتند. هر یک از این دو، به قبیله های کوچکتری تقسیم می شدند. اسعد بن زرارہ، از قبیله بنی نجار و از بزرگان این قبیله بود. فتنه ها و درگیری های داخلی مدینه، وجود بزرگی را می طلبد. اهل مدینه زمام امور خویش را به او بسپارد. آوازه پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه پیچید. آنان افراد شاخصی را به مکه فرستادند تا برآوردی بر وضعیت رسول الله داشته باشند.

اسعد بن زرارہ نقیب طایفه بنی النجار بود که به همراهی گروهی، به مکه

ص: ۳۴۵

۱- ابوزید، عمر بن ابی شمتہ، تاریخ المدینہ المنورہ، دار الفکر، قم، ۱۳۶۵ش، ص ۱۰۰

اعزام شدند تا از نزدیک پیامبر صلی الله علیه وآله را ببینند. این گروه پیامبر صلی الله علیه وآله را در عقبه مشاهده کردند. نتیجه این ملاقات، انعقاد پیمان عقبه نخستین بود. سال بعد نیز اسعد بن زراره پیامبر صلی الله علیه وآله را به همراه دوستانش در عقبه ملاقات کردند و پیمان عقبه دوم انعقاد یافت و نیز در سال بعد، پیمان عقبه سوم منعقد شد. اسعد بن زراره در پیمان های سه گانه عقبه شرکت داشت و با پیامبر صلی الله علیه وآله پیمان بست.

«قالوا فی شأن أسعد بن زراره الأنصاری الخزرجی، أحد النقباء، ليله العقبه و أول من تابع النبي صلی الله علیه وآله ليلتئذ، و قد شهد العقبه الأولى و الثانية و الثالثة، و كان نقيب بني النجار، و هو أول من صلی الجمعة بالمدينة. (۱)»

«در شأن و منزلت اسعد بن زراره گفته اند: او انصاری خزرجی است. یکی از بزرگان و برجستگان در شب عقبه است. او اول کس از اهل مدینه است که با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کرد تا از وضعیتی ناپسند رها شود. در عقبه اولی، دوم و سوم حضور داشت و نقیب طایفه بنی نجار بود.

اسعد اول کسی است که نماز جمعه را در مدینه به پا داشت و کمک های شایانی به هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله کرد و آماده کننده زمینه برای حضور پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه بود. وی منزلت والایی در نزد رسول الله داشت.»

اولویت های شخصیتی اسعد بن زراره

اسعد بن زراره در میان صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله به چند اولویت و امتیاز،

ص: ۳۴۶

۱- احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تعجیل المنفعه بزوائد رجال الأئمه الأربعة، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۳۲

برجستگی و شهرت یافت که می توان این اولویت ها را برای او بر شمرد.

اولین فرد انصاری از صحابه است که در عقبه با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کرد و به ایشان ایمان آورد.

در هر سه پیمان عقبه، شرکت داشت.

آماده کننده زمینه ورود پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه بود و قبیله بنی نجار را آماده استقبالی شکوهمند از آن حضرت کرد.

نخستین شخصیتی است که پیامبر صلی الله علیه وآله بر او نماز میت خواند.

اولین کسی است که پیامبر خدا پیشاپیش جنازه اش حرکت کرد و برای او دعا و استغفار نمود. و اولین صحابی پاکبخته ای است که به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله در مقبره مطهر بقیع دفع گردید.

البته بیان این نکته لازم است که اختلافی میان مورخان، در مدفون اول بقیع وجود دارد؛ بسیاری را عقیده بر آن است که اولین مدفون بقیع عثمان بن مظعون بود و شاید بتواند به نوعی میان روایات متعارض جمع کرد و آن این که گفته شود، اولین مدفون از مهاجرین، عثمان بن مظعون است و اولین مدفون از انصار اسعد بن زراره.

اولین کسی است که به دستور پیامبر، در سه جامه کفن شد؛ از جمله جامه ها برد است. «قال ابن سعد لما توفی أسعد بن زراره حضر رسول الله غسله و كفنه فی ثلاثه أثواب، منها برد. و صلی علیه و رثی رسول الله صلی الله علیه وآله یمشی أمام الجنائز، و دفنه بالقیع» (۱).

ص: ۳۴۷

«ابن سعد گوید: وقتی اسعد بن زراره وفات یافت. پیامبر برای غسل او حاضر شده. در سه جامه کفنش کردند که از جمله جامه ها برد است و دیده شده که رسول الله صلی الله علیه وآله پیشاپیش جنازه اسعد بن زراره حرکت می کردند.»

زمان پاسخ به دعوت الهی

همه مورخان بر این عقیده اند که اسعد بن زراره پس از نه ماه از هجرت وفات یافت. اگر این نقل درست باشد، باید گفت که او در بدر حاضر نبوده و از آنجا که عثمان بن مظعون در بدر حضور داشته، باید گفت: اسعد بن زراره نخستین فرد از میان صحابه است که پس از هجرت، دعوت الهی را لیبیک گفت.

«و فی کنز العمال: مات أسعد بن زراره علی رأس تسعه أشهر من الهجرة، قال البغوی: بلغنی أنه أول من مات من الصحابه بعد الهجرة، و أول میت صلی علیه النبی صلی الله علیه وآله و أول من دفن بالقیع، و ذلك قبل بدر.»^(۱) «در کنز العمال نقل شده که اسعد بن زراره در آغاز ماه نهم، پس از هجرت، دعوت الهی را لیبیک گفت. بغوی گوید: به من خبر رسیده او اولین شخص از صحابه است که پس از هجرت وفات یافت و اولین کسی است که پیامبر بر او نماز میت گزارد و اول کسی است که در بقیع مدفون گردید.»

۳. ابوسعید خدری (سعد بن مالک بن شیبان انصاری)

اشاره

شخصیت بزرگوار دیگری که از صحابه صادق پیامبر صلی الله علیه وآله است و در

ص: ۳۴۸

۱- المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۶، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۷۵م، ص ۲۱۹

قبرستان بقیع مدفون گردیده، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران و از بزرگان و اهل فضیلت صحابه آن رسول گرامی صلی الله علیه و آله است. او شهرت به ابوسعید خدری یافت؛ چون منسوب به خدری است که مکانی است به نام خدره. او از راویان احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و صاحب مکاتبات از آن حضرت علیه السلام است، جایگاهی والا در نزد پیامبر خدا، علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن مجتبی، و سید الشهداء (علیهم السلام) داشته است.

وی شاهد بسیاری از سخن ها و عمل ها و اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و آگاهی به موقعیت اهل بیت و دشمنان آنان داشته است. علی امیر مؤمنان علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و حسنین (علیهمما السلام) در نقل های بسیاری، ابوسعید خدری را شاهد بر ایراد سخنانی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت دانسته اند و از مردم خواسته اند که از ابوسعید خدری فضل اهل بیت علیه السلام را پرسند.

«أبو سعید الخدری، سعد بن مالک بن شیبان الأنصاری، من مشهوری الصحابه و فضلائهم و هو من المکثرین من الروایه عنه مات سنه ۷۴ من الهجره یوم الجمعه و دفن بالبقیع» (۱)

«أبو سعید خدری، سعد بن مالک بن شیبان انصاری است. او از مشهوران صحابه و فضیلتی ایشان بوده و از کسانی است که روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. در سال ۷۴ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. در سال ۷۴ پس از هجرت وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.»

ص: ۳۴۹

«و قال الشيخ الطوسي توفي أبو سعيد في يوم الجمعة ، سنة أربع و سبعين و دفن بالبقيع و هو ابن أربع و تسعين»^(۱) «شيخ طوسی گفته است. ابو سعيد خدری، در روز جمعه، در سال ۷۴ هجری از دنیا رفت و در حالی که دارای سنی ۹۴ ساله بود در بقیع دفن گردید.»

وصیت ابی سعید خدری

ابن عساکر، عبدالرحمان، پسر ابو سعید خدری نقل کرده که گفت: پدرم به من اینگونه سفارش کرد: پسرم! سن من بسیار بالا رفته و زمان رفتنم فرا رسیده است. سپس گفت: دستم را بگیرد. وقتی دستش را گرفتم، گفت: به بقیع برویم. او را در حالی که به دستم تکیه داشت، به بقیع بردم، تا این که به مکانی در بقیع رسیدیم که کسی در آنجا دفن نشده بود. به من امر کرد: پسرم! هر گاه از دنیا رفته مرا در این مکان دفن کن. در آن خیمه ای بر پا مکن و آتش میفروز. بر من گریه نکن. کسی را به جهت دفن من آزار مده. متواضعانه پشت سرم حرکت کن. وقتی مردم ما را می دیدند، می پرسیدند: به کجا می روید؟ چیزی به آنها نگفتم و پدرم از پاسخ دادن منع نمود. و آنگاه که لحظه وفاتش رسید، او را به بقیع بردم، مردم جمع شدند به گونه ای که پر و آکنده از جمعیت شده بود.^(۲)

ص: ۳۵۰

۱- محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، اختیار معرفه الرجال، ج ۱، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹، ص ۲۰۱

۲- ر.ک. به: ابوالقاسم علی بن الحسین هبه الله، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۳۹۷

۴. خنیس بن حذافه

از دیگر یاران مهاجر پیامبر صلی الله علیه و آله خنیس ابن حذافه است. او ایمان کامل به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و از کسانی است که با اخلاص کامل به مدینه هجرت کرد و در خانه ارقم بن ابی ارقم، حضور یافت و آیات اولیه فرود آمده را با عشقی راستین نوشید و در جان خود جای داد.

«شهد خنیس بدرأ، و مات علی رأس خمسة و عشرين شهراً من مهاجر النبی صلی الله علیه و آله و دفنه بالبقیع إلی جانب قبر عثمان بن مظعون»^(۱). «خنیس در ماجرای جنگ بدر حضور داشت و در آغاز بیست و پنجمین ماه هجرت رسول گرامی صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه وی نماز گزارد و دستور داد او را در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن نمایند.»

۵. سعد بن معاذ

اشاره

سعد بن معاذ از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و از انصار است. به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان کامل آورد. مردی رشید و تنومند و زیبا صورت بود. در جنگ ها همگام با پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت. در ماجرای جنگ خندق حاضر بود. تیری از جانب سپاه دشمن به او اصابت کرد و بر زمین افتاد، به شهادت رسید. در هنگام شهادت ۳۵ سال داشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد بدن ایشان را به مدینه آورده، در بقیع دفن کردند. «فصلی علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و دفن بالبقیع»^(۲). «پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز

ص: ۳۵۱

۱- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دار صادر، بیروت، ص ۳۹۲

۲- همان ص ۳۹۲

معطر بودن قبر سعد

روایاتی چند وارد شده که مسلمانان هنگامی که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه قبرش را حفر می کردند، بوی خوش عطر از آن به مشام حفرکنندگان می رسید و آنان از بوی خوش آن سرمست با ده معنا و معنویت شدند.

«روی ابن سعد عن أبي سعيد، قال: كنت أنا ممن حفره لسعد قبره بالبقيع: فكان يفوح علينا من المسك كلما حفرنا قتره من تراب، حتى انتهينا إلى اللحد»^(۱) «ابن سعد از ابی سعید روایت کرده. گفت: من جزو کسانی بودم که برای سعد قبر می کندیم. هنگام حفر، بوی بسیار خوشی به ما می رسید و هر چه می کندیم. این بوی همچنان می رسید تا به نهایت حفر لحد رسیدیم.»

اهمیت وجودی سعد

سعد بن معاذ، به راهنمایی مصعب بن عمیر، راه و شیوه مسلمانی را برگزید. او توانست در مدتی کوتاه، طایفه خود را به اسلام مؤمن سازد و خود با ایمان پرشور، از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شد و موقعیتی معنوی و خاص در میان اصحاب یافت. در بدر، پیشاپیش قبیله اوس بود. در نبرد بدر، دو پرچم وجود داشت؛ پرچم مهاجران و مکیان، که در دست علی بن ابی طالب علیه السلام بود و پرچم انصاریان و اهل مدینه، که سعد بن معاذ آن را در دست داشت. سعد

ص: ۳۵۲

بن معاذ و طایفه بن عبدالأشهل، در واقعه احد شرکت داشتند و هم او بود که نماینده پیامبر در مذاکره با بنو قریظه بود و حکمیت از جانب آن حضرت را داشت.

سمهودی در وفاء الوفا می نویسد: «به مناسبت مرگ سعد بن معاذ، عرش تکان خورد. (۱) با توجه به همین اهمیت وجود بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در بقیع، هنگام دفن سعد بن معاذ سه بار تسبیح گفت. بقیع به تموج در آمد، چهره پیامبر اندک تغییری یافت که همه پرسیدند: ای فرستاده خدا، از چه رو رنگتان تغییر یافت؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت، اما او رهایی یافت. «و رسول الله واقف علی قدمیه فلما وضع فی قبره، تغییر وجه رسول الله و سبح ثلاثاً فسبح المسلمون ثلاثاً حتی ارتج البقیع، ثم کبر رسول الله ثلاثاً و کبر اصحابه ثلاثاً حتی ارتج البقیع بتکبیره، فقیل یا رسول الله رأینا بوجهک تغیراً و سبحت ثلاثاً، قال تضایق علی صاحبکم قبره. و ثم فرج الله عنه.» (۲)

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روی دو پای مبارک ایستاده بودند و چون سعد در قبر نهاده شد، رنگ چهره اش تغییری یافت. سه بار سبحان الله گفتند. مسلمانان هم سه بار تسبیح گفتند. بقیع به هیجان آمد. پیامبر خدا بار دیگر سه بار تکبیر گفتند و اصحاب هم گفتند.

بقیع باز هم به حرکت و تموج در آمد. پرسیدند: ای فرستاده خدا صلی الله علیه و آله، چرا چهره شما تغییر یافت و تسبیح فرمودید؟ فرمود: قبر بر سعد سخت گرفت اما او را وانهاد و آسان شد.» البته روایت شده که علت این

ص: ۳۵۳

۱- سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۸۵

۲- محمد ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، دار صادر، بیروت، ص ۴۳۳

فشار بر سعد، اخلاق تندى بود كه با خانواده اش داشت! خداوند همه ما را از فشار و سختى هاى قبر در امان دارد! إن شاء الله.

۶- مقداد بن اسود

اشاره

ابو سعید مقداد بن اسود، با نام كامل مقداد بن عمرو بن ثعلبه بن مالك بن ربیعہ بن عامر بن مطرود البهرانى الكندى، از صحابه بزرگوار پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله است. او از حضرموت به مكه آمد و از نخستین گرویدگان به پیامبر بزرگوار اسلام و از کسانی است كه تا پایان عمر شریفش، بر ایمان خود استوار ماند. پس از رحلت پیامبر صلى الله عليه وآله در کنار على عليه السلام بود و جزو شیعیان و پیروان آن حضرت شمرده می شد. مقداد، در رخدادهای خلافت، در جلسه ای، بیان بلند و استواری دارد كه به بخشی از آن اشاره می کنیم:

«ما رأيتُ مثلاً مِثْلَ أَوْذَى بِهٖ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ، وَإِنِّى لَأَعْجَبُ مِنْ قُرَيْشٍ تَرَكُوا رَجُلًا مَا كَانَ أَعْلَمَ مِنْهُ وَلَا أَفْضَى مِنْهُ بِالْعَدْلِ» (۱).

من اهل بيتى، مانند اهل بيت پیامبر را ندیدم كه پس از رحلت آن حضرت، این اندازه مورد آزار و اذیت قرار گرفته باشد. من در شگفتم از قریش، آنان مردى را رها کردند كه داناتر و عادل تر از او وجود ندارد. در همین جلسه، عبدالرحمان بن عوف، به مقداد نهیبى می زند و مى خواهد او را از ادامه گفتارش مانع شود كه مقداد با صدای بلند مى گوید: «إِنِّى أُحِبُّهُمْ لِحُبِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِيَّاهُمْ وَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِمْ وَمَعَهُمْ يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ وَإِنِّى لَأَعْجَبُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّمَا

ص: ۳۵۴

۱- مولى صالح مازندراني، شرح اصول كافي، ج ۱۲، بی تا، بی نا، ص ۴۶۴.

تَطَاوَلُوا، وَ اللَّهُ لَوْ اجْدَعَلَى قَرِيشَ أَنْصَارًا لَقَاتَلَهُمْ كَقِتَالِ آبَاءِهِمْ» (۱).

« من به آنان عشق می ورزم؛ چنانکه پیامبر خدا به آنان عشق می ورزید و به خاطر این که حق در میان آن ها و با آن ها است، ای عبدالرحمان، من از قریش در شگفتم که در حق آنان دستبرد زدند. به خدا سوگند اگر یآوری داشتیم که با قریش بجنگم، با آنان می جنگیدم؛ چنانکه با پدرانشان جنگیدم.

در روز غدیر

بعد از رویداد غدیر و نصب علی علیه السلام به امارت مسلمانان، به وسیله پیامبر صلی الله علیه وآله، آن حضرت به گروهی که نامشان را بردند، فرمان دادند: برخیزند و بر علی، به خاطر امیری اش بر مسلمانان تبریک بگویند و مقداد جزو آنان بود. آنان از جای برخاسته، بر علی علیه السلام سلام دادند و بیعت کردند. مقداد در آن روز با علی بیعت کرد و تا آخر عمرش بر این بیعت استوار ماند و پیمان را نشکست علی علیه السلام خود، ماجرا را این گونه توضیح می دهند: «فقال النبي صلى الله عليه وآله: قُمْ يَا سَلْمَانَ، قُمْ يَا مَقْدَادَ، قُمْ يَا جَنْدَبَ، قُمْ يَا عِمَارَ... فَبَايَعُوا لِأَخِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَلِمُوا عَلَيْهِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ، فقاموا باجمعهم فبايعوا لي و سلموا علي يا مَرَهُ الْمُؤْمِنِينَ» (۲).

پیامبر فرمود: به پا خیزید سلمان، مقداد، جندب و عمار!... با علی، برادرم بیعت کنید و بر او به عنوان امیر مؤمنان سلام کنید. آنان همگی برخاستند و بر من،

ص: ۳۵۵

۱- حسین بن همدان الخصیبی، الهدایه الکبری، مؤسسه البلاغ، بیروت، لبنان، ۱۹۹۱، ص ۱۰۲

۲- سلیم بن قیس الهاللی، التابعی الکبیر، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، بی تا، ۱۵۶

دفاع مقداد از حق علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در امر خلافت، مدافعان اندکی مانند سلمان، مقداد و ابوذر را داشت. پس از ماجرای ثقیفه، در هر جمعی که یاران علی علیه السلام حضور داشتند، از آن حضرت دفاع می کردند؛

چنانکه سلیم بن قیس هلالی گوید: «فَقَامَ الْمِقْدَادُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ بِمَا تَأْمُرُ وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرَتِي لِأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِي وَإِنْ أَمَرْتَنِي كَفَفْتُ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُفَّ يَا مِقْدَادُ وَاذْكُرْ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا أَوْصَاكَ بِهِ»^(۱) مقداد برخاست، پس گفت: ای علی، به چه چیز فرمان می دهی، به خدا سوگند اگر مرا مأمور کنی گردنشان را می زنم و اگر بگویی دست نگه دار، دست نگه می دارم، علی علیه السلام فرمود: دست نگهدار ای مقداد و یاد کن عهد پیامبر را که برای چنین روزی فرمان به صبر داد.

حضرت هنگام گذر از راهی، دید که مقداد در سایه دیورای نشسته و چشمانش به کاسه سر گرفته است. پرسید: ای مقداد، چرا وسط ظهر در این جا نشسته ای؟ مقداد گفت: ای ابالحسن، به تو می گویم آنچه را که عبدصالح به خدا گفت: که ای خدا، من به لقمه ی نان محتاجم. حضرت پرسید: مقداد! از چه زمانی غذا نخورده ای؟ مقداد گفت: چهار روز است. حضرت فرمود: ما سه روز است که غذا نخوریده ایم و تو چهار روز! پس آن دینار را به مقداد داده فرمودند: تو به این پول سزاوارتری. مقداد در حالی که روزگار به عسرت و سختی می گذارند،

ص: ۳۵۶

همواره صابر، شکور و سپاسگزار بود؛ «و کان المقداد بن اسود، صبوراً قَوَّاماً شكوراً» (۱).

صبر و بردباری به حدی بود که سلمان با آن عظمت و مکانت، به پایش نمی رسید. ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به سلمان فرمود: «یا سلمان، لو عرض علمک علی المقداد لکفر، یا مقداد لو عرض صبرک علی سلمان لکفر» (۲). «ای سلمان، اگر علم تو به مقداد عرضه شود، کافر می شود. ای مقداد اگر صبر تو هم بر سلمان عرضه شود، کافر می گردد».

بهشت، مشتاق مقداد

مقداد، به جهت عظمت و والایی شانی که داشته، جزو چهار نفری است که بهشت مشتاق دیدار آن ها است.

«عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ عَيْسَى بْنِ حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَدِيثُ الَّذِي جَاءَ فِي الْأَرْبَعَةِ، قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قُلْتُ: الْأَرْبَعَةُ الَّتِي اشْتَأَتْ إِلَيْهِمُ الْجَنَّةَ قَالَ: نَعَمْ مِنْهُمْ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرَّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ» (۳).

«عمرو بن سعید مدائنی نقل کرده از قول عیسی بن حمزه که گفت: از امام صادق علیه السّلام درباره آن چهار نفر پرسیدم، حضرت فرمود: کدام چهار نفر؟ گفتم چهار نفری که بهشت مشتاق آن است؟ فرمود: آن ها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار

ص: ۳۵۷

۱- قاضی نعمان المغربی، شرح الاخبار، ج ۲، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین، بی تا، ص ۲۸

۲- همان، ص ۲۸

۳- محمد بن نعمان المفید، الاختصاص، علی اکبر الغفاری، جماعه المدرسین، بی تا، ص ۱۱

هستند». مقداد، در ماجرای دفن شبانه زهرا علیهاالسلام در کنار علی علیه السلام حضور داشت و هرگز روی خوش به مخالفان علی نشان نداد.

مدفون در بقیع

مقداد، در سال ۳۳ هجرت، در منطقه جرف، سه فرسنگ بیرون مدینه، از دنیا رفت. «فَحِمِلَ عَلَي رِقَابِ الرَّجَالِ وَ كَانَ يَوْمَ مَاتَ ابْنِ سَبْعِينَ سَنَةً، وَ صَلَّى عَلَيْهِ عُثْمَانُ بْنُ عَفَانَ، وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ» (۱).

«مردان مسلمان او را بر دوش خود حمل نموده، به مدینه آوردند. روزی که از دنیا رفت، هفتاد سال داشت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

۷. عبدالله بن مسعود

اشاره

ابوعبدالرحمان، عبدالله بن مسعود، از اصحاب گرامی و مشهور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. او از صاحبان مصاحف و مفسران بزرگ قرآن مجید بود. در مکه متولد شد و در کودکی به چوپانی گوسفندان عقبه ابن ابی معیط اشتغال داشت و تا دوره جوانی به همین کار، برای عقبه ادامه داد.

اولین دیدار، رخداد یک معجزه

محدثان نقل کرده اند که او در آغاز بعثت بر اثر معجزه ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله دید، اسلام آورد و به صف مسلمانان وارد شد. شریف مرتضی، در «رسائل

ص: ۳۵۸

المرتضى» چنین آورده است: «ابوعبدالرحمن، عبدالله بن مسعود بن غافل الهدلی حلیف بنی زهره، و کان إسلامه قديماً و کان سبیه آنه کان یرعی غنماً فمر به الرسول و أخذ شاه حائلاً من تلك الغنم، فدرت به لبناً غزيراً فلما رأى هذه من الرسول اسلم به»^(۱).

«ابوعبدالرحمان، عبدالله بن مسعود بن غافل هدلی، هم پیمان بنی زهره و از مسلمانان نخستین بود و انگیزه مسلمان شدنش آن بود که روزی هنگام چراندن گوسفندان، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نزدیکی می گذشتند که گوسفندی را گرفته، بر پستان هایش که نداشت دست زدند و آن پر از شیر شد و شیری گوارا داد. عبدالله بن مسعود وقتی، این عمل اعجاز را از آن حضرت دید، ایمان آورد و مسلمان شد.» او از نخستین مسلمانانی بود که به پیامبر ایمان آورد. بلاذی گوید: «هو سادس سته دخلوا فی الإسلام، و قد هاجر هجره الحبشه و هجره المدینه، و شهد بدرأ و المشاهد مع الرسول صلی الله علیه و آله»^(۲). «او ششمین نفری است که مسلمان شد و به حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد. در جنگ بدر حضور یافت و در دیگر معرکه ها همگام با پیامبر صلی الله علیه و آله بود.»

عبدالله بن مسعود، شاهکارهای او در جنگ بدر آن بود که سر ابوجهل را با شمشیر خود از تنش جدا کرد. عبدالله از شخصیت های نام آوری است که هم شیعیان، به دلیل قرابتش با پیامبر و اعتقاد وافرش به علی علیه السلام و هم اهل سنت،

ص: ۳۵۹

۱- الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، ج ۲، دار القرآن الکریم بقم، اعداد: سید مهدی جرجانی، بی تا، ص ۲۰۲

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ج ۴، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۳۰۲

به دلیل منزلتش در نزد پیامبر و صحابه، به او فراوان احترام می نهند و شخصیتش را ممتاز می دانند.

نخستین کسی که قرآن را با صدای بلند خواند

عبدالله بن مسعود، نخستین کسی است که قرآن را با صدای بلند خوانده است و قرائتی بسیار شیوا و رسا و آمیخته با لحنی زیبا داشته است. نقل است که روزی اصحاب رسول خدا در مسجد الحرام، کنار کعبه اجتماع داشتند، که آنان چنین گفتند: «و الله ما سمعت قريش هذا القرآن يجهز لها به قط، فمن رجل يسمعهم؟ فقال عبد الله بن مسعود: أنا، قالوا: إنا نخشاهم عليك، إنما نريد رجلاً له عشيرة يمنعهم من القوم إن أرادوه، قال: دعوني فإن الله سيمنعني. قال: فعدا ابن مسعود حيتي أتى المقام في الصبح، رافعاً صوته بسم الله الرحمن الرحيم، الرحمن علم القرآن، خلق الإنسان، علمه البيان...» (1) «به خدا سوگند قريش هرگز قرآنی را که بر پیامبر نازل شده، نشنیده اند. آیا فردی هست که قرآن را به گوش قريش برساند؟ عبدالله مسعود گفت: من قرآن را با صدای بلند می خوانم تا قريش بشنوند، اصحاب گفتند: مردی بخواند که قبیله و عشیره ای داشته باشد که اگر قريش خواستند به او آزاری برسانند، قبیله اش را از او دفاع کنند. گفت: رهايم کنید، که خداوند شر آن ها را از من باز خواهد داشت.

سپس شروع کرد و آیات سوره رحمان را با صدای بلند تلاوت کرد. مورخان آورده اند که قريش، در شگفت شدند که این چه صدایی و چه کلماتی

ص: ۳۶۰

است؟ و به این جهت، او را کتک می زدند و ناسزایش می گفتند.

حافظ قرآن

عبدالله بن مسعود، حافظ قرآن بود و همه قرآن را از آغاز تا پایان از حفظ داشت و در مواقع بسیاری، پیامبر به او می فرمود قرآن را از بر بخواند و او استقبال می کرد و قرآن را در نزد پیامبر تلاوت می کرد.

نزدیکی اش به پیامبر

چنان قربتی به پیامبر داشت که او را «صاحب السفل لرسول الله» می دانستند؛ یعنی کسی که افتخار می کرد کفش های پیامبر صلی الله علیه وآله را به دست گیرد، زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به مسجد یا محفلی وارد می شد، کفش های خود را که در می آورد، عبدالله بن مسعود، کفش های پیامبر صلی الله علیه وآله را به دست می گرفت و به این کار خود می بالید.

دیدگاه علی علیه السلام درباره ابن مسعود

مورخان آورده اند که گروهی از صحابه در نزد علی علیه السلام حاضر بودند. «فقالوا له: يا أمير المؤمنين، ما رأينا رجلاً كان أحسن خلقاً ولا أرفق تعليماً، ولا أحسن مجالسه، ولا أشد ورعاً من عبدالله بن مسعود... قال: اللهم إني أشهدك. اللهم إني أقول مثل ما قالوا، أو أفضل.. لقد قرأ القرآن فأحل حلاله و حرّم حرامه. فقيه في الدين، عالم بالسنه.» (۱)

ص: ۳۶۱

«گفتند: ای امیر مؤمنان، ما مردی خوش اخلاق تر و نیک فراگیرتر و خوش مجلس تر و پرهیزگارتر از عبدالله بن مسعود ندیده ایم، علی علیه السلام چنین گفت: خدایا! تو را گواه می گیرم که من هم آنچه را که صحابه می گویند، معتقدم، بلکه او را برتر از آنچه می گویند، می دانم. او قرآن را قرائت نمود. حلالش را حلال و حرامش را حرام دانست. او دانای در دین و عالم به سنت است.»

پاسخ به دعوت الهی

او پس از پیامبر تا سال ۳۲ هجرت، به حیات پر افتخار خویش ادامه داد. در کنار علی علیه السلام زندگی کرد و به سیره آن حضرت با خلفا همکاری نمود تا جایی که بر دینش آفتی نرسد. «مات بالمدينه سنه ۳۲ من الهجرة النبويه و دفن بالبقيع و كان عمره حين مات بضع و ستين سنه»^(۱) در مدینه، به سال ۳۲ هجرت از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید و عمر شریفش هنگام مرگ شصت و چند سال داشت.

۸- اسامه بن زید

اشاره

اسامه بن زید بن حارثه بن شراحیل کلبی، کنیه اش ابومحمد و از فرزندان اسلام است که جاهلیت را درک نکرد. و اسامه بن زید، خادم پیامبر گرامی اسلام است. او کسی است که پیامبر را برگزید و از طریقه و سیره پیامبر تبعیت

ص: ۳۶۲

۱- الشریف المرتضی، رسائل المرتضی، ج ۲، دار القرآن الکریم بقم، اعداد سید مهدی جرجانی، بی تا، ص ۲۰۲

کرد. دارای صفات کریم و خصال برجسته بود. به رغم کمی سن و جوانی اش، فردی مؤمن و در ایمان خود محکم و استوار بود.

اشتیاق پیامبر به اسامه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید علاقه و اشتیاقی وافر داشت و او را فردی دارای صلاحیت و شایستگی می دانست. روایاتی را حاکم حسکانی درباره او نقل است: «قالت السیده عائشه: «ما ینبغی لأحد أن یبغض أسامه، بعدما سمعت رسول الله -صلى الله عليه و آله- یقول من كان یحب الله و رسوله، فلیحب أسامه.»» (۱) «عایشه گفته است: سزاوار نیست که کسی به اسامه خشم بورزد. خصوصاً که از پیامبر اکرم شنیدم که فرمود: هر کس خدا و رسولش را دوست می دارد، باید اسامه را دوست بدارد.»

جیش (لشکر) اسامه

از مواردی که برجستگی و رتبت بالای اسامه را در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشان می دهد، جیش اسامه است که به اختصار به آن اشاره می کنیم: در سال نهم هجرت، وقتی خبر رسید رومیان برای حمله به حوزه اسلامی آماده شده اند، پیامبر با لشکریان خویش به تبوک رفتند و بدون جنگ بازگشتند ولی پس از ماجرای حجه الوداع، سپاهی سنگین را فراهم آورد و خود لباس رزم بر تن اسامه بست و به او چنین فرمان داد:

ص: ۳۶۳

۱- حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، مؤسسه الطبع و النشر، ۱۹۹۰م، ص ۲۸۷

«به نام خدا و در راه خدا نبرد کن. با دشمنان خدا بجنگ. سحرگاهان بر اهالی ابنا یورش ببر و این راه را چنان سریع طی کن که پیش از رسیدن خبر حرکت تو به آن جا، خود و سربازانت به آن جا رسیده باشید.» (۱) تحولات سریع و عجیبی پس از این واقعه در تاریخ روی داد. پیامبر در بستر بیماری شدید قرار گرفتند که سرانجام با همین بیماری و تب، به سوی خدا رحلت کردند.

پیامبر در اثنای بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکنی هایی می شود و گروهی به فرماندهی اسامه، طعن می زنند. وی از این جریان سخت خشمگین گردیده، آهنگ مسجد کرد... هان! ای مردم، من از تأخیر حرکت سپاه سخت ناراحتم.

گویا فرماندهی اسامه بر گروهی از شما گران آمده و زبان به انتقاد گشوده اید. ولی اعتراض و سرپیچی شما تازگی ندارد، پیش از این، از فرماندهی پدر او «زید» انتقاد می کردید. به خدا سوگند، هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش برای این مقام لایق و شایسته است. من او را سخت دوست دارم، مردم! درباره این نیکی کنید و دیگران را در حق او به نیکی سفارش کنید. و او از نیکان شما است.» (۲)

هضم نشدن اسامه در فتنه امویان

اسامه در فتنه امویان هضم نشده و هرگز به جانب امویان و غاصبان خلافت

ص: ۳۶۴

۱- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۴۸۶

۲- همان، ص ۴۸۸

علی علیه السلام متمایل نشد.

«كان يحب علياً كثيراً و يبصر الحق بجانبه... و قال لعلی علیه السلام: انك لو كنت فی شدق الأسد لأحببت أن أدخل معك فيه»^(۱).

«علی علیه السلام را بسیار دوست می داشت و حق را با بصیرت در جانب علی می دید. روزی به آن حضرت گفت: اگر در لانه شیر قرار گیری، دوست دارم با تو ای علی در آن جایگاه وارد شوم.»

پاسخ اسامه به دعوت الهی

اسامه، عاقبت در سال ۵۴ هجرت و در اواخر خلافت معاویه، دعوت الهی را لیک گفت و روح مطهرش به لقای الهی شتاب گرفت. او از ابرار و متقین بود. مردم مدینه، بدنش را با عزت برداشته و به قبرستان بقیع برده و در آن جا دفن نمودند. او در هنگام پاسخ به دعوت الهی، ۷۵ سال سن داشت. عاش سعیداً و مات سعیداً مغفوراً.

۹- ارقم بن ابی ارقم

اشاره

ارقم بن ابی ارقم قرشی، صحابی بلند مرتبه و والا-مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و از سابقین به اسلام است. در آغاز رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و چنانکه مورخان آورده اند، او سومین نفری است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد. ارقم بن ابی ارقم، علاقه ای فراوان و شدید به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ایمانی عمیق به رسالت آن

ص: ۳۶۵

۱- حسکانی، حاکم، شواهد التنزیل، ص ۲۸۰

حضرت داشت. از این رو، می‌کوشید پیامبر صلی الله علیه و آله را در خانه خویش مسکن دهد و مخفی نماید.

عظمت خانه ارقم

خانه ارقم بن ابی ارقم به قدری در تاریخ شهرت یافت که این خانه، در دل تاریخ اسلامی، بخش مهم و اثر گذار از تاریخ اسلامی محسوب می‌گردد. خانه ارقم، خانه‌ای است که برای نخستین بار دعوت اسلامی در این خانه آغاز گردید و تبلیغ دین در آن انجام شد و اثر مهمی بر دوره‌های بعدی تاریخ اسلامی نهاد. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آزاری که از مشرکان قریش دیدند، بگونه‌ای رسمی خانه ارقم بن ابی ارقم را محل عبادت و تبلیغ قرار دادند؛ «رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، خانه ارقم را محل عبادت قرار داد و در آن جا به تبلیغ و پرستش پرداخت.»^(۱) مورخان مسلمان، خانه ارقم را بزرگ شمرده و درباره آن تعظیم‌ها و تجلیل‌ها نموده‌اند.

«كانت داره عَلى الصفا و هى الدار التى كان النبى صلى الله عليه وآله، يجلس فيها فى الإسلام و يدعوا إلى الإسلام و دار الأرقم، حتى تكاملوا أربعين رجلاً، فخرجوا يجهرن بالدعوة إلى الله.»^(۲)

«خانه او بالای کوه صفا بود و آن، خانه‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن خانه می‌نشست و مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، تا به چهل تن رسیدند، سپس از آن

ص: ۳۶۶

۱- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۶

۲- حاکم حسکانی، پیشین، ص ۲۱۵

خانه بیرون شده، به صورت علمی به نشر دعوت اسلام اقدام نمودند.».

ارقم بن ارقم در جمع هجرت کنندگان به مدینه بود و در جنگ های بدر و احد و بسیاری دیگر از جنگ ها همگام با پیامبر خدا شرکت داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه زریق مدینه به وی خانه ای واگذار کردند و او در آن خانه ساکن شد. در تاریخ آمده است که ارقم بن ارقم آماده می شد تا به بیت المقدس برود. پس از آن که آماده شد، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا با وی وداع کند.

«فقال الرسول: ما يخرجك؟ أحاجه أم تجاره؟ قال: لا يا رسول الله، بأبي أنت و أمي و لكنني أريد الصَّلاه في بيت المقدس، فقال الرسول: صلاه في مسجدي هذا خير من ألف صلاه فيما سواه من المساجد إلا المسجد الحرام».(۱)

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چه چیز باعث شد که از مدینه خارج شوی؟ آیا نیازی موجب شد یا برای تجارت می روی؟ گفت: هیچ کدام، ای رسول خدا. و لکن اراده کرده ام به سبب فضل بیت المقدس، در آنجا نماز بگزارم. پیامبر فرمود: یک نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در غیر آن است، مگر مسجد الحرام، با سخن پیامبر، ارقم ابن ابی ارقم از آهنگ خویش منصرف شد و در مدینه ماند.».

پاسخ ارقم به دعوت الهی

ارقم، روزگاری آمیخته با عزت و البته پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آمیخته با رنج را سپری کرد و در سال ۵۵ هجرت در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. «توفی بالمدينه سنه خمس و خمسين و هو ابن خمس و ثمانين سنه، و

ص: ۳۶۷

صلی علیه سعد ابن ابی وقاص، و دفن بالبقیع» (۱). «در مدینه از دنیا رفت. در سال ۵۵ هجرت و در سن ۸۵ سالگی سعد وقاص بر او نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.»

۱۰- ابوسفیان بن حارث

اشاره

ابوسفیان بن حارث ابن عبد المطلب نام اوست و گفته اند کنیه اش نیز همین است؛ یعنی همین ابوسفیان اسم او است. بعضی گفته اند نامش مغیره است پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

«قال ابن قتیبه، کان أخ رسول الله من الرضاعه أرضعته حلیمه بلبنها أیاماً و کان یألف رسول الله صلی الله علیه و آله فلما بعث عاداه و هجاه، ثم أسلم عام الفتح و شهد یوم حنین...» (۲).

«ابن قتیبه گوید: او برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله است، چون از حلیمه سعديه شیر خورده و با پیامبر صلی الله علیه و آله مأنوس بود، اما همین که پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت برانگیخته شد، با آن حضرت موضع دشمنی و عداوت گرفت و در سال فتح مکه اسلام آورد و در جنگ هایی مانند حنین شرکت کرد.»

توجه پیامبر به ابی سفیان بن حارث

پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوسفیان بن حارث توجه و علاقه وافر داشتند به گونه ای که

ص: ۳۶۸

۱- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، دار الکفر لطباعه و النشر، سوریه، بی تا، ص ۳۲۵

۲- ابن قتیبه، المعارف، ج ۲، دار الفکر للطباعه و النشر، بی تا، ص ۱۲۶

درباره اش فرمودند: «أبوسفيان أخی و خیر أهلی و قد أعقبني الله من حمزه أباسفيان بن الحارث»^(۱). «ابوسفيان، برادر و بهترین عضو خانواده من است. خداوند پس از حمزه، ابوسفيان را به من عنایت کرد.»

شناختن به سوی معبود

در سال بیستم هجرت، ابوسفيان بن حارث را دیدند که در بقیع قبری می کند و آن را منظم می سازد. هنگامی که فهمید، مردم از قضیه آگاه شدند، دچار اضطراب شدید شد و به آنان گفت: من قبر خودم را قبل از مرگم آماده می کنم. پس از سه روز درخانه خویش بر بستر قرار گرفت. فرزندان وی بر او گریستند. به آنان گفت: بر من مگریید، من از وقتی که مسلمانی برگزیده ام، خطایی مرتکب نشده ام. «مات فی خلافه عمر سنه عشرين و صِئَمِي عَلِيه عمر و دفنه بالبقيع»^(۲). «در زمان خلافت عمر، در سال بیستم از هجرت، از دنیا رفت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.»

۱۱- کلثوم بن هدم

کلثوم بن هدم، شخصیتی بزرگ در میان صحابه است. او کسی است که پیامبر در هنگام ورود به مدینه، در قبا به خانه اش وارد شد. «کلثوم بن هدم الذی نزل علیه رسول الله صلی الله علیه وآله بقبا لما قدم المدینه». «کلثوم بن هدم، کسی است که

ص: ۳۶۹

۱- همان، ص ۱۲۸

۲- محمد امین الامینی، بقیع الفرقه، نشر مشعر، ۱۴۲۸ه، ص ۲۱۳

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به مدینه آمد، به خانه وی وارد شد. او بزرگ قبیله عمرو بن عوف است. عمرو بن عوف قبیله ای اوسی بوده، کلثوم بن هدم، در قبا از سران و افراد مورد توجه آن جا بود و به عنوان فردی شاخص شناخته می شد. او در ماجرای پیمان عقبه، قبل از هجرت پیامبر خدا مسلمان شد. «قیل: إنه دفن بالقیع، و أول من دفن قبل أسعد بن زراره». «گفته شده او در بقیع دفن شد و نخستین کسی است که پیش از اسعد بن زراره دفن گردید.».

۱۲- جابر بن عبدالله انصاری

اشاره

جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه بلندمرتبه و بزرگوار پیامبر خدا و از مخلص ترین دوستداران خانواده عصمت و طهارت است. مادرش نسیره، دختر عقبه بن عدی، کنیه اش ابو عبدالله و یا ابو عبدالرحمان بوده است. وی در سال دوم؛ بعد از عقبه نخستین، با پدر خویش در عقبه حضور داشته است.

جابر بن عبدالله انصاری، شخصیتی بلند آوازه است که همواره در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و پس از رحلت آن حضرت تا زمان امام باقر علیه السلام حیات داشته است. او همان کسی است که پیامبر خدا به وسیله او به امام باقر علیه السلام سلام می فرستد. جابر در این باره چنین گفته است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِي يَوْمًا يَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَكَتْ وَلَدِي الْبَاقِرَ فَأَقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَإِنَّهُ اسْمِي وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي...» (۱) «همانا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی به من فرمود: ای جابر آنگاه که فرزندم باقر را ملاقات کردی، از من به او سلام

ص: ۳۷۰

برسان. او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است.»

همانگونه که اشاره کردیم، وی همواره در کنار پیامبر بوده و خود گفته است: «حضرت رسول، شخصاً در بیست و یک غزوه حاضر بود که من در نوزده غزوه آن شرکت داشتم.»^(۱)

از منابع تاریخی برداشت می شود، جابر در نبردهای بدر و احد شرکت نداشته؛ زیرا پدرش او را از جنگ منع کرد ولی به مسلمانان و مبارزان آب می رساند. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، در تمام جنگ ها حاضر بود و در نبرد صفین در رکاب امیرمؤمنان، علی علیه السلام افتخار حضور داشت.

پدر جابر در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله، پسر عمرو خزرجی سلمی، پدر جابر، رئیس قبیله بنی سلمه در عقبه دوم با پیامبر بیعت کرد. در جنگ بدر و احد، در رکاب پیامبر و ملازم آن حضرت بود و سرانجام

در احد به شهادت رسید. جابر گوید: «انگاه که پدرم در احد تصمیم گرفت به میدان رود، مرا خواند و گفت: فرزندم! من در این جنگ کشته می شوم و پس از خود، جز پیامبر صلی الله علیه و آله، کسی را از تو دوست ندارم. قرض های مرا پرداز تو را درباره خواهرانت سفارش می کنم. و او نخستین کسی است که پس از شهادتش، گوش و بینی اش را بریدند.»^(۲)

ص: ۳۷۱

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۲، موسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶

۲- محمد علی عالمی، پیشین، ص ۱۱۴

بزرگی جابر در نگاه پیامبر صلی الله علیه وآله

جابر بن عبدالله انصاری محبوب پیامبر صلی الله علیه وآله و در نظر آن حضرت، از جایگاه رفیع برخوردار بود.

«در غزوه ذات الرقاع»، شتر جابر از راه رفتن بازماند و بر زمین خوابید. جابر هر چه نهیب زد، از جای برخاست. در این حال، پیامبر صلی الله علیه وآله از انتهای جمعیت رسید و فرمود: جابر! چه می کنی؟ جابر گفت: پدر و مادرم به فدایت! شترم از راه باز مانده است.

پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: چوب یا عصا داری؟ جابر گفت: آری، نگاه عصایش را به آن حضرت داد و پیامبر صلی الله علیه وآله به وسیله عصا شتر را وادار کرد که از جابر برخیزد. پیامبر بار دیگر شتر را خواباند و پای مبارکش را بر دست های آن گذاشت و به جابر فرمان داد که سوار شتر شود. جابر گوید: هنگامی که سوار شدم، دیدم در اثر قدم های پیامبر، شترم از همه شتران پیشی گرفت.» (۱)

پرسش پیامبر صلی الله علیه وآله از قرض های پدر جابر

پیامبر صلی الله علیه وآله از جابر پرسید، آیا عبدالله قرض هایش را ادا کرد. جابر: قرض های پدرم باقی است.

پیامبر: طلبکاران کیست؟ جابر: ... مرد یهودی.

پیامبر: زمان پرداخت کی است؟ جابر: هنگام خشک شدن و پخش خرما.

پیامبر: هر گاه خرما پخته شد، پیش از آن که در آن تصرف کنی مرا آگاه

ص: ۳۷۲

جابر پس از خشک شدن و پختن خرما، به یاد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر به نخلستان جابر آمد و از هر نوع خرما مثنی برداشت و کناری گذاشت. آنگاه فرمود: به طلبکار بگو بیاید. جابر طلبکار را آگاه کرد و او (مردی یهودی) آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: طلب خود را از کدام خرما می ستانی؟ یهودی: همه این ها به طلب من کفایت نمی کند چه رسد به یک نوع آن! پیامبر صلی الله علیه و آله: از هر کدام که خواهی شروع کن و طلب خرمای خود را بستان. یهودی: از خرمای صیهانی آغاز می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله: با نام خدا شروع کن به پیمانہ کردن. تمام پیمانہ هایش را گرفت و خرما همچنان باقی بود!

پیامبر به جابر امر کرد باقی خرماها را به خانه خود ببر تا برکت یابد. (۱)

آری، جابر بن عبدالله انصاری، از جایگاهی رفیع نزد پیامبر برخوردار بود. از نمونه ها و نشانه های این علاقمندی، دعوت پیامبر از جابر به شرکت در برخی نشست های آن حضرت بود. مکرر به خانه جابر می رفت و حفر کنندگان خندق را برای خوردن غذا به خانه جابر برد. برای جابر و پدرش دعا می کرد. اخبار غیبیه را در مواقع مختلف به جابر اعلام می نمود.

جابر را جزو دوستان اهل بیت خود نامید. و نیز سلام خود را به وسیله ایشان به امام باقر علیه السلام رساند و موارد بسیار دیگر که در کتب حدیثی و روایی آمده است.

ص: ۳۷۳

جابر بن عبدالله انصاری، در سلسله روایت و احادیث، دارای جایگاه بلند و رفیع است. ایشان چون پیوسته در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، احادیث نبوی فراوانی در سینه اش نهفته داشت.

از راز هایی خبر داد که از پیامبر صلی الله علیه و آله

شنیده بود. از حوادثی فتنه خیز گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهش کرده بود.

جابر بن عبدالله ماجراهای فراوانی را به چشم خود دیده بود؛ ماجراهای تخلف از فرمان های پیامبر صلی الله علیه و آله، عظمت حادثه ها، عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله، عظمت علی علیه السلام، مظلومیت و غربت خاندان پیامبر بعد از رحلت آن حضرت، ماجراهای درد آور دوران امامت امام مجتبی علیه السلام جگر فرو ریخته آن حضرت در طشت، غم های جگر گوشه دیگر زهرا و سبط دیگر نبی، حسین بن علی علیه السلام، و سرهای بریده و بر نیزه قرار گرفته، نظاره صحنه اسیران پس از حادثه غمبار نینوا، غربت امام سجاد علیه السلام و ...

بالآخره دعاهای آن گرامی در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله، و مناجات های جانگداز شبانه امام سجاد علیه السلام، ماجرای حره و دیدن حمله مسرف بن عقبه تبهکار و سرانجام شهادت سجاد اهل بیت و نیز حوادث غمبار دیگر، از همه مهمتر، زیارتش از شهیدان واقعه طف و گریستن و نالیدنی بر مزاری که همه عظمت ها در آن

مدفون گردید؛ مزار سبط نبی، سید شهیدان عالم انسانیت و عاقبت رساندن سلام گرم پیامبر صلی الله علیه و آله به باقر اهل بیت علیه السلام و البته با این همه، هنوز همه در عظمت جابر و شأنش حرف های گفتنی بسیار است و این تصویری در حد و

توان ما بود که ارائه کردیم.

بالآخره، او روایتگری صادق، امین، عاشق، دلسوخته، غم دیده و هجران کشیده است که گویی غم همه تاریخ را در دل خود نهفته داشت. با این وصف، اگر روایات پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیه السلام تا دوره امام باقر علیه السلام، را بنگرید، کمتر روایتی است که در سلسله روایات آن، شخصیت عظیم جابر، خودنمایی نکند.

جابر و حدیث لوح فاطمه علیها السلام

از افتخارات جابر، نقل حدیث لوح و قرار داشتن در سلسله راویان این حدیث است؛ حدیثی که ائمه علیه السلام، به آن می بالیدند. حدیث لوح چنین است.

«ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرد که

پدرم امام باقر علیه السلام، به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو حاجتی است، آیا فرصتی هست بیایی با هم بنشینیم و آن حدیث را با شما در میان گذارم؟

جابر: آری، یا بن رسول الله، هر زمان که فرمان دهید، حاضرم. امام باقر علیه السلام: می خواهم مرا از لوحی که دست مادرم زهرا دیده ای خیر دهی که در آن چه نوشته بود؟

جابر: خدا را گواه می گیرم که در زمان پیامبر خدا برای تبریک و تهنیت به ولادت حسین بن علی علیه السلام به خانه زهرا علیها السلام رفتم. لوح سبزی در دست او دیدم که گمان کردم زمرده است. در آن نوشته ای بود که مانند نور آفتاب روشن بود. گفتم: دختر پیامبر! پدر و مادرم به قربانت، این چه نوری است؟ زهرا علیها السلام فرمود: این لوحی است که خداوند برای پدرم هدیه فرستاد. در آن است نام پدرم و نام

شوهرم و دو فرزندم و نام های پیشوایان و جانشینان از فرزندانم.

پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند.

سپس جابر اضافه کرد که من آن لوح را از مادرت گرفتم و نسخه ای از آن برداشتم. امام باقر علیه السّلام: جابر! ممکن است آن را بمن نشان دهی؟ جابر: آری. امام باقر علیه السّلام به اتفاق جابر به خانه وی رفتند و جابر قطعه ای از پوست نازک بیرون آورد و به امام باقر علیه السّلام تقدیم کرد. امام علیه السّلام: یا جابر! لوح را نگه دار تا من از حفظ بخوانم و ببین که صحیح است.

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه است از خدای عزیز و حکیم که توسط جبرئیل امین از نزد پروردگار جهانیان برای محمد صلی الله علیه و آله که نور خدا و سفیر او به بندگان و واسطه میان خلق و خالق و دلیل و راهنمای به سوی او است، فرستاده است. محمد! نام مرا بزرگ شمار و نعمت هایم را شکرگزار و منکر آن مباش. منم پروردگار عالمیان، جز من خدایی نیست. منم شکننده و خوار کننده ستمگران، هلاک کننده سرکشان، پاداش دهنده روز رستاخیز، منم خدا و جز من خدایی نیست، هر که امیدوار به فضل غیر من باشد و یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی دهم که احدی از جهانیان را چنین عذاب نکرده باشم! مرا بپرست و بر من توکل کن. هر پیامبری که فرستادم و مدتش به پایان رسید، برای او جانشینی قرار دادم و تو را بر تمام پیامبران برتر شمردم و وصی تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم و تو را به دو فرزند گرامیت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسین را نگهبان وحی قرار دادم و او را شهادت نصیب ساخته، زندگی اش را به سعادت منتهی کردم. او برترین شهیدان در نزد من، کلمه تاّمه و حجت بالغه من است. با دوستی و دشمنی او است که ثواب و عقاب می دهم. اول

ایشان، بعد از حسین علیه السلام، سید العابدین علیه السلام و زینت دهنده اولیا و فرزند او همانم جد پسندیده اش (محمد باقر) علیه السلام شکافنده علم و مرکز دانش من می باشد.

ششم آن ها جعفر صادق علیه السلام است. آن کس که درباره او شک نماید. هلاکش می کنم. هر که او را رد کند مرا رد کرده است. او را درباره شیعیانش مسرور می گردانم، پس از او، فرزندش موسی علیه السلام است.

در دوران او، فتنه و آشوب های دهشتناکی رخ می دهد. ولی وجوب حفظ او همچنان تکلیف من است. هر کس یک آیه از کتاب الهی را تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. وای بر کسانی که پس از گذشتن زمان موسی بن جعفر، منکر حق شوند و دروغ ببندند. فرزند او علی بن موسی علیه السلام است؛ کسی که بار سنگین نبوت را بر دوشش می نهم و او را به اطلاع کامل بیازمایم. در آخر، اهریمنی متکبر او را می کشد و در شهری که بنده صالح، ذوالقرنین بنا کرده، در کنار بدترین آفریده هایم (هارون) مدفون می گردد.

چشم او را به فرزندش محمد علیه السلام، روشن می گردانم. او وارث علم و معدن دانش و محل اسرار من و حجت و دلیل بر خلق من است. بهشت را جایگاه او قرار می دهم. درباره او هفتاد نفر از خاندانش را شفاعت می کنم. و فرزند او علی علیه السلام است، سعادت را به او می دهم. او ولی و یار من است. او داعی به راه خدا، فرزندش حسن علیه السلام، خزانه دار علم من و برای جهانیان، مایه رحمت است. در او، کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب مشاهده می شود. فرزندش حجت الهی علیه السلام است. به وسیله او تمام فتنه ها را از روی زمان برمی چینم، و به خاطر

او لغزش‌ها را دفع می‌کنم. گرفتاری‌ها و سنگینی‌ها را بر می‌دارم. درود و رحمت بر اینان باد. جابر: به خدا قسم همین طور است که قرائت کردید.

عبدالرحمان بن سالم که راوی این حدیث است می‌گوید: ابوبصیر گفت: اگر در مدت عمر خود، جز این حدیث را نمی‌شنیدی تو را کافی بود. آن را جز برای اهل بیت خود و اهلش نقل مکن. (۱)

جابر و علاقه به خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله

جابر ارادت عمیقی به خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیه السلام داشت. امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل کرد، همان سالی که امام مجتبی از دنیا رفتند، من روزی پشت سر پدر و عمویم از کوچه‌های مدینه می‌گذشتیم در آن هنگام، تازه به حد بلوغ رسیده یا نزدیک به بلوغ بودم، در راه به جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک و جماعتی از قریش و انصار برخوردیم. جابر با دیدن امامان، خود را به پای حسن و حسین علیه السلام افکند و می‌بوسید، مردی از قریش که از بستگان مروان بود بر او خرده گرفت که با این سن و موقعیتی که از مصاحبت پیامبر خدا کسب کرده‌ای، چنین می‌کنی، جابر گفت: ای مرد! از من دور شو، اگر فضل و مقام این دو بزرگوار را می‌دانستی، بر من اشکال وارد نمی‌کردی، بلکه خاک زیر پایشان را می‌بوسیدی.» (۲)

ص: ۳۷۸

-
- ۱- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، پاساژ سعدی، بی تا، ص ۶۰۶
 - ۲- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۲، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م

روایات فراوانی در این باره، در منابع روایی ما وجود دارد که گفته اند جابر علاقه فراوان به خاندان عصمت و طهارت داشت و نقل ها و داستان های فراوانی در کتب تاریخی آمده است که پرداختن به آن ها، نوشته را از مسیر اصلی خود خارج خواهد کرد و در همین زمینه، باید به زیارت جابر بن عبدالله انصاری در اربعین اشاره کرد که آن گرامی، با چه سوز و گدازی به زیارت امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا پرداخته است.

جابر و حجاج بن یوسف ثقفی

جابر بن عبدالله انصاری، به دلیل عشق عمیق و وافر که به اهل بیت و خاندان عصمت و طهارت داشت، همواره به انتشار فضایل علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و اهل بیت علیه السلام می پرداخت.

به همین دلیل حجاج بن یوسف ثقفی، هنگامی که بر مدینه مسلط شد، جابر و گروهی دیگر را به جرم طرفداری از علی علیه السلام و انتشار فضایل آن ها دستگیر کرد و مورد آزار و شکنجه قرار داد.

«هنگامی که عبدالله بن زبیر در مقابل عبدالملک مروان به دعوی خلافت برخاست، عبدالملک، خلیفه مروانی، حجاج بن یوسف را برای دستگیری وی به مکه فرستاد. عبدالله به خانه کعبه پناه برد. حجاج خانه را آتش زد. پس از دستگیری ابن زبیر، حکومت مکه و مدینه بر او مسلم شد.

پس از آن که مسجد را از سنگ ها و خون ها پاک کرد، به مدینه رفت و یک ماه یا بیشتر در این شهر توقف کرد. مردم مدینه را به جرم کشتن عثمان، با انواع

شکنجه‌ها آزار داد. از جمله با مهر فلزی گذاخته، دست جابر بن عبدالله انصاری، آن صحابی بزرگ و یار با وفای پیامبر اسلام را مهر زد... و گردن بسیاری دیگر را ممهور ساخت.» (۱)

مرگ جابر و دفن در بقیع

جابر بن عبدالله انصاری، افتخارات زیادی کسب کرد و نامش در تاریخ اسلام بلند آوازه و ماندگار شد. او از شدت ضعف و در اثر زیادی سن، در سال ۷۷ هجرت دار فانی را وداع کرد. سینه‌اش لبریزی از عشق به پیامبر و اهل بیت و پر از معارفی بود که توسط آن گرامیان به او منتقل شده بود. «توفای جابر سنه سبع و سبعین و صلی علیه ابان بن عثمان و کان امیر المدینه و کان عمر جابر اربعاً و تسعین سنه...» (۲) «جابر، در سال ۷۷ هجری از دنیا رفت و ابان بن عثمان که امیر مدینه بود، بر او نماز گزارد و ۹۴ سال عمر کرد.» جابر بن عبدالله انصاری در بقیع به خاک سپرده شد و قبر پاکش، طبق نقل‌های تاریخی، در ضلع شرقی بقیع است. لیکن حوادث و ماجراهای فراوانی سبب ناپیدایی قبر آن بزرگوار گردید.

ص: ۳۸۰

۱- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۹

۲- ابن اثیر، ابی الحسن علی بن محمد الجزرنی، ج ۱۰، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، ص ۲۵۷.

۱۴- صهیب بن سنان

صهیب بن سنان رومی، ابویحیی، که نامش عبدالملک بوده، از صحابی معروف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است؛ چنانکه مبارک فوری در کتاب «تحفه الأحوذی» آورده است: «منزل صهیب در سرزمین موصل، میان دجله و فرات بوده است. رومیان بر این ناحیه دست یافتند و وی به اسارت آنان در آمد و به روم برده شد. دوران کودکی و جوانی اش را در رم گذارند. طایفه بنی کلب او را خریده، به مکه آوردند. پس از آن، عبدالله جدعان او را از بنی کلب خرید و مدت ها برده عبدالله جدعان بود. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت برگزیده شد. به آن حضرت ایمان آورد و با عبدالله جدعان به مخالفت برخاست. از دست او آزار و اذیت فراوان دید. او از مستضعفان و رجال صفا بود. با پیامبر به مدینه هجرت کرد.» (۱)

به نوشته مبارک فوری و برخی دیگر از مورخان، صهیب بن سنان جزو کسانی است که شب ها را به عبادت می پرداخت و روزها را در میدان های نبرد و جهاد در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان می جنگید. «الصَّهْبِيُّ هُوَ صُهَيْبُ بْنُ سِنَانٍ، مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ» (۲) «صهیب، همان صهیب بن سنان است که غلام و خدمتکار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

بود»

۱۵- شماس بن عثمان

شماس بن عثمان، از قبیله بنی مخزوم و فرزند عثمان بن الشرید و صفیه

ص: ۳۸۱

۱- المبارکفوری، پیشین، ص ۳۰۳

۲- ر.ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۶

بنت ربیعہ بن عبد شمس است. او از مردان و معاریف مکہ و از اشراف بلند آوازه این شهر بود کہ در دوران جاهلیت، بہ رسم آنان می زیست. در اسنادی کہ مبارک فوری ارائه کردہ، او بردگانی داشتہ و بہ شدت بہ رسوم جاهلیت وفادار بودہ است.

رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی اللہ علیہ وآلہ، باعث تحول عجیب در روحیہ او گردید، بہ محضر آن حضرت آمد و تقاضا کرد کہ اسلام را بر او نماید. پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ کلمات وحی را برای او بیان کرد. وی بہ محض شنیدن بخش هایی از کلمات نورانی پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ، ایمان آورد. در این دورہ، آزار فراوانی از قبیلہ خود و قبیلہ قریش تحمل کرد. با سختی و شدتی کہ یاران نخستین پیامبر داشتند، او بہ ہمراہ شخصیت های بزرگی مانند جعفر بن ابوطالب، بہ دستور پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ، بہ حبشہ ہجرت کرد. بدین رو، شماس بن عثمان از مهاجران نخستین است کہ تمام امکانات و معلقات را بہ خاطر ایمان خویش رها کرد. پس از ہجرت پیامبر بہ مدینہ و سپری شدن دوران رنج و شکنجہ مسلمانان در مکہ، بہ ہمران مهاجران نخستین، در ہجرت دوم، بہ مدینہ رہسپار شد.

وی در ردیف اصحاب صفہ در آمد و سپس بہ منزل مبشر بن عبد منذر رفت و در منزل وی سکنی گزید. در ماجرای عقد اخوت میان مسلمانان، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ میان او و حنظلہ بن ابی عامر، عقد اخوت بست.

«شهد البدر و الأحد مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ...» (۱) «ہمراہ پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ در بدر و

ص: ۳۸۲

شماس بن عثمان در جنگ احد، جراحات بسیار برداشت. به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه انتقال یافت و پس از مدتی در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع دفنش کرد.

۱۶. ابوقتاده انصاری

اشاره

اسم او «حارث» و به گفته ای «نعمان» و کنیه اش ابوقتاده است. وی فرزند «ربعی بن بلدمه انصاری» است و مادرش «کبشه»، دختر «مظهر بن حزام» می باشد. ابوقتاده در زمره اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله و از شجاعان و دلاوران کم نظیر و از برترین یاران پیامبر صلی الله علیه وآله است که به همین سبب «فارس رسول الله» لقبش دادند.

مؤرخان نگاشته اند: «ابوقتاده در تمام غزوه ها و جنگ های صدر اسلام همراه پیامبر صلی الله علیه وآله بوده

لیکن درباره حضور وی در بدر، یک رأی و یک نظر نیستند، لذا برخی او را از بدریون می دانند و جمعی هم بر این عقیده اند که او از جنگ احد به بعد حضور داشته است.»^(۱)

ابوقتاده و همگامی اش با علی علیه السلام

ابوقتاده از یاران مخلص و با وفای امیرمؤمنان علیه السلام بوده و در تمام جنگ های

ص: ۳۸۳

۱- ر.ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۲۳۷

زمان خلافت آن حضرت (مانند جمل، صفین و نهروان) حضور داشتند و در جمل و صفین، ملازم رکاب آن حضرت بوده است. (۱).

ابوقتاده، والی مکه

هنگامی که علی علیه السلام به خلافت رسید، خالد بن عاص بن هاشم بن مغیره مخزومی را که از سوی عثمان والی مکه بود عزل کرد و ابوقتاده انصاری را بر ولایت آن شهر منصوب کرد لیکن پس از مدتی، وی را از سمت خویش برکنار نمود و قثم بن عثمان را به جایش گمارد. ابوقتاده به خاطر عشق وافری که به علی علیه السلام داشت، از مکه راهی کوفه شد و در کنار آن حضرت تا پایان عمر شریفش در کوفه ماند.

«آنگاه که امیر مؤمنان علیه السلام آماده حرکت به سوی بصره و جنگ با ناکثین گردید، ابوقتاده مطالبی گفت که حکایت از ایمان عمیق او به ولایت آن حضرت و وفاداری نسبت به او داشت.» (۲).

امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ خوارج، سپاه خود را آرایش داد و فرماندهی میمنه را به حجر بن عدی و میسره را به شیث بن ربیع یا معقل بن قیس ریاحی و سواره نظام را به ابو ایوب انصاری و پیاده نظام را به ابوقتاده انصاری سپرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.» (۳).

ص: ۳۸۴

۱- ابن اثیر، ابی الحسن علی بن محمد، ج ۵، دار احیاء التراث العربی، لبنان، ۱۹۷۰م

۲- تاریخ طبری

۳- همان.

خطیب بغداد نقل می کند: «هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السّلام از جنگ با نهروانیان فراغت یافت، ابوقتاده انصاری، با شصت یا هفتاد نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، به مدینه مراجعت نمود.» (۱)

ابوقتاده به محض ورود به مدینه، به دیدار عایشه شتافت و گفت و گفتگوهایی میان آنان انجام گرفت. در پایان، عایشه گفت: ای ابوقتاده، نباید چیزی مانع آن شود که من حقی درباره علی بن ابی طالب بگویم و آن این است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم درباره علی علیه السّلام فرمود:

«تفترق أمتی علی فرقتین، تمرق بینهما فرقه محلّقون روسهم مخفّون شواربهم... یقرئون القرآن لا تتجاوز تراقیهم، یقتلهم أحبّ الناس إلی و أحبهم إلی الله تعالی.» (۲)

«امتم به دو گروه تقسیم می شوند؛ گروهی از دین خارج می شوند، سرهایشان را می تراشند، شارب های خود را کوتاه می کنند. قرآن تلاوت می کنند که از حنجره شان تجاوز نمی کند. این گروه را کسانی می کشند که نزد من و خداوند محبوبترین بندگان خدایند.»

چون عایشه اقرار به حقانیت علی علیه السّلام کرد، ابوقتاده گفت: حال که می دانی علی علیه السّلام محبوبترین آفریده خدا در نزد پیامبر و خداوند است اکنون چرا با او به مخالفت برخاسته ای؟ عایشه از پاسخ طفره رفت.

ص: ۳۸۵

۱- همان.

۲- حسکانی.

«ابوقتاده در سال ۴۸ یا ۵۰ هجری، پس از خلافت امیر مؤمنان علیه السلام و دوران امامت امام مجتبی

علیه السلام در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن

گردید.» (۱)

۱۷. قیس بن سعد بن عباده

اشاره

نامش قیس، کنیه اش ابو عبدالله، پدرش سعد بن عباده، رئیس قبیله خزرج بود و مادرش فکهمیه نام داشت. ولادتش را اندکی پیش از ظهور اسلام دانسته اند. او در همان روزهای نوجوانی و در سن ۱۲ سالگی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرایش یافت و به گروه مسلمانان پیوست و از صحابه مکی پیامبر شمرده می شود.

با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و پس از غزوه بنی المصطلق، در همه جنگ های آن حضرت شرکت داشت. در مکه کنار رسول الله صلی الله علیه و آله و در مدینه با آن حضرت علیه السلام بوده و خدمات فراوانی را در جبهه های جنگ به اسلام و پیامبر نموده است.

حضور در واقعه غدیر

طبق نقل ابن اثیر در «اسد الغابه»، قیس بن سعد در واقعه غدیر حضور داشت و با توجه به ایمان عمیقی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و بیانات آن حضرت داشت، یک از دوازده نفری است که با ابوبکر، رویارو شد و در اثبات فضیلت و حقانیت

ص: ۳۸۶

علی علیه السّلام دفاعیه های فراوانی را ارائه کرد. علی علیه السّلام او و همراهانش را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض کلامی بسنده کردند.

حضور در نبردهای دوارن امام علی و امام مجتبی (علیهما السلام)

«قیس بن سعد» در نبردهای جمل، صفین و نهروان، حضوری چشمگیر داشت و به جانبازی پرداخت و جراحاتی برداشت. او در دوران علی علیه السّلام به فرماندهی شرطه الخمیس رسید و از یاران با وفای علی علیه السّلام بود.^(۱)

قیس بن سعد در کنار علی علیه السّلام افتخار می کرد و به خود می بالید که همگام با شخصیتی است که محبوبترین فرد در نزد خدا و رسول است.

ایشان، همچنین مدتی را از ناحیه علی علیه السّلام فرماندار آذربایجان بود و در زمان امام مجتبی علیه السّلام از فرماندهان و پیشقراولان سپاه آن حضرت به شمار می رفت و پس از امام مجتبی علیه السّلام جز محبان و پیروان امام حسین علیه السّلام بوده است.

بازگشت به مدینه و لیبک دعوت الهی

چنان که از ماجرای زندگی وی بر می آید و ابن اثیر به آن اشاراتی رمزی و کوتاه نموده، قیس در سال ۱۹ پس از هجرت، در فتح مصر شرکت کرد و مدتی را همانجا ساکن شد تا این که در ماجرای اعتراض و شورش مردم مدینه علیه عثمان و قتل وی و خلافت علی علیه السّلام به مدینه بازگشت. او همچنین در کوفه، در کنار امیرمؤمنان بود و پس از شهادت آن حضرت، به مدینه بازگشت و در

ص: ۳۸۷

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۴، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، بی تا، ص ۲۳۲

آغاز امامت امام حسین علیه السلام سال ۶۱ هجرت، در مدینه دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گشت». (۱).

۱۸- ابورافع

اشاره

در نام وی اختلاف است؛ بعضی را او را طالب و برخی خزیمه خوانده اند. (۲).

کنیه وی ابورافع است. خاندانش از سابقین و پیشگامان اسلام اند. خاندان ابورافع از برترین خانواده های شیعه هستند که به نام وی به نوان «آل ابی رافع» شهرت یافته اند.

مسلمانی ابو رافع، در همان روزهای نخستین رسالت روی داد. او دو بار هجرت کرد؛ هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. در تمام جنگ ها، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و ملازم رکاب آن حضرت بوده است. جنگ های احد، بدر، خندق و حنین از جنگ هایی است که نام وی در شمار مجاهدان آن صحنه ها، به صورتی پر رنگ ثبت شده است.

نماز بر دو قبله

روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد قبلتین (۱۵ شعبان) در حال نماز ظهر، مأمور به تغییر قبله شد، ابو رافع در کنار آن حضرت حضور داشت و بر دو قبله نماز گذارد.

ص: ۳۸۸

۱- ر.ک: اسد الغالبه، حرف ق.

۲- ر.ک. اسد الغابه

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ملازم علی علیه السلام بود و همراه آن حضرت به کوفه رفت و خزانه دار کوفه شد. ماجراهای فراوانی در باره ابو رافع و خزانه داری بیت المال علی علیه السلام در کتب تاریخی مطرح شده است. (۱)

در برابر عثمان

ابو رافع با توجه به اعتقاد شدید به حقانیت علی علیه السلام در برابر خلفا، موضع تندی داشت؛ از جمله در برابر عثمان به موضع گیری های صریح می پرداخت.

«جبله بن عمرو نخستین کسی است که با سخنان تند و خشن، به عثمان اعتراض کرد. بدین ترتیب که روزی جبله در میان گروهی از افراد قبیله «بنی سعد» نشسته بود و زنجیری در دست داشت، عثمان که از آنجا عبور می کرد، به آنان سلام کرد. مردم جواب سلام او را گفتند.

در این هنگام جبله رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می شود؟ سپس رو کرد به عثمان، گفت: باید این نور چشمی ها را طرد کنی و گرنه این زنجیر را به گردنت خواهم انداخت. عثمان گفت: کدام نور چشمی ها؟ من برای انجام کارها، افراد شایسته را انتخاب می کنم. جبله پاسخ داد: آیا مروان، معاویه، عبدالله بن عامری و عبدالله بن سعد ابی سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب کرده ای؟

اینان کسانی هستند که قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله، خون بعضی از آنان را هدر

ص: ۳۸۹

اعلام نموده و هیچ ارزشی در اسلام ندارند. عثمان که در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقی جبهه پاسخی نداشت، آنجا را ترک کرد، از آن روز اعتراض شروع شد و مردم نسبت به عثمان جری

شدند.». (۱)

همچنین موضعگیری تند او نسبت به عثمان در خصوص داروغه مدینه، حارث بن حکم، در تاریخ مشهور است. «به تسلط حارث بن حکم به بازار مدینه به دستور وی اعتراض کرد. عثمان، «حارث» را داروغه بازار قرار داده بود و او به دستور و موافقت عثمان، اجناس رسیده از اطراف را می خرید و به قیمت دلخواه خود می فروخت و مجالی برای بازاریان باقی نمی گذاشت.

حارث علاوه بر این، بعد از شهادت امام علی علیه السلام با امام حسن مجتبی علیه السلام به مدینه بازگشت. او از نخستین دانشمندان شیعه محسوب می شد. کتاب «السنن و الأحكام و القضايا» از تصنیفات او است که روایات آن را از حضرت علی علیه السلام نقل می کند. عبدالله و علی نیز از فرزندان او هستند و از اصحاب و یاران با وفای علی علیه السلام به شماررفته اند. کتاب «قضايا امیر المؤمنین» از تصنیفات عبدالله است و علی بن ابی رافع نیز کتاب های بسیاری در فنون فقه نگاشته است. (۲) کتاب هایی در «وضو» و «صلاه» از نوشته های او است.

مرگ ابورافع و دفن وی در بقیع

به نوشته فاکهی، ابورافع در سال ۵۸ هجرت از دنیا رفت و در قبرستان بقیع

ص: ۳۹۰

۱- جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸ ف به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴

۲- السید ناصر الطیبی، ابورافع، مولی رسول الله، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲.ه.ق، ص ۶۴

به خاک سپرده شد.

«توفی فی المدینه فی نفس العام الذی استشهد فیہ الامام أمير المؤمنين و دفن بالبقیع».(۱)

«در مدینه، در سالی که علی علیه السلام به شهادت رسید وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.

۱۹. جبلة بن عمرو انصاری (ساعدی)

اشاره

او از یاران بزرگ و با فضیلت پیامبر بود و از فقهای صحابه به شمار می آمد. «کان جبلة بن عمرو فاضلاً من فقهای الصحابه».(۲) «جبلة بن عمر از افراد فاضل و از فقهای صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.»

در کنار پیامبر، در جنگ های فراوان، از جمله بدر و احد و خندق و ... حضور داشت و کلمات نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله را فرا می گرفت و از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مفاهیم و محتوای آیات می پرسید و آن ها را در سینه خود حفظ می کرد. به حق او از فقهای صحابه پیامبر بود.

در جبهه علی علیه السلام

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، جبلة بن عمرو از علی علیه السلام جدا نشد و در جبهه آن حضرت قرار گرفت. «با آن حضرت به کوفه رفت و در نبرد های

ص: ۳۹۱

۱- ابن خلکان، دفيات الاعیان، مراجعه شود.

۲- ابن اثیر، اسدالغابه، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۷

او از منتقدان ماجرای سقیفه بود و همواره از مظلومیت و حقانیت علی علیه السلام سخن می گفت. کرایه دکانداران و دست فروش ها را برای خود جمع آوری می کرد و با مردم، بدرفتاری می نمود و هر چه مسلمانان در مورد کوتاه کردن دست حارث از بازار، با عثمان گفت و گو کرده بودند، و او ترتیب اثر نداده بود و همین امر موجب اعتراض شدید جبلة بود.». (۲)

«جبلة در زمان حیات عثمان با او مبارزه می کرد، از آنجا که او را عنصری خطا کار می دانست، به همین خاطر پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند عثمان، از این کار جلوگیری کرد. از این رو، جنازه عثمان را به حش کوكب بردند و در آنجا به خاک سپردند.». (۳)

در بحار، متنی در خصوص وساطت افراد دارد که جبلة، دست از عثمان بردارد ولی او همواره بر مخالفت با عثمان اصرار ورزیده و پای فشرده است. در این زمینه مباحث مفصلی درباره وی در الغدیر (ج ۹، ص ۲۱۲) وجود دارد که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می دهیم.

«أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ مَشَى إِلَى جَبَلِهِ وَمَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ فَسَأَلَاهُ الْكَفَّ عَنْ عُثْمَانَ فَقَالَ وَاللَّهِ لَا أَقْضِي عَنْهُ أَبَدًا، وَلَا أَلْقَى اللَّهَ فَأَقُولُ

ص: ۳۹۲

۱- جعفر سبحانی، شخصیت‌های اسلامی شیعه، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹، ص ۱۰۷

۲- جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸ به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴

۳- همان، ص ۱۱۰، به نقل از الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۲۲۵

«أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا...» (۱).

«زید بن ثابت با پسر عمویش ابو اسید ساعدی نزد جبله رفته و از او خواستند از عثمان دست بردارد. گفت: هرگز دست از او بر نمی دارم و نمی خواهم خدا را در حالی ملاقات کنم که در برابر سؤال خداوند بگویم: ما از بزرگان و ریسان خود اطاعت می کردیم، آن ها ما را گمراه کردند.»

مرگ جبله و آرمیدن در بقیع

«جبله» در سال ۳۸ هجری، چشم از جهان فرو بست. مسلمانان زیادی بر جنازه مطهرش نماز گزارند و در بقیع دفنش کردند. (۲).

البته از برخی مطاوی تاریخی بر می آید که وی در مصر سکونت گزیده ولی هرگز اشاره ای به دفن وی در مصر نکرده اند، بلکه صاحب «الاستیعاب» محل دفنش را بقیع دانسته است. به همین جهت به نقل عبارتی از بحار، از مرحوم مجلسی بسنده می کنیم:

«ذكر القاضي عياض في المدارك أن المدفونين من أصحاب النبي هناك عشرة الاف و لكن الغالب منهم مخفي الآثار عيناً و جهة و سبب ذلك أن السابقين لم يعلموا القبور بالكتابة و البناء، مضافاً الى أن تَمَادَى الأيَامِ يوجب زوال الآثار...» (۳).

ص: ۳۹۳

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۱، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م، ص ۲۹۲

۲- ر.ک: الاستیعاب، ج ۶

۳- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۷

«قاضی عیاض در مدارک خود آورده است: مدفونین در بقیع از اصحاب پیامبر، ده هزار نفرند لیکن بیشتر آن‌ها، آثارشان از حیث اصل و نام و نشان، مخفی است و سبب این مسأله هم این است که سابقین، قبور این صحابه را در کتب خود نیاورده‌اند. مضاف بر این، گذر ایام موجب زوال نشانه‌ها می‌شود.»

۲۰. حاطب بن أبوبَلْتَعَه

اشاره

حاطب بن ابی بَلْتَعَه الخالقی اللخمی، متوفای سال ۳۰ هجرت و مدفون بقیع است. مشهور آن است که چون حَطَب (هیزم) جمع می‌کرده، حاطب برنام اصلی اش غالب شد و به تدریج آن را به فراموشی سپرد. حاطب اهل یمن بود و به مکه آمد و در مکه چون عشیره و قبیله ای نداشت، هم پیمان زیر به عوام، برادر زاده حضرت خدیجه علیه السَّلام گردید و پس از آن که پیامبر صلی الله علیه وآله به رسالت مبعوث شد، در کنار کوه ابوقیس، آن حضرت را ملاقات کرد و به وی ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری ساخت.

او یکی از یاران پاک نهاد و با کفایت و دانشمند حضرت رسول بود که روایاتی هم در فضیلت و مقام والای او از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است. «یکی از غلامانش به حضور پیامبر خدا آمد و از حاطب شکایت کرد و گفت: ای فرستاده خدا، حاطب به جهنم می‌رود؟» پیامبر در پاسخ وی فرمودند: نه؛ زیرا او در جنگ بدر و حدیبیه شرکت داشت و خدای متعال از کسانی که در بدر بوده‌اند، راضی است. (۱)

ص: ۳۹۴

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۲۰۷، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶

حاطب بن ابی بلتعنه، در نزد پیامبر صلی الله علیه وآله جایگاهی برجسته داشت و شخصیتی بود بلند آوازه، او با پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد و افتخار شرکت در جنگ بدر نصیبش شد.

«و حاطبٌ مهاجری بدری، له کرامه عند الرسول». (۱) حاطب، شخصیتی بدری و مهاجری بود که در نزد پیامبر جایگاهی والا و موقعیتی ارجمند داشت. او همچنین در حدیبیه همراه پیامبر حضور داشت و شاهد پیمان حدیبیه نیز بود.

روایتگر حضرت رسول صلی الله علیه وآله

حاطب، راوی، احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود و از آن حضرت روایات فراوانی را نقل کرده است که به دو نمونه از آن ها اشاره می کنیم:

۱- «عن حاطب بن أبی بلتعنه مرفوعاً عن رسول الله صلی الله علیه وآله : «مَنْ زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي، و مَنْ مات في أحد الحرمين بُعث يوم القيامة من الأمنين». (۲)» از حاطب بن ابی بلتعنه، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر کس مرا بعد از مرگ زیارت کند، گویا در دوران حیاتم مرا زیارت کرده و هر کس در یکی از دو حرمین (مکه و مدینه) از دنیا برود، روز قیامت از عذاب الهی در امان است. «عن حاطب بن أبی بلتعنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله :

ص: ۳۹۵

۱- السید شرف الدین، الفصول المهمه، قسم الاعلام الخارجی لمؤسسه البعثه، بی تا

۲- عبد الحسین امینی، الغدیر، ج ۵، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، بی تا

«یزوج المؤمن فی الجَنَّة اثنتین و سبعین زوجه من نساء الآخرة و اثنتین من نساء الدنيا» (۱) «هر مؤمن در بهشت، با هفتاد و دو زن بهشتی ازدواج می کند و دو نفر آن ها از زنان دنیا می باشند».

نامه حاطب به مشرکان

پس از آن که پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیبیه، با قریش و اهل مکه پیمان بست، از شرایط آن پیمان این بود که هر طایفه دیگری اگر خواست با پیامبر و قریش پیمان بندند، آزاد است و کسی نباید به ایشان حمله و تجاوز کند. قبیله خزاعه داخل پیمان پیامبر خدا شدند و طایفه بنوبکر با قریش پیمان بستند ولی با تحریک قریش و کمک آن ها، بنوبکر به خزاعه شیخون زدند، پس از آن ترسیدند که مبادا پیامبر تصمیم به جنگ با آن ها بگیرد، از این رو، در صدد کشف و فهم این مطلب برآمدند که آیا پیامبر با آن ها وارد جنگ خواهد شد یا خیر.

پیامبر هم تصمیم گرفت به قصد فتح مکه حرکت کند و از خدا خواست که اهل مکه از تصمیم او آگاه نشوند. در این میان، حاطب که مسلمان شده و به مدینه هجرت کرده بود و خانواده اش در مکه به سر می بردند و چون یمنی بودند کسی را در مکه نداشتند، قریش نزد خانواده او آمده، پیشنهاد کردند که نامه ای به حاطب بنویسد و به او بگویند که قریش را در جریان تصمیم پیامبر بگذارد که آیا به قریش حمله خواهد کرد یا خیر؟ خانواده حاطب پذیرفتند و نامه ای نوشته به زنی به نام ساره دادند که به مدینه برود و به حاطب بدهد. هنگامی که ساره به

ص: ۳۹۶

۱- پیشین.

مدینه رفت، پیامبر خدا پرسید: آیا مسلمانی انتخاب کرده و به اینجا آمده ای؟ گفت: نه. و فرمود: آیا به مدینه کوچ کرده ای؟ گفت: نه. پیغمبر پرسید: پس چه چیزی باعث شد که به این سفر بیایی؟ گفت: ای پیامبر خدا، شما در مکه پناهگاه و آقای من بودید، همه رفتند و من محتاج شما شدم، اکنون آمده ام تا به من کمک کنید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: جوانان مکه چه شدند مگر به تو کمکی نمی کنند؟ ساره (از آنجا که ساره آوازه خوان مکه بود و طبیعی بود که جوانان مکه یاریش کنند.) گفت: بعد از پیشامد بدر و کشته شدن بزرگان قریش آن ها دیگر دل و دماغی ندارند.

پیامبر به بنی هاشم فرمود: به او کمک کنید. بنی هاشم هم کمک شایانی به وی رساندند و مرکب و توشه و لباس به او دادند. حاطب نیز نامه ای برای اهل مکه نوشت و به همراه ده دینار و یک برده به وی داد و در نامه به اهل مکه نوشته بود که محمد در صدد جنگ با شما است، احتیاط نگه دارید!

وقتی ساره به سوی مکه راه افتاد، جبرئیل نازل شد و پیامبر را از اقدام حاطب آگاه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله زبیر را فرستاد و فرمود: تافلان محل بروید، در آنجا زنی را در هودجی خواهید یافت که نامه ای با فلان مشخصات در دست دارد، آن را از وی بازستانید و برگردید. آنان به محل معهود آمدند و ساره را در هودج یافتند. هر چه تفتیش کردن چیزی نیافتند. او سوگند یاد کرد که چیزی همراه من نیست.

زبیر پیشنهاد کرد که برگردیم. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و

همچنین جبرئیل به ما دروغ نگفته اند، شمشیر را کشید و فرمود: نامه را بده و گرنه گردنت را می زنم. ساره وقتی وضع را چنین دید، از لای موی سرش نامه را بیرون آورد و به ایشان داد. و آنان نامه را نزد پیامبر آوردند. رسول الله حاطب را به حضور خواست و از وی پرسید: این نامه از آن توست؟ حاطب گفت: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: چه چیزی تو را واداشت که چنین نامه ای بنویسی؟ (۱) حاطب در پاسخ حضرت گفت: از زمانی که مسلمان شده ام به کفر برگشته و پیوسته به راه شما ایمان داشته و دارم. و همانطور که می دانید هر یک از مهاجران به مدینه بستگانی در مکه دارند که از خانواده خود حمایت می کند اما من چون اهل مکه نیستم، کسی را در این شهر ندارم. خواستم راهی بیابم که به وسیله آن، خانواده ام مورد آزار قرار نگیرند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حاطب راست می گوید به او جز سخن نیک نگویید. عمر گفت: ای پیامبر خدا، اجازه دهید گردن این منافق را بزنم! حضرت فرمود: عمر! تو چه می دانی؟! خداوند به اهل بدر توجهی ویژه دارد و گناهانشان را بخشیده و بهشت را بر آنان واجب کرده است. در این هنگام بود که آیه مبارکه سوره ممتحنه نازل شد که:

«أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمَا تَتَّخِذُوا عِدُوَّيْ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا

ص: ۳۹۸

«ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمیگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعا به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می کنند که [چرا] به خدا پروردگارتان ایمان آورده اید اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده اید [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید دانانترم»

حاطب و سفارتش به مصر

از کارهای مهم و پر ارزش حاطب، که معرف شخصیت وی نیز می باشد، بردن نامه پیامبر به مقوقس، پادشاه مصر است. هنگامی که آن حضرت تصمیم گرفت به سلاطین و زمامداران نامه بنویسد و آنان را به آیین اسلام دعوت کند، نامه ای هم به مقوقس، حاکم مصر نوشت. پس از مهر کردن نامه فرمود: چه کسی حاضر است این نامه را به مقوقس برساند و از خدا اجر و مزدش را بگیرد؟ حاطب گفت: من این دستور را انجام می دهم پیامبر فرمود: «بارک الله فیک یا حاطب».

حاطب نامه را گرفته، با پیامبر و اهل خویش خدا حافظی کرد و راهی مصر شد. راه طولانی میان مدینه و مصر را پیمود ولی آنگاه که وارد مصر شد، به او گفتند پادشاه در اسکندریه، در ویلای مخصوص کنار دریا است. حاطب خود را

ص: ۳۹۹

به اسکندریه رساند ولی نگهبانان مانع از ورودش به ویلا شدند و نگذاشتند نامه را به مقوقس برساند.

در این هنگام نقشه ای به ذهنش خطور کرد و سوار کشتی شده، در ساحل دریا، مقابل کاخ شاهنشاهی، نامه را سر چوبی بلند کرد تا سلطان مصر متوجه گردید و او را احضار کرد. حاطب با وقار و شهامت، به حضور سلطان مصررفت و نامه پیامبر اسلام را به سلطان داد. پس از آنکه سلطان نامه را گشود و آن را خواند، به حالت اعتراض رو به حاطب کرده، گفت: اگر کسی که این نامه را از جانبش آورده ای پیغمبر و فرستاده خدا است، چرا به کسانی که آزارش می دهند و از وطن بیرونش کرده اند نفرین نمی کند تا هلاک شوند؟!

حاطب که از قرآن و دستورات آن مطالبی مهم را فرا گرفته بود، بی درنگ در پاسخ سلطان گفت: مگر عیسی پیامبر نبود، پس چرا به یهودانی که در مقام کشتنش بودند نفرین نکرد؟ مقوقس از پاسخ حکیمانه حاطب شادمان شد و گفت: «أحسنت، أنت حکیمٌ من عند حکیم»؛ ^(۱) «تو حکیمی و از جانب حکیمی خردمند آمده ای.» حاطب که زمینه را مناسب دید گفت: «إنه کان قبلک من یزعم أنه الربُّ الأعلى یعنی فرعون فأخذہ اللہ نکال الآخرة و الأولى فانتقم به، ثم انتقم منه، فاعتبر بغيرک، ولا یعتبر غیرک بک» ^(۲).

«همانا پیش از تو مردی (فرعون) در این آب و خاک سلطنت داشت که خیال می کرد، او پروردگار بزرگ جهانیان است. خداوند مورد مؤاخذه و عذابش

ص: ۴۰۰

۱- الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۲، ص ۵۴۰

۲- همان.

قرار داد و به ذلّت و خواری دنیا و آخرت گرفتارش کرد. پس تو که وارث این آب و خاکی، از سرگذشت او عبرت گیر و زندگی خود را مایه عبرت دیگران قرار مده».

سپس او را موعظه کرد و موعظه هایش در مقوقس تأثیری عمیق گذاشت. مقوقس، علائم و نشانه های وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله را از حاطب پرسید و حاطب به خوبی آن ها را پاسخ داد.

مقوقس به رسالت پیامبر اذعان و اعتراف کرد، ولی ایمان نیاورد. هدایایی را برای پیامبر خدا فرستاد؛ از جمله هدایا، دو خواهر بودند به نام سیرین و ماریه قبطیه که حاطب آن ها را سالم به حضور پیامبر آوردند. پیامبر سیرین را به عقد حسّان بن ثابت و ماریه را به عقد خود در آورد. ابراهیم از ماریه قبطیه تولد یافت.

مرگ حاطب بن ابی بلتعنه

پس از رحلت پیامبر گرامی حاطب در مدینه ماند. دوران خلافت ابوبکر را سپری کرد. دوران عمر را دید و در عصر خلافت عثمان، دیده از جهان فرو بست. عثمان بر جنازه وی نماز خواند و در حشّ کوكب، منطقه ای در وسط قبرستان بقیع مدفون گردید.

۲۱. حکیم بن حزام

اشاره

حکیم بن حزام، پسر برادر حضرت خدیجه کبری علیها السلام در دوره جاهلیت از اشراف و برجستگان مکه بود و از افراد دارای مکانت و موقعیت در آن دوران محسوب می گردید. دارالندوه که مرکز شورا و مجلس مشورتی قریش در دوره

ص: ۴۰۱

جاهلیت بود، در اختیار وی قرار داشت. هرگاه قریش تصمیم می گرفتند در دارالندوه گرد هم آیند، باید از او اجازه می گرفتند. او مسلمانی برگزیده بود و دار

الندوه تا دوره خلافت و حاکمیت معاویه در اختیار او بود اما در این زمان او دارالندوه را در ازای صد هزار درهم به معاویه فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و به فقرا و مساکین بخشید. به این جهت عبدالله بن زبیر بر او ایراد گرفت که «بعث مکرمه قریش» یعنی تو، عزت و شرافت قریش را فروختی! در پاسخ گفت: «ذهب المکارم، إلا التقوی»؛ «جز پرهیزکاری، همه عزت ها از بین رفت.»

«حکیم بن حزام، در بدر جزو لشکر قریش بود، ولی به نحو عجیبی از صحنه جنگ گریخت و از مرگ رهایی یافت که پس از آن، شدیدترین و جدی ترین سوگندش این بود: «واللهی نجانى يوم بدر»؛ «سوگند به خدایی که مرا در جنگ بدر نجات داد.» (۱)

حکیم بن حزام سیزده سال، پیش از عام الفیل به دنیا آمد. در فتح مکه مسلمان شد و در جنگ حنین همراه پیامبر شرکت داشت. به دلیل تأثیر عمیقی که مسلمانی او بر جای گذاشت و نقش بارزی که در ماجرای جنگ حنین داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله صد شتر به وی بخشید تا بدین وسیله هم او را در مسلمانی، بر اسلام دلگرم سازد و هم ترغیبی باشد برای عشیره و قبیله او در گرایش به اسلام، که چنین هم شد.

«حکیم بن حزام، مردی سخاوتمند، بخشنده و دارای طبعی عالی بود؛ از

ص: ۴۰۲

جمله پس از مسلمان شدنش به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را با خود مُحرم نمود و در وقوف به عرفه، به گردن هر یک از آنان طوق طلائی افکند که بر آن ها این جمله نقش بود: «عتقاء الله عن حکیم بن حزام»؛ «آزاد کرده های خدا از جانب حکیم بن حزام.»

از طبع بلند او همین بس که در زمان خلیفه اول و دوم، حتی از حق خود از بیت المال گذشت تا این که عمر در میان مردم اعلام کرد: مردم! گواه باشید که هرچه به حکیم اصرار می کنیم حق خود را از بیت المال بستاند، نمی پذیرد! وی دم مرگ از کسی چیزی قبول نکرد. (۱)

«او طبع بلند و صفت مناعت را از یک جمله پیامبر صلی الله علیه و آله کسب کرد. او خود می گوید: دو بار از پیامبر خدا تقاضای کمک کردم، فرمود: مال و ثروت دنیا، ظاهری خوش دارد و شیرین است، هرگاه کسی با حفظ سخاوت و شرافت مالی به دست آورد، بر او مبارک است و اگر با پست گردانیدن نفس و پست طبعی به دست آورد، بر او مبارک نباشد. آنگاه او مانند کسی است که هرچه می خورد سیر نمی شود و علاوه «و الید العلیا خیر من ید السفلی»؛ (۲) «دست بالا بر دست زیرین برتری دارد.» حکیم گفت: ای پیامبر خدا، به آن خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت، پس از این، نه از شما و نه غیر شما چیزی نخواهم پذیرفت.» (۳)

ص: ۴۰۳

۱- همان، ص ۲۸۲

۲- مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، ج ۱، ص ۲۳۱

۳- همان.

پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، فتنه هایی که در ماجرای خلافت پیش آمد، حکیم بن حزام کناره گرفت و انزوا اختیار کرد ولی چنانکه از «اسد الغابه» آمده، پس از روی کار آمدن علی علیه السلام جانب آن حضرت را گرفت. واقعیت این است که اسناد تاریخی اشاره چندان روشنی در این باره ندارد. حکیم، سرانجام در سال ۵۴ یا ۵۸ هجری، در مدینه دیده از جهان فرو بست. خلیفه سوم (عثمان بن عفان) بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

۲۲. قتاده بن نعمان

اشاره

قتاده بن نعمان، برادر ابوسعید خدری از طرف مادر و از طایفه خزرج است. او اهل مدینه بوده و از انصار محسوب می گردد. قتاده همراه اهل مدینه، در عقبه، خدمت پیامبر رسید و مفتخر به پذیرش اسلام شد. در جنگ های فراوانی در کنار آن حضرت بود؛ مانند بدر، أُحد، خندق، حنین، تبوک و جنگ های دیگری که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ها حضور داشت.

در فتح مکه همراه پیامبر بود و پرچم بنی ظفر را در دست داشت و در میان یاران آن حضرت، از تیراندزان به نام و معروف محسوب می شد. «در جنگ أُحد تیری به چشمش اصابت کرد و آن را از حدقه بیرون آورد و برگونه اش آویخت. در همان حال، خدمت پیامبر آمده و گفت: «ای پیامبر گرامی، تازه با زنی ازدواج کرده ام که او را زیاد دوست می دارم، می ترسم اگر مرا در این حال ببیند، علاقه اش را از من ببرد. پیامبر بادستان مبارکش چشم او را در جایش گذاشت و اینگونه دعا

کرد: «اللهم اكسها جمالاً»؛ «خدایا! او را زیبا گردان!» در اثر دعای پیامبر صلی الله علیه وآله، چشم قتاده از اول بهتر و زیباتر شد و بر بینایی اش افزون گشت و هرگز مریض نشد. (۱)

قتاده، روایتگر صادق

قتاده بن نعمان انصاری خزرجی، از روایان صادق پیامبر صلی الله علیه وآله است که روایات فراوانی در سلسله روایات شیعه و اهل سنت، از او نقل گردیده و معلوم است که در حفظ کلام رسول الله صلی الله علیه وآله اصرار بلیغی داشت. از جمله روایات نقل شده از او، روایت زیر است که به عنوان نمونه به آن اشاره می کنیم:

« عن قتاده بن نعمان بن زید قال : قال رسول الله - صلی الله علیه و آله سلم : «نزل علی جبریل بأحسن ما كان یأتینی صورة فقال : إن السلام یقرئک السلام یا محمد ویقول : إنی أوحیت إلی الدنیا أن تمرری وتنکدی وتضیقی وتشددی علی أولیائی حتی یحبو لقائی وتوسعی وتسهلی وطیبی لأعدائی حتی یکرهوا لقائی فإنی جعلتها سجناً لأولیائی وجنّه لأعدائی... رواه الطبرانی و...» (۲)

«قتاده بن نعمان بن زید روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل با زیباترین صورت به نزد آمد و گفت: ای محمد، خدای متعال به تو سلام رساند و فرمود: وحی کردم به دنیا که سخت بگیر و در فشار قرار ده و در تنگنا بگذار اولیا و دوستانم را تا اینکه در جستجوی دیدار من و در خواست وسعت و آسانی

ص: ۴۰۵

۱- پیغمبر و یاران، ج ۵

۲- الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا

از ناحیه من باشند و بر دشمنانم آسان گیر تا دیدار مرا ناخوش دارند؛ زیرا که من دنیا را زندان اولیای خود و بهشت دشمنانم قرار دادم.» این روایت را طبرانی و دیگران هم روایت کرده اند.

اجابت آخرین دعوت

قتاده بن نعمان، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه مرارت های زیادی را شاهد بود و همه را تحمل کرد و هرگز در ایمانش خللی ایجاد نگردید. در اسد الغابه، عبارتی است درباره او که می گوید: «ما بدّل و ما غیّر ولا رجع علی عقبه...» (۱) «هیچگونه تغییر و تبدیلی

نیافت و به عقب برنگشت.»

قتاده در سال ۲۳ هجرت، در ۶۵ سالگی از دنیا رفت. عمر بر جنازه او نماز گزارد و در قبرستان بقیع مدفون گردید و در جوار رحمت حق آرامید.

۲۳. مالک بن قیس (ابوخیثمه)

مالک بن قیس، اهل مدینه و از طایفه خزرج است. کنیه اش ابوخیثمه و به کنیه شهرت دارد. او از یاران با وفای پیامبر بود، «در جنگ اُحد، خندق، حنین، ذات السلاسل، ذات العشیره و حمراء الاسد، در حالی که جراحاتی از جنگ اُحد به تن داشت شرکت کرد.» (۲) «هو ممّن شهد بدرأ و ما بعدها من المشاهد»؛ (۳) «او از

ص: ۴۰۶

۱- اسد الغابه، ج ۵

۲- اسد الغابه، ج ۴

۳- محد بن علی شوکانی، نیل الاطار، ج ۵، دار الجلیل بیروت، ۱۹۷۳م

کسانی است که در بدر و دیگر مشاهد حضور داشت.»

ابوخیثمه در جنگ تبوک؛ مانند چند تن دیگر از خواص یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از رفتن به میدان جنگ خودداری کرد ولی پس از ده روز از حادثه تبوک و رفتن پیامبر به میدان جنگ، به شدت پشیمان شد و طی یک ماجرای، به سمت تبوک حرکت کرد.

«پس از ده روز از حرکت پیامبر خدا، یک روز ظهر هنگام گرمای شدید تابستان مدینه، به خانه آمد. در میان باغی که داشت برای هر یک از دو همسر خود سایبانی ساخته بود، که در تابستان در آن زندگی می کردند. چون وارد شد، دید زنانش هر کدام دیوارهای سایبان خود را آب پاشیده اند تا هوای داخل خنک شود و هر یک کوزه آب خنکی آماده کرده و غذای مطبوعی تهیه دیده اند و به انتظار وی نشسته اند.

ابوخیثمه نگاهی به وضع زنان افکند و با خود گفت: انصاف نیست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زیر آفتاب و در مقابل باد و گرما باشد ولی ابوخیثمه در زیر سایبان و آب سرد و غذای آماده و در کنار همسران زیبایش در آسایش

به سر برد. به خدا سوگند وارد هیچ یک از خانه های شما نمی شوم و از آب سرد و غذای گرم استفاده نمی کنم تا به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شوم. وسایل سفرم را آماده کنید که من رفتنی شدم. زنان در مقام تهیه وسایل سفر همسرشان شدند و ابوخیثمه شتر خود را آماده کرد و به سوی تبوک راه افتاد. وی در میان راه با عمیر بن وهب جمحی رفیق شد. همینکه نزدیک سپاه پیامبر شدند، ابوخیثمه به رفیق خود گفت: من به جهت تخلف از همراهی با پیامبر گناهکارم. قدری تأمل

ص: ۴۰۷

کن تا تنها به حضور پیامبر بروم و از آن حضرت عذر بخواهم.

ابو خيثمه وقتی نزديك اردوی پیامبر رسید، شخصی به پیامبر عرض کرد: کسی از راه دور می رسد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خدا کند ابوخیثمه باشد! چون نزدیکتر شد، گفتند: به خدا سوگند او ابوخیثمه است! وی شترش را خوابانید و شرفیاب حضور پیامبر گردید. حضرت به او فرمود: ابوخیثمه! از تو انتظار همین بود. او داستان حرکتش را به عرض پیامبر رسانید و پیامبر درباره اش دعا کرد. (۱)

در سیره ابن هشام آمده است: مالک بن قیس (ابوخیثمه)، ماجرای تخلف خود را شرکت در جنگ تبوک و سپس رفتنش به این جنگ را چنین سروده است:

لَمَّا رَأَيْتَ النَّاسَ فِي الدِّينِ نَافِقُوا أَتَيْتَ الْعَبِيَّ كَأَنَّكَ أَعْيَفٌ وَأَكْرَمَاؤُ بَيَايَعْتَ بِإِيْمَانِي يَدِي لِمُحَمَّدٍ فَلَمْ أَكْتَسِبْ إِثْمًا وَلَمْ أَغْشَ
مَحْرَمًا تَرَكْتُ خَضِيْبًا فِي الْعَرِيْشِ وَصِرْمَةً صَيَايَا كِرَامًا بُسْرَهَا قَدْ تَحَمَّمَا وَكُنْتُ إِذَا شَكَّ الْمُنَافِقُ أَسْمَحْتُ إِلَى الدِّينِ نَفْسِي شَطْرَهُ
حَيْثُ يَمَّمَا (۲)

«چون دیدم مردم در دین نفاق می کنند، من راهی را برگزیدم که به تقوی و بزرگواری نزدیکتر بود. با دست راستم با پیامبر بیعت کردم و گناهی را مرتکب و حرامی را انجام ندادم. حتی زنان زیبا را در سایه گذاشتم و از درختان خرماي پرباری که رسیدنش نزدیک بود دست کشیدم. هنگامی که منافق در دین شک می کرد، روانم به همان سوی که دین به آن توجه می دهد روی می آورد.» از جمله

ص: ۴۰۸

۱- پیغمبر و یاران، ج ۵، ص ۳۳

۲- ابن هشام، سیره، ج ۴، ص ۱۶۳؛ الروض الأئف، ج ۴، ص ۲۹۵

دعاهای ابوخیثمه، این است:

«اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَلَا تَنْزِعْ عَنِّي صَالِحَ مَا أُعْطَيْتَنِي».(۱) «خدایا! مرا یک چشم به هم زدن به خودم وا مننه و از من امور شایسته ای را که عطا کرده ای دریغ مدار.» ابوخیثمه در سال ۲۵ هجری، در اواخر خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع، مقبره عمومی شهر مدینه مدفون گردید.

۲۴. ابی بن کعب، سید القراء

اشاره

او از فضلا و فقهای صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و کاتب وحی نبی بوده و استاد مسلم قرآن؛ در حفظ، قرائت، تفسیر و در ارائه آرای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. ابی بن کعب، از جمله دوازده نفری است که در عقبه با پیامبر بیعت کرد و در تمهید زمینه ورود آن حضرت به مدینه، تلاش های بسیار کرد. ابی بن کعب، خود نقل کرده است که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من پرسید: کدام آیه از کتاب خدا نزد تو بزرگتر و کریم تر است؟ گفتم: آیه: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...)، (ایه الکرسی) پیامبر در این هنگام، دستی به سینه ام زد و فرمود: یا ابا المنذر، این علم تو را گوارا باد! از این زمان، او به این کنیه (ابوالمنذر) معروف گردید.»(۲)

ابی بن کعب نقل کرده که: «عصر روز سقیفه، به جمعی از انصار برخوردم. پرسیدند: از کجا می آیی؟ گفتم: از نزد اهل بیت پیغمبر علیه السلام. گفتند: در چه حالی

ص: ۴۰۹

۱- همان سیره.

۲- پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۱۷۲

بودند؟ گفتم: جمعیتی که خانه ایشان محل فرود آمدن جبرئیل و خوابگاه پیغمبر خدا بود و اکنون وحی از خانه ایشان قطع شد و حق مسلم آن‌ها از دست رفته، چگونه می‌توانند باشند؟ این جمله را ابی نقل کرد و گریست و کسانی که حاضر بودند نیز به سختی گریستند.

و نیز نقل کرده که چون سوره (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...)(۱) نازل شد، جبرئیل عرضه داشت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، خداوند امر فرموده است این سوره را به ابی بیاموزی! ابی گفت: یا رسول الله، خداوند مرا نام برد؟ فرمود: آری، سپس گریست. از وی پرسیدند: خوشحال شدی؟ گفت: چرا خوشحال نشوم با آن که خدا فرموده است: از فضل و رحمت پروردگار باید خوشحال شوند.»

ابی بن کعب، مؤید به روح القدس

در میان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، تعداد انگشت شماری هستند که مؤید به روح القدس بوده اند؛ از جمله آنها همین شخصیت بلند آوازه است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت فرمود: «يَا أَبِی مَا زِلْتَ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ»؛(۲) «ای ابی، تو همواره مؤید به روح القدس هستی.» علت مؤید بودن او به روح القدس، انس همواره او با قرآن بوده است. که خودش نقل کرده است: «و عن ابی بن کعب أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: مثل القرآن فی قلب المؤمن فکما أن هذا المصباح يستضاء به».(۳) «از

ص: ۴۱۰

۱- سوره نور: آیه ۹۸.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۸، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۹۸۳م، ص ۲۴

۳- همان، ج ۴، ص ۲۴

ابی بن کعب نقل شده که پیامبر گرامی اسلام فرمودند: داستان و مثل قرآن در قلب مؤمن، مانند چراغی است که به وسیله آن نور حاصل می گردد.»

ابی بن کعب، راوی خیر و آگاه نبی

ابی بن کعب، روایتگری بزرگ است که خبیر و بینا است و از نبی گرامی روایات فراوان نقل کرده است که چون تعداد این روایات قابل احصا و شمارش نیست به یک روایت کوتاه اشاره می کنیم: «رَوَى أَبِي بَنُ كَعْبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: بُشِّرْ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِالسَّنَاءِ وَالرَّفْعَةِ وَالنُّصَيْرَةِ وَالتَّمْكِينِ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ عَمَلًا آخِرَهُ لِلدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ» (۱)

«ابی بن کعب گوید: پیامبر خدا فرمودند: بشارت ده این امت را به برجستگی و بلند مرتبگی و یاری الهی و قدرت در زمین. پس هر کس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت.»

روایاتی نقل شده از ابی بن کعب، به لحاظ کثرت و انبوهی، بیشترین است.

قرائت ابی بن کعب، مطلوب امامان شیعه

از مطاوی روایات بر می آید که قرائت ابی بن کعب، در نزد امامان، به عنوان یک قرائت مطلوب و شاخص شمرده می شد. از جمله روایاتی که بر این موضوع دلالت می کند این روایت است که امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَنَا أَهْلُ بَيْتِ فَقْرًا

ص: ۴۱۱

القرآن كما قرأه أبي بن كعب»^(۱). «ما خاندانی هستیم که قرآن را مانند ابی بن کعب قرائت می کنیم.» این جمله بلندی شأن و علو رتبه و شخصیت منیع او را در نظرها مجسم می سازد و نیز نشان می دهد که او از جانب ائمه علیه السلام مورد تأیید بوده است.

ابی بن کعب ودفاع از خاندان رسالت

در ماجرای خلافت، تعدادی از یاران علی علیه السلام در مجلس ابوبکر بودند و به مخالفت شدید با خلافت خلیفه اول پرداختند و به وی اعتراض کردند. یکی از قوی ترین، داناترین و عالم ترین آن ها ابی بن کعب بود که خطبه ای طولانی و بلیغ را در آن مجلس ایراد کرد. اکنون به دلیل اهمیت آن خطبه، قسمتی از آن را نقل می کنیم.

«عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَطَبَ أَبُو بَكْرٍ قَامَ أَبِي بْنُ كَعْبٍ يَوْمَ جُمُعَةٍ وَكَانَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَاتَّبَعُوا مَرْضَاءَ الرَّحْمَنِ وَآتَنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ وَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ وَ آتَنَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ تَنَاسِيْتُمْ أَمْ نَسِيْتُمْ أَمْ بَدَلْتُمْ أَمْ عَيَّرْتُمْ أَمْ حَدَلْتُمْ أَمْ عَجَزْتُمْ أَمْ لَسِيْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ فِيْنَا مَقَامًا أَقَامَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَنَا عَلِيًّا فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَهَذَا أَمِيرُهُ.....»^(۲)

ص: ۴۱۲

۱- همان ج ۱۸، ص ۱۲۵

۲- بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۴، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۹۸۳ م.

از یحیی بن عبدالله بن حسن، از پدرش، از جدش، از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: چون ابو بکر نخستین خطبه خلافت را خواند و آن روز جمعه، اول ماه مبارک رمضان بود، ابی بن کعب برخاست و خطبه ای خواند و چنین گفت: ای مسلمانان، ای پیامبران که هجرت کردید برای رضایت خدا؛ ای مهاجرانی که خداوند در قرآن از آن ها ستایش کرد، فراموش کردید یا خود را به فراموشی زده اید؟ آیا تغییر نمودید؟

آیا خواری را برگزیدید؟ آیا ناتوانی پیشه کردید؟ آیا نمی دانید که پیامبر خدا علی علیه السلام را به امامت برگزید و فرمود:

«هر کس که من مولای اویم، این علی، مولای او است؟» آیا نمی دانید که پیامبر فرمود: «ای علی، تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی و اطاعت تو بعد من بر مردم واجب است؟» آیا نمی دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شما را سفارش می کنم در باره علی علیه السلام و اهل بیت. پس آن ها را مقدم بدانید و بر آن ها پیشی نگیرید. فرمانشان را اطاعت کرده، به آن ها فرمان ندهید؟ آیا نمی دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اهل بیت من امامان بعد از من هستند؟ آیا نمی دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اهل بیت من نشانه ها و معیارهای هدایت اند؟ که مردم را راهنمایی به حق می کنند؟ آیا شما نمی دانید که پیامبر خدا فرمود: ای علی، تو هدایتگر گمراهانی؟ آیا درک نمی کنید؟ آیا بصیرت ندارید؟ آیا نمی شنوید؟ شبهات و فتنه ها بر شما عارض شد؟ داستان شما همچون داستان مردی است که در سفری تشنگی شدید بر او عارض شده باشد که به معرض هلاکت رسیده، پس مردی را می نگرد که می تواند هدایت گر باشد.

از او جای آب را می پرسد و او می گوید: پیش روی تو، دو چشمه است؛ یکی چشمه ای که آبش شور شده است و دیگری چشمه ای که آبی گوارا دارد و می گوید از آب شور که بخوری هلاک می شوی و آب گوارا رحمت و حیات است. این است داستان شما ای امت فریب خورده... شما پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان الهی را شکستید و شما بر عترت آن حضرت جفا کردید و با همه روشن بودن راه، در آن با یکدیگر اختلاف کردید. به اختلاف افتادید و اختلاف خود را به گمان باطلتان رحمت دانستید! هیئات، دور باد رحمت و مغفرت از شما! این کتاب خدا است که می فرماید: «از آنان مباشید که با هم تفرقه کردند.»

ابی بن کعب، سپس رو به ابوبکر نمود و اعتراض های تندى به وی کرد که تو گمراه شده ای؟! همه کارهای خیری که انجام دادی تباه گردید....

سخنرانی ابی بن کعب اثر عمیقی در تاریخ نهاد

این است اثر وجودی ابی بن کعب، حامی آل محمد صلی الله علیه و آله که در تاریخ دوره اول اسلامی نقشی اساسی و مهم از خود برجای گذاشت. سینه اش مالا مال از اسرار نهفته ای بود که پیامبر رحمت به او منتقل کرده بود و صندوق سؤالی بود و مؤید به روح القدس، حامی با وفای علی علیه السلام در شب های تاریک و ذی جور دوره پس از رحلت نبی مکرم، که سخنانش در صندوق تاریخ همچنان مضبوط است و نقل هایی که او از رسول گرامی کرده، در جای جای منابع و متون فقهی، حدیثی، تاریخی، عرفانی و حتی فلسفی امت اسلامی درخشش دارد. در ضمن روایات فراوانی از ابی بن کعب در فضیلت هر یک از امامان شیعه علیه السلام نقل شده

که جای تعقیب آن‌ها در این نوشتار وجود ندارد.

وفات ابی بن کعب

در تاریخ وفات این شخصیت بلند مرتبه اسلامی، میان مورخان اختلاف است؛ این مسأله از تاریخ ۱۹ تا ۳۶ هجرت در نوسان است ولی از نقل‌های مجلسی در «بحارالانوار» و طبرسی در «احتجاج» بر می‌آید که تاریخ وفات ابی بن کعب در سال ۳۶ قمری است؛ دوران پس از انتقال خلافت به علی علیه السلام او از دنیا مفارقت کرد. در حالی که مؤید به روح القدس بود و نام بلندش در دل تاریخ معارف دینی همچنان می‌درخشد.

جایگاه دفن وجود مبارکش در وسط روهاء است که محلّی است در قبرستان بقیع. در «مستدرک سفینه البحار» نقلی است به این مضمون که: «در سال ۱۹ هجری (قمری)، ابی بن کعب و زینب بنت جحش و ابو الهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب وفات کردند و در بقیع مدفون شدند» (۱).

۲۵. أبو الهیثم بن التیهان الأشهلی

اشاره

نام ابو هیثم بن تیهان انصاری، «مالک» بوده و از یاران و صحابه صادق و راستین پیامبر گرامی است. «عن محمد بن اسحاق قال: و شهد العقبة الأولى و الثانية من الأنصار، ثم من بنی عبدالأشهل أبو الهیثم بن التیهان و اسمه مالک

ص: ۴۱۵

۱- الشیخ علی النمازی، مستدرک سفینه البحار، ج ۵، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین

از محمد بن اسحاق نقل است که در باره ابوالهثیم گفت: در عقبه اول و دوم به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و از انصار شمرده شد. او از طایفه بنی عبدالأشهل، معروف به ابوالهثیم بن تیهان و نامش مالک است. سوگند خورده با پیامبر و نقیب و بزرگ مدینه بوده، در بدر حضور یافته و پس از او فرزندی نبوده است. چنانکه در بحث مربوط به ابی بن کعب هم دیدیم، نام او در کنار ابی بن کعب آمده و از دوازده نفری است که در روز حاکمیت ابوبکر، به او اعتراض و از حق ربوده شده علی علیه السلام دفاع کرد.

ابو الهیثم و خلافت ابوبکر

ابو الهیثم، از گروه دوازده نفری است که به ابوبکر، در روزی که خطبه خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را برای اولین بار خواند، اعتراض کردند و به شدت به حمایت از علی علیه السلام برخاستند. ابوالهثیم ابن تیهان پس از خزیمه بن ثابت برخاست و چنین گفت: «ابوبکر! به خاطر نداری زمانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام را در روز غدیر بر سر دست بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاَهُ»؟ مردم دو دسته شدند، عده ای گفتند: پیغمبر با این عمل می خواهد علی را خلیفه و جانشین خود کند، دسته ای دیگر گفتند: می خواهد عظمت و احترامش را تثبیت نماید. در پی این مشاجره برای حلّ مطلب، کسی را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا کشف مطلب کند.

حضرت فرمود: پس از من

ص: ۴۱۶

علی علیه السلام فرمانده شما است و از من گذشته و بعد از من او خیر خواه ترین افراد است. (۱)

اختلاف در تاریخ وفات ابن تیهان

از برخی متون بر می آید که او در جنگ صفین، در رکاب علی علیه السلام شرکت داشت و در صفین به شهادت رسیده است. برخی منابع، مانند حاکم نیشابوری، وفات او را در سال بیستم هجرت و برخی دیگر سال ۳۷ هجرت نوشته اند. به دلیل اهمیت مسأله، هر دو نقل را بررسی می کنیم: چنانکه اشاره شد، حاکم نیشابوری، استیعاب و برخی دیگر، نقل اول را آورده و گفته اند: زمان مرگش دوره خلافت عمر بود که وی بر جنازه اش در بقیع نماز گزارد و منابع دیگر، مرگ یا شهادت وی در صفین را نقل کرده اند.

ابوالهیثم در بقیع

از نقل هایی که در زیر می آید نیز چنین استفاده می شود که: ابوالهیثم در سال ۲۰ هجری از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید. حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است: «و حدّثنا إِبْرَاهِیمُ بنُ إِسْمَاعِیلَ بنِ أَبِي حَبِیبَهِ: سَمِعْتُ شیوخَ أَهْلِ الدَّارِ؛ یعنی بنی عبد الأشهل، یقولون مات أبو الهیثم بن التیهان سنه عشرين بالمدينه. و أيضاً حدّثنا سعید بن راشد عن صالح بن کیسان قال: توفی أبو الهیثم بن التیهان فی خلافة عمر بن الخطاب بالمدينه وصلی علیه و دفن

ص: ۴۱۷

بالبقیع» (۱) «ابراهیم بن اسماعیل بن ابو حبیبه روایت کرده که گفت: از شیوخ اهل الدار؛ یعنی بنی عبد الاشهل شنیدم که می گفتند: ابوالهیثم بن تیهان در سال بیست هجری در مدینه وفات یافت. همچنین سعید بن راشد از صالح بن کیسان نقل کرده که گفت: ابوالهیثم بن تیهان در دوره خلافت عمر بن خطاب در مدینه وفات یافت و عمر بر او نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.» برخی منابع هم به حضور او در صفین گواهی داده اند.

ابن تیهان در کلام علی علیه السلام

کلامی از مولا نشان می دهد که ابوالهیثم در ردیف اول یاران آن حضرت قرار داشته است:

«أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَمَضَوْا عَلَيَّ الْحَقُّ؟ أَيْنَ عَمَارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظْرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَيَّ الْمَيْتَةَ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرِ؟ قَالَ : ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ لِحَيْتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوْهَ عَلَيَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفُرْضَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَاؤُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ...» (۲)

۲۶. نوفل بن حارث

اشاره

او فرزند حارث بن عبدالمطلب، پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و از نظر سن از تمام افراد بنی هاشم بزرگتر بوده و هم سال عباس، عموی پیامبر بوده

ص: ۴۱۸

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، دارالمعرفه، بیروت، بی تا، ص ۲۸۵

۲- صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۸۷ م.

است.

« نوفل به اجبار در جنگ بدر با مشرکین همراه شد ولی اشعاری از او نقل شده که می رساند وی راضی به پیروزی پیامبر در بدر بوده و در همین جنگ به اسارت لشکر اسلام در آمد. پیامبر به او پیشنهاد کرد فدیة خود را پردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم.

پیامبر خدا فرمود: نیزه هایی را که در جدّه داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جدّه داشت که کسی از آن ها آگاه نبود. در این هنگام عرض کرد: اکنون یقین کردم که شما پیامبر خدا هستید؛ زیرا هیچ کس جز خدا نمی دانست که من در جدّه چه دارم. آن نیزه ها را داد و آزاد شد، مسلمانی گرفت.» (۱)

در جنگ صفین سه هزار نیزه به پیامبر داد و آن ها را میان سربازان اسلام تقسیم کردند. نوفل از جمله ده نفری بود که در میدان جنگ استقامت ورزید و از صحنه نبرد فرار نکرد. او به مدینه هجرت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در نزدیکی مسجد خانه ای به وی و عباس عمویش بخشید که با یک دیوار از هم جدا می شد.

مرگ نوفل بن حارث

«نوفل بن حارث در سال ۱۵ هجری در دوره خلافت عمر، در مدینه بدرود زندگی گفته و عمر بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع مدفون گردید.»

ص: ۴۱۹

اشاره

براء بن معرور، از قبیله خزرج و از صحابی مدنی و انصاری است. او از پیروان راستین و با وفای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. در پیمان عقبه، در میان جمعیت هفتاد نفری اهل یثرب حضور داشت که در تاریکی شب، هنگام خفتن کفار قریش، با عشق و شوقی بی حد و با ابراز وفاداری و جانفشانی در راه آرمان های نبوی، دست بیعت به پیامبر داد و با کلماتی که حاکی از ایمان و عشق سرشار وی به آن حضرت بود، اظهار ارادت نمود و قول داد که تا آخرین رمق حیات خویش، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حمایت و پشتیبانی کند.

رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلی آورده است: «وَبِعَهُ الْعَقَبَةُ الثَّانِيَةَ وَ كَانُوا سَبْعِينَ رَجُلًا وَ امْرَأَتَيْنِ وَ اخْتَارَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِمْ اثنى عشرَ نَفِيًّا لِيَكُونُوا كُفْلَاءَ قَوْمِهِ؛ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ وَ عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ وَ...» (۱). «در بیعت عقبه دوم، هفتاد مرد و زن بودند، که پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده تن از آنان را به نِقَابَت و نمایندگی خویش برگزید، تا آن که به عنوان نماینده پیامبر در میان قومش باشند؛ از جمله آنان، جابر بن عبدالله انصاری و براء بن معرور و عباد بن صامت بودند.»

براء بن معرور نخستین بیعت کننده در عقبه

ابن معرور، از پیشگامان در بیعت با پیامبر بود و نخستین کسی در میان هفتاد و دو نفر مرد و زن در عقبه که با پیامبر دست بیعت داد. «أَوَّلُ مَنْ بَايَعَ

ص: ۴۲۰

۱- رضی الدین علی بن یوسف مطهر حلی، العدد القویه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.

مِنْهُمْ السَّبْرَاءُ بِنُ مَعْرُورٍ ثُمَّ تَبَايَعَ النَّاسُ» (۱) «از میان آن ها، نخستین کسی که با پیامبر بیعت کرد، براء بن معرور بود. سپس دیگران با آن حضرت دست بیعت دادند.» کسانی که از مدینه عازم مکه شده بودند، در ایام تشریق با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دیدار کردند و از آن حضرت خواستند نشستی را با آنان داشته باشند.

«قَالَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ: فَلَمَّا فَرَّغْنَا مِنَ الْحَجِّ وَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَ اعْيَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَعَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ حَرَامٍ أَبُو جَابِرٍ سَيْدٌ مِنْ سَادَاتِنَا. وَ شَرِيفٌ مِنْ أَشْرَافِ .

أَخَذْنَا مَعَنَا... ثُمَّ دَعَوْنَاهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ أَخْبَرْنَا بِمِيعَادِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِيَانَا الْعَقَبَةَ. قَالَ: فَأَسْلَمَ وَ شَهِدَ مَعَنَا الْعَقَبَةَ، وَ كَانَ نَقِيبًا... فَمِنَّمَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ مَعَ قَوْمِنَا فِي رِحَالِنَا، حَتَّى إِذَا مَضَى ثُلُثُ اللَّيْلِ خَرَجْنَا مِنْ رِحَالِنَا لِمِيعَادِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى اجْتَمَعْنَا فِي الشُّعْبِ عِنْدَ الْعَقَبَةِ وَ نَحْنُ سَبْعُونَ رَجُلًا وَ مَعَنَا امْرَأَتَانِ مِنْ نِسَائِنَا؛ نُسَيْبَةُ بِنْتُ كَعْبٍ أُمُّ عُمَارَةَ، وَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عَمْرٍو أُمُّ مَنِيعٍ. قَالَ فَتَكَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَتَلَا الْقُرْآنَ وَ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ رَغَّبَ فِي الْإِسْلَامِ ثُمَّ قَالَ: أَبَايُكُمْ عَلِيٌّ أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نِسَاءَكُمْ وَ أَبْنَاءَكُمْ قَالَ: فَأَخَذَ السَّبْرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ. وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَنَمْنَعَنَّكَ مِمَّا نَمْنَعُ مِنْهُ أُوْرْنَا» (۲) «اسعد بن زراره گوید: چون از اعمال حج فراغت یافتیم، در شبی که پیامبر به ما وعده داده بود حاضر شدیم. عبدالله بن عمرو بن حرام ابوجابر سید و بزرگ مدینه را که همراه خود بوده بودیم نیز با ما در عقبه حاضر شد که او را به اسلام فراخواندیم و او مسلمانی برگزید.

ص: ۴۲۱

۱- همان، ص ۱۱۹

۲- عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۷، دار الكتاب العربي، لبنان، ۱۹۶۷م، ص

عقبه هفتاد مرد بودیم، دو زن نیز با ما بودند؛ نسیبه دختر کعب، معروف به امّ عماره و اسماء دختر عمرو، معروف به امّ منیع. پیامبر صلی الله علیه و آله در آن شب و در میان آن جمع، آغاز به سخن کرد و قرآن تلاوت نمود و ما را به اسلام فرا خواند. سپس فرمود: من با شما بیعت می کنم بر این که شما دشمنان را از من دفع کنید؛ چنانکه از زنان و فرزندانان دفع می کنید. در آن هنگام براء بن معرور دست پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و چنین گفت:

آری قسم به آن که تو را به پیامبری برانگیخت و به حق برانگیخت. ما دفع می کنیم از وجود شما دشمنان را، همان گونه که از فرزندان و زنانمان چنین می کنیم.» در متنی دیگر آمده است که براء بن معرور گفت: «ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ما فرزندان میدان های جنگیم و اهل مقاومت و جنگجویی را از نیکانمان به ارث برده ایم. خاطرتان آسوده که پیوسته با شما خواهیم بود.»

مسلمانی براء در مدینه

براء بن معرور، مانند بسیاری از مدنی ها، پیش از هجرت مسلمان شد. او به وسیله تبلیغات مصعب بن عمیر اسلام را برگزید و قلبی پر از عشق و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و در این راه، سر از پا نمی شناخت. وقتی در عقبه به محضر آن حضرت شرفیاب شد، بار دیگر شهادتین را بر زبان جاری ساخت.

نماز به سوی کعبه

از رخداد های برجسته و مسائل عجیب در زندگی براء بن معرور آن بود که همواره کینه یهود را در دل داشت و از همین روی، پس از مسلمان شدنش،

خوش نداشت که به سوی بیت المقدس نماز بخواند، از این رو در سفری که از یرش به مکه، برای دیدار با پیامبر صلی الله علیه و آله می رفت، با همین ذهنیت، به سوی کعبه نماز گزارد و هنگام مرگ خویش وصیت کرد که به سوی کعبه دفنش کنند؛ «وَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْصَى أَنْ يَدْفَنَ وَ يَسْتَقْبَلَ بِهِ الْكَعْبَةَ»^(۱) در میان راه مکه و مدینه، به همراهان خود گفت: دلم راضی نمی شود. این بنا؛ یعنی خانه کعبه را پشت سر قرار دهم و به سمت شام و بیت المقدس نماز بگذارم، بلکه به سوی کعبه به نماز می ایستیم. همراهان گفتند: ما نشنیده ایم که پیامبر جز به سوی شام و بیت المقدس نماز بخواند، ما مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله نمی کنیم. براء گفت: اما من به سوی کعبه نماز می گزارم؛ چون هنگام نماز رسید، او به سوی مکه و بقیه به سوی بیت المقدس نماز گزاردند. چون وارد مکه شدند، به کعب بن مالک گفت: پسر برادرم، بیا با هم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برویم تا از عمل خود بپرسیم؛ زیرا با مخالفت با شما فکرم ناراحت است.

آن دو، پیش تر پیامبر را ندیده بودند اما هنگامی که وارد مسجد شدند، با نگاه اول آن حضرت شناختند. براء نزدیک شد و گفت: ای فرستاده خدا، خداوند مرا به اسلام هدایت کرد و به روش دیگر مسلمانان، به سوی بیت المقدس نماز می گزاردم، لیکن در این سفر که به مکه می آمدم، دلم راضی نشد که این خانه (کعبه) را پشت سر قرار دهم و لذا به سوی مکه نماز خواندم. دوستان و همراهانم به من اشکال کردند، شما چه می فرمایید؟ پیامبر فرمود: من به سوی

ص: ۴۲۳

۱- میرزا حسین نوری طبرسی، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، تحقیقی جواد قیومی، ۱۳۶۹ش، ص ۷۵

بیت المقدس نماز می گزارم، اگر صبر می کردی بهتر بود، سپس به سوی بیت المقدس برگشت و به جانب آن نماز گزارد.» (۱)

براء بن معرور، نقیب مدینه

براء بن معرور در بیعت عقبه، از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به نقابت و مهمتری قومش در مدینه برگزیده شد. این کار به دلیل جایگاه و عظمتی بود که براء در نزد پیامبر داشت. او در فاصله پیمان عقبه، تا هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به یثرب، در این شهر تلاش گسترده ای در انتقال پیام های پیامبر صلی الله علیه وآله به قوم خویش نمود و بیشتر آنان، توسط براء بن معرور و مسلمانی را برگزیدند. (۲)

نماز پیامبر خدا و علی علیه السلام بر جنازه براء بن معرور

علامه مجلس، مرگ او را در چهار ماه نخست هجرت دانسته است. وی می نویسد: «هنگامی که جنازه براء بن معرور را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آوردند تا بر او نماز بگذارند، فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام کجا است؟ گفتند: او به قبا، در پی کار یکی از مسلمانان رفته است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نشست و بر او نماز نخواند. گفتند: ای فرستاده خدا، چرا بر او نماز نمی خوانی؟ گفت: خدای بزرگ فرمود: نماز او را به تأخیر اندازم تا علی هم برسد و در نمازش حاضر شود و او را نسبت به سخنی که در حضور من به او گفت، حلال کند..... چیزی نگذشت که

ص: ۴۲۴

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م، ج ۳، ص ۸۸

۲- ر.ک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳

علی بن ابی طالب حاضر شد و در برابر جنازه ایستاد و گفت: ای براء، خدایت رحمت کند! تو مردی بسیاری روزه دار و نماز گزار بودی و در راه خدا از دنیا رفتی. آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر میتی از دعای پیامبر بی نیاز بود، بی شک این دوست شما با دعای علی علیه السلام درباره او بی نیاز شده (یعنی دیگر با دعای براء نیازی به دعای رسول الله ندارد) سپس پیامبر خدا برخاستند و بر جنازه براء نماز گزارند و در بقیع، بدن مطهرش را دفن نمودند. (۱)

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون از تجهیز و تکفین براء بن معرور فارغ شدند و در مجلس عزا نشستند، فرمودند: شما ای بازماندگان و اولیای براء، به تبریک سزاوارترید تا تسلیت؛ زیرا برای براء در حجاب های آسمان، قبه ای برپا شد تا روحش به آسمان عروج کند. روح او را به بهشت بردند و همه خازنان بهشتی، روحش را دریافت نمودند. (۲) «وَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلَيْهِ وَكَبَّرَ أَرْبَعًا وَدَفَّنَهُ بِالْبَقِيعِ». (۳) « و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه او نماز گزارده، چهار تکبیر گفتند و در بقیع دفنش کردند.»

۲۸. بشر بن براء بن معرور

اشاره

شخصیت نام آور دیگری که در بقیع دفن گردیده، بشر بن براء بن معرور است. براء بن معرور، فرزندی دارد به نام بشر که او نیز از بزرگان و اشراف

ص: ۴۲۵

۱- احمد الرحمانی الهمدانی، الامام علی علیه السلام، مرکز انتشارات فرهنگی منیر، ۱۳۷۷ش، ص ۷۷۴

۲- همان، ص ۷۷۵

۳- میرزا حسین نوری طبرسی، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، پیشین، ص ۷۵

مدینه است و در عقبه با پیامبر خدا بیعت کرد و در بدر و احد و دیگر غزوات پیامبر صلی الله علیه وآله شرکت داشت و در راه پیامبر و آرمان والای آن حضرت جانفشانی های فراوان نمود. روایات فراوانی حضور او را در عقبه مورد تأکید قرار داده اند.

«و كان أهل بيعة العقبة الآخرة، ثلاثة و سبعين رجلاً و امرأتين و هم: أسيد بن حضير النقيب، أبو الهيثم بن التيهان النقيب... البراء بن معرور النقيب، بشر بن البراء الخزرجي و ...» (۱) و اهل بیعت عقبه آخر، هفتاد و سه مرد و دو زن بودند... که از جمله آنان، اسید بن حضیر نقیب، ابوالهیثم بن تیهان، نقیب قوم خویش، براء بن معرور، نقیب قومش و بشر بن براء بن معرور خزرجی بودند.»

همراه با پیامبر صلی الله علیه وآله در خیبر

از غزوه هایی که در آن، بشر بن براء بن معرور، بیش از همیشه، در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله بوده، حادثه خیبر است. هنگام نماز و در زمان غذا خوردن، با پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است.

پیامبر صلی الله علیه وآله به ایشان علاقه داشته و این علاقه را بارها به وی اظهار کرده اند.

توطئه یهود بر ضد پیامبر و شهادت بشر

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خیبر را فتح کرد و پیش از آن، در غزوه های فراوانی بر یهود چیره شد، بر آنان سنگین آمد، از این رو زنی یهودی به نام

ص: ۴۲۶

۱- مرکز المصطفی، هجره النبی (ص) إلى المدینه.. مرکز المصطفی، ۱۳۷۸ش، ص ۱۰۰

زینب، دختر حارث، برادر زاده مرحب، برای گرفتن انتقام از پیامبر در قتل برادرش مرحب خیبری، در ماجرای فتح خیبر، تصمیم گرفت به گونه ای پیامبر را به قتل برسان و به ایشان سم بخوراند. بنابر این، پرسید: پیامبر از اعضای گوسفند، کدام عضو را بیشتر از همه دوست می دارند؟ گفتند: پیامبر دست گوسفند را دوست دارد. به این جهت، گوسفندی را ذبح کرده و همه آن را کباب کرد و سم در اعضای آن، به خصوص دست هایش قرار داد و خدمت پیامبر خدا آورد.

پیامبر لقمه ای از آن غذا در دهن گذاشتن و بی درنگ از دهن بیرون آورده، فرمودند: دست نگهدارید که این غذا، خودش می گوید من مسموم هستم. همه یاران دست کشیدند ولی بشر بن براء ابن معرور قبل آن، لقمه را فرو برده بود که همین لقمه به شدت در وجود او اثر گذاشت و همانجا از دنیا رفت. و در واقع به شهادت رسید، توسط زنی یهودی، که بر اساس تحریک دیگر یهودیان در آن غذا سم ریخته بود.

حدثنا وهب بن بقیه، حدثنا خالد عن محمد بن عمرو، عن أبي سلمه، و أن رسول الله صلى الله عليه وآله أهدت له يهودية بخير شاه مصلية ... كانت زينب بنت الحارث زوجه سلام بن مشكم و لم يأكل النبي صلى الله عليه وآله و الآكل كان بشر بن براء بن معرور، فمات بشر بن براء بن معرور الأنصاري»^(۱).

« وهب بن بقیه گوید خالد برای ما روایت کرد از محمد بن عمرو، و او از ابوسلمه که زنی یهودی، به نام زینب دختر حارث همسر سلام ابن مشکم،

ص: ۴۲۷

۱- اهم مناظرات الشيعه، الانتصار، العاملي، دار السيره، بيروت، لبنان، ۱۴۲۱ق، ص ۴۸۷

گوسفندی مسموم را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد. اما حضرت از آن تناول نکرد و فقط در دهانش گذاشت و بیرون آورد. اما بشر بن براء بن معرور، لقمه ای خورد و در اثر سم آن، از دنیا رفت.»

البته در سندهای مورد اعتماد تاریخی آمده است که پیامبر خدا، گرچه از غذا نخورده، اما همان لقمه ای را که در دهان خویش گذاشت، اثر سم در وجود مبارکش باقی ماند و گاهی در وجود آن گرمی اثر می گذاشت و حال ایشان را منقلب می ساخت و به همین جهت بسیاری از مورخان عقیده دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله در اثر همان سم زن یهودی، به شهادت رسیده اند و مرض آخرین ایشان اثر سهم زن یهودی بوده که در خیبر به پیامبر داده شده است.

موعظه بشر در برابر یهود

بشر بن براء بن معرور، همراه با معاذ بن جبل، در جریان خباثت های مکرر یهود، به میان آنان رفته و به موعظه شان پرداخته است. در کتاب «متفرقات در اسباب نزول» اینگونه آمده است: نزلت هذه الآية في بني قريظة و بني نضير؛ «و لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَيِّدٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مِمَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۱).

« این آیه درباره بنی قریظه و بنی نضیر نازل شده است: و آنگاه که کتابی از نزد خدا برای آنان آمد و آن تصدیق می کرد آنچه را که به آنان نازل شده بود و آن ها از قبل اظهار فتح و پیروزی کردند و چون آنچه را که می شناختند به آنان

ص: ۴۲۸

داده شد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد!

در تفسیر این آیه، ابن عباس که آشنا به علم تفسیر از جانب پیامبر شد، چنین گفته است: کلمه «یَسْتَفْتِحُونَ» را چنین تفسیر کرده است: «یستفتحون، ای: یستنصرون علی الأوس والخزرج لرسول الله صلی الله علیه وآله قبل مبعثه: فلما بعثه الله من العرب و لم یکن من بنی اسرائیل کفروا به»^(۱).

«آن ها اظهار می داشتند که پیروز خواهند شد؛ یعنی به وسیله رسول گرامی اسلام بر اوس و خزرج غلبه خواهند کرد؛ چرا که خداوند پیامبر صلی الله علیه وآله را از عرب برانگیخت و از بنی اسرائیل برنمیگيخت که به ایشان کفر ورزیدند.» ابن عباس ادامه داده است: پس از اظهار کفر یهود، دو نفر به نزد یهود رفته و آن ها را شماتت کردند؛ یکی معاذ بن جبل و دیگری بشر بن براء بن معرور بود.

«فقال بشر بن البراء ابن معرور، یا معشر الیهود: اتقوا الله و أسلموا، فقد کنتم تستفتحون علینا بمحمد و نحن أهل الشرک، و تصفونه، و تذکرون أنه مبعوث، فقال سلام بن مشکم: ما جاءنا بشیء نعرفه و ما هو بالذی کنا نذکر لکم فأنزل الله تعالی هذه الآیه»^(۲).

«بشر بن براء بن معرور گفت: ای جماعت یهود، تقوا پیشه کنید و مسلمان شوید. شما کسانی بودید که پیش از رسالت محمد صلی الله علیه وآله بر ما، طلب و اظهار نصرت می کردید و او را به صفات نیک می ستودید. حال چرا این موضع را گزیده اید. سلام بن مشکم گفت: محمد چیزی را که ما می خواستیم نیاورده و

ص: ۴۲۹

۱- مرکز المصطفی، متفرقات فی اسباب النزول، ۱۳۷۶ش، مرکز الرساله، ص ۳۷

۲- همان، ص ۳۸

آنچه را یاد می کردیم محقق نکرده، سپس این آیه نازل شد...»

مورخان آورده اند که پیامبر خدا از همان سم دچار مریضی شد، مادر بشر به عیادت پیامبر صلی الله علیه وآله آمد. حضرت به وی فرمود: ای مادر بشر، اثر همان لقمه ای که در خیبر با پسر تو خوردم، گاهی در من ظاهر می شد تا این که این بار نفسم را قطع می کند.

«فقال صلی الله علیه وآله یا أمّ بشر، ما زالت أكلت خيبر التي الكلت بخيبر مع ابنك تعاودني، فهذا أوان قطعت ابهري فکان المسلمون يرون أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله مات شهيداً مع ما أكرمه الله به من النبوه»^(۱).

«پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای مادر بشر، همواره لقمه خیبر که با پسر تو خوردم، مرا به مرض واداشت که امروز هم برای همان به عیادت آمده ای. پس اکنون زمان قطع نفس من است» و مسلمین اعتقاد دارند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شهید از دنیا رفته، به اضافه کرامتی که خدا به او نبوت فرموده.

البته در مطاوی و مسانید تاریخی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، پس از شهادت بشر، زن یهودی را آوردند و دستور دادند که او را به سزای عملش برسانند و او را کشتند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بشر بن براء بن معرور را در بقیع دفن کرد و خود، شخصاً به جنازه اش نماز گزاردند. رحمت و غفران و رضوان الهی، بر این حماسی پاکباخته و شهید.

«فصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ»^(۲) «پیامبر بر او نماز گزاردند و در

ص: ۴۳۰

۱- مرکز المصطفی، بقیه اخبار مرض النبی وفاته، مرکز الرساله، ۱۳۷۸ش، ص ۹۴

۲- مرکز المصطفی، بعض ما جاء فی غزوه خیبر، مرکز الرساله، ۱۳۷۸ه.ش، ص ۱۲۷

اشاره

از دیگر یاران مخلص، با وفا و صادق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عبدالله بن سلام است. وی بر آیین یهود بود، که با شنیدن آوازه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این که در مکه، مردی از عرب به رسالت برانگیخته شده و نامش محمد است. به مکه رهسپار شد تا به حضور آن حضرت برسد و با توجه به اخباری که در تورات خوانده بود، می خواست استفاده کند که آیا نشانه هایی که تورات درباره پیامبر خاتم داده، صحیح است یا خیر؟ در مجمع الزوائد هیشمی آمده است: «یوسف بن عبدالله بن سلام، از پدرش عبدالله بن سلام، نقل کرده آنگاه که عبدالله بن سلام یهودی بود به احبار یهودیان گفت: من با پدرانم و با ابراهیم و اسماعیل عهدی بسته ام در زمانی که محمد فرستاده خدا می آید، به دین او بگرویم، به این جهت، چون شنیدم که پیامبر خدا در مکه به رسالت برانگیخته شد، به مکه رفتم، پیامبر را در موسم حج، در منا دیدم، تا چشمان پیامبر به من افتاد، پرسید: تو عبدالله سلامی؟ گفتم: آری. فرمود: نزد من بیا. نزدیکش رفتم. حضرت از من پرسید: «أُنشِدُكَ بِاللَّهِ، يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ أَمَا تَجِدُنِي فِي التَّوْرَةِ رَسُولَ اللَّهِ؟» «تو را به خدا سوگند می دهم، آیا نام مرا در تورات، به عنوان رسول الله ندیده ای؟» گفتم: نام و سیمای شما را در تورات خوانده اند. سپس از ایشان خواستم خدا را برایم توصیف کند. آن حضرت سوره توحید را برایم تلاوت کردند. به ایشان عرض کردم: «ای فرستاده خدا، چگونه می توانم به آیین شما وارد شود؟ فرمود: بگو:

«أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أنك رسول الله». من شهادتین بر زبان جاری ساختم و مسلمانی برگزیدم». (۱)

بازگشت به مدینه و انتظار پیامبر

عبدالله بن سلام وقتی مسلمان شد، به مدینه بازگشت و چون در میان یهودیان می زیست اسلامش را کتمان کرد و پوشیده داشت و نمازش را مخفیانه، به شیوه اسلامی می گزارد و منتظر بود که پیامبر خدا به مدینه هجرت کند. خودش چنین نقل کرده است:

«شنیدم که پیامبر خدا به مدینه هجرت کردند، فریاد مردم مدینه را در انتظار نبی شنیدم. جمعیت انبوهی منتظر قدم آن حضرت بودند. من بالای درخت خرمایی رفتم و چون پیامبر نزدیک شدند خودم را از روی درخت انداختم تا به حضورش شرفیاب گردم. چون پیامبر مرا دید، فرمود: ای عبدالله بن سلام، یقین دارم که اگر موسی را هم می دیدی، این گونه از بالای درخت خودت را نمی انداختی! گفتم: آری، ای فرستاده خدا، من شوق به زیارت شما دارم و از دیدار شما به حدی خوشحالم که با دیدن موسی، چنین خوشحال نخواهم شد: «فأجلسني رسول الله صلى الله عليه وآله في حجره و مسح على رأسي و سَماني يوسف». (۲)

«پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در کنار خود نشاند و دست مبارکش را بر سرم کشید و نامم

ص: ۴۳۲

۱- نو رالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا، ص ۳۲۶

۲- همان، ص ۲۲۷

در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

عبدالله بن سلام، پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله، همواره در کنار آنحضرت بود و در بسیاری از نبردها در رکابش حضور داشت. در بدر و احد و احزاب و حنین شرکت کرد و از یاران با وفا و صادق پیامبر گرامی بود. طبق نقل طبرانی، عبدالله بن سلام، در حفر خندق، در ماجرای غزوه احزاب، در کنار پیامبر و علی علیه السلام بود و در هنگام حفر، اشعاری در دفاع از پیامبر به صورت حماسی می خواند.

نزول آیه قرآن در شأن وی

وقتی عبدالله بن سلام مسلمان شد، بر یهود، گران آمد و آنان پیوسته در صدد بودند که با وی مرتبط شده، از او بخواهند که اسلامش را انکار کند. و این آیه مبارکه در همین زمینه، نازل شد.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَثَّتُمْ قَدَّ بَدَتِ الْبُغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (۱)

«ای مؤمنان! بیگانگان را همراز خود مگیرید، چه آن ها را از هیچ گونه آسیب رسانی در حق شما کوتاهی نمی کنند. دوست دارند شما در رنج باشید. و همانا دشمنی از گفتارشان پیدا است، و کینه ای که دلشان نهان می دارد بزرگ تر است. به

ص: ۴۳۳

راستی ما آیات را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.»

راوی رسول الله صلی الله علیه وآله

عبدالله بن سلام، راوی صادق پیامبر صلی الله علیه وآله بود و روایات فراوانی را از پیامبر خدا در سینه خود داشته و در هر مجلسی آن ها را بیان می کرد. بدین روی، در کتاب روایی معتبر، عبدالله بن سلام از راویان برجسته پیامبر خدا صلی الله علیه وآله معرفی گردیده است. برای نمونه، دو سه روایت را که او از پیامبر نقل کرده، می آوریم: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ قَامَ يَصِلِّيَ رَكَعَتَيْنِ، أَوْ أَرْبَعًا، شَكَكَ سَهْلًا يَحْسِنُ فِيهِمَا الرُّكُوعَ وَالْخُشُوعَ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ غَفْرَةً..» (۱)

«عبدالله بن سلام گوید: شنیدم از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله که می فرمود: هر کس وضو بگیرد، وضویی نیکو بگیرد، سپس قیام کرده، دو یا چهار رکعت نماز بگزارد و رکوع درستی انجام دهد و با خشوع و حضور قلب نماز را اقامه کند، سپس از خداوند طلب مغفرت نماید، خداوند همه گناهانش را می بخشد.» (وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ..» (۲)

«عبدالله بن سلام نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: حیا نشانه ایمان است و ایمان ندارد کسی که حیا ندارد.» «وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ: إِنَّ النَّبِيَّ

ص: ۴۳۴

۱- الهیثمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۸

۲- همان، ج ۱، ص ۹۱

صلی الله علیه وآله قال: خیر النساء من تسرک إذا أبصرت و تطیعک إذا أمرت و تحفظ غیبتک فی نفسها و مالک» (۱).

«عبدالله بن سلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: بهترین زن آن است که خشنودت سازد آنگاه که به او می نگری و اطاعتت کند آنگاه که فرمانش می دهی و در غیاب تو خود را برایت حفظ کند

و نگاهبان مالت باشد». عبدالله بن سلام همچنین روایات بسیاری در زمینه های مختلف از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است؛ از جمله این که در سلسله روایان غدیر خم و فضایل علی علیه السلام، به صورت مبسوط منعکس کرده است که به جهت خودداری از طولانی شدن بحث، از اشاره به آن ها صرف نظر کرده و خوانندگان را به کتب تاریخی در این زمینه ارجاع می دهم.

مدافع خلافت

در کارنامه زندگی عبدالله بن سلام، همگامی با علی علیه السلام، پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، انعکاس کامل دارد، ولی در ماجرای انقلاب مردم علیه عثمان، از این که خلیفه کشی در میان مسلمانان رایج شود، به شدت بیمناک بود و مردم را از آن بر حذر می داشت.

«روی الطبرانی: عن عبدالله بن سلام أنه قال: حين هاج الناس في أمر عثمان: أيها الناس لا تقتلوا هذا الشيخ و استعقبوه فإنه لن تقتل أمه نبیها فیصلح أمرهم حتی یهراق دماء سبعین ألفاً منهم و لن تقتل أمه خلیفتها فیصلح أمرهم حتی

ص: ۴۳۵

یہراق دماء أربعین ألفاً. فلم ينظروا فیما قال و قتلوه» (۱).

«طبرانی از عبدالله بن سلام نقل کرده است: هنگامی که مردم در مخالفت با عثمان شورش کردند و در صدد کشتن وی بر آمدند، چنین گفت: ای مردم، این پیرمرد را نکشید و رهایش کنید، زیرا هیچ امتی پیامبرش را نکشت مگر این که شیرازه امورشان از هم گسست و سزاوار بود که خون هفتاد هزار نفرشان بر زمین بریزد و هرگز نمی کشد امتی خلیفه ای را مگر این که سزاوار است خون چهل هزار نفرشان بریزد. و آنان به گفته وی توجه نکردند و خلیفه را کشتند.»

عبدالله بن سلام بعد از قتل عثمان می گفت: مردم با این عمل خود، باب فتنه علیه خلیفه به حق را گشودند. البته نیک می دانیم که علی علیه السلام هم در ماجرای انقلاب مردم مدینه علیه عثمان، هرگز راضی به کشته شدن خلیفه نبودند و به همین جهت حسنین و محمد حنفیه را مأمور کردند که از خلیفه نگهبانی کنند و حتی خلیفه را که در مضیقه بی آبی قرار داده بودند، سیراب سازند و برایش آب ببرند و شاید عبدالله بن سلام هم از همین جهات، مخالف کشته شدن خلیفه بوده است.

گفتار علی علیه السلام درباره عبدالله بن سلام

حضرت علی علیه السلام درباره عبدالله بن سلام، جمله را بیان کرده که بسیار مهم است. آن حضرت در پیشامد ماجرای فرموده است: «دعوه فإنه منّا اهل البیت» رهایش سازید که او فردی از ما اهل بیت است.

ص: ۴۳۶

«فجلس عبدالله بن سلام بعد قتل عثمان ايام في الطريق لعلی، فقال: أين تريد يا علی؟ فقال: أريد أرض العراق. قال: عبدالله بن سلام: لا- تأتي العراق وعلیک بمنبر رسول الله صلی الله علیه وآله فوثب به أناس من أصحاب علی و هموا به فقال علی: دعوه فإنه من أهل البيت».(۱)

«عبدالله بن سلام، چند روز بعد از قتل عثمان، در راه علی علیه السلام نشست. تا آن حضرت را ببیند. هنگامی که آن حضرت، اراده داشت به عراق برود، او را دید، پرسید به کجا اراده کرده ای یا علی؟ حضرت فرمود: می خواهم به عراق بروم. عبدالله بن سلام گفت: به عراق مرو و بر تو باد به قبر پیامبر خدا. و اصحاب علی با او برخورد کردند و می خواستند مانع از گفتار او شوند، حضرت فرمود: رهایش سازید که او فردی از ما اهل البيت است».

فضایل عبدالله سلام فراوان است و او در واقع، عالم به شریعت بود و جزو کسانی است که معاذ بن جبل همواره دیگران را سفارش می کرد که از علم عبدالله بن سلام بهره گیرند. لذا ذهبی در سیر اعلام النبلاء آورده است که عبدالله بن سلام، جزو کسانی است که «عنده علم الكتاب»، «در نزد او است علم کتاب».(۲)

عبدالله سلام، به مناسبت اسم گذاری که پیامبر برای او کرد، نام فرزند بزرگ خود را یوسف نهاد و یوسف نیز شخصیتی ممتاز در نزد رسول خدا محسوب می گردید.

ص: ۴۳۷

۱- الهیثمی، پیشین، ج ۹، ص ۹۲

۲- ر.ک. الذهبی سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۱۸

ابن حنان (۱) گوید: عبدالله بن سلام از بهترین صحابه پیامبر خدا بود؛ «وَهُوَ مِنْ خِيَارِ صَحَابَةِ الرَّسُولِ» یعنی او از نیکان و بهترین های اصحاب پیامبر و در سال ۴۳ هجری قمری، در مدینه در گذشت. مسلمانان پیکر او را با اندوه به بقیع برده و بر آن نماز گزاردند و در بقیع مدفونش کردند.

۳۰. کعب بن عمرو

اشاره

کعب بن عمرو از دیگر آرمیدگان در بقیع است. وی مشهور به ابوالیسر و دارای پیشینه ای نیک بوده و از اصحاب با وفای پیامبر خدا در کتب رجال نام برده شده است.

ص: ۴۳۸

۱- تاریخ الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۰ و کتاب الثقات، ج ۳، ص ۳۲۸

حضور در پیمان عقبه:

کعب از کسانی که همراه با یثربیان، در آخرین پیمان عقبه حضور داشته و با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیعت می کند. مسلمانان او در یثرب، به وسیله مصعب بن عمیر بوده است.

حضور در بدر و بیعت رضوان:

کعب بن عمرو، هم در بیعت رضوان حضور داشته و هم در بدر. علامه امینی در کتاب ارزشمند «الغدیر» او را در زمره کسانی یاد می کند که در بیعت رضوان و بدر حضور داشته و در جلد نهم کتاب یاد شده آورده است: «در روز جنگ جمل، گروهی از برجستگان صحابه پیامبر خدا، زیر پرچم علی علیه السلام حضور داشتند. آنان از نامداران امت بودند و بیشترشان در جنگ صفین، همراه حسن و حسین، در کنار علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت بودن. این ها کسانی بودند که هم در بیعت رضوان حضور داشتند و هم در بدر.» (۱) علامه سپس از نام آن ها یاد می کند و می نویسد:

«۱- اُسَید بن ثعلبه انصاری، بدری ۲- ثابت بن عبید انصاری، بدری که در صفین کشته شد...»

۳- کعب بن عمرو، ابوالیسر یا ابو زعنه، بدری، که در بیعت رضوان حضور داشت.» (۲)

ص: ۴۳۹

۱- عبدالحسین الامینی النجفی، الغدیر، ج ۹، دار الکتب العربی، بیروت ۱۳۹۷هـ، ص ۲۶۷

۲- همان، ص ۲۶۸

کعب بن عمرو در میدان های رزم و نبرد، دلاوری بزرگ و فردی شجاع و نترس بود که در ماجرای اسیر گرفتن گروهی از کفار قریش، پیامبر خدا به او فرمود: «أَعَانَكَ عَلَيْهِمْ مَلَكٌ كَرِيمٌ»^(۱) «فرشته ای کریم تو را بر آنان یاری داد.»

راوی احادیث پیامبر

کعب بن عمرو، یا ابوالیسر، از راویان احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که از او روایات فراوانی در مسانید صحیح فریقین باقی مانده است که جهت دوری از طولانی شدن بحث، از آوردن نمونه خودداری می کنیم. طبق نقل ابن حجر عسقلانی، کعب بن عمرو (ابوالیسر) در سال ۵۵ هجری در مدینه وفات یافت.

«صَلَّى عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ»^(۲)

۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس

اشاره

سهل بن سعد ساعدی خزرجی از بزرگان اصحاب است که در بیعت عقبه حضور داشته و در جنگ های بدر و اُحد شرکت کرده و از بزرگترین افتخاراتش آن است که مدتی خادم پیامبر خدا بوده و در غدیر خم، ماجرای نصب علی علیه السّلام به مقام امامت مسلمانان را از نزدیک دیده است. وی در حدیث شاهد خواهی علی علیه السّلام بر ماجرای غدیر و حاضران در آن، از هفده نفری است که در حضور

ص: ۴۴۰

۱- بعض ما جاءنی جبرئیل و بعض الملائکه، مرکز المصطفی، ص ۱۶۲۴

۲- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸۰، دار الکتب العربی، ۱۹۸۷م، ص ۴۳۷

خلیفه اول (ابوبکر) به پا خاستند و شهادت قاطع دادند و سوگند صریح یاد کردند که به چشم خود دیدند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماجرای غدیر خم، علی علیه السلام را به رهبری امت بعد از خویش، نصب کردند.

سهل بن سعد، همراهی صادق برای پیامبر صلی الله علیه و آله

سهل بن سعد ساعدی؛ ابوالعباس، همراهی صادق برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تقریباً تمام دوران رسالت را با آن حضرت همراهی کرد؛ به گونه ای که کمتر غزوه ای است او در کنار پیامبر حضور نداشته باشد. اگر بخواهیم تمام موارد همگامی و حضورش با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را بنگاریم، از حد یک مقاله فراتر خواهد رفت، لذا به بیان نمونه ای از آن همگامی اکتفا می کنیم:

«سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ: جُرِحَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... يَوْمَ أُحُدٍ... وَكُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ وَهَشِمَتْ أَيْضُهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَغْسِلُ الدَّمَ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ عَلَيْهَا بِالْمَجْنِ فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لَا يَزِيلُ الدَّمَ إِلَّا كَثْرَةً أَخَذَتْ قِطْعَةً حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا ثُمَّ أَلْصَقَتْهُ بِالْجُرْحِ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ» (۱).

«سهل بن سعد گوید: در ماجرای جنگ احد، صورت پیامبر (درود خدا بر او و آلش باد) جراحی یافت و چهار دندان پیشین آن رسول گرامی صلی الله علیه و آله شکست و بر سرش ریختن در اثر جراحی ورمی ایجاد شد، فاطمه علیها السلام پیامبر را مداوا می کرد و

ص: ۴۴۱

۱- الشیخ محمد صادق النجمی، أضواء علی الصحیحین، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۹هـ.. ق. ص ۲۴۷ و الشیخ محمد فاضل المحمودی، اسرار الفاطمیة، ص ۲۵۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۸

خون را از پیشانی آن حضرت می شست و علی علیه السلام با ظرفی آب می ریخت. فاطمه علیها السلام وقتی دید آب بر خون چیره نمی شود و خونریزی بند نمی آید، قطعه حصیری را برداشت و آن را سوزانده، خاکسترش را بر محل جراحت بست و خون بند آمد.»

سهل، روایتگری ولایتمدار

سهل بن سعد، یکی از راویان خاندان رسالت است. روایتگری است که ولایت علی علیه السلام را در دل داشت و روایات بسیاری از پیامبر خدا در امامت علی علیه السلام نقل کرد. او بسیاری از روایات را که نقل کرده، خود ناظر، شاهد و شنونده از پیامبر بوده است. به نمونه ای از این روایات اشاره می کنیم:

«حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَوْمَ حَيْبَرَ لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ عَمْدًا رَجُلًا يَفْتِيحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَتَيْتَهُمْ يُعْطَاهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ عَمَدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: أَيُّنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟.....(۱)

«يعقوب بن عبدالرحمان، از ابن حازم نقل کرده که گفت: سهل بن سعد ساعدی به من خبر داد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر فرمود: پرچم را سحر گاهان به مردی خواهیم داد که خداوند فتح و پیروزی را به دست او محقق می سازد؛ مردی که خدا و رسول را دوست دارد و

خدا و رسول هم او را دوست

ص: ۴۴۲

دارند. سهل گفت: مردم شب را به صبح آوردند، در حالی که در این اندیشه بودند که پیامبر پرچم را به چه کسی خواهد سپرد؟! آنگاه که صبح شد، خدمت پیامبر رسیدند و هر کدام امیدوار بودند که پرچم به او داده شود، اما پیامبر فرمودند: کجا است علی بن ابی طالب علیه السّلام؟ سهل گفت: علی درگیر درد چشم است. پیامبر فرمود: او را بیاورید. علی را آوردند. حضرت از آب دهانش به چشم علی کشید و برایش دعا کرد. چشم علی علیه السّلام بهبود یافت. گویی که دردی نداشته است! در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به علی سپرد. علی علیه السّلام خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من با آنان می‌جنگم تا همچون ما، به مسلمانی در آیند. پیامبر فرمود: پیشگامانی را بفرست و به اسلام دعوتشان کن و به آنان بگو که خدا درباره ایشان چه چیزی را دوست می‌دارد. سوگند به خدا که اگر یک نفر به وسیله تو هدایت شود، برای تو بهتر است از تمام نعمت‌های روی زمین.»

پایداری سهل در ولایت علی علیه السّلام

کینه آل مروان نسبت به اهل بیت را به خوبی می‌دانیم و نیز آگاهی‌ها که بیشترین کینه را، این دودمانِ مطرود نسبت به علی علیه السّلام داشته‌اند. در همین راستا مروانین می‌کوشیدند یاران علی را نیز به انواع آزارها و اذیت‌ها، شکنجه کنند. از این رو، فردی از آل مروان که از سوی معاویه بر مدینه گماشته شده بود، دستور داد سهل بن سعد ساعدی را بیاورند. وقتی سهل را حاضر کردند، آن فرد دستور داد که سهل به علی علیه السّلام ناسزا گوید، اما سهل از این کار خودداری کرد و حاضر به سبّ علی علیه السّلام نشد.

آن فرد خبیث گفت: حال که حاضر نیستی، علی را دشنام داده، ناسزا بگویی، بگو خداوند ابو تراب را لعنت کند(!) سهل گفت: برای علی، نامی محبوب تر از ابوتراب نیست و هنگامی که او را با کنیه «ابوتراب» می خوانند، خوشحال می شود و من هرگز چنین کاری را نمی کنم؛ زیرا خودم شاهد بودم که علی علیه السلام در خانه نبود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه علی رفتند و دیدند او در خانه نیست، از دختر خویش فاطمه علیها السلام پرسیدند: علی کجا است؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد:

از خانه بیرون رفت. پیامبر به سمت مسجد رفتند و دیدند علی علیه السلام در گوشه ای از کوچه منتهی به مسجد، روی خاک ها نشسته و بر چهره اش مقداری گرد و غبار است. حضرت به ایشان فرمود: برخیز ای ابوتراب، پس از این، علی علیه السلام خوشترین کلمه را کلمه ابوتراب می دانست و هرگاه به این کنیه خوانده می شد، خوشنود می گردید. (۱) و بدینسان، سهل بن سعد از ناسزایی به علی علیه السلام خودداری ورزید و مورد آزارها و شکنجه های بسیاری واقع شد و همواره مورد عذاب قرار می گرفت.

سهل و نقل حدیث قهقری

حدیثی است که سهل بن سعد ساعدی آن را از

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که در مضامین حدیثی، معروف به «حدیث قهقری» است. مضمون آن چنین است:

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ... لَيُرَدَّنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، ... فَأَقُولُ: إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا

ص: ۴۴۴

تَدْرِي مَا أَحَدُثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَيَّرَ بَعْدِي»، «وَيُقَالُ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى» (۱).

«از سهل بن سعد ساعدی است که گفت: پیامبر خدا فرمود: در روز قیامت، اقوامی بر من وارد می شوند که من آن‌ها را می شناسم و آن‌ها هم مرا می شناسند. سپس میان من و آنها حایل و مانع ایجاد می شود. من به خداوند عرض می کنم: آنان از من هستند. در جوابم گفته می شود: تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه ها کردند؟! من می گویم: وای، وای بر کسانی که بعد از من، سنتی را تغییر داده باشند، که گفته می شود، آنان به عقب برگشتند و قهقری اختیار کردند.»

سهل، ناظر کاروان اسیران کربلا و سرها بر نیزه ها

سهل بن سعد ساعدی، خود نقل کرده که آهنگ بیت المقدس کردم. به شام که رسیدم، دیدم شهری است پردرخت و خوش آب و هوا و نیز دیدم که همه شهرها را آذین بسته اند و سردرهای مجلل ساخته اند. اسب‌ها را زین کرده و محفل‌هایی نصب نموده اند و مردم هلهله می کردند و جشن گرفته بودند. زنانی هم دف و چنگ می زدند و شادی را افزون می ساختند.

با خود گفتم: آیا شامیان عیدی دارند که چنین شادمانی می کنند؟ از مردی پرسیدم: مگر شما عید دارید؟ گفت: گویا شامی نیستی؟ از کدام دیاری؟ گفتم: از اهالی مدینه ام. گفت: شگفت نیست که امروز از آسمان خون بیارد و زمین اهلش را به کام خود فرو برد. پرسیدم:

برای چه؟! گفت: اکنون اسیران آل الله و سر مطهر

ص: ۴۴۵

حسین علیه السلام را بر نیزه کرده، می آورند.

«فَقُلْتُ وَاعَجَبَاهُ يُهْدَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ قُلْتُ مِنْ أَيِّ بَابٍ يُدْخَلُ فَأَشَارُوا إِلَيَّ بِبَابٍ يُقَالُ لَهُ بَابُ سَاعَاتٍ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى رَأَيْتُ الرَّايَاتِ يَتْلُو بَعْضُهَا بَعْضاً فَإِذَا نَحْنُ بِفَارِسٍ بِيَدِهِ لَوَاءٌ مَنْزُوعِ السِّنَانِ عَلَيْهِ رَأْسٌ مِنْ أَشْبَهِ النَّاسِ وَجْهًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» (۱).

«گفتم: وای بر این مردم، که سر حسین بن علی علیه السلام به ظالمی هدیه داده شود و آنان شادمانی کنند. پرسیدم: آنان را از چه دری وارد شام می کنند؟ آن مرد گفت: از باب ساعات. در همین اثنا دیدم که پرچم‌ها پشت سر یکدیگر آمدند. سواری را دیدم که پرچمی وارونه بر دست دارد و نیزه ای و بر بالای نیزه سری را دیدم که شبیه ترین صورت را به رسول گرامی اسلام دارد.»

«عَنْ كَامِلِ الْبَهَائِيِّ، قَالَ سَيِّهْلُ بْنُ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ: رَأَيْتُ الرَّؤُوسَ عَلَى الرِّمَاحِ وَ يَقْدُمُهُمْ رَأْسُ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْظَرْتُ إِلَيْهِ كَأَنَّهُ يَضْحَكُ، وَ رَأْسَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَانَ وَرَاءَ الرَّؤُوسِ، أَمَامَ الْمُخَدَّرَاتِ وَ لِلرَّأْسِ الشَّرِيفِ مَهَابَةٌ عَظِيمَةٌ وَ يُشْرِقُ مِنْهَا النُّورُ بِلِجِّهِ مِدْوَرَةً قَدْ خَالَطَهَا الشَّيْبُ وَ صَلَبَ عَلَى شَجَرِهِ. فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهَا يَنْظُرُونَ إِلَى النُّورِ السَّاطِعِ فَأَخَذَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، دَعَاهُمْ ابْنُ زِيَادٍ مَرَّةً أُخْرَى فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ وَ أَيْنَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ الْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ تَتَصَاعَدُ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ» (۲).

«از کامل بهایی نقل شده است که سهل بن سعد ساعدی گفت: سرها را بر

ص: ۴۴۶

۱- الحاج حسین الشاکری، الامام الحسين؟، بی تا، بی نا، ص ۲۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷

۲- همان، ص ۲۳۲

نیزه دیدم و پیشاهنگ آنان، سر مطهر عباس بن علی بود. به او نگریستم، گویا که می خندید و سر مطهر امام علیه السلام، پشت سر همه سرها قرار داده شده بود و پیش روی زنان حرم عصمت و طهارت آن سر مطهر مهابت و جلالتی بزرگ داشت که از آن نوری به آسمان ساطع بود؛ سری که پیری بر آن عارض گشته بود و بر درختی نهاده بودند.

مردم، گرد آن سر نورانی و مطهر جمع شده بودند و نور جلالتش را می نگریستند و آن سر مطهر قرائت قرآن می نمود. آنان را ابن زیاد فراخواند و سر مطهر حسین را پیش او بردند و سر را پیش روی خود نهاد، در حالی که انوار الهی از آن سر نورانی به آسمان کشیده می شد.»

سهل بن سعد، روایتگر حدیث فاطمه علیها السلام

سهل بن سعد ساعدی روایتگر حدیث فاطمه زهرا علیها السلام است؛ روایتی که حضرت زهرا علیها السلام از پدر بزرگوارش نقل فرموده، که پدرم به علی علیه السلام فرمود: ای علی علیه السلام، تو خلیفه من بعد از منی و بعد از تو، فرزندان حسن، و بعد از فرزندان حسن، فرزندان حسین علیه السلام و بعد از حسین علیه السلام، فرزندش علی بن الحسین علیه السلام و پس از او، فرزندش محمد بن علی الباقر علیه السلام و پس از او،

فرزندش جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و بعد از او فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام، و پس از او، فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام و پس از او، فرزندش محمد بن علی الجواد علیه السلام و پس از فرزندش علی بن محمد الهادی علیه السلام و پس از او، فرزندش حسن بن علی العسکری علیه السلام، و بعد از او فرزندش که نامش هم نام

من است و خداوند به وسیله او، زمین را پر از عدل و داد می نماید. پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد؛ «يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَهُمْ نَمَّهُ الْحَقُّ وَ أَلْسِنَهُ الصِّدْقِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُمْ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُمْ» (۱).

«خداوند به دست مهدی شرق و غرب عالم را فتح می کند. آنان، امامان حق و زبان‌های راستین خدایند. پیروز است کسی که آنان را یاری کند و خوار و بی مقدار است کسی که آنان خوار شمارد.»

جنایت حجاج بن یوسف ثقفی در حق سهل

حجاج بن یوسف ثقفی که از پلیدترین و جنایتکارترین حاکمان دوران اموی بود، جنایات فراوانی را بر یاران علی و طرفداران اهل بیت: وارد نمود؛ از جمله آن جنایات، جنایتی بود که بر جابر بن عبدالله انصاری و سهل بن سعد ساعدی وارد ساخت. حجاج ایشان را به جرم دوستی اهل بیت: احضار کرد و فرمان داد از علی علیه السلام، آن امیر تقوا و عدالت و پاکی بیزاری بجویند اما هیچیک از آن دو شخصیت بزرگ و برخی از کسانی که با آنها بودند، حاضر به چنین کاری نشدند. آنها در برابر دژخیم تاریخ ایستادند و بر ولایت علی علیه السلام و تبعیت از آن حضرت پای فشردند، ولی حجاج دستور داد بر دست و گردن آنها آهنی سرخ شده قرار دادند. دست‌های هر دو بزرگوار و گردن آنها را با آهن گداخته علامت نهادند تا به زعم خود، مردم عبرت گیرند و ولایت علی علیه السلام را فرو نهند!

«كَانَ الْحَجَّاجُ بْنُ يُوسُفَ الثَّقَفِيِّ، قَدْ خَتَمَ فِي يَدِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

ص: ۴۴۸

الْأَنْصَارِيَّ وَفِي عُنُقِهِ وَفِي يَدِ سَيْهَلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ وَعُنُقِهِ، يُرِيدُ إِذْلَاقَهُمْ وَأَنْ يَجْتَنِبَهُمُ النَّاسُ»^(۱) «حجاج بن يوسف ثقفی به دست و گردن جابر بن عبدالله انصاری و به دست و گردن سهل بن سعد ساعدی با آهن گداخته علامت نهاد و سرخ کرد و غرضش آن بود که آنها را خوار سازد و به مردم بگوید که از آنها دوری جویند».

مدفون در بقیع

در آغاز اشاره داشتیم که سهل بن سعد، اراده بیت المقدس کرده بود که در شام با حادثه مؤلمه اسارت خاندان عصمت و طهارت و فرزندان و زنان و خواهران گرامی امام حسین علیه السلام، مواجه شد. تواریخ معتبری، مانند «مروج الذهب» مسعودی و «الاستیعاب» نقل کرده اند که سهل بن سعد ساعدی همراه کاروان

اسیران به کربلا بازگشت و تا زمانی که در قید حیات بود، در مدینه ماند و در صدمین سال حیاتش در سال ۹۱ هجری، دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید. «ابوالعباس، سهل بن سعد انصاری خزرجی ساعدی، در ۹۱ هـ. در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد».

۳۲. جبیر بن مطعم

اشاره

جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف، از صحابی جلیل القدر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و پسر عموی آن حضرت است. پس از هجرت

ص: ۴۴۹

۱- السید محمد رضا الجلالی، تدوین السنه الشریفه، بی نا، ۱۴۱۲ هجری، ص ۴۷۸

پیامبر صلی الله علیه و آله بر روش خود که بر سیره قبایل موجود در مکه بود، ثابت ماند، ولی در ماجرای فتح مکه، در زمره طَلَقًا بود که به دست پیامبر صلی الله علیه و آله آزاد شد و مورد لطف آن حضرت قرار گرفت و بعد از آن، به اسلام گروید و به خوبی اسلام را درک کرد و به احکام نورانی اسلام تشرف یافت و عامل به دستورات اسلام بود: «هو ابن المطعم بن عدی الذی هو من الطلقاء الذین حسن اسلامهم». (۱) «او پسر مطعم بن عدی است که جزو آزاد شدگان است؛ آنان که اسلامشان نیکو شد و به نیکی به آن عمل کردند.» پدر او مردی بزرگوار بود که در مکه پیامبر را، هنگام بازگشت از طائف پناه داد و از این رو است که پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران رسالتش از مطعم بن عدی به نیکی یاد کرده است.

«ثُمَّ كَانَ ابْنُهُ جُبَيْرٌ شَرِيفًا مُطَاعًا، وَلَهُ رِوَايَةٌ أَحَادِيثٌ، رَوَى عَنْهُ وَلَدَاهُ الْفَقِيهَانِ مُحَمَّدٌ وَ نَافِعٌ، وَسَلِيمَانُ بْنُ صُرَدٍ، وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، وَ آخَرُونَ وَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَ كَثِيرٌ مِنَ الرُّوَاهِ». (۲)

«پسر وی (مطعم) که جبیر باشد، فردی بود شریف و مطاع (که دیگران اطاعتش می کردند). او احادیثی را بیان کرده که دو فرزندش محمد و نافع و سلیمان بن صرد خزاعی و سعید بن مسیب و دیگران و ابوسلمه بن عبدالرحمان و بسیاری از راویان احادیث، از او نقل روایت و حدیث کرده اند.»

«وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَغَيْرُهُ قَالُوا: أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله سَلْمَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ، فَأَعْطَى جُبَيْرَ بْنَ مُطْعِمٍ مِثَّهُ مِنْ

ص: ۴۵۰

۱- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۵، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷م، ج ۱، صص ۲۸۷ و ۳۲۳

۲- همان، ج ۱، ص ۳۲۴

الإبل... كَانَ جُبَيْرٍ مِنْ حُلَمَاءِ قُرَيْشٍ وَسَادَتِهِمْ، وَكَانَ يُؤَخِّدُ عَنْهُ النَّسَبَ».

«ابن اسحاق نقل کرده که عبدالله بن ابو بکر و دیگران گفته اند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به کسانی برای تألیف قلوب هدایایی دادند؛ از جمله به جبیر بن مطعم صد شتر عنایت کردند و جبیر از انسان‌های بردبار قریش و از بزرگان آن‌ها شمرده می‌شد و قریش خود را مفتخر می‌دانستند که نسبتشان را با او بیان بدانند و خود را به او منسوب نمایند.»

عالم به انساب عرب

جبیر بن مطعم در علم انساب مهارت فراوان داشت. برخی از مورخان نوشته‌اند: «وَكَانَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ، أَعْلَمَ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ».^(۱) «جبیر بن مطعم، دانا ترین مردم به نسب عرب بود.»

از این رو، بسیاری از کسانی که می‌خواستند از قبیله خود آگاهی یابند و بدانند که نسبتشان قرشی است یا غیر قرشی و یا از قبایل زیر مجموعه قریش بوده‌اند، به او مراجعه می‌کردند و او به درستی پاسخشان را می‌داد و این، نشانه هوش بالا و فطانتی بود که در جبیر بن مطعم وجود داشت.

روایتگر روایاتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سلم

جبیر بن مطعم، روایاتی را از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که به نمونه ای از آن اشاره می‌کنیم:

ص: ۴۵۱

۱- السید المرعشی، شرح احقاق الحق، ج ۱۲، من منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، بی تا، ص ۹۰

«عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: إِنِّي أَوْشَكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ. وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا» (۱)

«از جبیر بن مطعم نقل است که گفت: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای مردم، آیا من سرپرست و حاکم و صاحب اختیار شما نیستم؟ گفتند: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: یقین دارم که به زودی از سوی خدا دعوت می شوم و دعوت حق را اجابت می کنم، من می روم و در میان شما دو امر گرانبها و ارزشمند را باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید که بعد از من چگونه پاسشان می دارید». شخصیت بزرگ جبیر بن مطعم، سبب شده است که بسیاری از مورخان او را به عنوان راوی حدیث غدیر خم به حساب آورده و از زمره آل محمد (صلی الله علیه و آله) یادش کرده اند.

دفن در بقیع و تاریخ وفات

جبیر بن مطعم، روزگار خود را با عزت در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپری کرد و با حلم و بردباری ویژه رفتار نمود. او از بزرگان قریش بود و پس از رحلت پیامبر، در مدینه روزگار گذراند و در دفاع از علی علیه السلام مبالغه زیاد کرد. او در اواخر روزگار حاکمیت معاویه بدرود حیات گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید. «مطعم در سال ۸۵ یا ۸۰ هجری قمری در مدینه در گذشت و در

ص: ۴۵۲

۱- السید حامد النقوی خلاصه عقبات الانوار، ج ۲، به قلم علی حسینی میلانی، بی نا، ۱۴۰۴ق. ص ۲۴۱

اشاره

« أبو عبس بن جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه واسمه عبد الرحمن.» (۲) «ابو عبس، فرزند جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه بن حارث اوسی است و اسم او عبد الرحمان است.» او صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که در نبردها و جنگ‌های بدر و احد شرکت داشت. از او فرزندان زیادی در مدینه باقی ماند. همه روزه به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می رسید تا از حال آن بزرگوار آگاه باشد و در تاریخ دوره اسلامی اش نگاشته شده که روزی را بدون رسیدن به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله، به پایان نبرد و در جمعه و جماعت مقید به شرکت بود.

علم کتابت

او به کتابت عربی آشنایی کامل داشت و با خطی خوش، عربی را می نگاشت و در موارد فراوانی، به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متن های مهم را می نگاشت که در سلسله روای حدیثی، نقل های چندی که به دستور پیامبر نگاشته وجود دارد.

شکستن بت ها

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابو عبس فرمان داد همراه ابو برده بن نیار،

ص: ۴۵۳

۱- ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۶

۲- الحافظ الذهبی، سیر اعلام النبلاء، جز ۱۰، مرکز البحوث العلمیه، بی تا، ص ۴۰۵

مأموریت شکستن بت های بنی حارثه را به عهده بگیرند، در او شور زاید الوصفی به وجود آمد و به همراه ابو برده، رفتند و بت های قبیله بنی حارثه را در هم شکستند. پیامبر صلی الله علیه وآله میان او و خنیس بن حذافه سهمی، که در بخش های پیشین شرح حال او را آوردیم، پیمان اخوت و برادری بست.

شرکت ابو عبس در قتل کعب بن اشرف

سریه ای در مدینه روی داد به نام «سریه قتل کعب بن اشرف»، این سریه در ماه ربیع الاول سال سوم هجرت، برای قتل کعب بن اشرف ترتیب داده شد.

کعب بن اشرف، شاعر بود و پیامبر صلی الله علیه وآله و اصحابش را هجو می کرد و در اشعار خود کافران قریش را بر ضد مسلمانان بر می انگیخت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه آمد، مردم مدینه ترکیبی از گروه های مختلف بودند. طوایف اوس و خرج جمعیت مسلمانان را تشکیل می دادند. طوایف دیگر (یهودیان و مشرکان) با این دو طایفه هم پیمان بودند.

مشرکان و یهودیان مدینه پیامبر و اصحاب آن حضرت را به شدت آزار می دادند و خداوند متعال پیامبر خود و مسلمانان را فرمان به شکیبایی و گذشت می داد تا این که در مورد آنان آیه ای نازل شد. «لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (۱) «به یقین همه شما در احوال و جان های خود آزمایش می شوید! و از کسانی که پیش از شما به آن ها (کتاب) آسمانی داده شده (یهود) و همچنین از مشرکان، سخنان

ص: ۴۵۴

آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیش بگیرید، شایسته تر است؛ زیرا این، از کارهای مهم و قابل اطمینان است.» البته آیات دیگری هم در همین راستا نازل شد.

«کعب بن اشرف از ناسزا گفتن و آزار رساندن به پیامبر و مسلمانان خودداری نمی کرد. بلکه در این امر زیاده روی داشت. هنگامی که زید بن حارثه برای بشارت دادن پیروزی بدر بیرون آمد و کعب بن اشرف اسیران را در اسارت دید، ناراحت شده، به قوم خود گفت: وای بر شما! به خدا سوگند امروز زیر زمین برای شما بهتر از روی زمین است. این ها که کشته و اسیر شدند، سران و بزرگان مردم بودند. شما چه فکر می کنید؟ آن ها گفتند: تا زنده هستیم با محمد دشمنی می ورزیم. کعب بن اشرف گفت: چه ارزشی دارد؟ او خویشان خود را لگد کوب کرد و از میان برد. ولی من پیش قریش می روم و آنها را بر می انگیزم و برای کشته شدگانشان مرثیه می سرایم. شاید آن ها راه بیفتند و من هم همراه آن ها می آیم. اینجا بود که عازم مکه شد.» (۱)

«کعب، مرثیه ها، سرود و اشعار حسان بن ثابت را هجو کرد. چون حسان بن ثابت شنید، به هجو کعب آغاز کرد. مکیان موضع کعب را نپذیرفتند و او ناگزیر شد که از مکه به مدینه باز گردد. چون خبر آمدن او به مدینه رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! در ازای اشعاری که او سروده و شری که آشکار ساخته، به هر طریقی که صلاح می دانی او را جزا ده!»

ص: ۴۵۵

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مسلمانان فرمود: چه کسی شرّ کعب بن اشرف را از من دفع می کند؟ چند تن از آنان اعلام آمادگی کردند و گفتند: ای فرستاده خدا، ما می توانیم شرّ او را دفع کنیم. آنان عبارت بودند از: محمد بن مسلمه، ابو نائله، ابوعبس بن جبر و حارث بن اوس. «آنان گفتند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ما او را می کشیم. به ما اجازه بده که هر چه لازم باشد بگوییم. جز این چاره ای نیست.

پیامبر فرمود: هر چه می خواهید بگویید.» (۱)

ابو نائله و ابوعبس نزد کعب رفتند و در ظاهر، از محمد صلی الله علیه و آله بدگویی کردند و گفتند: او ما را به زحمت انداخته است! به هر طریقی بود او را آماده کردند که مثلاً با آنان در نابودی پیامبر همکاری کند. او پیشنهاد آنان را پذیرفت اما تضمین خواست.

ابو نائله و ابوعبس برای اینکه بتوانند با خود سلاح همراه ببرند، گفتند به تو سلاح جنگی می دهیم و او پذیرفت. این چهار نفر، شبانه حضور پیامبر رسیدند و ماجرا را به پیامبر گفتند. حضرت فرمود: کار خوبی کرده اید، اکنون به یاد و نام خدا بروید. پیامبر آنان را تا بقیع بدرقه کرد و آنها به سمت خانه کعب بن اشرف به راه افتادند.

«ابو عبس و همراهان چون کنار خانه کعب رسیدند، دو تن از ایشان (ابو نائله و ابوعبس) او را صدا زدند. کعب بن اشرف که تازه عروسی کرده بود، چون برخاست، زنش گوشه لباسش را گرفت و پرسید: کجا می روی؟ گفت: با آنان

ص: ۴۵۶

قراری دارم. نائله برادر رضاعی من است، اگر می دانست خوابم بیدارم نمی کرد و با دست خود جامه اش را گرفت و رفت.»

(۱)

پس از ساعتی گفتگو، آن چهار تن به کعب اطمینان دادند که همراه او خواهند بود و از وی خواستند که با هم، برای ادامه گفتگو به شرح العجور بروند و به راه افتادند. نائله دست به موهای کعب برد و گفت: چه موهای زیبا و معطری داری؟ کعب گفت: آری، این عطر را همه روزه به موهایم می مالم. بالأخره اطمینان یافت که مسأله ای نیست و خطری تهدیدش نمی کند. ابونائله بار دیگر به موهای او دست زد و همان سخن را تکرار کرد و باز مسافتی رفتند. دفعه سوم، ابونائله دست خود را به موهای او برده، آن را به چنگ گرفت و محکم به عقب فشار داد و به حارث و ابوعبس گفت: بکشید دشمن خدا را! آن دو با شمشیر به جانش افتادند و شَرش را از سر اسلام و مسلمانان کوتاه کردند.

بدرود حیات و دفن در بقیع

ابوعبس، صحابی پاکباخته پیامبر صلی الله علیه وآله تا زمان خلافت عثمان در مدینه روزگار گذراند، لیکن متأسفانه نقل چندان از چگونگی موضع گیری ها و عقایدش در پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله در دست نیست، اما قدر مسلم آن است که نکوهشی در منابع و مطاوی تاریخی از وی نشده است. در هر حال در سال ۳۴ هـ. ق. در دوره خلافت عثمان، بدرود حیات گفت و در بقیع دفن

ص: ۴۵۷

۱- الهاشمی البصری، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ هـ،

گردید: «مات أبو عبس فی سنه أربع وثلاثین فی خلافه عثمان بن عفان وهو بن سبعین سنه وصلى عليه عثمان ودفن بالبقیع» (۱).
«ابوعبس، در سال سی و چهارم هجرت، در دوره خلافت عثمان از دنیا رفت، در حالی که هفتاد سال از سن وی گذشته بود. عثمان بر او نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.»

۳۴. عبدالله ابن امّ مکتوم

اشاره

نامش عبدالله فرزند عمرو است. او در مکه به دنیا آمد و در همان شهر زیست تا آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسالت یافت و مبعوث گردید. پس از شنیدن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله، به جمع یاران آن حضرت پیوست و مسلمانی برگزید و شیفته آیات وحی شد.

هجرت به مدینه

ابن امّ مکتوم، صحابی صادق پیامبر، همواره در کنار آن حضرت بود و چون آن گرامی، به مدینه هجرت کرد، ابن امّ مکتوم هم پس از چند روز، همراه با کاروان مهاجران، به مدینه النبی هجرت نمود و همواره صداقت و ارداتش به پیامبر را حفظ کرد و تا پایان عمر آن حضرت و پس از رحلت ایشان، ملازم آرمان هایش بود.

ص: ۴۵۸

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله دو مؤذن داشت؛ ۱. مؤذنی مشهور و نامدار به نام «بلال بن رباح حبشی» ۲. عبدالله ابن امّ مکتوم؛ - «كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ مُؤَذِّنَانِ؛ أَحَدُهُمَا بِلَالٌ وَالْآخَرُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَكَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ أَعْمَى وَكَانَ يُؤَذِّنُ قَبْلَ الصُّبْحِ».

(۱) «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دو مؤذن داشت؛ بلال (ابن رباح حبشی) بود و دوّمی، عبدالله ابن امّ مکتوم که نابینا بود و پیش از صبح (برای نماز شب) اذان می گفت».

«وَكَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ يُؤَذِّنُ قَبْلَ بِلَالٍ بِالصُّبْحِ وَكَانَ يُؤَذِّنُ بِلَالٌ بَعْدَ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ» (۲) «ابن امّ مکتوم پیش از بلال اذان می گفت و بلال بعد از ابن امّ مکتوم».

در روایتی دیگر اینگونه آمده است که در ماه مبارک رمضان پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: «إِذَا أَذِنَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ فَكُلُوا فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ بِاللَّيْلِ وَإِذَا أَذِنَ بِلَالٌ فَامْسُكُوا» (۳) «هرگاه ابن امّ مکتوم اذان گفت، بخورید که او در شب اذان می گوید و هرگاه بلال اذان گفت امساک کرده و از خوردن باز ایستید».

در واقع، اذان ابن امّ مکتوم به معنای اعلام این نکته بوده که مردم بدانند دارند وارد صبح می شوند، مواظب باشند که بعد از او بلال اذان خواهد گفت. به خوبی می دانیم که شأن مؤذن در صدر اسلام، شأن والایی بوده و مقامی معنوی است که پیامبر خدا این مقام معنوی را به افرادی می دادند که در نظر ایشان، برای

ص: ۴۵۹

۱- بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۱۱

۲- بهاء الدین محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، معروف به فاضل هندی، کشف اللّشام، مکتبه المرعشی، ۱۴۰۵هـ - ج ۱، ص ۲۰۷

۳- یوسف بحرانی، الحدائق الناظرة، ج ۷، مؤسسه النشر الاسلامی بقم، بی تا، ص ۳۳۸

این امر، صالح و شایسته بودند و البته به معنای آن نیست که دیگر صحابه صادق پیامبر، این محبوبیت و جایگاه را نداشته اند؛ زیرا به افراد معدودی برای گفتن اذان نیاز بوده است.

امامت بر مردم در نماز جماعت

عبدالله ابن امّ مکتوم، فردی نابینا بوده که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم اقامه جماعت می کرد؛ زیرا او هم دارای تقوا و ملکه عدالت نفسانی بود و هم در نماز قرائتی زیبا داشت و از همین رو، هنگامی که برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان در باره امامت جماعت به وسیله ابن امّ مکتوم پرسیدند: حضرت فرمود: «يَوْمَئِذٍ أَقْرَأُكُمْ» (۱) «باید با قرائت ترین شما بر شما امامت کند». و آنگاه که افراد از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدند: آیا می شود نابینا بر مردم اقامه جماعت کند؟ می فرمود: «إِمَامَهُ ابْنُ أُمِّ

مَكْتُومٍ فَضْلٌ لَكُمْ» (۲) «امامت ابن امّ مکتوم فضیلتی است بر شما».

علامه حلّی در تذکره الفقها اینگونه نگاشته است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَخْلَفَ ابْنَ أُمِّ مَكْتُومٍ يَوْمَ النَّاسِ وَكَانَ أَعْمَى». قال الشعبي: غزا النبي صلى الله عليه وآله ثلاث عشرة غزوه، كلّ ذلك يقدم ابن أمّ مکتوم يصلّي بالناس» (۳) «پیامبر خدا که (درود خدا بر او و آلش باد) ابن امّ مکتوم را جانشین خویش ساخت تا بر مردم اقامه

ص: ۴۶۰

۱- همان، ج ۴، ص ۲۱۹

۲- همان، ج ۴، ص ۲۲۰

۳- جمال الدین ابن الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر المعروف بحلّی، تذکره الفقها، مکتبه الرضویه، بی تا، ص ۱۷۹

جماعت کند، در حالی که نابینا بود. شعبی از قول پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که پیامبر در سیزده غزوه ابن ام مکتوم را پیش انداخت تا برای مردم نماز جماعت بخواند».

«قال ابن حجر، رواه جماعه من أهل العلم بالنسب والسيره، أنّ النبي استخلف ابن أمّ مكتوم ثلاث عشر مده في الأبواء وبواط، و ذى العشيره و غزوته في طلب كرزبن جابر، و غزوه السويق و غطفان و غزوه أحد و حمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و في خروجه في حجه الوداع و في خروجه إلى بدر... و كان النبي صلى الله عليه وآله يستخلفه على المدينة، يصلّي بالناس عامّه غزواته، استخلفه على المدينة في غزوه بنى النضير و غزوه الخندق و في غزوه بنى قريظه و غزوه بنى لحيان»^(۱).

«ابن حجر و جماعتی از اهل علم که دانش سیره و نسب را می دانستند، نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله در سیزده غزوه ابن ام مکتوم را جانشین خویش کرد؛ مانند ابواء و بواط و ذی العشیره و غزوه ای که پیامبر در جستجوی کرزبن جابر بود و غزوه غطفان و أُحُد، و حمراء الأسد و نجران و ذات الرقاع و نیز هنگام رفتن به حج و داع و در جنگ بدر او را برای امامت جماعت در مدینه جانشین خود کردند... و نیز پیامبر او را جانشین خویش می ساخت تا در مدینه بماند و در تمام غزوه ها بر مردم امامت جماعت کند.

ص: ۴۶۱

۱- الشيخ على الاحمدى الميانجى، مكاتيب الرسول، مركز تحقيقات الحج، ۱۹۹۸م. ص ۴۹

همچنین او را در غزوه بنی نضیر، خندق، بنی قریظه و غزوه بنی لحيان جانشین خویش ساخت که در مدینه بر مردم امامت جماعت کند.»

درسی از زندگی ابن امّ مکتوم

در منابع تاریخی نقل شده که روزی ابن امّ مکتوم به خانه پیامبر رفت. زمانی که او وارد خانه شد، دو تن از همسران پیامبر در نزد پیامبر بودند. آن ها پوشش و حجاب نگرفتند، پیامبر به آنان دستور داد که حجاب خود بگیرند. آن دو گفتند: ای فرستاده خدا، او نایبنا است! پیامبر پرسید: آیا شما هم نایبنا هستید؟ صلی الله علیه وآله صلی الله علیه وآله فأقبل ابن امّ مکتوم فقال: «احتجبا عنه» فقلنا: إنه أعمى، فقال: «أفعمياوان أنتما؟!». (۱)

امّ سلمه روایت کرده که من و میمونه نزد پیامبر بودیم و ابن امّ مکتوم وارد شد، پیامبر خدا فرمودند: حجاب خود بگیرید. گفتیم: او که نایبنا است، چه نیازی به حجاب است؟ فرمود: آیا شما هم نایبنا هستید؟»

در روایت دیگر آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهْمَا أُذْخِلَا الْبَيْتَ. فَقَلْتَا إِنَّهُ أَعْمَى. فَقَالَ: إِنْ لَمْ يَرْكُمَا فَإِنَّكُمَا تَرِيَانَهُ». (۲) پیامبر صلی الله علیه وآله به ایشان (دو تن از همسرانش) فرمودند: وارد خانه شوید. آنان گفتند: ابن امّ مکتوم ما را نمی بیند. حضرت فرمودند: او شما را نمی بیند، شما که او را می بینید.» از این ماجرا، به خوبی می توان فهمید که زنان در مسأله حجاب، باید نهایت دقت را بکنند و در هر حالی، خود را از نامحرم بیوشانند.

ص: ۴۶۲

۱- علامه حلّی، پیشین، ج ۲، ص ۵۷۳

۲- سید محسن حکیم، مستمسک العروه الوثقی، ج ۴، بی نا، بی تا، ص ۲۵

(عَبَسَ وَ تَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى، أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى). (۱) «چهره درهم کشید و روی برتافت، از این که نابینایی به سراغ او آمده بود! تو چه می دانی شاید او پاک و تقوا پیشه کند، یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد!»

«قال الطبرسی = فی مجمع البیان: قيل نزلت الآيات في عبدالله بن أمّ مکتوم و هو عبدالله بن شريح ابن مالک بن ربيعه الفهري من بني عامر بن لؤي و ذلك أنه أتى رسول الله صلى الله عليه وآله و هو يناجي عتبه بن ربيعه و أبا جهل بن هشام و العباس بن عبد المطلب و أبيا و أميه بن خلف، يدعوهم إلى الله و يرجو إسلامهم فقال: يا رسول الله أقرئني و علمني ممّا علمك الله، فجعل يناديه و يكرّر النداء و لا يدرى أنه مشغول مقبل على غيره حتى ظهرت الكراهه في وجه رسول الله صلى الله عليه وآله لقطعه كلامه... فنزلت الآيات، و كان رسول الله بعد ذلك يكرمه و إذا رآه، قال: مرحباً بمن عاتبني فيه ربّي و يقول له: هل لك من حاجة؟ و استخلفه على المدينة مرّتين في غزوتين». (۲)

«مرحوم طبرسی نقل کرده که گفته شده، آیات اول سوره عبس، درباره عبدالله ابن امّ مکتوم نازل شده است؛ در زمانی که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله با عتبه و ابوجهل بن هشام و عباس ابن عبدالمطلب و اميه بن خلف، گفتگو می کرد تا آن ها را ارشاد و هدایت کند و به اسلام فرا بخواند، که در این هنگام، عبدالله ابن امّ

ص: ۴۶۳

۱- عبس: ۴ - ۱

۲- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۷، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۳ م. ۱۴۰۳ هـ. ص ۷۸

مکتوم وارد شد و گفت: ای پیامبر، بخوان بر من آنچه را که بر تو نازل شده و آموزشم ده. این سخن را مکرر با صدای بلند می گفت و نمی دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول گفتگو و ارشاد دیگران بود، که نوعی کراهت در چهره حضرت ظاهر شد، به خاطر آن که کلام رسول را قطع نمود.

پس در این هنگام این آیات (آیات نخست سوره عبس) نازل شد. پیامبر بعد از این ماجرا او را احترام می کردند و هرگاه ایشان را می دیدند، می فرمودند: درود بر کسی که خدا در باره او به من عتاب کرد و خطاب به او (ابن امّ مکتوم) فرمود: ای ابن امّ مکتوم، آیا حاجتی داری از من بخواهی؟ و پیامبر ابن امّ مکتوم را بارها به جای خود بر مدینه جانشین ساختند.»

برخی از مفسران نقل کرده اند که کراهت در چهره حضرت رسول نبود بلکه در چهره امیه بن خلف بود که نایبایی وارد شد و...البته منظور ما این نیست که کراهت در چهره چه کسی ظاهر شده، مراد آن است که آن فرد یا پیامبر صلی الله علیه و آله مورد عتاب قرار گرفته؛ زیرا ابن امّ مکتوم زمینه پذیرش و هدایت داشته؛ چنانکه بعداً هم این نکته نمودار شد و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله او را مورد تکریم و احترام قرار داد.

نایبایی، معلّم قرآن

ابن امّ مکتوم، حافظه ای قوی و سرشار داشت. با این که چشمانش نمی دید، قرآن را حفظ بود و به افراد دیگر می آموخت و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم به ابن امّ مکتوم دستور دادند که او قرآن را به دیگران بیاموزد.

«بخاری به اسناد خود، از ابن اسحاق، از براء بن معرور آورده است که

می گفت: از اصحاب نبی گرامی صلی الله علیه وآله نخستین کسانی که در مدینه بر ما وارد شدند، مصعب بن عمیر و عبدالله بن امّ مکتوم بودند که قرآن کریم را بر ما می آموختند و ما هم به سخنان آن ها گوش فرا می دادیم و قرآن را از آن دو فرا گرفتیم».^(۱)

بدرود زندگی

ابن امّ مکتوم، بعد از رحلت نبی گرامی صلی الله علیه وآله تا سال ۱۳ق. در قید حیات بود. تاریخ از زندگی او پس از رحلت پیامبر نقل چندانی ندارد، جز این که در نقل ها وارد شده که او در جنگ قادسیه هم حضور داشت و اذان می گفت و قرآن تلاوت می کرد.

«و قد غزا ابن امّ مکتوم، و کان یمسک الرأیه فی بعض حروب القادسیه».^(۲) «ابن ام مکتوم در جنگ ها و غزوات حضور داشت و پرچم را در بعضی از جنگ های قادسیه به دست می گرفت». در هر حال، ابن امّ مکتوم، تا سال ۲۳ق. در قید حیات بود و خدمات فراوانی را به اسلام کرد. او در زمان خلافت عمر، زندگی را بدرود گفت و در جوار حق آرمید؛ «صَلَّى عَلَيهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ».^(۳) «عمر بن خطاب بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید».

ص: ۴۶۵

۱- سید محمدباقر حجتی، کشف الفهارس، انتشارات سروش، ۱۳۷۰ش، ص ۱۳۲

۲- عبد الرحمان بن محمد بن مخلوف الثعالبی، تفسیر الثعالبی، ج ۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۷م. ص ۲۵۴

۳- عبد الرحمان بن محمد بن مخلوف الثعالبی، تفسیر الثعالبی، ج ۵، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۷م. ص ۲۵۴

نکته قابل یادآوری این است که فردی نابینا این همه محبوبیت می یابد. معلّم قرآن و نیز جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه در غیاب او می شود و در نماز امام مردم می شود و هرگز راه انحراف نمی رود و پیامبر صلی الله علیه و آله بر او فوق العاده احترام می گذارد.

۳۵- قیس بن عاصم منقری

اشاره

قیس بن عاصم بن سنان بن خالد بن منقر بن عیبید بن مقاعس التیمی المنقری، کتیه اش، ابوعلی و یا ابوظلحه و یا ابوقبیصه بوده که بیشتر مورخان نام آور گفته اند: او همان ابوعلی، قیس بن عاصم منقری است.

«قدم فی وفد بنی تمیم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و ذلك فی سنه تسع، فلما رآه رسول الله صلی الله علیه و آله قال: هذا سید أهل الوبر. وکان (رضی الله عنه) عاقلاً حلیماً مشهوراً بالحلم». (۱)

«او (قیس بن عاصم) در سال نهم هجرت، با جمعی از بنی تمیم بر پیامبر خدا وارد شد، چون فردی عاقل و حلیم و مشهور به حلم بود، پیامبر تا او را دیدند، فرمودند: هذا سید اهل الوبر، این مرد، آقای انسان ها است.»

تحریم شراب در عهد جاهلیت

به این دلیل که فردی عاقل و خردمند بود و ضررهای شراب را می دانست، پیش از ظهور اسلام، خوردن شراب را بر خود حرام کرد و دیگر لب و دهان

ص: ۴۶۶

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۶م. ص ۲۱۴

خویش را بر آن آلوده نمی ساخت و می گفت: شراب زایل کننده خرد و اندیشه است. تحریم شراب از این رو بود که او در دوره جاهلیت تجارت شراب داشت، روزی به اندازه ای شراب آشامید که از خود بیخود شد؛ لذا در حال مستی گریبان ناموس خویش گرفت و بر وی سخنان بیهوده گفت و به ماه می نگریست و یاوه می گفت، چون به هوش آمد، ماجرای سخنان بیهوده اش را به وی گفتند. از کار خویش به شدت نفرت یافت، همانجا شراب ها را بریخت و افراد گماشته بر شراب را آزاد کرد، پول های کسب شده از راه تجارت شراب را به مستمندان داد و آن را بر خود تحریم کرد و سوگند خورد که هرگز لب به شراب آلوده نسازد. او آنگاه این اشعار را سرود:

رَأَيْتُ الْخَمْرَ صَالِحَةً وَفِيهَا خِصَالٌ تُفْسِدُ الرَّجُلَ الْحَلِيمًا

فَلَا وَاللَّهِ أَشْرِبُهَا صَاحِبًا وَلَا أَشْفِي بِهَا أَبَدًا سَقِيمًا

وَلَا أُعْطِي بِهَا ثَمَنًا حَيَاتِي وَلَا أُدْعُو لَهَا أَبَدًا نَدِيمًا

فَإِنَّ الْخَمْرَ تَفْضَحُ شَارِبِيهَا وَتَجْنِيهِمْ بِهَا الْأَمْرَ الْعَظِيمَا الْعَظِيمَا (۱)

«شراب چیز خوبی است ولی در آن خصوصیتی است که مرد حلیم را تباه می کند. به خدا سوگند، در حال صحتم هرگز آن را نخواهم آشامید و هرگز از آن به عنوان معالجه استفاده نخواهم کرد. تا زنده ام پولی برایش هزینه نمی کنم و همنشین خود را به آن نخواهم خواند. زیرا شراب، آشامنده اش را رسوا می کند و منشأ خطرهای بزرگی است.»

ص: ۴۶۷

۱- ابن عبد البر، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۴۰۰

انسان های خردمند و با هوش همواره در پی کسب دانش و معرفت اند و در هر مرتبه ای از دانش که باشند باز هم می کوشند تا از افراد لایق و اندیشمند بهره ببرند.

قیس که خود مردی حکیم است، همین که به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دست می یابد، همواره در کنار آن حضرت قرار می گیرد و ملتسانه می خواهد که از شریعه علم نبی بهره گیرد. قیس در جلسه نخست پس از مسلمانی اش، از محضر پیامبر خدا، تقاضای پند و موعظه کرد.

«خلیفه بن حصین گوید: از قیس بن عاصم منقروی شنیدم که می گفت: بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شدم که در میان جماعتی از بنی تمیم بود. از آن حضرت موعظه خواستم، فرمود: با آب سدر غسل کن. امرش را اطاعت کردم و به محضرش رفتم. بار دیگر عرض کردم: مرا موعظه فرما تا به آن سود برم. پیامبر فرمود: «يَا قَيْسُ، إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا، وَإِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا، وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً، وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَسِيًّا، وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيْبًا، وَإِنَّ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا، وَإِنَّ لِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَابًا، وَإِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا، وَإِنَّهُ يَا قَيْسُ لَا بُدَّ لِمَكَ مِنْ قَرِيْنٍ يُدْفَنُ مَعَكَ، وَهُوَ حَيٌّ، وَتُدْفَنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ، فَإِنْ كَانَ كَرِيْمًا أَكْرَمَكَ، وَإِنْ كَانَ لَيْثِيْمًا أَسْلَمَكَ، لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ، وَلَا تُحْشَرُ إِلَّا مَعَهُ، وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ، وَلَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ، فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحًا، فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ صَالِحًا لَمْ تَأْتَسْ إِلَّا بِهِ، وَإِنْ كَانَ فَاحِشًا لَا تَسْتَوْحِشْ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ عَمَلُكَ» (۱).

ص: ۴۶۸

«بدان ای قیس که با عزّت ذلّت و خواری همراه است و با زندگی مرگ، و با دنیا آخرت، و با هر چیزی حسابگری است و با هر چیزی مراقب و نگهبانی است. هر حسنه ای را ثوابی است و هر گناهی را عقوبتی و هر مدتی را پایانی. ای قیس، برای تو ناچار رفیقی باید در قبرت، در حالی که تو مرده ای و او زنده است. اگر رفیق خوبی باشد، تو را گرامی می دارد و اگر بد باشد، تو را تسلیم نکبت و عذاب سازد. او جز با تو محشور نخواهد شد و جز با تو برانگیخته نمی شود و جز درباره تو از او نخواهند پرسید و درقیامت جز با او مبعوث نشوی. پس همنشین قبر خود را قرار مده مگر امری صالح و نکو و شایسته، که اگر خوب باشد نجات دهد و اگر بد باشد برای تو منشأ ترس شود. و آن، عمل و کردار تو است.»

در متن روایت آمده است که قیس به پیامبر گفت: ای رسول گرامی صلی الله علیه و آله، اگر این سخنان شما به شعر درآید، مطلوب است. فردی از صحابه به نام صلصال که در گفتن شعر مهارت داشت، آن را اینگونه به شعر در آورد:

تَحَيَّرَ قَرِينًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ يَفْعَلُ فَلَا بُدَّ لِلْإِنْسَانِ مِنْ أَنْ يُعَدَّهُ لِيَوْمِ يُنَادَى الْمَرْءُ فِيهِ فَيُقْبَلُ فَإِنْ
كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تُكُنْ بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ فَمَا يَصْحَبُ الْإِنْسَانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَ مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ

أَلَا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِهِ قَلِيلًا عِنْدَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ (۱)

«از کردار خویش، دوستی برای خود برگزین که رفیق آدمی در گور (برزخ) همانا اعمال او است. پس ناگزیر، انسان باید عملی را برای روز رستاخیز و روزی که فراخوانده می شود برگزیند. پس اگر به کاری سرگرم می شوی، مراقب باش کاری باشد که رضای خدا در آن است. پس پیش و پس از مرگ، جز عمل انسان، همنشینش نخواهد بود. همانا آدمی در جمع خانواده اش میهمانی بیش نیست که اندکی در میان ایشان درنگ و سپس به سرای آخرت کوچ خواهد کرد.»

قیس، حلیم و بردبار

در تاریخ عرب، حلم و بردباری را به احنف بن قیس مثال می زنند لیکن با این حال وقتی از احنف بن قیس پرسیدند حلم را از که آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم منقری. یک بار او را دیدم که در روبه روی خانه اش تکیه به شمشیر کرده و مردم را پند و اندرز می داد. در این میان، کشته ای را با مردی که دستهایش را بسته بودند، آوردند. به قیس گفتند: این پسرِ برادر تو است که پسرت را کشته است! اما به خدا سوگند، قیس نه تکیه اش را از شمشیر گرفت و نه سخنش را قطع کرد، بلکه به سخنانش ادامه داد و بی آنکه حواسش به هم بریزد و یا لکنتی به او دست دهد، سخنش را به پایان رساند.

چون از سخنانی فارغ شد، متوجه پسر برادرش گردید و گفت: پسر برادرم!

ص: ۴۷۰

بد کاری مرتکب شدی، خدایت را نافرمانی کردی، رجم و خویشاوندی خود را بریدی! تیر خود را درباره خودت به کار انداختی و افرادی را کم کردی! سپس پسردیگرش را طرف سخن قرارداد و گفت: بازوهای پسر عمویت را بازکن و برادرت را به خاک بسیار و صد شتردیه برادرت را از مال من به مادرت تقدیم کن؛ زیرا او از عشیره وفامیلی دیگر است». (۱)

حضور قیس در فتح مکه، حنین و طائف

پیش تر اشاره شد که قیس بن عاصم در سال نهم هجرت، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد، اما در عین حال، بسیاری از مورخان نوشته اند که سال هشتم و قبل از فتح مکه رخ داده و لذا در فتح مکه هم شرکت داشت و در حنین و طائف نیز با پیامبر خدا بود و در کنارش با دشمنان او جنگید. «وَكَانَ شَيْخًا عَالِمًا حَلِيمًا مُعَمِّدًا وَ شَاهِدَ الْفَتْحِ وَالْحَنِينِ وَالطَّائِفِ». (۲) «قیس، پیرمردی عالم، دارای حلم و سن زیاد بود که در فتح مکه و حنین و طائف نیز حضور داشت.»

همراه کاروان به دربار هرقل

در سال نهم هجرت، پیامبر صلی الله علیه و آله چند نفر را به دربار هرقل فرستاد که نامه پیامبر را به او برسانند و به اسلام دعوتش کنند، در میان آن چند نفری که به دربار هرقل رفتند. قیس بن عاصم منقری، فرد دانای حلیم و بردبار بود.

ص: ۴۷۱

۱- ابن اثیر جزری، اسد الغابه، پیشین، ص ۲۲۹

۲- معنی معجزات الأنبياء، مرکز الرساله، بی تا، ص ۲۳۹

«هنگامی که فرستادگان پیامبر، مقابل هرقل قرار گرفتند، هرقل بدون فرد مترجم گفت: چه کسی داناترین شما است که از او پرسش‌هایم را بپرسد؟ همه آنان، به قیس بن عاصم نگریستند. هرقل خطاب به قیس گفت: به حق دینی که داری، از معجزات پیامبرتان چه دیده‌ای؟»

قیس در پاسخ وی گفت: در سفری با پیامبر بودم که مردی عرب خدمت ایشان رسید، پیامبر از او پرسید: آیا گواهی می‌دهی که خدایی جز خدای عالم نیست و من فرستاده‌خدایم؟ مرد عرب گفت: چه کسی هست به آنچه که می‌گویی گواهی دهد؟ پیامبر به درختی که در آن حوالی بود اشاره کرده، فرمودند: این درخت گواهی می‌دهد. پیامبر درخت را فراخواند و درخت نزدیک آمد و سه بار پیامبر از او شهادت و گواهی خواست و درخت سه مرتبه به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر گواهی داد. سپس پیامبر به درخت امر کرد که به جای خود باز گردد و درخت باز گشت.

هرقل گفت: ما در کتاب خود خوانده‌ایم که فردی از امت پیامبر شما اگر گناهی کند، بر او یکی نوشته شود و اگر عملی خیر انجام دهد، ده ثواب برایش می‌نویسند. قیس گفت: آری، او پیامبر ما است که این آیه بر او نازل شد: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا). هرقل گفت: پیامبری که موسی به وجود او بشارت داده، در روز قیامت گواه بر مردم و شاهد بر آن‌ها است. قیس گفت: آری، چنین است، قرآن هم فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا) «ما ای پیامبر صلی الله علیه و آله، تو را شاهد، بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم».

قیس به هنگام مرگش، این جملات را که برای همیشه و همه انسان‌ها راهگشا است خطاب به فرزندانش بیان کرد: «يَا بَنِي خُذُوا عَنِّي، فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَنْصَحَ لَكُمْ مِنِّي، إِذَا أَنَا مِتُّ فَسُودُوا كِبَارَكُمْ لَا تَسُودُوا صِغَارَكُمْ فَيَسْفَهُ النَّاسُ كِبَارَكُمْ وَتَهُونُوا عَلَيْهِمْ وَعَلَيْكُمْ بِإِصْلَاحِ الْمَالِ، فَإِنَّهُ مِنْبَهَةُ الْكَرِيمِ، وَيُسَدِّ تَغْنِي بِهِ عَنِ اللَّئِيمِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهَا آخِرُ كَسْبِ الرَّجُلِ، فَإِذَا مِتُّ فَلَا تَنُوحُوا عَلَيَّ...»

«فرزندانم! از من فراگیرید که فردی مشفق‌تر و ناصح‌تر از خودم برایتان سراغ ندارم. هرگاه من مُردم، بزرگان‌تان را محترم شمارید و بر خود سیادت و آقایی دهید، ولی افراد کم‌مایه و کوچک را سیادت ندهید که مردم، بزرگان شما را سفیه و نادان می‌پندارند و برحذر می‌دارم شما را از این که چیزی از مردم بخواهید که آخرین کسب و تلاش شما خواهد شد. هرگاه مُردم، بر من نوحه و زاری نکنید.» فلما مات رثاه عبده بن الطيب بقوله:

عليك سلامُ الله، قيس بن عاصم و رحمته ما شاء أن يترحمها

فما كان قيس هلکه هلک واحد و لکنه بنیان قوم تهدما

هنگامی که قیس از دنیا رفت، عبده بن طیب درباره اش چنین سرود: «سلام ورحمت خدا بر تو ای قیس بن عاصم تا آن زمان که رحمتش شامل حال مخلوقات است. مرگ قیس مرگ یک فرد نبود، بلکه مرگ او بنیان قومی را درهم ریخت.»

قیس، مدفون در بقیع

قیس بن عاصم، تا سال ۲۰ هجرت در قید حیات بود و در دوره خلافت عمر، خلیفه دوم، بدرود زندگی گفت؛

«فَصَلَّى عَلَيْهِ عُمَرُ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ دَفَنُوهُ فِي الْبَقِيعِ»؛ (۱) «عمر با گروهی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع دفنش کردند.»

۳۶. عبد الله بن عتيق

اشاره

عبدالله بن قیس بن اسود، از طایفه بنی سلمه، مردی انصاری و اهل مدینه است. او از نامداران مدینه و از صحابه و یاران با وفای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. عبدالله بن عتیق، با تبلیغات مُصعب بن عمیر، در جریان رسالت پیامبر قرار گرفت. او برای دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه رفت و آن حضرت را در عقبه ملاقات کرد و اسلام آورد.

ابن عتيق، مجاهدی انصاری

عبدالله بن عتیق، دارای روحیه جهادگر و مبارز بود و از این رو، در بیشتر جنگها شرکت داشت و خود در سریه ای پیشگام بود و آرمان پیامبر را محقق ساخت.

سریه ای از سریه ها، در تاریخ به نام عبدالله بن عتیق معروف است. این سریه، در منابع مختلف تاریخی ضبط گردیده و مورخان اتفاق نظریه دارند که

ص: ۴۷۴

۱- ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۲۲

عبدالله بن عتيك در آن نقشی اساسی داشت و ابن ابی الحقیق را به قتل

رساند. در تاریخ آمده است بعد از قتل کعب بن اشرف، که برضد پیامبر صلی الله علیه و آله توطئه های فراوان داشت، جمعی از یاران آن حضرت به حضورش رفتند و گفتند:

«یا رسول الله، أرسلنا إلی ابن ابی حقیق، فأرسل أبا قتاده وأبا عتيك وأبیض بن الأسود، وعبد الله بن أنیس، وقال لهم: لا تقتلوا صبیا ولا امرأه لا فذهبوا فدخلوا الدار لیلاً، وغلقوا علی کل قوم بابهم من خارج، حتی إذا استغاثوا لم یستطیعوا أن یخرجوا، ثم صعدوا إلیه فی علیه له إلیها عجله فإذا هم به نائم أبيض كأنه القِرطاس، فتعاطوه بأسیافهم فضرَبوه، فصرخت امرأته فهموا أن یقتلوا، فذکروا نَهَى رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقتلوا امرأه ولا صبیا فنزلوا...» (۱)

گفتند: ای فرستاده خدا، ما را به سوی ابن ابی حقیق بفرست، تا به قتلش رسانده و مسلمین را از شرش برهانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله اباقتاده و ابن عتیك و عبدالله بن انیس را فرستادند و به آن ها فرمودند: نکشید کودک و نه زنی را، آن ها شبانه رفتند و به خانه ابن ابی حقیق وارد شدند. قبل از رفتن در خانه افراد آن محل را از پشت بستند، که نتوانند خارج شده و فریاد بزنند و او را برهانند.

سپس از دیوار پله ها بالا رفتند، دیدند که خواب است. او را در خواب به قتل رساندند و با شمشیر بر بدنش تاختند. همسرش فریاد زد، اراده قتلش نمودند، اما ناگهان این سفارش پیامبر یادشان آمد که کودک و زن را نکشید.»

ص: ۴۷۵

۱- بو زید عمر بن شبه النمیری البصری، اخبار المدینه المنوره، ج ۲، ص ۴۶۳

توضیح این نکته لازم است که ابن ابی حقیق مخفیانه بر ضد پیامبر توطئه می کرد و زمینه را برای جنگ و توطئه قریش بر ضد آن حضرت آماده می ساخت. پس لازم بود شورش از دامن مسلمانان برطرف شود؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله اراده کرد و اصحاب یاد شده و در رأس آن ها عبدالله بن عتیک رفتند و شرّ ابن ابی حقیق را از پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام کوتاه کردند. این واقعه

در سال ششم هجرت، در ماه رمضان رخ داد. معروف شدن این سریّه به «سریه عبدالله بن عتیک»، نشان از آن دارد که ابن عتیک، شجاعت و دلیری فوق العاده ای داشته و پیامبر صلی الله علیه و آله او را سردسته گروه انصار نمود تا بروند و شرّ ابن ابی الحقیق را برطرف سازند.

در دیگر متون تاریخی، ماجرای سریّه یاد شده، مفصل آمده و نقش عبدالله بن عتیک به صورت پررنگی مطرح گردیده است که در این نوشتار به همین حد اکتفا کردیم و جهت یادآوری عظمت عبدالله بن عتیک، آن را کافی می شماریم. عبدالله بن عتیک، در نبرد بدر و أحد و خندق و بسیاری از نبردهای دیگر شرکتی فعال داشته و پیامبر بارها در سخنان خود از او به نیکی یاد کرده است.

ابن عتیک راوی پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن عتیک، روایات فراوانی را از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و همین معنا، ملازمت و همراهی ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله را حکایت می کند

که در اینجا به نقل دو روایت می پردازیم که ابن عتیک از پیامبر خدا نقل کرده است:

«عَنِ ابْنِ جَابِرِ بْنِ عَتِيكٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ مِنَ الْغَيْرَةِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ ، وَمِنْهَا مَا يُبْغِضُ اللَّهُ ، فَأَمَّا الْغَيْرَةُ الَّتِي يُحِبُّ اللَّهُ ، فَالْغَيْرَةُ

فِي اللَّهِ ، وَإِنَّ مِنَ الْخِيَلِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ ، أَنْ يَتَخَيَّلَ الْعَبْدُ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الْقِتَالِ ، وَأَنْ يَتَخَيَّلَ عِنْدَ الصَّدَقَةِ ، وَأَمَّا الْخِيَلُ الَّتِي يُبْغِضُ اللَّهُ ، فَالْخِيَلُ لِغَيْرِ الدِّينِ» (١)

«از ابن عتیك انصاری نقل شده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: نوعی از غیرت است که خدا آن را دوست می دارد و نوع دیگر را مبغوض می شمارد، آن غیرتی را که خداوند دوست دارد، غیرت در راه خداست و غیرتی که دشمنش می شمارد، غیرت در غیر راه خداست. فخر و تفاخر هم، چنین است؛ خداوند نوعی از آن را دوست می دارد و نوع دیگر را دشمن؛ نوعی که دوست می دارد آنجا است که انسان در میدان جنگ و جهاد در راه خدا بر خود فخر و مباهات می کند. (چرا که ادای تکلیف کرده است) اما تفاخری که در نزد خدا مبغوض است، تفاخر در غیر راه خداوند است.»

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتِيكَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَخَرَّ عَنْ دَائِبَتِهِ فَمَاتَ أَوْ لَدَعَتْهُ حَيَّتُهُ فَمَاتَ أَوْ مَاتَ حَتَفَ أَنْفِهِ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (٢)

«از عبدالله بن عتیك نقل شده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس از خانه خود، در راه خدا و برای خدا خارج شود و از مرکب خود بیفتد و بمیرد و یا ماری او را نیش زند و بمیرد و یا به مرگ ناگهانی گرفتار گردد، اجرش بر خداوند است.»

ص: ۴۷۷

۱- محمد بن حبان، الهیثمی، موارد الظمان، بی تا، بی نا، ص ۳۱۹

۲- ابن عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۲؛ دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵هـ. - ص ۸۹

برخی از مورّخان؛ مانند خیرالدین زرکلی نگاشته اند که او در یمامه به شهادت رسید، اما مورّخان نام آور دیگر؛ چون طبری، مقریزی، حاکم حسکانی و نیشابوری، نامش را در ردیف کسانی ثبت کرده اند که در مدینه وفات یافت و در خلافت عمر از دنیا رفت و عمر بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع مدفون گردید.

صالحی شامی در کتاب «سبل الهدی و الرشاد» آورده است: «عبد الله بن عتیک بن قیس بن الأسود بن الحارث الأنصاری الأوسی، من أجله أصحاب الرسول، توفی فی المدینه فی خلافه عمر، فصلی علیه و دفنه فی البقیع» (۱).

«عبدالله بن عتیک بن قیس بن اسودبن حارث انصاری اوسی، از بزرگان صحابه پیامبر است. او در مدینه، در دوره خلافت عمر وفات یافت. عمر بر وی نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.»

حکیم بن حزام

نامش حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبد العزّی، قریشی اسدی است. او سیزده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد و یکصد و بیست سال عمر کرد. (۲) او در درون خانه کعبه متولّد شد و مادرش فاخته او را در آب زمزم غسل داد.

حاکم نیشابوری می نویسد: «و أمّه فاخته، بنت زهیر بن أسد بن عبد العزّی و كانت ولدت حکیماً فی الکعبه و هی حامل فضربها المخاض و هی فی

ص: ۴۷۸

۱- محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۳م، ص ۹۵

۲- ابن عبدالله حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۳، دارالمعرفه بیروت، لبنان، بی تا، ص ۴۸۳

جوف الكعبه فولدت فيها فغسله في حوض الزمزم و لم يولد قبله في الكعبه أحد.»

حکیم بن حزام برادر حضرت خدیجه کبری، همسر گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. او در عهد جاهلیت از بزرگان اشراف و قریش بود. طبق نقل های مکرر تاریخی، دار الندوه، مرکز مشورتی قریش، در اختیار وی بوده که در

دوران معاویه، آنجا را صد هزار درهم به وی فروخت و تمام قیمت آن را صدقه داد و میان مستمندان و بینوایان مکه توزیع کرد.

ابن اثیر در «أسد الغابه» چنین نگاشته است: «حکیم بن حزام، پس از آن که دارالندوه را به معاویه فروخت، عبدالله بن زبیر بر او طعنه زد و ایراد گرفت «بِعَتْ مَكْرَمَهُ قُرَيْشٍ؟» یعنی عزّت و شرافت قریش را فروختی؟! وی در پاسخ گفت: «ذَهَبْتُ الْمَكَارِمُ إِلَّا التَّقْوَى»؛ «جز پرهیزکاری، همه عزت ها از بین رفته اند.» (۱)

فتح مکه و مسلمانی حکیم بن حزام

حکیم بن حزام در ماجرای فتح مکه مسلمانی برگزید و در شمار صحابه بزرگ پیامبر در آمد و پس از مسلمانی، به مدینه مهاجرت شخصی کرد و در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله همواره ملازم آن حضرت بود؛ به گونه ای که پرسش های فراوانی را از آن حضرت می کرد که پرسش های جالبی است و در مطاوی تاریخی و حدیثی معروف است.

«حکیم، در بدر جزو لشکر قریش بود، لیکن به گونه عجیبی گریخت و از

ص: ۴۷۹

۱- ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۵، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م. ص ۲۵۲

کشته شدن نجات یافت که پس از آن، سخت ترین و شدیدترین سوگندش آن بود که: «وَالَّذِي نَجَّانِي يَوْمَ بَدْرٍ» ؛ «قسم به کسی که در روز جنگ بدر مرا نجات داد.» (۱)

پر واضح است که اگر در جنگ بدر، به دست مسلمانان کشته می شد، در حال شرک بود و دیگر توفیق مسلمانی و تشرّف به اسلام را نداشت و از آن همه فیض و برکات باز می ماند.

سخاوت و جود حکیم بن حزام

حکیم بن حزام مردی بود با سخاوت و دارای طبعی بلند و روحی بخشنده و کریم. او به جهت شکرانه نعمت مسلمانی اش، بعد از مسلمانی و هجرت به مدینه، به حج رفت و صد شتر قربانی کرد و صد غلام را لباس احرام پوشاند تا در وقوف به عرفه آن ها را آزاد کند. غلام ها را به مکه برد و در عرفه به گردن هر یک طوق طلائی افکند که بر آن ها این جمله نقش شده بود؛ «عَتَقَاءُ اللَّهِ عَنِ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ» (۲).

«این ها از سوی حکیم، آزاد شده های راه خدایند.»

از طبع بلند او همین بس که در زمان ابوبکر و عمر، حتی از حق خود از بیت المال هم گذشت و نپذیرفت تا آن که عمر در میان مردم اعلام کرد: مردم! شما گواه باشید هرچه به حکیم اصرار می کنم، حق خود را از بیت المال بستاند،

ص: ۴۸۰

۱- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۲، انتشارات دانش قم، ۱۳۴۶، ص ۲۸۲

۲- ابن اثیر جزری، اسد الغابه، پیشین، ج ۲، ص ۴۰

نمی پذیرد. او تا لحظه مرگ هم از کسی چیزی قبول نکرد.» (۱)

حکیم بن حزام و صلہ رحم

از ویژگی های بارز و برجسته وی، صلہ رحم بود. حتی آنگاه که بنی هاشم در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و در شعب ابو طالب در محاصره اقتصادی به سر می بردند و کسی جرأت نداشت با مسلمانان مراوده و داد و ستد داشته باشد و مشکلی را از آن ها برطرف نماید، حکیم بن حزام در چنین موقعیتی خطیر و حساس، برای زندانیان و محصور شدگان شعب، غذا می فرستاد و آنها را به طور رایگان و به جهت صلہ رحم، به مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم می کرد. در بحارالانوار علامه مجلسی آمده است:

«روزی حکیم بن حزام برای مسلمانانی که در شعب محاصره شده بودند آذوقه می برد، ابوجهل با وی برخورد کرد و پرسید: کجا می روی و این آذوقه ها چیست؟ حکیم گفت: آن ها را برای محمد و یارانش می برم. ابوجهل اعتراض کرد و گفت: این مخالفت با قراردادی است که امضا کرده ای، تو را رسوا خواهیم کرد! جلوی او و آذوقه ها را گرفت و گفت: نمی گذارم آن ها را به شعب ابو طالب ببری.

از حکیم بن حزام اصرار و از ابوجهل منع و اعتراض... تا این که کار به زد و خورد انجامید. ابوالبختری که از قریش بود، به پشتیبانی از حکیم برخاست و گفت: ابوجهل! حیا نمی کنی؟! این مرد گندمی را که از عمه اش پیش او بوده برایش می برد و تو مانع ادای حق می شوی؟ درگیری به آنجا رسید که ابوالبختری

ص: ۴۸۱

با استخوانِ ساق پای شتر بر سر ابوجهل کوبید و سر وی مجروح شد و خون جاری گشت. تمام این ماجرا را حمزه بن عبدالمطلب از نزدیک می دید، لیکن از خوف آن که مخالفت ها شدیدتر شود. دخالت نکرد.» (۱)

در زندگی حکیم بن حزام، صله رحم جایگاه خاصی داشت؛ چنانکه در مدینه همواره برای عمه های پیامبر هدایایی می برد و به نوعی آن ها را از نظر مالی تأمین و حمایت می کرد؛

زیرا دوران مدینه دوران عسرت مسلمانان بود و عمه های پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند. حکیم به آن ها و به عموم بنی هاشم کمک می رساند.

او در دوره جاهلیت نیز بسیار صله رحم می کرد. بعد از آنکه مسلمان شد، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای فرستاده خدا، آیا اموری مانند صله رحم، که در عهد جاهلیت انجام داده ام، برایم خیری دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَسْلِمْتَ عَلَيَّ مَا أَسْلَفْتَ مِنْ خَيْرٍ؟» (۲) « آنچه در گذشته عمل خیر انجام داده ای، نیکو و سالم است.» و بدینسان پیامبر به وی اطمینان داد که آنچه در گذشته و دوره جاهلیت صله رحم انجام داده، در نظر خدا نیکو و منشأ برکت است.

حکیم بن حزام، راوی پیامبر صلی الله علیه و آله

از افتخارات بزرگ حکیم بن حزام آن است که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایات

ص: ۴۸۲

۱- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۸م، ص ۱۹

۲- أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری، المحلی، ج ۱۰، دارالفکر، بی تا، ص ۲۰۱

فراوانی را نقل کرد. برای نمونه به سه روایت که ایشان از پیامبر نقل کرده، اشاره می‌کنیم:

«رَوَى حَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى أَنْ تُقَامَ الْحُدُودُ فِي الْمَسَاجِدِ» (۱).

«حکیم بن حزام نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جاری شدن حدود الهی در مساجد نهی کردند.»

«وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وآله حكيم بن حزام عن بيع ما ليس عنده، فقال: لا- تبع ما ليس عندك يعنى ما لا تملك» (۲).

«همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حکیم بن حزام را نهی کردند از فروش چیزی که در اختیارش نیست. پس فرمودند: آنچه را که نزد تو نیست، نفروش؛ یعنی چیزی را که مالک آن نیستی.»

«عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَعْطَانِي؟ ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا حَكِيمُ إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، مَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ، بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ النَّفْسِ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى» (۳).

«حکیم بن حزام گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کمک مالی کردم، عطایم کرد. بار دیگر درخواست کردم، باز عطایم کرد، بار سوم درخواست کمک کردم،

ص: ۴۸۳

۱- ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، الخلاف، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷هـ. - ص ۲۱۲

۲- جمال الدین حسن بن یوسف، علی بن مطهر الحلّی، تذکره الفقهاء، مکتبه المرتضویه، بی تا، ص ۱۲۸

۳- ابی زکریا محی الدین النووی، شرح المذهب، دارالفکر، بی تا، ص ۲۴۶

باز هم عطا کرد. آنگاه فرمود: ای حکیم، این مال، سبزه ای شیرین است، هر کس آن را با سخاوت دریافت کند، بر او مبارک خواهد بود، و هر کس او را با نفسانیت و برتری جویی بخواهد، خداوند در آن برکتی قرار نخواهد داد و او همچون فردی خواهد بود که بخورد و سیر نشود و بدان که دست فراتر و بخشنده، بهتر است از دستی که امساک کرده و بخل می ورزد.»

اگر به منابع فقهی و حدیثی شیعه و اهل سنت رجوع کنید، خواهید دید که حکیم بن حزام در رأس راویان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

شنونده صدایی عجیب از آسمان

حکیم بن حزام، در جنگ بدر در سپاه کفر حضور داشته، او خود نقل می کند که در روز جنگ بدر، برای شکست سپاه اسلام اجتماع نمودیم. اما واقعه ای عجیب دیدم و از آن روز در دلم این نکته ایجاد شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدا مورد تأیید قرار گرفته و به نوعی مترصد فرصت بودم که موقعیت برایم مهیا شود تا به او ایمان بیاورم: «عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالٍ: التَّقِينَا فَأَقْتَلْنَا، فَسَمِعَتْ صَوْتًا وَقَعَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ مِثْلَ وَقَعِ الْحَصَاةِ فِي الطَّشْتِ وَ قَبَضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْقَبْضَةَ فَرَمَى بِهَا فَأَنْهَزَنَا». (۱)

«از حکیم بن حزام نقل است که گفت: در روز بدر گرد آمدیم تا با پیامبر صلی الله علیه و آله بجنگیم، ناگهان صدایی از آسمان شنیدم که به زمین می آمد؛ مانند افتادن سنگ ریزه ها در طشت. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن سنگ ریزه ها گرفتند و به سوی ما

ص: ۴۸۴

انداختند و ما از ترس آن سنگ ریزه ها گریختیم.»

پاسخ حکیم بن حزام به دعوت الهی

«حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد بن عبد العزى بن قصی القرشی الأسدی... و كان من المؤلفه قلوبهم... وتوفى سنة أربع وخمسين أيام معاوية...»^(۱) «حکیم بن حزام، فرزند خویلد، فرزند اسد بن عبد العزى، فرزند قصی قرشی اسدی است... و او از مؤلفه قلوبهم بود... در سال ۵۴ ق. در دوران حکومت معاویه از دنیا رفت.» عمری طولانی داشت. بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره در مدینه بود

حاکم نیشابوری در «المستدرک» آورده است: «و حکیم بن حزام، مات بالمدينه سنة أربع و خمسين و هو ابن مائة و عشرين سنة و دفن بالبقيع»^(۲) «حکیم بن حزام در سال ۵۴ ق در سن یکصد و بیست ساله در مدینه وفات یافت و جنازه اش در بقیع مدفون گردید.»

ص: ۴۸۵

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۷۸

۲- ابو عبدالله الحاکم النیشابوری، المستدرک، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، بی تا، ص ۴۸۳

الف:

- اهوازی، مصطفی محمدی ، فاطمه بنت اسد، بانوان نمونه، قم: انتشارات نور السجاد، ۱۳۷۸،
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن اثیر جزری، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، دارالعلم بیروت ۱۹۸۷ - داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م- انتشارات اسماعیلیان، تهران، ۱۳۶۲- دار احیاء التراث العربی، لبنان، ۱۹۷۰ - دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا - دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷م.
- ابن اثیر / عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن اثیر، تاریخ ابن شحنه درحاشیه الکامل، چاپ افندی سال ۱۳۰۱
- ابن اثیر / عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن اثیر الجزری، الکامل فی التاریخ، بیروت: التراث العربی، ۱۴۰۴ق،
- ابن اثیر، عز الدین، علی بن ابی الکریم، اسد الغالبه فی معرفه الصحابه ، دار الکتب العلمیه، ۱۹۸۰م،
- ابن حَجَر، شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی عسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه،

- بن حجر ، شهاب الدين ابو الفضل احمد بن علي العسقلاني ، تهذيب التهذيب، دار الفكر للطباعة ١٤٠٤هـ،
- بن شبه، ابوزيد عمر بن شبه النميري البصري، تاريخ المدينة المنوره، فهميم محمود شلتوت، مطبعه قدس
- بن شبه، ابوزيد، عمر بن ابي شبه النميري البصري، تاريخ المدينة المنوره، دار الفكر، قم، ١٣٦٥ش
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، دار صادر بيروت، بي تا، مركز الدراسات مصر، ١٩٧٦م - التراث العربي، ١٩٩٦م
- ابن عساکر، ابي القاسم علي بن الحسن ابن هبه الله عبدالله الشافعي المعروف تاريخ مدينة دمشق، دار الفكر للطباعة و النشر، ١٤١٧ق
- اندلسي، احمد بن محمد بن ربه، العقد الفريد، دار الكتب العلميه ١٩٨٧ بيروت
- ابن هشام، ابو محمد عبدالملك، السير النبويه، مؤسسه المهدي، دار التقوى، قاهره، ٢٠٠٤م، الطبقة الاولى
- ابن هشام/ ابو محمد عبدالملك، سيره ابن هشام، مكتبه علي صبيح، مصر ١٣٨٣هـ
- بن هشام، ابو محمد عبدالملك، السير النبويه، تحقيق: مصطفى السقاع مصر، مطبعه مصطفى الباني، ١٣٥٥ق،
- ابن حجر عسقلاني، شهاب الدين احمد بن علي ، تقريب التهذيب، دار الكتاب العربي، ١٩٨٧م

- ابن حجر العسقلاني، شهاب الدين احمد بن علي ، تهذيب التهذيب، دار الفكر للطباعة و النشر، ١٤٠٤هـ،
- الاميني، محمد امين ، بقيق الفرقد، نشر مشعر، ١٤٢٨هـ،
- ابن عبدالله محمد بن احمد انصاري قرطبي، تفسير القرطبي، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٥هـ .
- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، دار الحياء الكتب العربيه، ١٩٥٩م،
- ابن عنبه، جمال الدين احمد بن علي، عمدته الطالب، ١٩٦١م، مصعبه الحيدريه في النجف،
- ابن ابى شيبه، المصنف ، دارالفكر بيروت بي تا،
- ابن ادريس حلي، السرائر، تحقيق: گروهی از علمای قم، جامعه مدرسین، ١٤١٠ق،
- ابن حمزه طوسي، عماد الدين محمد بن علي، الثاقب في المناقب، تحقيق: نبيل رضا علوان، نشر انصاريان، قم: ١٤١٢ق
- ابن صباغ مالكي، علي بن محمد، الفصول المهمه في معرفه الاثمه عليه السلام، مؤسسه تحقيقات و نشر معارف، ١٣٧٦،
- ابن شبه، ابوزيد عمر بن شبه النيمري البصري ، تاريخ المدينه المنوره، دار الفكر، قم، ١٤١٠ق،
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه، بيروت: ، ١٤١٠ق،
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، دار صادر، بيروت، لبنان، ١٩٩٦م،

- ابن هشام، عبدالملك، السيرہ النبويہ، تحقيق مصطفى السقا، مصر: مطبعه الباني، ١٣٥٥ش،
- ابن جوزي، المنتظم، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه، ١٩٩٢م،
- ابن جبير ، تذكره بالاخبار عن اتفاقات الأسفار، چاپ ليدن و بيروت، دارالكتب اللبناني
- ابن قتيبه، الدينوري،
- المعارف، دار الفكر للطباعه و النشر، بي تا،
- ابن قتيبه، الدينوري، الامامه و السياسه، تحقيق شيرى و تحقيق زيني
- ابن قتيبه، الدينوري، عيون الاخبار، دار الفكر للطباعه و النشر، بي تا،
- ابوالقاسم على بن الحسين هبه الله، تاريخ مدينه دمشق،
- ابن زباله، تاريخ المدينه، دار الفكر، قم، ايران، ١٤١٠ق
- ابورافع، السيد ناصر الطيبي، مولى رسول الله، مجمع البحوث الاسلاميه، ١٤١٢هـ.ق،
- ابوالفداء، ابن كثير اسماعيل بن عمر دمشقى، البدايه و النهايه، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٧ق.
- ابوالفدا ، ابن كثير اسماعيل بن عمر دمشقى، المختصر فى تاريخ البشر معروف به تاريخ ابوالفدا
- ابو جعفر محمد بن حسن طوسى، الخلاف، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٧هـ .
- ابوالحسن على بن اثير، ابى الكرم، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار بيروت،

- أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد بن حزم

الأندلسي القرطبي الظاهري، المحلى، دارالفكر، بي تا،

- شيخ ابوالحسن، جد مادري صاحب جواهر، كتاب «ضياء العالمين»

- ابي زكريا محي الدين النووي، شرح المهذب، دارالفكر بيروت بي تا،

- ابي عبدالله حاكم نيشابوري، المستدرک على الصحيحين، دار المعرفه، بيروت، بي تا،

- اصفهاني، بهاء الدين محمد بن حسن بن محمد اصفهاني، معروف به فاضل هندي، كشف اللثام، منشورات مكتبه المرعشي،
١٤٠٥هـ - .

- احمد بن علي بن حجر عقلاني، تعجيل المنفعه بزوائد رجال الأئمه الأربعة، دار الكتب العربي، بيروت، ١٩٨٧م

- اميرمها الخيامي، زوجات النبي صلى الله عليه وآله، تهران مركز فرهنگي انتشاراتي منير، ١٣٧٧،

- احمد الرحمانى الهمدانى، الامام على عليه السلام، مركز انتشارات فرهنگي منير، ١٣٧٧ش،

- اصفهاني، عماد الدين حسيني، زنان

بيغمبر اسلام، ١٣٦٦ق،

- الانصاري، محمد حياه، المسانيد، ج ١، بي تا، بي تا،

- ابونصر بخاري، سهل بن عبدالله سرالانساب العلويه،

ب:

- بخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح كتاب الكسوف، دار الفكر، للطباعه،

بيروت، ١٤٠١ق،

- بحراني، علامه شيخ عبداللّه بحراني، عوالم العلوم، تحقيق سيد محمد باقر ابطحي،

- بيومي مهران، السیده فاطمه الزهرا

- بلاذري، فتوح البلدان، دار العلم بيروت، ١٩٨٧م،

- بحراني، يوسف، الحدائق الناظرة، مؤسسه النشر الاسلامي بقم، بي تا،

- بهاء الدين، قهرماني نژاد، فاطمه بنت اسد، مركز تحقيقات حج، نشر مشعر، ١٣٩١،

- بيهقي، ابوبكر، دلائل النبوه، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٥،

ث

- الثعالبي عبد الرحمان بن محمد بن مخلوف، تفسير الثعالبي، ج٥، بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٩٩٧م.

ج

- الجلالى، السيد محمدرضا، تدوين السنه الشريفه، بي تا، ١٤١٢هجرى،

ح

- حكيم، سيد محسن، مستمسك العروه الوثقى، ج٤، بي تا، بي تا،

- حجتى، سيد محمدباقر كشف الفهارس، انتشارات سروش، ١٣٧٠ش،

- حسكاني، حاكم، شواهد التنزيل، مؤسسه الطبع و النشر، ١٩٩٠م،

- حصه عبدالعزيز محمد، مسند البزاز، بيروت، مؤسسه علوم القرآن، حديث ٢٧٨١

ص: ٤٩١

- حلي، جمال الدين ابن الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر المعروف بحلي، تذكروها لفقها، مكتبها الرضويه، بي تا،

- حلي، رضی الدين علي بن يوسف مطهر،

العدد القويه، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ١٤٠٨ ق.

خ

- الخصبي، حسين بن همدان، الهدايه الكبرى، مؤسسه البلاغ، بيروت، لبنان، ١٩٩١،

د

- ديلمى، حسن بن ابى الحسن، اعلام الدين فى صفات المؤمنين، مؤسسه آل البيت، بي تا،

ذ

- الذهبى، الحافظ، سير اعلام النبلاء، جز، مركز البحوث العلميه، بي تا،

ر

- رضی الدين علي بن يوسف مطهر حلي، العدد القويه، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ١٤٠٨ ق.

- «ريچارد بورتون» جهانگرد انگليسى، همان سفرنامه خود را در دو جلد بزرگ منتشر ساخته است. موسوعه العتبات المقدسه،

س

- سمهودى، نور الدين علي ابن احمد، وفاء الوفاء، به تحقيق خالد عبدالغنى، دار الكتب العلميه، بيروت،

ص: ٤٩٢

- سمهودی، نور الدین علی ابن احمد بن عبدالله، وفاء الوفاء، دار الاضواء، بیروت، ۱۳۸۶هـ
- سمهودی، نور الدین علی بن احمد، وفاء الوفاء، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۷م.
- سلیم بن قیس الهلال، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر الانصاری، بی تا، بی تا:
- السرخسی، شرف الدین، الفصول المهمه، قسم الاعلام الخارجی لمؤسسه البعثه، بی تا
- السرخسی، شمس الدین، المبسوط، دار المعرفه، بیروت، بی تا،
- سعادت پرور، پرتوی از فضائل معنوی فاطمه زهراء، جلوه نور، انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۸۰
- سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲،
- سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳،
- سبحانی، جعفر، شخصیت‌های اسلامی شیعه، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹،
- سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء، ج ۳، دار الاضواء، بیروت، ۱۳۸۶ هجری،
- سمهودی، نور الدین علی بن احمد، وفاء الوفاء، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۷م.
- سلیم بن قیس الهلالی، التابعی الکبیر، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، بی تا،

- السيد شرف الدين، الفصول المهمه، قسم الاعلام الخارجى لمؤسسه البعثه، بى تا
- سيد الناس، ابوالفتح محمد، عيون الاثر فى فنون المغازى و الشمائل، بيروت، دارالقلم، ١٤١٤ق.
- سليم بن قيس الهلال، كتاب سليم بن قيس، تحقيق محمد باقر الانصارى، بى تا، بى نا

ش

- شاذان بن جبرئيل قمى، الفضائل ، نجف، نشر حيدرى، ١٣٨٢ق،
- الشريف المرتضى، رسائل المرتضى، دار
- القرآن الكريم بقم، اعداد سيد مهدي جرجانى، بى تا،
- الشاكرى، الحاج حسين ، الامام الحسين؟، بى تا، بى نا،
- الشاكرى الحاج حسين ، المهدي المنتظر، چاپخانه ستاره، ١٤٢٠ق. .
- الشامى، محمد بن يوسف الصالحى ، سبل الهدى و الرشاد، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٩٩٣م،
- شافى سيد مرتضى، العقد الفريد، چاپ بيروت، چاپ مصر
- شافعى، محمد طاهر هاشمى، كتاب مناقب اهل بيت از دیدگاه اهل تسنن، فضائل الامام اميرالمؤمنين حسن
- شمس الدين السرخسى، المبسوط، دار المعروفه، بيروت، بى تا،
- شهاب الدين احمد بن على بن حجر العسقلانى، تهذيب التهذيب، دار الكفر للطباعه ١٤٠٤هـ،

ص: ٤٩٤

- الشريف المرتضى، رسائل المرتضى، دار

القرآن الكريم بقم، اعداد سيد مهدي جرجاني، بي تا،

- شوكانى، محمد بن على نيل الاطار، دار الجليل بيروت، ١٩٧٣م

ص

- صبحى صالح، نهج البلاغه، خطبه ١٨١، دارالمعرفه، بيروت، ١٩٨٧م.

- صبحى صالح، نهج البلاغه، مركز البحوث الاسلاميه، ١٣٩٥ق،

ط

- طبرسى ميرزا حسين نورى، نفس الرحمان فى فضائل سلمان، تحقيقى جواد قيومى، ١٣٦٩ش،

- طبرسى، ابو على فضل بن الحسن، مجمع البيان، ج ١٠، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٣٨٧م،

- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الأمم والملوك، تحقيق محمد ابولفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث، ١٣٨٧،

ع

عبدالبرّ، ابو عمر يوسف بن عبدالبرّ نمرى

اندلسى الاستيعاب فى معرفه الأصحاب،

- عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام على - عبدالفتاح عبدالمقصود، فاطمه الزهرا

- العاملى، اهم مناظرات الشيعة، الإنتصار، دار السيره، بيروت، لبنان، ١٤٢١ق،

- عاملى، جعفر مرتضى، الصحيح من سيره النبى الاعظم صلى الله عليه و آله، بيروت: دارالسيره، ١٩٨٧م،

ص: ٤٩٥

- عالمی، محمد علی، پیغمبر و یاران، انتشارات دانش قم، ۱۳۴۶،

- عالمی، محمد علی، پیغمبر و یاران، انتشارات بصیرتی، قم، خیابان ارم، بی تا، ۱۳۸۹هـ

- عالمی، محمد علی، پیغمبر و یاران، موسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶

- عالمی، محمد علی پیغمبر و یاران، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۸۶ق،

ف

- فراهانی، سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی،

- فرهاد میرزا معتمدالسلطنه، «مقام ذخار» در مقتل و «هدایه السبیل» که سفرنامه حج اوست ۱۲۹۲ هـ-

ق

- قهرمانی نژاد، بهاء الدین، زنان اسوه (فاطمه بنت اسد)، نشر مشعر، ۱۳۸۹،

- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸،

ک

- الکشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، اختیار معرفه الرجال، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۹،

- الکاظمی، السید بدرالدین، مناقشه عقائدیه، المملکه العربیه السعودیه، نشر الحجاز، ۱۳۹۷هـ..

- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، پاساژ سعدی، بی تا،

گ

- گنجی، حسین - کوثر رسول بررسی شخصیت و منزلت والای بانوی

ص: ۴۹۶

- المغزي واقدي، محمد بن عمر، تحقيق: ماريدن جونز، بيروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۹ ق،
- المفيد، محمد بن نعمان الاختصاص، علي اكبر الغفاري، جماعه المدرسين، بي تا،
- المغربي، محمد باقر المغربي، ، بحار الانوار، دار العلم بيروت، ۱۹۸۷م،
- المغربي، قاضي نعمان، شرح الاخبار، مؤسسه النشر الاسلامي لجماعه المدرسين، بي تا،
- المحمودي، الشيخ محمد فاضل ، اسرار الفاطميه، ص ۲۵۹ ؛ صحيح مسلم،
- المرعشي، شرح احقاق الحق، من منشورات مكتبه آيت الله المرعشي، بي تا،
- الميانجي، الشيخ علي الاحمدی ، مكاتيب الرسول، مركز تحقيقات الحج، ۱۹۹۸م.
- مازندراني، مولي صالح، شرح اصول كافي، بي تا، بي نا،
- المجتبي (عليه الصلاه و السلام) آستانه

قدس رضوی ۱۳۷۰

- ميرزا حسين نوري طبرسي، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل بيت الأحياء التراث العربي، ۱۴۰۸ق،
- محمد بن جرير بن رستم الطبري لأمالی، المسترشد، تحقيق الشيخ احمد المحمودي، مطبعه سلمان الفارسي بقم، ۱۴۱۵ق،

ص: ۴۹۷

- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۸م،

- مجلسی، محمد باقر،

بحار الانوار، دار العلم بیروت، ۱۹۸۷م،

- مجلسی، محمد باقر،

بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۹۸۳م.

- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار الطباعة للنشر، ۱۹۸۷م،

- مجلسی، محمد باقر، بحار النوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق،

- مرکز المصطفی، هجره النبی صلی الله علیه وآله إلى المدینة..، ۱۳۷۸ش،

- مرکز المصطفی، متفرقات فی اسباب

النزول، ۱۳۷۶ش، مرکز الرساله،

- مرکز المصطفی، بقیه اخبار مرض النبی وفاته، مرکز الرساله، ۱۳۷۸ش،

- مرکز المصطفی، شخصیات أخرى من الصحابه، ۱۹۸۹م،

- المستدرک علی الصحیحین، دارالمعرفه، بیروت، بی تا،

- مرندی، مولی ابوالحسن فاضل «مجمع التورین و ملتقى البحرین» متوفی ۱۳۴۹ ه.ق)

ن

- نجمی، محمد صادق، میقات حج، شماه ۴۵، زمستان ۱۳۸۴،

- نجمی، محمد جواد، ستارگان درخشان، زندگانی امام حسن مجتبی، ناشر کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۴،

- نجمی، محمد صادق تاریخ حرم ائمه بقیع، ناشر مؤسسه تحقیقاتی و هنری مشعر، ۱۳۹۱

- النجمی، الشیخ محمد صادق، أضواء علی الصحیحین، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۹ه.ق.

- النجفی، عبدالحسین الامینی، الغدير، دار الكتاب العربی، بیروت ۱۳۹۷هـ،

- النجفی، عبدالحسین الامینی، الغدير، دار الكتاب العربی، لبنان، ۱۹۶۷م،

- النقوی السید حامد خلاصه عقبات الانوار، به قلم علی حسینی میلانی، بی نا، ۱۴۰۴ق.

- النمازی، الشیخ علی، مستدرک سفینه البحار، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسين

- نیشابوری، ابی عبدالله حاکم، المستدرک علی الصحیحین، دار المعرفه، بیروت، بی تا،

- نمیری، ابوزید، عمر ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، دار الفکر، قم، ۱۳۶۵ش.

و

- وادی، سید تقی، کتاب "خاندان عصمت علیهم السلام، زندگینامه امام زین العابدین علیه السلام،

هـ-

- الهیثمی، نور الدین علی بن ابی بکر مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دار الکتب

العلمیه، بیروت، بی تا،

- الهیثمی، محمد بن حبان، موارد الظمان، بی تا، بی نا،

- هدايه السبيل چاپ مطبوعاتی علمی تهران،

- الهندی، متقی، کنز العمال، ج ۶، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۹۷۵م،

ص: ۴۹۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

